تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی
دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

ویژه اهل سنت

جلد اول

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر معارف القرآن

مؤلف

حضرت مولانا مفتی محمد شفیع رحمة اللّٰه علیه

مترجم

مولانا محمد یوسف حسین پور

عثمانی، محمد شفیع،   - ۱۹۷۶.
تفسیر معارف القرآن/ مولف محمد شفیع، مترجم محمد یوسف حسین پور.
- تربت جام: احمدجام، ۱۳۷۷.
(ج.۱)   ISBN: 964-6765-6-3
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا. (فهرستنویسی پیش از انتشار)
کتابنامه بصورت زیرنویس.
۱- تفاسیر اهل سنت - قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم.
ب. قرآن.
۷ت BP ۹۸/ ۴۲۵   ۲۹۷/۱۷۲۴
کتابخانه ملی ایران   ۱۷۲۹۷ - ۷۷ م



تفسیر معارف القرآن - جلد اول

تالیف: **حضرت علامه مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی(رح)**

ترجمه: **مولانا محمد یوسف حسین پور**

ناشر: **شیخ الاسلام احمدجام - تلفن: ۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸۲**

نوبت چاپ: **پنجم ۱۳۸۷**

تیراژ: **۳۰۰۰ نسخه**

چاپ: **دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲**

قیمت: **۴۰۰۰ تومان**

شابک: ۳ - ۶ - ۹۱۰۷۳ - ۹۶۴

مرکز پخش: تربت جام - انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۲۲۲۴۴۷۱ - ۰۵۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض ناشر

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی .
جهانی که در آن زندگی می کنیم هر کس در آن جویای سعادت وخوشبختی است، اما متأسفانه با وجود پیشرفت علم و دانش به سردرگمی انسانها افزوده می شود، با وجود توسعه صنعت وتکنولوژی، نا آرامی های روحی وروانی در حال افزایش است ،واضطراب وافسردگی، زندگی انسانها را بی معنی وبی لذت کرده است.
در چنین شرائطی هر انسان عاقلی حق دارد بپرسد، راه نجات کدام است ؟ چاره چیست؟ وچه باید کرد؟
در جواب این سؤال با ید گفت که: انسان از دوبعد مرکب است، جسم وروح، جسم از خاک آفریده شده ونیازهایش از أشیاء خاکی تأمین می گردد، اما روح که از عالم بالا ست، بدیهی است درمان واقعی و وسیله آرامش حقیقی آن را نیز از ملأاعلی باید جست.
خداوند کریم وحکیم، برای سعادت همه جانبه بشریت، مخصوصاًتأمین نیازهای روحی وی، آخرین کتاب خود، قرآن مجید را نازل فرموده وانسانها را به فهمیدن وتدبر، وعمل کردن به تعالیم حیاتبخش آن فرا خوانده است. چنانکه می فرماید:

اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِیْ لِلَّتِیْ هِیَ اَقْوَمُ

همانا این قرآن به استوار ترین راه راهنمائی می کند.

خداوند متعال را بسی سپاس می گوییم‌که مردم‌را به معارف قرآن وتعالیم نـاب اسلام متوجه کرده است،والحمد لله علاقه به مطالعه تفسیر قرآن وفراگیری علوم اسلامی روبه افزایش است، بناءًاز دیر باز در جامعه مـا بـه یک تـفسیرجـامع ومفصل از قرآن کریم احساس نیاز می شد،چنان تفسیری که برای عموم مـردم مخصوصاً نسل جوان مفید بوده، پاسخگوی نیازهای روز باشد. درایـن راسـتا،

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، باتقدیم سپاس به بارگاه خدای عزوجل،مفتخر است که ، تفسیر معروف ومعتبر این قرن، یعنی تفسیر «معارف القرآن» را که توسط فقیه بزرگ اسلام ومفتی اعظم پاکستان علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیو بندی (رح) به رشته تحریر در آمده، وتوسط استاد ارجمند، عالم ربانی علامه محمد یوسف حسین پور، به فارسی بر گردانده شده است، به جامعه ایران زمین عرضه می دارد.

امید واریم این تفسیر بزرگ وکم نظیر، موجبات سعادت نسل معاصر وآیندگان را فراهم نموده ومورد اقبال همگان واقع شود.

لازم به یادآوری است که انتشارات شیخ الاسلام در خصوص چاپ ونشر بهتر این تفسیر، از هیچ گونه تلاشی دریغ نورزیده و در عین حال با اعتراف به تقصیر وناتوانی خویش، از پیشنهادات وآراء خوانندگان عزیز درجهت ارائه هرچه بهتر چاپهای بعدی آن استقبال می نماید.

در اخیر از خداوند منان مسئلت داریم که تلاش ما را در این راستا به زیور قبول آراسته فرموده باعث نجات وسعادت دارین بگرداند.

تمنا داریم خوانندگان عزیز، این خدمتگزار ومؤلف ومترجم وکلیه عزیزانی را که در چاپ وعرضه این تفسیر شریف، تشریک مساعی نموده اند، از دعاهای خیر خود فراموش نفرمایند.

ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم .

آرزومند دعای خوانندگان

مسئول انتشارات شیخ الاسلام

غلام سرور سربوزی-تربت جام

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مترجم

الحمدلله وحده و الصلوة و السلام علی من لا نبی بعده و علی آله و اصحابه الذین اهتدوا بهدیه

علم تفسیر از علومی است که منابع و مآخذ احکام شرع و دستورات دین را در بر می گیرد، به گونه‌ای که بدون دسترسی به آن نمی‌توان علوم دینی را بدرستی درک و استخراج نمود، زیرا دین مبتنی بر وحی الهی است، چه بصورت آشکار یا پنهان باشد.

وحی آشکار یا جلی عبارت از کلام الهی و قرآن مجید است و وحی پنهان یا خفی عبارت از سنت رسول الله(ص) (یعنی حدیث)، برای فراگیری و درک هر یک از این دو منبع نیاز به آگاهی و دریافت علوم وابسته به آنها می باشد، برای فراهم آمدن زمینه درک و فهم این دو منبع عظیم دانشمندان و خدمتگزاران دین طی قرون متمادی کوششهای فراوان و زحمت های طاقت فرسائی را متحمل شده و جهت سهولت دسترسی به منابع دینی کتابهای زیادی را بزبانهای مختلف چه بصورت مفصل و چه بگونه اختصار برشته تحریر درآورده‌اند، خداوند متعال به این عالمان اجر بزرگ عنایت بفرماید.

در مناطق اهل تسنن نشین ایران اسلامی نیز بسیاری از علمای گرامی بخاطر خدمت به دین از هیچ گونه کوششی دریغ ننموده اند و در علوم فقه و احکام کتابها و رسایل گوناگونی تالیف یا ترجمه و منتشر نموده اند که امروزه مورد استفاده عموم مردم

می باشد،اما در خصوص علم تفسیر می توان گفت کمتر کار شده و کتابهایی که بزبان ساده و محاوره عمومی و در ضمن پر محتوی باشد در این زمینه تالیف یا ترجمه نگردیده است زیرا پرداختن به چنین موضوعی نیاز به چند ویژگی دارد.

نخست اینکه نویسنده می بایست در علوم عربی و قرآن و تفسیر و حدیث و فقه وموضوعات وابسته به آنها مهارت داشته باشد.

دوم اینکه منابع و مآخذ کافی در زمینه علوم فوق در اختیار داشته باشد.

سوم اینکه بزبان و ادبیات مورد استفاده عموم تسلط کافی داشته باشد.

متاسفانه همه موارد اعلام شده را می توان گفت کمیاب بلکه نایاب می باشند، از طرفی نیاز به تهیه کتابهای تفسیر و ترجمه قرآن مجید روز بروز در بین قشر علما و تحصیل کرده ها مشاهده می شود ، بلکه بسیاری از آنها این نیاز را به علما ابراز می دارند.

حقیر از سالها قبل در این اندیشه بودم که چگونه می شود به این نیاز مبرم پاسخ گفت و در پی بر آورده شدن این آرزو علیرغم دشواریهای فراوان در شرایط کاری و بدست آوردن منابع مطمئن و عدم بضاعت کامل علمی بر آن شدم تا به ترجمه برخی از تالیفات علمای هند و پاکستان که در این زمینه کارهای فراوانی انجام داده‌اند بپردازم،از جمله کتابهائیکه به نظرم رسید حاوی مطالب ساده وروان است و مسایل روز را تا حدی در بر می گیرد تفسیر معارف القرآن تالیف حضرت مفتی محمد شفیع (رح) مفتی اعظم سابق پاکستان می باشد اما چون بزبان اردو چاپ شده بوداستفاده‌ازآن برای هموطنانم مشکل بودلذا تصمیم به برگرداندن

آن بزبان فارسی گرفتم،گر چه این‌کار دشوار بود و همواره بخود می اندیشیدم که آیا در خود چنین شایستگی را که بتوانم از انجام مسئولیت این کار بنحو احسن برآیم دارم یا خیر؟، اماطبق قول معروف(مالا یدرک کله،لا یترک کله) که اگرنتوانم این‌کتاب معتبر را به فارسی برگردانم لااقل توانسته باشم آنرامطالعه نموده‌وازاین فیض عظیم برخوردارگردم.خداوندکمک‌نمودوبنوشتن ترجمه آن بفارسی که تقریباًمملوازالفاظ‌بلوچی ودری است اقدام نمودم.

این‌کار حدود هشت سال بطول انجامید،و سرانجام ترجمه دست نویس آن به پایان رسید ، برای اینکه بفارسی امروزی نزدیکتر شود از مساعدت دوستانی مانند آقایان حاجی آقای عبدالکریم «حقیقی نیا»، محمد علی «نتوزهی» و محمد انور «ریگی» و مولوی عبدالرحیم «گمشادزهی» وسایر دوستان دیگر بهره گرفتم. در حد توان کوشیده ام تا در ترجمه بزبان فارسی تفاوتهای آشکاری با متن اصلی پیش نیاید. همچنانکه مولف محترم بنا بر احتیاط در ترجمه آیات، از ترجمه شیخ الهند علامه محمود الحسن‌که در اصل اقتباس از ترجمه شاه عبدالقادر دهلوی می باشد استفاده نموده و در خلاصه تفسیر برخی از مندرجات تفسیر بیان القرآن تالیف مرشد خود حضرت مولانا اشرفعلی تهانوی را که بیشتر شامل مسایل روز و احکام فقهی می باشد تلخیص و تسهیل و خود نیز برخی مطالب را برآن اضافه نموده‌اند. بنده نیز کوشیده‌ام حتی الامکان بدون کم و کاست آنها را از زبان اردو بزبان فارسی برگردانم اگر چه برای ترجمه روان و ساده و در خور فهم همه مردم برخی تغییرات و توضیحات ضروری بوده است سعی بر این شده تا در برگرداندن مطالب بویژه در موضوع خلاصه تفسیر، روش و کیفیت نگارشی مولف محترم در کتاب

اصلی رعایت گردد اما بلحاظ مشکلات حروفچینی نتوانستیم روش اصلی بکار رفته مولف را در کتابت ترجمه تفسیر مراعات نماییم که تفاوتهای آن ذیلا درج می‌گردد.

تفاوتهای چاپی ترجمه فارسی با کتاب اصلی عبارتنداز:

۱- در کتاب اصلی تمام آیات و احادیث و عبارات عربی که در مبحث معارف و مسایل تحریر شده در قسمت راست صفحات مربوطه درج و ترجمه اردوی آنهادر قسمت چپ آورده شده‌است.

۲- در کتاب اصلی در مبحث خلاصه تفسیر روی ترجمه آیات در قسمت فوقانی آنها خط راست ترسیم شده و مطالب تفسیری داخل پرانتز قرار گرفته است ولی در چاپ ترجمه فارسی خط بالای سطرهای ترجمه آیات حذف ولی مطالب تفسیری همچنان داخل پرانتز قرار دارند.

۳ - در اصل تفسیر بزبان اردو فقط به ذکر شماره آیاتی که مورد ترجمه و تفسیر قرار گرفته اکتفا شده اما در ترجمه فارسی علاوه بر ذکر شماره آیات مورد تفسیر، شماره سایر آیات و نام سوره مربوطه چه در داخل متن و چه در پاورقی آورده شده است.

۴ - در مبحث معارف و مسایل که به نظر می‌رسید نیاز به توضیح یا تشریح بیشتری وجود دارد بدون تغییر در اصل ترجمه این موضوع رعایت گردیده است.

در خاتمه از کلیه علماء، اندیشمندان و خوانندگان گرامی می‌خواهم ضمن دعای خیر برای مؤلف و بنده چنانچه در ترجمه و تدوین کتاب کاستهایی را مشاهده نمودند ضمن راهنمایی این حقیر را از طریق ناشر مطلع تا در چاپهای بعدی ملحوظ گردد.

محمد یوسف حسین‌پور

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مقدمه

تفسیر معارف القرآن، نوشتهٔ پدر بزرگوارم حضرت مولانا مفتی محمد شفیع رحمه‌الله را خداوند متعال در میان خاص و عام از مقبولیت ویژه‌ای بر خور دار نمودند؛ به گونه‌ای که نخستین چاپ جلد اول آن در بدو امر توسط علاقه‌مندان خریداری و بعد از مدت کوتاهی نایاب گردید.

بهنگام چاپ دوم آن، مصنف بزرگوار جلد اول آنرا دقیقاً مورد باز بینی قرار داده، بحد کافی ترمیم و تکمیل نمودند. با وجود این، آرزو داشتند که هنگام چاپ دوم جلد اول، مقدمهٔ مختصری متعلق به علوم قرآن و اصول تفسیر به آن بیفزایند، تا علاقه‌مندان محترم بتوانند پیش از مطالعهٔ تفسیر، از آن مطالب استفاده نمایند. ولی متأسفانه به علت بیماریهای پیاپی و ضعف جسمی، موفق به انجام آن نشده، آنرا به من واگذار نمودند. حقیر جهت اجرای دستور و تحصیل سعادت دار ین، تحریر آنرا آغاز کردم. اما این مقدمه خیلی به درازا کشید و به صورت کتابی مستقل برای علوم قرآن درآمد که آوردن همهٔ آن مطالب در مقدمهٔ معارف القرآن عملی به نظر نیامد.

لذا طبق نظر پدر ارجمندم، چکیده‌ای از آن مطالب راکه برای خوانندگان ضروری بود و در ایشان ایجاد علاقه و دلگرمی می‌کرد، انتخاب نموده، به رشتهٔ تحریر در آوردم. که تحت عنوان مقدمه در جلد

اول چاپ دوم معارف القرآن نگاشته شده‌است.

خداوند متعال آنرا برای مسلمانان سودمند گردانیده و بضاعتی اندک برای آخرت حقیر بشمار آرند. کسانی که در پی تحقیق بیشتر باشند می‌توانند اطلاعات مبسوط علمی در این مورد را از کتاب مفصلی که حقیر نوشته‌ام و بزودی منتشر خواهد شد بدست آورند.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

دارالعلوم کراچی.
محمد تقی عثمانی
۲۳ ربیع الاول سال ۱۳۹۴ هق

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ وَ كَفىٰ وَ سَلاَمٌ عَلىٰ عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفىٰ

وحی و حقیقت آن

چون قرآن کریم به صورت وحی بر سرور کاینات حضرت محمد ﷺ نازل شد، لازم است، قبل از هر چیز مطالبی پیرامون آن گفته شود.

نیاز انسان به وحی

خداوند متعال انسان را در این جهان برای آزمایش آفریده‌است؛ همچنین وظایفی به عهده او واگذار نموده و تمام کاینات را به خدمت او گمارده است. لذا انسان پس از ورود به این جهان ناگزیر از انجام دو امر می‌باشد:

نخست اینکه از جهان و اشیا و موجودات آفریده شده در آن درست بهره برداری کند.

دوم اینکه بهره برداری از پدیده‌ها و موجودات گوناگون عالم، باید با در نظر گرفتن احکام الهی و در مسیر رضای او باشد. جهت آگاهی و عمل دقیق به دو امر فوق انسان به شناخت (علم) نیاز دارد. زیرا تا زمانی که حقیقت کاینات و خواص اشیا گوناگون را در نیابد و نداند که هر شی چه خاصیتی دارد، قادر به بهره برداری صحیح از آنها نخواهد بود.

همچنین هنگامیکه نداند خشنودی خدا و یا عدم رضایتش در انجام چه کاری است، زندگی کردن مطابق رضای او برایش ممکن نخواهد بود. زیرا خداوند متعال همزمان با پیدایش انسان، سه عامل

دیگر راکه وسیله شناخت امور یاد شده‌اند نیز آفریده‌است. که عبارت‌اند از:

۱ - حواس پنجگانه، ۲ - عقل ۳ - وحی

بسیاری از پدیده‌ها به کمک حواس مورد شناسائی قرار می‌گیرد و قسمتی توسط عقل و شناخت اموری که توسط حس و عقل ممکن نگردد، به یاری وحی در زمینۀ آنها آگاهی حاصل می‌گردد. هر کدام از ابزارهای شناخت بالا محدوده عمل مخصوص بخود دارد که نمی‌تواند فراتر از آن انجام وظیفه نماید. یعنی چیزهائی که بوسیله حواس درک می‌شوند، نمی‌توان آنها را تنها از راه عقل دریافت نمود. مثلاً شما با دیدن دیوار می‌دانید که رنگ آن سفید است.اگر بخواهید چشم بسته، تنها به یاری عقل رنگ آنرا مشخص کنید، امکان ندارد.

عکس آن نیز صادق است؛ یعنی،اموری که توسط عقل درک و استنباط می‌گردند، نمی‌توان آنها را بوسیله حواس مورد شناسائی قرار داد. مثلاً این قانون راکه (هر مصنوعی در جهان صانعی دارد،) نمی‌توان به کمک حس باصره یا لامسه دریافت. بلکه برای رسیدن به این نتیجه به عقل نیازمندیم. در نتیجه تا جائی که حواس کار می‌کنند، عقل هیچگونه دخالتی نمی‌نماید. بلکه کار عقل از جائی آغاز می‌گردد که حواس از عمل به آن قاصر باشند. با وجود این دایرۀ هدایت عقل را نمی‌توان نامحدود دانست. بلکه آن نیز محدوده خاصی داشته و در جائی از حرکت باز می‌ماند.

درک بسیاری از امور و پدیدهای جهان از حوزۀ حس و عقل خارج است. یعنی بحث پیرامون سعادت و شقاوت بشر یا انجام اموری که موجب رضا یا عدم رضای خدا باشد. نه به کمک عقل امکان دارد و نه توسط حواس بلکه، تنها وسیله‌ای که به پاسخ گوئی اینگونه سؤالها از ناحیه خداوند برای انسان مقرر گردیده، وحی نامیده می‌شود. و آن این است که خداوند متعال بعضی از بندگان خود را به پیامبری برگزیده و

کلام خود را برایشان نازل می‌فرمایند، که به آن سخن و کلام، وحی گفته می‌شود، پس روشن گردید که وحی عالی‌ترین وسیلهٔ شناخت و آگاهی برای انسان است. زیرا توسط آن به سوالهای گوناگون انسان در زمینه‌های مختلف که بوسیلهٔ حس و عقل حل نمی‌گردند و دانستن آنها لازمی است، پاسخ داده می‌شود. و این مسأله نیز روشن گردید که برای هدایت انسان و تمامی پدیده‌های نظام هستی، وحی یک واقعیت اجتناب ناپذیر است. زیرا حس و عقل برای ارائه شناخت به انسان لازم ولی کافی نمی‌باشند. اصولاً لزوم وحی زمانی احساس می‌شود که عقل از شناخت پدیده‌ها قاصر بوده و از کار باز ماند. همانگونه که دریافت رنگ چیزی، کار عقل نیست، بلکه کار حواس است.

ارائه آگاهی در بسیاری از عقاید دینی هم بجای عقل وظیفه وحی می‌باشد. بنابراین با افرادی که (معاذالله) منکر وجود خدا هستند، بحث پیرامون وحی بی نتیجه می‌باشد. اما برای کسانی که به وجود و قدرت مطلق خدا ایمان دارند، لزوم عقلی وحی و درک امکان وجود حقیقی آن، چندان مشکل نخواهد بود.

اگر انسان ایمان داشته باشد که این کاینات را یک قادر مطلق آفریده و هم اوست که این نظام مرتبط و با عظمت هستی را با حکمت خاص خود می‌گرداند. و نیز انسان را برای هدف خاصی آفریده و به این جهان فرستاده است، هرگز باور نخواهد کرد. که او را بعد از آفرینش در تاریکی کامل رها ساخته و به او خاطر نشان نسازد که هدف از آمدن وی به این جهان چیست؟ و چه وظایفی به او محول گردیده و سر منزل مقصودش کجاست و چگونه می‌تواند فلسفهٔ حیاتش را دریابد؟ به عنوان مثال، آیا ممکن است یک شخص سالم که هوش و حواسش درست کار می‌کند، فردی را به مسافرتی اعزام کند ولی مقصد و هدف سفر را نه هنگام حرکت و نه بعداً بوسیله پیام برایش روشن نماید که برای انجام چه کاری فرستاده شده و در طول سفر چه باید بکند؟ مسلماً خیر. پس وقتی که از

یک انسان ناقص عقل، انجام چنین کاری امکان ندارد، چگونه ممکن است نسبت به آفریدگار نظام هستی و کاینات محیرالعقول خورشید و ماه و آسمان و زمین و سایر سیارات که با حکمت خاص او به وجود آمده‌اند و به انجام وظیفه مشغول‌اند، چنین تصوری نمود و بگفتهٔ سعدی:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

لذا کسانی که به حکمت بالغهٔ خداوند ایمان دارند، این واقعیت را نیز می‌پذیرند که او بندگان خود را در تاریکی رها نساخته، بلکه برای هدایت آنان قوانین و قواعدی تدوین و به سوی شان فرستاده‌است، که از آنها به وحی و رسالت تعبیر می‌گردد.

بنا بر این روشن شد که وحی تنها یک اعتقاد دینی نیست، بلکه یک ضرورت عقلی انکار ناپذیر می‌باشد، که عدم پذیرش آن در حقیقت انکار حکمت کاملهٔ الهی است.

چگونگی نزول وحی

سلسله مقدس وحی و رسالت، با رحلت پیامبر اکرمﷺ پایان یافت. اکنون نه بر کسی وحی نازل می‌شود و نه به آن نیازی هست. وحی بر آن حضرتﷺ به طرق گوناگون نازل شده‌است. در حدیثی از صحیح بخاری، حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌فرماید که حضرت حارث ابن هشام از آن حضرتﷺ سؤال کرد که چگونه وحی بر شما نازل می‌گردد؟

پیامبرﷺ فرمود: «گاهی صدائی نظیر صدای زنگ بگوشم می‌رسد و این کیفیت نزول وحی از انواع دیگر آن بر من دشوارتر است و در پایان این حالت آنچه از این صدا شنیده‌ام در خاطرم مانده و حفظ می‌گردد. و

گاهی فرشتهٔ وحی به صورت انسان نزد من می‌آید»[1]
در حدیث یاد شده، آن حضرت ﷺ صدای وحی را به صدای زنگوله تشبیه نموده است. شیخ محی الدین ابن عربی، این مطلب را چنین توضیح می‌دهد: نخست اینکه صدای وحی مانند صدای زنگوله مسلسل بوده و در میان آن انقطاعی پدید نمی‌آید سپس هنگامیکه زنگ یکنواخت به صدا در می‌آید، عموماً تعیین جهت آن برای شنونده مشکل می‌باشد. زیرا احساس می‌شود که صدای آن از هر جهت بگوش می‌رسد. و نیز از خصوصیات کلام الهی است که جهت ندارد و از هر طرف بگوش می‌رسد. لذا درک صحیح این کیفیت بدون مشاهده آن ممکن نیست. و پیامبر ﷺ برای نزدیک ساختن چگونگی وحی به اذهان مردم، آنرا به صدای زنگ تشبیه نموده‌است.[2] این شکل نزول وحی، بر آن حضرت ﷺ صعب و دشوار واقع می‌شد. حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها در پایان حدیث فوق می‌فرماید:
«من در بسیاری از روزهای سرد که شاهد نزول وحی بر آن حضرت ﷺ بودم، می‌دیدم که در آن حالت پیشانی مبارکش غرق در عرق می‌شد» در روایتی دیگر، حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: «چون بر آن حضرت ﷺ وحی نازل می‌شد. گویی نفسش قطع و چهره مبارکش به گونه شاخه درخت خرما زرد می‌گشت و دندانهای پیشین آنحضرت ﷺ به نحوی صدا می‌داد که گویی رعشه سرما بر او مستولی شده‌است! با وجود این از تن مبارکش آن قدر عرق جاری می‌شد که قطرات آن مانند دانه‌های مروارید فرو می‌غلطید[3]» و گاهی در این کیفیت نزول وحی، چنان سنگینی به وجود می‌آمد که موکب آن حضرت ﷺ از حرکت باز ایستاده و می‌نشست. در روایتی دیگر آمده

---

۱ - صحیح بخاری ج۱ ص ۲
۲ - فیض الباری ج۱ ص ۲۰ - ۱۹
۳ - الاتقان ج۱ ص ۴۶

است که روزی آن حضرت ﷺ سر مبارک را بر زانوی حضرت زید بن ثابت رضی الله عنه گذاشته بود که در آن لحظه نزول وحی آغاز گردید.

می‌گویند در اثر آن حالت آنقدر فشار و سنگینی بر زانوی زید احساس گشت که نزدیک بود ران او بشکند![۱]

گاهی صدای آهستهٔ این وحی را دیگران هم احساس می‌کردند.

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «در هنگام نزول وحی بر آن حضرت ﷺ صدائی همانند صدای زنبور عسل بگوش می‌رسید»[۲]

دومین صورت نزول وحی اینگونه بود که فرشته وحی به شکل انسان نزد آن حضرت ﷺ آمده، پیام الهی را می‌رساند. در چنین مواقعی جبرئیل علیه السلام اغلب به شکل یکی از صحابه، خصوصاً حضرت دحیهٔ کلبی نمایان می‌گشت و گاهی به صورت اصحاب دیگر نیز ظاهر می‌شد.

بهر حال این نوع کیفیت دریافت وحی، بر آن حضرت ﷺ از همه ساده‌تر بود.[۳] سومین صورت نزول وحی، آشکار شدن جبرئیل علیه السلام به صورت حقیقی خود بود که این کیفیت نزول در تمام عمر بیش از سه بار اتفاق نیفتاد.

نخست در آغاز بعثت در مکه مکرمه و در منطقه‌ای بنام اجیاد. دوم زمانی که آن حضرت ﷺ ملاقات با جبرئیل علیه السلام را به صورت اصلی خودش آرزو کرده بود. و سوم در شب معراج.

واقعه اول از نظر سند، ضعیف و دو واقعهٔ دوم و سوم با سند صحیح ثابت می‌باشند.[۴]

چهارمین صورت نزول وحی، صحبت و گفتگوی بی واسطه و مستقیم با خدا بود.

که این افتخار در حال بیداری فقط یکبار و آنهم در شب معراج

---

۱ - زادالمعاد ج۱ ص۱۹ ۱۸-

۲ - مسند احمد رحمه الله کتاب السیرة النبویه ۲۱۲/۲۰

۳ - الاتقان ج۱ ص۴۶

۴ - فتح الباری ج۱ ص۱۹ - ۱۸

نصیبشان شد. البته یک مرتبه در عالم رؤیا نیز آن حضرتﷺ به شرف هم کلامی با خدا نایل گردیده‌اند.[۱]

پنجمین صورت نزول وحی، این بود که حضرت جبرئیل علیه السلام بدون تشکل به صورت شخص، بلکه مستقیماً مطلبی را بر قلب مبارک آن حضرت القا می‌کرد که در اصطلاح آنرا «نفث فی الروع» می‌گویند.

تاریخ نزول قرآن

قرآن کلام خدا بوده و ازلی است یعنی از همان ابتدا در لوح محفوظ وجود داشته است. زیرا قرآن خود در این مورد می‌فرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيْدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوْظٍ» یعنی، آن قرآن مجید است در لوح محفوظ.

قرآن دوبار از لوح محفوظ نازل گردیده است. نخست به صورت کلی و یک جا در شب قدر به بیت العزت آسمان دنیا که به آن «بیت المعمور» نیز می‌گویند. و عبارت است از عبادتگاه فرشتگان در آسمان که به محاذات خانه خدا قرار دارد.

سپس از آنجا و به صورت تدریجی ظرف بیست و سه سال بر حسب نیاز بر آن حضرتﷺ نازل گردیده‌است. این دو نوع شیوهٔ نزول وحی، در بیان خود قرآن کریم ملحوظ است. علاوه بر این، نسائی، بیهقی، حاکم، و دیگران از حضرت عبدالله ابن عباس رضی الله عنه روایات متعددی نقل کرده‌اند که خلاصه آنها بشرح زیر می‌باشد: (نخست قرآن به صورت کامل و یک دفعه به آسمان دنیا نازل گردیده و از آنجا بتدریج بر پیامبر اکرمﷺ فرود آمده‌است)[۲]

امام ابو شامه نسبت به حکمت نزول دفعی قرآن به آسمان دنیا، چنین اظهار نظر می‌کند: «که هدف از این نزول، اظهار شأن و رفعت قرآن

---

۱ - الاتقان ج۱ ص۴۶

۲ - الاتقان ج۱ ص۴۱

و تفهیم ملائکه مبنی بر این که این آخرین کتاب الهی است، و برای هدایت نوع بشر نازل گردیده، می‌باشد.» شیخ زرقانی نکتهٔ جالبی در ارتباط با دوبار نزول قرآن بیان نموده که در اینجا ذکر می‌شود: «کتاب فوق که از هر گونه شک و تردید منزه است، علاوه بر قلب مبارک آن حضرتﷺ در دو جای دیگر نیز محفوظ است؛ یکی لوح محفوظ، دوم بیت العزت»[۱] تقریباً اکثر مفسرین بر این عقیده اتفاق نظر دارند که دومین نزول تدریجی قرآن بر قلب آن حضرتﷺ هنگامی آغاز گردید که سن مبارک ایشان به چهل سالگی رسیده بود و طبق روایات معتبر، ابتدای آن نیز از شب قدر آغاز گردید. که تاریخ این واقعه مصادف شد با غزوه بدر در چند سال دیگر اما بطور قطع نمی‌توان گفت که آن حادثه در چه تاریخی از ماه مبارک رمضان اتفاق افتاده است. از بعضی روایات، هفدهم و از برخی، نوزدهم و از بعضی دیگر، بیست و هفتم رمضان استنباط می‌گردد.[۲]

نخستین آیهٔ نازل شده

طبق روایات معتبر، اولین آیاتی که از قرآن بر آن حضرتﷺ نازل شد، آیاتی چند از سوره علق بود. در صحیح بخاری از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده است که ابتدای نزول وحی بر آن حضرتﷺ از خوابهای صادق آغاز گشت. در اثر آن کم کم پیامبر اکرمﷺ به خلوت گزینی و عزلت اشتیاق پیدا نمود و به تنهائی شبهای متوالی در غار حراء به عبادت مشغول شد. و سرانجام در همین غار بود که روزی جبرئیل علیه السلام، فرشتهٔ وحی آمد و اولین سخنی که به آن حضرتﷺ گفت: این بود که: «اِقْرَأْ» بخوان پیامبر فرمود: «خواندن نمی‌دانم» سپس خود آن حضرتﷺ دنبالهٔ ماجرا را چنین بیان می‌کنند که فرشته با

۱ - مناهل العرفان ص۳۹ والله اعلم.
۲ - تفسیر ابن جریر ص ۷ جلد ۱۰

شنیدن این پاسخ مرا در آغوش کشید و آنقدر فشرد که در نهایت مشقت قرار گرفتم. سپس رهایم ساخته، باز گفت: بخوان، گفتم که خواندن نمی‌دانم فرشته باز مرا در بغل گرفت و چنان فشار داد که بی تاب شدم.

بار دیگر مرا رها کرد و گفت: بخوان. جواب دادم که خواندن نمی‌دانم. سومین بار نیز همان عمل را تکرار کرد و گفت: «اِقْرَأ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ، خَلَقَ الاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اِقْرَأ وَ رَبُّكَ الاَکْرَمُ...» الخ. «بخوان بنام پروردگارت که آفریدانسان را از خون بسته؛ بخوان و پروردگار تو از همه کریم‌تر است.

اینها اولین آیاتی بودند که بر آن حضرتﷺ نازل شدند. بعد از آن تا سه سال نزول وحی متوقف ماند که آنرا زمان (فترت وحی) می‌گویند.

سرانجام پس از گذشت سه سال، بار دیگر همان فرشته که در غار حرا آمده بود درمیان آسمان و زمین پدیدار گشت و چند آیه از (سوره مدّثر) را به سمع آن حضرتﷺ رسانید. از آن پس سلسله وحی جاری شد.

آیات مکی و مدنی

اگر به عناوین سوره‌های قرآن دقت کنید، خواهید دید به بعضی مکی و به برخی دیگر مدنی گفته شده است. که باید مفهوم آن روشن گردد.

در اصطلاح مفسرین، آیات مکی به آیاتی اطلاق می‌شود که قبل از هجرت پیامبر به مدینه بر ایشان نازل گشته و آیات مدنی به آن دسته از آیات گفته می‌شود که بعد از هجرت پیامبر نازل گردیده است.

بعضی چنین استنباط کرده‌اند که بطور کلی به آیاتی که در شهر مکه نازل شده، مکی و به آیاتی که در شهر مدینه نازل گردیده است، مدنی گفته می‌شود. اما این مطلب درست نیست. زیرا بسیاری از آیات با وجودی که در مکه نازل نشده‌اند، مکی نامیده می‌شوند. مانند آیاتی که

در مِنٰی و عرفات؛ یا در اثنای سفر معراج و حتی آیاتی که در حین سفر هجرت به مدینه نازل شده‌اند، به همه آنها مکی میگویند.

همچنین آیات بسیاری وجود دارد که در مدینه نازل نشده‌اند؛ اما مدنی نامیده می‌شوند. زیرا بعد از هجرت برای آن حضرتﷺ سفرهائی پیش آمد که در آنها صدها کیلومتر از مدینه دور می‌شد. لذا کلیه آیاتی را که در این مقامات نازل شده به آنها نیز مدنی می‌گویند. حتی آیاتی که در موقع فتح مکه و غزوهٔ حدیبیه در مکه یا اطراف آن نازل شده مدنی گفته می‌شوند. مانند آیه کریمه «اِنَّ اللهَ یَأْمُرُ کُمْ اَنْ تُؤَدّوُا الاَمَانَاتِ اِلیَ اَهْلِهَا» با وجودی که در مکه نازل شده، معهذا مدنی خوانده می‌شود.[۱]

در برابر اینها سوره‌هائی وجود دارند که کلاً مکی یا مدنی می‌باشند. مثلاً سورهٔ مدثر کاملاً مکی و سوره آل عمران کاملاً مدنی است. اما گاهی نیز چنین اتفاق افتاده است که کل سوره، مکی است ولی در آن یک یا چند آیهٔ مدنی هم یافت می‌شود و گاهی بر عکس. مثلاً سورهٔ اعراف مکی است ولی آیات «وَاَسْأَلْهُمْ عَنِ الْقریَةِ الَتِی کَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ... تا وَاِذْاَخَذَ رَبُكَ مِنْ بَنِی آدَمَ...» مدنی هستند و همچنین سورهٔ حج مدنی است اما در آن چهار آیه یعنی از «وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُوْلٍ وَ لاَنَبِیِ اِلاَّ اِذَا تَمَنّی، تا عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ» مکی می‌باشند.

پس واضح گشت که مکی و مدنی بودن سوره‌ای، به اعتبار اکثریت آیات آن می‌باشد؛ مانند بعضی از آیات سوره‌ها که پس از هجرت نازل شده‌اند ولی چون بیشتر آیات ابتدائی آن، در مکه نازل گشته‌اند، به آنها مکی می‌گویند.[۲]

---

۱ - برهان و مناهل الفرقان ج ۱ ص ۱۸۸
۲ - مناهل العرفان ص۱۹۲

ویژگیهای آیات مکی و مدنی

علمای تفسیر با تحقیق و پژوهش در سوره‌های مکی و مدنی، خصوصیاتی برای آنها ذکر کرده‌اند که با اولین نگاه مکی یا مدنی بودنشان آشکار می‌گردد. زیرا برخی از خصوصیات سوره‌ها کلی و برخی اکثری می‌باشند. برای روشن شدن مطلب، به ذکر خصوصیات قواعد کلی می‌پردازیم:

۱ - هر سوره‌ای که در آن لفظ کَلاًّ «هرگز چنین نیست» آمده، مکی است این لفظ در پانزده سوره، ۳۳ بار بکار رفته و تمام این آیات در نیمهٔ دوم قرآن آمده‌اند.

۲ - هر سوره که در آن (مطابق مسلک حنفی) آیه سجده آمده، مکی است.

۳ - بجز سوره بقره هر سوره‌ای که در آن واقعه آدم و شیطان ذکر شده باشد، مکی است.

۴ - هر سوره‌ای که در آن دستور جهاد یا احکام مربوط به آن ذکر شده، مدنی است. ویژگی آیات عمومی و اکثری بیشتر بشرح زیر می‌باشد. اما گاهی خلاف آن نیز اتفاق افتاده ولی اغلب چنین‌اند.

۱ - در سوره‌های مکی عموماً مردم با الفاظ «يَاأَيُّهَاالنَّاسُ» (ای مردم) و در سوره‌های مدنی با الفاظ «يَاأَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا» (ای اهل ایمان) مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

۲ - آیات و سُوَر مکی اکثر کوتاه و مختصر، ولی آیات و سور مدنی طویل و مفصل می‌باشند.

۳ - سُوَر مکی بیشتر حاوی مسائل توحید، رسالت و اثبات آخرت و منظرهٔ حشر و نشر و تلقین آن حضرت ﷺ به صبر و بردباری و بررسی وقایع گذشته می‌باشد.

درحالیکه در سور مدنی قوانین خانوادگی، تمدن، احکام جهاد و

قتال و حدود و فرایض، بیان شده‌است.

۴ - در سور مکی بیشتر مبارزات با بت پرستان بوده و در سور مدنی با اهل کتاب و منافقین است.

۵ - شیوهٔ بیان سور مکی، اغلب با شکوه است و در آنها استعارات و تشبیهات و تمثیلات بسیاری بکار رفته و مطالب با تعبیر گوناگون بررسی شده است. در حالی که شیوه بیان سور مدنی نسبتاً ساده است. این اختلاف در کیفیت و کمیت سوره‌های مکی و مدنی در حقیقت به دلیل اختلاف در احوال و محیط اجتماعی مخاطبین آنها پدید آمده بود.

زیرا در مکه مسلمانان بیشتر بابت پرستان در ارتباط بوده و حکومت اسلامی به وجود نیامده بود.

بنابراین در آن زمان تلاش و کوشش فراوان جهت اصلاح و درستی عقاید و اخلاق و مبارزه استدلالی با اندیشهٔ بت پرستان و اعجاز قرآن بکار می‌رفته، در حالی که در مدینه عکس آن جریان داشته است؛ یعنی، حکومت اسلامی تشکیل شده و مردم گروه گروه به اسلام روی می‌آوردند و بت پرستی در سطح عادی و معمولی خویش از بین رفته و اغلب مبارزاتی که به چشم می‌خورد از نوع مبارزهٔ عقیدتی با اهل کتاب بود. و این برنامه به نوبهٔ خود توجه به تعلیم احکام و قوانین و حدود و فرایض ورد اهل کتاب را لازم و ضروری ساخته و شیوهٔ بیان مطالب را بر این سیاق استوار ساخته بود.

نزول تدریجی قرآن کریم

قبلاً گفتیم که قران کریم دفعتاً و یکبار بر آن حضرت ﷺ نازل نشده، بلکه بتدریج در طول مدت ۲۳ سال فرو فرستاده شده است.

جبرئیل علیه‌السلام گاهی یک آیه کوتاه و بلکه جزئی از یک آیه و زمانی چندین آیه را با خود می‌آورد. به عنوان مثال کوتاه‌ترین قسمت قرآن که به

یک بار توسط فرستادهٔ باری تعالی نازل شد، جملهٔ «غَیْرُاوُلِی الضَّرَرِ» بود که قسمتی از آیه طولانی ۹۶ سوره نساء می‌باشد. و از سوی دیگر تمام سورهٔ انعام به یک بار نازل شده‌است.[۱]

چرا قرآن کریم بجای اینکه یکجا و یک مرتبه نازل شود، به تدریج فرود آمده است؟

پاسخ این سؤال در قرآن مجید آمده است؛ یعنی، زمانی که مشرکین از آن حضرت ﷺ علت تدریجی نزول وحی را جویا شدند، فرمود:

وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَولاَ نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً، کَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِیْلاً وَ لاَ یَأْتُوْنَكَ بِمَثَلٍ اِلاّ جِئْنَاكَ بِالْحَقِ وَ اَحْسَنَ تَفْسِیْراً»[۲]

یعنی، «و گفتند کافران که چرا قرآن یکباره بروی نازل نشد. همچنین ما قرآن را بتدریج نازل کردیم تا که دل شما را مطمئن بگردانیم و ما آنرا اندک‌اندک خواندیم. و آنان نمی‌آورند نزد شما سخنی مگر اینکه ما نزد شما حق را می‌آوریم و بیان صحیح آنرا تقدیم می‌داریم.»

امام فخر رازی در مورد فلسفهٔ نزول تدریجی وحی، دلایلی را بیان فرموده که اجمالاً بشرح زیر می‌باشد:

۱ - از آنجائی که آن حضرت ﷺ امی بوده و سواد خواندن و نوشتن نداشتند، اگر تمام قرآن به یکبار نازل می‌شد، حفظ و ضبط آن بروی دشوار می‌گردید. اما چون حضرت موسی علیه السلام از نعمت سواد برخوردار بود، تورات به یکبار برایشان نازل گردید.

۲ - نزول کامل قرآن به صورت مجموعه‌ای واحد، مستلزم عمل فوری به کلیه احکام آن بود و این خود مخالف با آن حکمت تدریجی است[۳] که در شرع محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام رعایت

۱- ابن کثیر ج ۲ ص ۱۲۲ ۲ - سوره فرقان ۳۳ - ۳۲

۳ - یعنی عمل بر احکام صفر به تدریج شروع بشود.

گردیده است.

۳ - نزول تدریجی وحی نه تنها نوعی تسهیل در مبارزه با مشکلات جدیدی تلقی می‌شد که از طرف قومش هر روز برای آن حضرتﷺ پیش می‌آمد، بلکه سبب تسکین خاطر وی نیز می‌گردید.

۴ - بخش وسیعی از قرآن کریم در پاسخ به سئولات و وقایع گوناگون نازل شده است؛ یعنی، نزول آنها زمانی صورت می‌گرفت که سئوالاتی مطرح شده و یا حادثه‌ای در زمینه‌ای خاص اتفاق می‌افتاد؛ تا بدین وسیله ضمن افزودن بصیرت در مسلمانان و بیان اخبار غیب، حقانیت قرآن نیز بیشتر آشکار گردد.

شأن نزول

آیات قرآن کریم دوگونه‌اند:

نخست آیاتی که خداوند آنها را بدون پاسخ به سئوال کسی یا وقوع حادثه‌ای خاص، نازل فرموده است.

دوم آیاتی که در پاسخ سؤال، یا حادثه‌ای ویژه نازل گردیده است؛ بنابراین، سبب و دلیلی را که باعث نزول آیات نوع دوم گردیده، شأن نزول نامیده‌اند. مثلاً آیه ۲۲۱ سوره بقره «وَلاَ تَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَ لَاَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْاَعْجَبَتْكُمْ» یعنی با زنان مشرک تا زمانیکه ایمان نیاورده‌اند ازدواج نکنید. زیرا ازدواج با کنیز مؤمن، به مراتب بهتر است از ازدواج با زن مشرک آزاده‌ای که زیبایش توجه شما را بخود جلب کرده باشد.

این آیه در مورد واقعه بخصوصی نازل گشت. که جریان آن بدین قرار بود: در عهد جاهلیت فردی بنام مرثد ابن ابی مرثد غنوی با زنی بنام عناق رابطهٔ نامشروع داشته بود. اما پس از آنکه وی به اسلام مشرف و به مدینه مهاجرت می‌نماید، به ناچار رابطه‌اش با آن زن قطع می‌گردد.

سرانجام ایشان جهت انجام کاری از مدینه به مکه رفته و در آنجا تصادفاً با آن زن ملاقات، و از سوی وی دعوت به گناه می‌شود. ولی آن بزرگوار که لذت ارزشهای الهی را چشیده بود، قاطعانه آن پیشنهاد را رد، و اعلام می‌نماید که اسلام میان من و تو حایل گردیده است. اگر تمایل به زندگی مشترک با من داری، در صورت اجازهٔ پیامبر اکرمﷺ با شما ازدواج خواهم کرد. اما هنگامیکه به مدینه بازگشت و این مسأله را با آن حضرتﷺ در میان گذاشت، متعاقب آن، آیه فوق نازل گردید و از نکاح با زنهای مشرک ممانعت به عمل آمد.[۱] این واقعه، شأن نزول یا سبب نزول آیه مزبور بوده است.

بنابراین در تفسیر قرآن کریم شأن نزول دارای اهمیت ویژه‌ای است؛ زیرا، مفهوم بسیاری از آیات تا زمانی که شأن نزولش معلوم نگردد، درک نمی‌شود.

حروف و قرائت‌های هفتگانه قرآن کریم

خداوند متعال به منظور تسهیل در تلاوت قرآن مجید، قرائت آنرا به صورتهای گوناگون اجازه فرمودند. زیرا چه بسا افرادی که نمی‌توانند لفظی را به یک طریق بخوانند. اما همان لفظ را به گونه‌ای دیگر می‌توانند تلفظ کنند.

در حدیثی از صحیح مسلم، روایت شده است: که آن حضرتﷺ در حوالی آبگیر بنوغفار حضور داشتند، که فرشته وحی آمد و گفت: خداوند متعال امر فرمودند که به امت خود دستور دهید تا قرآن را با یک حرف بخوانند آن حضرتﷺ فرمود، از خداوند طلب بخشش و آمرزش می‌کنم؛ امت من توانائی این را ندارد. سپس جبرئیل بار دیگر

۱ - اسباب النزول للواحدی ص۳۸

حضور بهم رسانیده، گفت: خداوند فرموده که امتت قرآن را به دو حرف بخواند. باز آن حضرتﷺ فرمود: از خدا بخشش و آمرزش طلب می‌نمایم؛ امت من براین نیز قادر نخواهد بود. سپس بار سوم آمد و گفت. خدای تعالی فرمودند که امتتان قرآن را بر سه حرف بخواند. باز آن حضرتﷺ فرمود: از خدا لطف و عنایت بیشتری در این زمینه می‌خواهم. زیرا این نیز سنگین بوده و امت من توانائی آنرا ندارد. سرانجام جبرئیل برای نوبت چهارم فرود آمده گفت: خدای تعالی فرموده است که امتت می‌تواند قرآن را به هفت لفظ بخواند.

یعنی، به هر یک از شیوه‌های هفتگانه که بخوانند قرائت ایشان صحیح است.[۱] در جای دیگر آن حضرتﷺ فرمودند: (ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف فاقرأوا ما تیسر منه)[۲] یعنی، این قرآن به هفت حرف فرود آمده به هر نحوی که تلفظ آن بر شما ساده‌تر باشد، آنرا بخوانید.

علما در این که، مراد از هفت حرف یاد شده که در این فرمان آمده، چیست؟ نظریات گوناگونی دارند.[۳] بهترین و صحیح ترین نظریه علمای محقق در مورد فرق و اختلاف قرائت‌های نازل شده از جانب خدا به قرار زیر است.

۱ - اختلاف در اسماء؛ یعنی، تفاوت در إفراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث. مثلاً در قرائتی تمت کلمة ربک و در قرائت دیگر، تمت کلمات ربک، آمده است.

۲ - اختلاف در افعال؛ یعنی، می‌توان فعلی را در یک قرائت، صیغه ماضی و در دیگری، مضارع و در جائی امر خواند.

۱- بحواله مناهل العرفانج۱ ص۱۳۳

۲ - صحیح بخاری مع القسطلانی ج۷ ص۴۵۳

۳ - جهت بررسی و تفصیل بیشتر به کتاب علوم القرآن از همین نویسنده مراجعه‌فرمائید

مانند وَرَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ اَسْفَارِنَا، که در قرائت‌های دیگر،(بَعِّدْ بَيْنَ اَسْفَارِنَا) آمده.

۳ - اختلاف در وجوه اِعراب؛ یعنی، متفاوت خواندن کلمات به لحاظ حرکات سه گانه (ضمه، فتحه و کسره) مثلاً بجای، لاَيُضَارَّ كاتِبٌ لاَيُضَارُّ كَاتِبٌ یا بجای ذُوالْعَرْشِ الْمَجِيْدُ،ذُوالْعَرْشِ الْمَجِيْدِ تلفظ می‌گردد.

۴ - اختلاف در کثرت و قلت الفاظ؛ یعنی، در قرائتی، لفظی کم و در قرائتی دیگر، اضافه شود؛ مانند: در جائی (تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَاالاَنْهَارُ و در جای دیگر تَجْرِى تَحْتُهَا الْاَنْهَارُ) آمده باشد.

۵ - اختلاف در تقدیم و تأخیر؛ یعنی، در یک جا لفظی مقدم و در جای دیگر مؤخر باشد مانند (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ - وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْحَقِّ بِالْمُوتِ)

۶ - اختلاف تعویض؛ یعنی، در قرائتی لفظی بیاید و در دیگری به عوض آن لفظ دیگری قرار گیرد مانند: (نُنْشِزُهَا وَ نُنْشِرُها يَافْتَبَيَنُوا و فَتُثَبِتُوا یا طَلَحَ وَ طَلَعَ)

۷اختلاف در لهجه‌ها؛ یعنی، در آن لفظ تغییر نمی‌کند، بلکه شیوه خواندن دگرگون می‌شود، مانند: (موسٰی که در قرائت دیگر موسَی خوانده می‌شود) بهر حال، چون این اختلاف جزئی در تلفظ، تفاوت قابل ملاحظه‌ای در معنی پدید نمی‌آورد و از طرف دیگر باعث تسهیل در تلاوت قرآن مجید می‌گردد، به آن اجازه داده شده‌است.

در بدو امر، مردم به شیوه درست خواندن قرآن آشنا نبودند؛ لذا گاهی از چار چوب قرائت‌های هفتگانه و معمول نیز خارج شده و به قرائت‌های دیگر اقدام می‌کردند. برای جلوگیری از این عمل و تثبیت قرائت‌های مورد نظر، روش آن حضرتﷺ این بود که هر سال در ماه رمضان قرآن را به همراهی جبرائیل تکرار می‌کردند و این عمل در سال رحلت حضرتش دو بار تکرار شد. عمل تکرار را (عرضهٔ اخیر) گویند که

در اثر این اقدام پیامبر اکرمﷺ قرائت‌های گذشته منسوخ گردیده و تنها قرائت‌های معمول و متواتر امروزی بجا مانده است.

حضرت عثمانؓ در عهد خلافت خویش جهت رفع سوء تفاهم در تلاوت قرآن، هفت نسخه از قرآن کریم را بگونه‌ای که بر آیات آن هیچگونه نقطه و اعراب گذاری نشده بود، جمع آوری کرد، تا هر فردی بتواند مطابق با قرائتی که تمایل داشته باشد، آنرا تلاوت نماید. بدین صورت قرائتها، تحت این رسم الخط گنجانیده شدند و جهت حفظ قرائتها، نسخه‌ای مستقل تحریر یافت. این امر درمیان مسلمانان چنان اهمیتی پیدا نمود که علم قرائت به صورت فنی مستقل در آمد و صدها نفر از علماء و قراء و حفاظ، عمر خود را در این امر حیاتی به پایان رسانیدند.

زمانی که حضرت عثمانؓ تصمیم گرفت که نسخ جمع آوری شده قرآن را به مناطق گوناگون ارسال نماید، بهمراه آنها یارانی جهت آموزش نحوه قرائت آنها به مسلمانان نیز گسیل داشت. بدین صورت قراء به مناطق گوناگون وارد شده، هر کدام مطابق سبک قرائت خویش آنرا به مردم می‌آموختند. که در اثر آن قرائت‌های یاد شده میان توده‌های مسلمان رواج یافت. بدین جهت در آن زمان، عده‌ای از افراد متعهد عمر خود را صرف یادگیری قرائتهای مختلف و آموختن آنها به مردم نمودند. بنابراین، شالودهٔ علم قرائت پی ریزی شد و به موجب آن، مسلمانها جهت تحصیل کمال در این علم به ائمه قرائت مراجعه نموده و بعضی یک گونه قرائت، عده‌ای دو، برخی سه، و بعضی هفت و عده‌ای ده نوع یا بیشتر از آن نیز می‌آموختند.

اما یک ضابطه کلی که رعایت آن در میان تمام امت مسلّم و ضروری گشت، آن بود که تنها قرائتهائی مورد قبول واقع شود، که دارای ویژگیهای سه گانه زیر باشد.

۱ – بر مبنای رسم الخط مصاحف عثمانی باشد

۲ - مطابق با قواعد زبان عرب باشد.

۳ - با سند صحیح از آن حضرتﷺ باثبات رسیده و درمیان ائمه قرائت، شهرت تام داشته باشد.

لذا، قرائت‌هائی را که فاقد یکی از شرایط سه گانه فوق باشد، نمی‌توان جزء قرآن محسوب نمود. بدین ترتیب آمار بزرگی از قرائت‌های متواتر از نسلی به نسل دیگر منتقل گردید. جهت تسهیل در امر آموزش قرائت‌های فوق، هر یک از ائمه، یک گونه از آنرا انتخاب و به تدریس آن همت می‌گماشت. که بعدها آن سبک قرائت بنام وی شهرت یافت بعضی از علما پیرامون قرائت‌های یاد شده تألیفاتی نمودند، که قبل از همه می‌توان از افراد زیر نام برد.

۱ - امام ابوعبید قاسم بن سلاّم ۲ - امام ابو حاتم سجستانی

۳- قاضی اسماعیل وامام ابوجعفر طبری. در این فن کتبی تألیف یافت، که حاوی بیش از بیست گونه قرائت بود سرانجام علامه ابوبکر بن مجاهد (متوفی سال ۳۲۴ ه ق) کتابی که حاوی قرائت‌های قراء سبعه (قرائت‌های هفتگانه) بود به رشتهٔ تحریر در آورد و این تصنیف او به قدری مورد استقبال مردم قرار گرفت که در اثر آن، قرائت‌های قراء هفتگانه، در برابر قرائت‌های دیگر شهرت بسزائی یافت و بعضی از مردم چنین تصور کردند، که قرائت‌های صحیح و متواتر فقط اینها می‌باشند. در حالی که ابن مجاهد بر حسب اتفاق، قرائت‌های یاد شده را جمع نموده و هرگز مقصود وی این نبوده که قرائت‌های دیگر، اشتباه یا غیر قابل قبول‌اند. متأسفانه، روش علامه ابن مجاهد باعث سوء تفاهم در بین مردم شد. بدین معنی که بعضی تصور نمودند تنها قرائت‌های صحیح، همین قرائت‌هائی است که ابن مجاهد در تألیف خود از آنها نام برده است. در حالی که قبلاً روشن گردید که قرائت‌های هفتگانه فقط جزئی از آن قرائت‌ها بشمار می‌روند؛ زیرا، هر قرائتی که مطابق با شرایط یاد شده قبلی باشد، صحیح و قابل قبول و در ردیف حروف هفتگانه‌ای که قرآن

بر آنها نازل شده، قرار می‌گیرد.

هفت قاری مشهور

هفت قاری‌ای که بر حسب روش علامه ابن‌مجاهد شهرت بیشتری کسب نموده‌اند، عبارتند از:

۱ - عبدالله بن کثیر الداری (متوفی سال ۱۲۰ ه‍ ق) وی به زیارت اصحاب گرانقدری چون، حضرت انس بن مالک، عبدالله بن زبیر و ابوایوب انصاری نائل شدند. سبک قرائت ایشان بیشتر در مکه مکرمه شهرت یافت و از جملهٔ راویان قرائت وی بَزِّی و قنبل شهرت بیشتری دارند.

۲ - نافع بن عبدالرحمن بن ابی نعیم (متوفی سال ۱۶۹ ه‍ ق) وی از محضر هفتاد نفر از تابعین که آنها شاگردان ابی ابن‌کعب، عبدالله بن‌عباس و ابوهریره رضوان الله علیهم اجمعین بودند، بهره گرفته بود؛ شیوهٔ قرائت ایشان بیشتر در مدینهٔ منوره شهرت یافت. از مشهورترین راویان قرائت وی می‌توان از ابوموسی قالون (متوفی سال ۲۲۰ ه‍ ق) و ابوسعید ورش (متوفی ۱۹۷ ه‍ ق) نام برد.

۳ - عبدالله الحصبی (متوفی ۱۱۸ ه‍ ق) که بنام ابن عامر معروف است. او از جمع صحابه، موفق بدیدن نعمان بن بشیر و واثله بن اسقع گشته بود وی فن قرائت را از مغیره بن‌شهاب مخزومی، شاگرد حضرت عثمان رضی الله عنه فراگرفته بود. شیوهٔ قرائت نامبرده بیشتر در شام رواج یافت. از راویان قرائت ایشان، هشام و ذکوان شهرت بیشتری دارند.

۴ - ابو عمرو زبّان بن‌العلاء (متوفی ۱۵۴ ه‍ ق) او سبک قرائت خود را توسط مجاهد و سعیدبن جبیر از ابی بن کعب و ابن عباس دریافت نمودند و قرائت وی در بصره شهرت یافت. از راویان وی ابو عمر الدوری (متوفی ۲۴۶ ه‍ ق) و ابوشعیب سوسی متوفی ۲۶۱ ه‍ ق) از

دیگران شهرت بیشتری دارند.
۵ - حمزه بن حبیب اَلزّیّات مولی عکرمه ربیع التیمی (متوفی سال ۱۸۸ هـ ق) وی شاگرد سلیمان اعمش بوده و به ترتیب از یحیی بن وثاب، زربن حبیش، حضرت عثمان رضی الله عنه، حضرت علی رضی الله عنه و عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه مستفید گشته‌است.
۶ - عاصم ابن ابی النجود الاسدی (متوفی سال ۱۲۷ هـ ق) وی سبک قرائت خود را از زربن حبیش، شاگرد عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه و عبدالرحمن سلمی شاگرد حضرت علی رضی الله عنه دریافت نموده است. از راویان قرائت وی شعبه ابن عیاش (متوفی ۱۹۳ هـ ق) و حفص بن سلیمان (متوفی ۱۸۰ هـ ق) شهرت بیشتری دارند. اکنون. تلاوت قرآن مجید، بیشتر مطابق روایت حفص ابن سلیمان انجام می‌گیرد.
۷ - ابوالحسن علی بن حمزه الکسائی النحوی (متوفی ۱۸۹ هـ ق). از راویان سبک قرائت ایشان، ابوالحارث مروزی (متوفی ۲۴۰ هـ ق) و ابوعمرالدوری (راوی ابو عمرو) شهرت بیشتری دارند. قرائت افراد فوق بیشتر در کوفه رواج یافته است.

همانطور که قبلا گفته شد، غیر از هفت قرائت فوق، قرائت‌های صحیح و متواتر دیگری نیز وجود داشت. لذا جهت رفع سوء تفاهم، انحصار بودن قرائت‌های صحیح در هفت نوع، کتابهایی توسط علامه شذائی و ابوبکر ابن مهران که حاوی قرائت‌های دهگانه بود، به نگارش در آمد و در اصطلاح به قرائت‌های دهگانه شهرت یافت. در این کتاب، علاوه بر قرائت‌های هفتگانهٔ سابق، قرائت‌های افرادی که در ذیل نام آنها ذکر می‌گردد، بر آن افزوده شد.
۱ - یعقوب ابن اسحق حضرمی (متوفی سال ۲۰۵ هـ ق) که قرائت وی بیشتر در بصره شهرت یافت.
۲ - ابن هشام (متوفی ۲۰۵ هـ ق) که راوی قرائت حمزه نیز می‌باشد قرائت وی بیشتر در کوفه رواج یافت.

۳ - ابوجعفر یزید ابن القعقاع (متوفی ۱۳۰ ه ق) که قرائت وی بیشتر در مدینهٔ طیبه رایج شده است.

برخی از علماء، علاوه بر قرائت‌های دهگانه، قرائت چهار نفر دیگر را بر آنها افزوده و مجموع قرائتها را، چهارده روایت ذکر کرده‌اند.

چهار قرائت اخیر عبارتند از:

۱ - حسن بصری (متوفی ۱۱۰ ه ق) سبک قرائت وی در بصره رواج یافت.

۲ - محمد ابن عبدالرحمن ابن محیض (متوفی ۱۲۳ ه ق) که مرکز فعالیت ایشان مکهٔ مکرمه بود.

۳ - یحیی ابن مبارک یزیدی (متوفی ۲۰۲ ه ق) که ساکن بصره بود.

۴ - ابوالفرج شنبوذی (متوفی ۳۸۸ ه ق) که ساکن بغداد بود.

برخی از راویان در آمار چهارده قاری بجای حضرت شبنوذی نام سلیمان اعمش را آورده‌اند. به اعتقاد بعضی از مفسرین ده قرائت اول طبق قول صحیح، متواتر بوده و بقیه شاذاند. (یعنی ده قرائت اول به علت تواتر از سایر قرائت‌ها اهمیت بیشتری دارند.)[۱] با وجود این در گذشته افرادی وجود داشته‌اند که به تنهائی قادر بودند قرآن را به چهارده روایت تلاوت نمایند. از جملهٔ آن افراد می‌توان از حافظ شیرازی نام برد. زیرا می‌گوید:

عشقت رسد به فریاد ارخود بسان حافظ
قرآن ز بَر بخوانی با چارده روایت

تاریخ حفظ قرآن کریم

قرآن کریم به صورت دفعی و یکبار فرود نیامد، بلکه بر حسب نیاز و در شرایط خاص گوناگون، تدریجاً نازل می‌شد. بنابراین امکان کتابت

۱ - مناهل العرفان بحواله منجد المقرئين لابن الجزری

آن به صورت مجموعه‌ای واحد، وجـود نـداشت. لذا در آغـاز اسـلام جهت حفظ و نگهداری قرآن، فشار قـابل مـلاحظه‌ای بـر حـافظه وارد می‌آمد. در آغاز نزول وحی، آن حضرتﷺ به تکـرار الفـاظ مـبادرت می‌ورزید تا بتواند آنها را کاملاً از بر کند.

سپس خداوند متعال با نزول آیاتی چند از سورهٔ قیامت، حضرتش را چنین راهنمائی کردند که شما برای حفظ قرآن، هنگام نزول وحی به تکرار سریع نیاز ندارید. زیرا پروردگار در وجود شما حـافظه‌ای بسـیار قوی قرار داده‌است که با یک بار تلاوت آیات، آنها را فراموش نخواهی کرد. و سرانجام نتیجه نیز چنین شد. یعنی، از یک طرف آیات قرآن بر آن حضرتﷺ نازل شده و از طرف دیگر همچنان در حافظهٔ بسیار قوی او ثبت می‌شدند. اینگونه بود که سینهٔ مبارک ختمی مرتبتﷺ بـه مـنزله گنجینه‌ای جهت حفظ قرآن در آمد، که امکان کوچکترین اشتباه یا ترمیم و تغییری در آن وجود نداشت.

مضافاً برای احتیاط بیشتر در صحت حفظ مطالب، آن حضرتﷺ هر سال در ماه مبارک رمضان قرآن را به سمع جبرئیل می‌رساندند. ایـن عمل در سال وفات آن حضرتﷺ دو بار تکرار شد.(۱)

پیامبر اکرمﷺ نه تنها معانی قرآن را به صحابه می‌آموختند، بلکه اصرار داشتند تا الفاظ آنرا نیز حفظ کنند. صحابه کرام نیز با تمام وجود برای حفظ آن اقدام نموده، در این زمینه از یکدیگر سبقت می‌جستند.

به علت اهمیتی که در فرا گرفتن قرآن احساس می‌شد، بـعضی از زنان مسلمان در ازای تعلیم قرآن از همسران خـود، از دریـافت مـهریه خویش صرف نظر می‌کردند. اصحاب کرام نیز خود را از هرگونه اشتغال در بارهٔ مسائل دیگر رها ساخته، تمام هَمِّ خود را صرف این کار می‌کردند؛ یعنی، نه تنها قرآن را حفظ نـموده، بـلکه در نـمازهای شب آنـرا تکـرار

۱ - صحیح البخاری مع فتح الباری جلد۹ صفحه ۳۶

می‌کردند. از حضرت عبادة‌بن صامت روایت شده است که هر وقت یکی از مسلمانان از مکه هجرت می‌کرد و وارد مدینه می‌شد، آن حضرت ﷺ وی را به یکی از انصار می‌سپرد، تا به او قرآن بیاموزد. بدین جهت یعنی در اثر صدای معلمین و متعلمین قرآن، چنان شوری در مسجد نبوی بر پا می‌شد که آن حضرت ﷺ ناچاراً به آنها تذکر می‌داد که صدای خود را پایین آورند، تا اشتباهی در تلاوت آیات رخ ندهد[1].

بنابراین در مدتی کوتاه، گروهی عظیم از صحابه کرام توفیق یافتند که همهٔ قرآن را حفظ کنند. در بین گروه یاد شده علاوه بر خلفای راشدین می‌توان از طلحه، سعد، ابن مسعود، حذیفة بن یمان، سالم مولی ابی حذیفه ، ابی هریره، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، عمروبن عاص، معاویه، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن السائب، عایشه، حفصه، ام سلمه و دیگران - رضوان الله علیهم اجمعین - نام برد.

نتیجه می‌گیریم که در نخستین روزهای اسلام تأکید فراوان به حفظ قرآن می‌شد و این تنها روش پسندیده و قابل اعتماد در اوضاع و احوال آن زمان بشمار می‌رفت. زیرا نه تنها افراد با سوادکم، بلکه انگشت شمار بودند. همچنین وسایل چاپ و غیره جهت نوشتن و تکثیر کتاب نیز وجود نداشت. بنابراین اگر تنها به کتابت قرآن اکتفا می‌کردند، نه قرآن بدین وسعت پخش می‌شد و نه نگهداری آن به مرحله اجراء در می‌آمد.

حق تعالی، جهت پیشبرد این امر، اعراب را برگزید. زیرا به ایشان حافظهٔ بسیار قوی عنایت فرموده بود. که به برکت آن هر شخصی می‌توانست چندین هزار بیت شعر حفظ کند. و نیز کم هوش ترین فرد روستائی آنان نه تنها نسب نامه قبیلهٔ خود را از بر داشت، بلکه سلسلهٔ انساب اسبهای خود را نیز می‌دانست. بنابراین، اعراب از همان نیروی فوق العادهٔ حافظهٔ خود جهت حفظ قرآن کریم و انتشار و گسترش آن به

۱ - مناهل العرفان ج۱ ص۲۳۴

گوشه و کنار عربستان و جهان بهره گرفتند.

نوشتن قرآن

پیامبر اکرمﷺ علاوه بر حفظ قرآن، برای نوشتن و کتابت آن نیز اهمیت خاصی قائل بودند. زیدبن ثابترضی الله عنه می‌فرماید: من کتابت وحی را به عهده داشتم هنگام نزول وحی بر آن حضرتﷺ ، حرارت خاصی به ایشان دست می‌داد و قطرات عرق همچون دانه‌های مروارید از جسم مطهرش سرازیر می‌شد. پس از پایان این حالت، من با دست گرفتن استخوان کتف حیوانات یا قطعه چیزی دیگر به خدمت آن حضرتﷺ شرفیاب شده، وحی نازل شده را می‌نوشتم.

اساساً بر اثر سنگینی‌ای که در کلام خدا وجود دارد، پس از ثبت و یاد داشت آیات، چنان حالتی به من دست می‌داد که گوئی استخوان ساقم در حال شکستن بوده و قادر به راه رفتن نمی‌باشم. بهر حال، پس از کتابت آیات نازل شده، را به سمع مبارک آن حضرت می‌رساندم، تا اگر کم و کاستی وجود داشته باشد، آنرا اصلاح نمایم؛ سپس آنرا به انظار عموم می‌رسانید.[۱]

علاوه بر زید بن ثابت، بسیاری از صحابه در امر مهم کتابت وحی سهیم بودند؛ از آن جمله می‌توان از خلفای راشدین، ابی بن کعب، زبیربن عوام، معاویه، مغیره بن شعبه، خالدبن ولید، ثابت بن قیس و ابان بن سعید نام برد.[۲] از حضرت عثمانرضی الله عنه روایت است، که چون پاره‌ای از وحی نازل می‌شد آن حضرتﷺ طبق معمول به کاتب وحی دستور می‌داد که

۱ - مجمع الزوائد ج۱ ص۱۵۶ بحواله طبرانی

۲ - برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به (فتح الباری ج۹ ص۱۸ و زادالمعاد ج۱ ص۳۰

آنرا در سورهٔ فلان ردیف فلان آیه درج نمایند.[۱] به علت کمیاب بودن کاغذ در آن زمان اکثر آیات قرآن بر تخته سنگها، تکه‌های پوست، شاخهای درخت خرما، قطعه‌های نی، برگ درختان و استخوانهای حیوانات به رشتهٔ تحریر در می‌آمد. گاهی نیز قطعات کاغذ هم بکار می‌رفت.[۲] بدین سان در عهد رسالت نسخه‌ای از قرآن کریم، زیر نظر پیامبر اکرمﷺ جمع آوری گردید، که به شکل کتابی جامع و مستقل نبود؛ بلکه بیشتر به یاد داشت‌های پراکنده شباهت داشت.

مضافاً بعضی از صحابهٔ کرام خود شخصاً به جمع آوری و تحریر آیات قرآن اقدام می‌کردند. این امر حیاتی از بدو اسلام آغاز شده و همچنان ادامه یافت. نمونهٔ این کار رامی توان قبل ازمشرف شدن حضرت عمرؓ به‌اسلام به داماد و خواهر ایشان نسبت داد؛ زیرا آنها صحیفه‌ای از قرآن گردآوری و تحریر نموده بودند.[۳]

جمع آوری قرآن در عهد ابوبکر صدیقؓ

به کیفیت تحریر نسخه‌های قرآن در زمان پیامبر اکرمﷺ اشاره شد و گفتیم که آیات نازل شده بر اشیاء گوناگون، مانند پوست، برگ درختان، استخوان و غیره نوشته می‌شد. به گونه‌ای که نزد هیچکدام از صحابه، نسخهٔ کاملی از قرآن وجود نداشت. بلکه نزد یکی سوره و نزد برخی چندین آیه به همراه جملات تفسیری یافت می‌شد.

بنابراین حضرت ابوبکرؓ در عهد خلافت خویش لازم دید که بخش‌های پراکندهٔ قرآن را جمع آوری و به صورت مجموعه‌ای کامل در آورد.

---

۱ - (فتح الباری ج۹ ص۱۸   ۲ - ایضاً ج۹ ص۱۱

۳ - سیره ابن هشام

زیدبن ثابت چگونگی آغاز و انجام این مهم را اینگونه بیان می‌کند: پس از جنگ یمامه، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرا نزد خود فرا خوانده، گفت: «چند لحظه قبل، حضرت عمر رضی الله عنه تشریف آورده، اظهار داشتند در منطقهٔ یمامه نبرد سختی میان مسلمانان و کفار درگرفته و تعداد قابل ملاحظه‌ای از مسلمانان، خصوصاً حفاظ قرآن به شرف شهادت نایل گشته‌اند. اگر وضع بدین منوال ادامه یابد، احتمال می‌رود که قسمت عمده‌ای از قرآن که فقط در سینهٔ مبارک حفاظ وجود دارد، از بین برود.

لذا شما مسئولیت دارید که هرچه زودتر و با تمام قوا کار جمع آوری قرآن را آغاز کنید.» در پاسخ ایشان گفتم: کاری را که پیامبر صلی الله علیه وسلم موفق به انجام آن نشد، چگونه می‌توان انجام داد؟ حضرت عمر رضی الله عنه پاسخ داد: «بخدا سوگند.! انجام این کار، حیاتی بوده و به قدری فضیلت دارد که نمی‌توان برای آن حد و مرزی تعیین نمود.» ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: سرانجام در اثر توصیهٔ حضرت عمر رضی الله عنه سعهٔ صدر خاصی به من دست داد و ایجاد علاقهٔ شدیدی در من نسبت به جمع آوری قرآن پدید آمد که مرا بر انجام این کار سرنوشت ساز تحریض ساخت. سپس حضرت ابوبکر رضی الله عنه مرا خطاب کرده فرمودند: «با توجه به شناخت و حسن نیتی که در شما سراغ داریم و اینکه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز وظیفهٔ کتابت وحی را انجام داده‌اید، لذا انجام این مأموریت سنگین و الهی به شما تفویض می‌گردد.»

زید می‌گوید: «حضرت ابوبکر رضی الله عنه در مورد فضایل این امر مهم و الهی آنقدر سخن گفت که در من عشق و علاقهٔ شدیدی نسبت به جمع آوری قرآن پدید آمد و شرح صدری غیر قابل وصف به من دست داد که مرا وادار به انجام این کار مهم ساخت.» زید بن ثابت می‌افزاید: «به خدا سوگند.! اگر بمن دستور کندن کوهی می‌دادند، به نظر آسانتر می‌رسید تا انجام این کار خطیر و پر مسئولیت.» سرانجام با عنایت خاص پروردگار

نسبت به جمع آوری قرآن ابتدا از سینهٔ حفاظ و سپس از شاخه‌های درخت خرما و تخته سنگها و مدارک دیگر اقدام نمودم[1]. در اینجا اشارهٔ کوتاهی به شیوهٔ فعالیت زیدبن ثابت جهت آغاز و انجام این کار می‌نمائیم.

زید خود نیز از جمع حفاظ قرآن بود و می‌توانست به کمک حافظهٔ خویش تمام قرآن را بنویسد. علاوه بر این صدها حافظ دیگر نیز وجود داشت که وی قادر بود با تشکیل گروهی از آنها قرآن را به رشتهٔ تحریر در آورد.

همچنین وی قادر بود از روی نسخه‌هائی که در زمان خود آن حضرتﷺ تحریر یافته بود، اقدام به کتابت آن نماید. اما وی جهت رعایت جنبهٔ احتیاط، تنها به یک روش اکتفا نکرد، بلکه از تمام شیوه‌های متداول و معمول روزگار خود بهره گرفت. و هیچ آیه‌ای را تا زمانی که شهادت و تواتر آن کتباً یا شفاهاً به اثبات نمی‌رسید، در صحیفهٔ خود درج نمی‌کرد. لذا به جمع آوری آیاتی که در زمان آن حضرتﷺ تحریر یافته و نزد اصحاب گوناگون وجود داشت، همت گمارد، تا بتواند نسخهٔ جدیدی از آنها تدوین نماید. بنابراین به عموم مردم اطلاع داده شد تا نزد هر کس هر مقدار از آیات قرآن وجود دارد، نزد زید بیاورد.

سپس وی با استفاده از روش زیر به تشخیص صحت و سقم آنها اقدام می‌کرد.

۱ - ابتدا آنرا با حفظ خود مطابقت می‌نمود.

۲ - هیچ آیهٔ مکتوب را تا زمانی که یکی دو گواه معتبر برکتابت آن در محضر رسول خداﷺ گواهی نمی‌دادند، نمی‌پذیرفت.

۳ - آیات تحریر شده را با مجموعه‌هائی که توسط عدهٔ زیادی از صحابه نوشته شده بود، تطبیق می‌داد.

---

۱ - صحصح البخاری و فضائل القرآن

۴ - تأیید حضرت عمر رضی الله عنه. زیرا ایشان نیز از حفاظ قرآن بود و از روایات متعدد ثابت می‌شد که ابوبکر رضی الله عنه وی را به عنوان دستیار زید تعیین فرموده بودند. و چون کسی آیه‌ای نزد آنها می‌آورد، آنرا مشترکاً دریافت می‌کردند[1]. اگر بتوان به شیوهٔ جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر رضی الله عنه دقت نمود. می‌توان این سخن زید را درک کرد که فرمود: «آخرین آیات سورهٔ برائت یعنی از (لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ...الخ) را فقط نزد ابو خزیمهٔ انصاری بدست آورده و از جای دیگری موفق به دریافت آن نشدم» نمی‌تواند حاکی از این باشد که به غیر از ابوخزیمه، فرد دیگری این آیات را حفظ نداشت یا افراد دیگر آنرا تحریر نکرده بودند و غیر از او دیگران بر جزء قرآن بودن آن آیات مطلع نبودند، بلکه غرض آن بوده که از کسانیکه آیات گوناگون را در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم به رشتهٔ تحریر در آورده بودند این آیات نزد فرد دیگری غیر از ابوخزیمه بدست نیامد.

در اینکه آیات مورد نظر جزء قرآن بود هیچ شک و تردیدی وجود نداشت. زیرا صدها نفر از صحابه آنها را از برداشتند و نیز نزد کسانیکه مجموعهٔ کامل قرآن رادراختیار داشتند یافت می‌شد، اما دریافت نوشتهٔ مستقل آنها که تحت نظارت آن حضرت صلی الله علیه وسلم انجام یافته بود غیر از ابوخزیمه نزد افراد دیگر میسر نشد.[2] بهر حال زید بن ثابت با احتیاط کامل و غیر قابل وصفی آیات قرآن را جمع آوری و به صحیفه‌های کاغذی بشکل مرتب تحریر می‌نمود.[3]

از آنجا که هر سوره در صحیفهٔ جدا گانه تحریر یافت، آن نسخهٔ کامل مشتمل بر مصاحف بیشماری شد که در اصطلاح آنرا «ام» می‌گفتند و دارای ویژگیهای زیر بود.

---

۱ - فتح الباری ج۹ ص۱۱ بحواله ابن ابی داوود ۲ - البرهان ج ۱ ص ۲۳۵ - ۲۳۴
۳ - اتقان ج۱ ص۶۰

۱ – در این نسخه آیات قرآن بر حسب ترتیبی که پیامبرﷺ امر فرموده بودند تدوین یافته؛ یعنی، سوره‌ها بشکل امروزی مرتب نبود؛ بلکه هر کدام جداگانه نوشته شده بود.

۲ – این نسخه شامل حروف هفتگانه (که قبلاً شرح آن گذشت) بود.

۳ – در این نسخه تمام آن آیاتی که تلاوت آنها منسوخ نشده بود، جمع آوری گردید.

۴ – هدف از تحریر این نسخه در واقع ترتیب نسخه‌ای با تصدیق اجماع امت بود، تا هنگام نیاز به آن مراجعه شود. مصاحف گرد آوری شده به دستور ابوبکرؓ تا پایان زندگی نزد ایشان نگهداری شد. پس از وی نزد حضرت عمرؓ و بعد از شهادت حضرت عمرؓ نزد ام المؤمنین حفصهؓ انتقال یافت.

سرانجام بعد از رحلت ام‌المؤمنین حفصهؓ به دست مروان بن حکم افتاد. سپس به علت آماده شدن مصاحف عثمانی در زمان وی و قرار گرفتن اجماع امت براین اصل که پیروی از این مصاحف به اعتبار رسم الخط و ترتیب سور لازم الاجراست، همهٔ آن نسخ قبلی را که مخالف این رسم الخط و ترتیب بودند طعمهٔ حریق کرد.[1]

تدوین قرآن در عهد خلافت حضرت عثمانؓ

زمانی که حضرت عثمانؓ به خلافت رسید، اسلام از مرز عربستان گذشته و به مناطق دور دستی چون ایران و روم رسیده بود. مردم مناطق فتح شده که بوسیلهٔ مجاهدین اسلام یا تجار مسلمان به شرف اسلام نائل گشته بودند، قرآن را از آنها فرا می‌گرفتند. همانطور که شرح آن گذشت، قرآن بر هفت حرف نازل شده بود و عده‌ای از صحابه

۱ – الفتح الباری ج ۹ ص ۱۶

مطابق با همان قرائت‌های مختلف آنرا ازآن حضرتﷺ فراگرفته بودند. سپس آن سبک و شیوه‌ها را به شاگردان خود آموختند. بدین شکل اختلاف قرائت‌ها به ممالک دور دست انتقال یافت. در بدو امر که مردم به حقیقت این امر آگاهی داشتند اشکالی پیش نیامد؛ اما منازعه از زمانی آغاز شد که اختلاف در قرائت‌ها به اطراف و اکناف جهان اسلام انتقال یافت. ولی این حقیقت که قرآن بر هفت حرف نازل شده، کاملاً انتشار نیافته بود. لذا عده‌ای قرائت خود را درست و قرائت دیگران را نادرست تلقی می‌کردند.

در اثر این منازعات از یک سو «خطر به غلط نسبت دادن قرائت‌های یکدیگر» مردم را تهدید می‌نمود و از سوی دیگر بجز نسخهٔ تحریر شدهٔ زیدبن ثابترضی الله عنه در مدینه نسخه معیاری دیگری که برای تمام امت حجت باشد، یافت نمی‌شد؛ زیرا نسخ دیگر به صورت انفرادی (بشکل تکی) نوشته شده و جمع قرائت‌های گوناگون در آنها رعایت نشده بود.

برای اینکه به منازعات یاد شده خاتمه داده شود، تنها راه عملی آن بود که نسخه جدیدی که هر هفت حرف در آنها گرد آوری شده باشد، تدوین و در سراسر عالم اسلام انتشار یابد. تا با مراجعه به آن صحت و سقم قرائت‌های رایج مورد ارزیابی قرار گیرد. این امر مهم توسط خلیفهٔ سوم و در عهد خلافت ایشان صورت گرفت. زیرا در آن هنگام یکی از صحابه بنام حذیفه بن یمانرضی الله عنه که مدتها مشغول جهاد در جبهه‌های جنگ ارمنستان و آذربایجان بود و به اختلاف مردم در قرائت‌ها پی برده بود به مدینه باز گشت. پس از مشرف شدن به حضور خلیفه این نکته را روشن کرد که در سفر جهاد متوجه شده که در شام قرائت ابی بن کعب و در عراق شیوه عبدالله بن مسعود رایج گشته و در نتیجهٔ اختلاف در قرائت، مردم یکدیگر را تکفیر می‌کنند. بنابراین قبل از اینکه امت اسلام در اثر اختلاف جزئی در قرائت مانند یهود و نصارا دچار تشتت و افتراق گردد. باید بیاری آنان شتافت. حضرت عثمانرضی الله عنه خود نیز این وضعیت

را که در اثر اختلاف در قرائت‌ها در مدینه به وجود آمده بود احساس می‌کرد. زیرا هر کدام از اساتید، شیوه‌ای را که از قرائت‌ها فراگرفته بود، به شاگرادن خود میآموخت و هنگامی که دانش آموزان استادان مختلف، دور هم جمع می‌شدند، این اختلاف آشکار می‌گشت.

سرانجام این چندگانگی در بین اساتید نیز مشهود شد. بدین معنی که هر کدام سبک خود را درست و دیگری را نادرست تلقی می‌کرد. حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه جهت رفع این مشکل تشکیل جلسه داده و با اصحاب گرانقدر وارد شور شدند. سپس خطاب به آنها فرمودند: «بر حسب اطلاع، در بین بعضی از مردم بحث (برتری قرائت یکی بر دیگری) جریان دارد. چون سرانجام این مباحث و درگیریها خطرناک است، باید مردم را دور یک مصحف جمع نموده و اختلافات موجود را از بین برد.» این رأی مورد تأیید صحابه قرار گرفت. در نتیجه حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه مردم را جمع نموده به سخنرانی پرداخت و فرمود: «متأسفانه با وجودی که شما در جوار مدینه و کنار من بسر می‌برید، در مورد چگونگی قرائت قرآن با هم اختلاف داشته، یکدیگر را تکذیب می‌کنید. تا چه رسد به دیگران که چنین شرایطی ندارند. مسلماً بین آنها اختلاف بیشتری وجود دارد پس باید با همکاری یکدیگر نسخه‌ای از قرآن کریم فراهم بیاوریم که برای همهٔ امت لازم الاقتدا باشد و به این روند ناخوشایند که در جامعه رواج یافته، خاتمه دهیم.»

حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه برای شروع این کار به حضرت حفصه پیام فرستاد تا صحیفه‌های گرد آوری شدهٔ زمان ابوبکر رضی‌الله‌عنه را که نزد ایشان نگهداری می‌شد، برایش بفرستد و فرمود: که پس از استفاده، مجدداً به ایشان عودت داده خواهند شد، پس از دریافت مصاحف، حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه گروهی متشکل از چهار صحابه به نامهای زیدبن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن العاص و عبدالرحمن بن الحارث تشکیل داد و مأموریت داد، تدوین مصاحف را به شیوه‌ای که سوره‌ها در آن مرتب

باشد، تفویض نمود.

از گروه فوق زیدبن ثابت از انصار و سه نفر دیگر از قریش بودند. حضرت عثمان رضی الله عنه به ایشان تأکید نمود که اگر با زید رضی الله عنه در مورد چگونگی تلفظ کلمه‌ای اختلاف نظر پیدا نمودید، آنرا مطابق با تلفظ قریش بنویسید. زیرا قرآن به لهجه آنان نازل شده‌است.

ظاهراً انجام این کار به عهدهٔ چهار نفر واگذاشته شده بود. ولی اصحاب دیگر بیاری آنها شتافتند. این گروه در کتابت جدید قرآن به خدمات زیر مبادرت ورزیدند.

۱ - در نسخه‌های تهیه شده زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه ترتیب سوره‌ها رعایت نشده و هر کدام جداگانه نوشته شده بود. در حالیکه در نسخهٔ جدید، آنها را به ترتیب خاص و در یک مصحف تدوین نمودند.[۱]

۲ - آیات قرآن را به گونه‌ای نوشتند، که تمام قرائت‌های متواتر در آن رسم الخط بگنجد. یعنی نه بر آنها نقطه گذاری شد و نه حرکات سه گانه (ضمه، فتحه و کسره) تعیین گردید. تا بتوان آنها را مطابق کلیه قرائت‌های مورد قبول خواند؛ مثلاً چنین نوشته شد (سسرها که بتوان آنرا به دو طریق نَنْشُرُهَا و نُنْشِزُهَا) تلفظ نمود؛ زیرا هردو قرائت صحیح بودند.[۲]

۳ - چون در آن زمان بیش از یک نسخهٔ معیاری کامل قرآن که به تأیید اجماعی امت فراهم شده باشد، وجود نداشت، این گروه بر آن شد تا چندین نسخه از مصحف یاد شده تهیه و در اختیار مسلمانها قرار دهد.

قول مشهور آن است که حضرت عثمان رضی الله عنه مجموعاً پنج نسخه از آنها را فراهم آورد. اما ابوحاتم سجستانی رحمه الله معتقد است که ایشان هفت نسخه تهیه و به ترتیب آنها را به مکه، شام، یمن، بحرین، بصره، و

۱ - مستدرک ج۲ ص۲۲۹
۲ - مناهل العرفان ج۱ ص۲۵۴ - ۲۵۳

کوفه ارسال نموده و هفتمین نسخهٔ آنرا در مدینه نگهداری کرد[1].

گروه یاد شده برای انجام این کار، مصاحف نوشته شدهٔ عهد ابوبکر را مد نظر قرار داده و جهت مزید احتیاط از روش زمان صدیق نیز بهره گرفتند.

یعنی بار دیگر مکتوبات متفرق زمان پیامبر اکرمﷺ را که نزد اصحاب مختلف وجود داشت، جمع آوری نموده، در تدوین نسخهٔ جدید قرآن مورد استفاده قرار دادند. این بار نیز هنگام گرد آوری اسناد پراکندهٔ قرآن، مکتوب این آیهٔ سورهٔ احزاب (مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ رِجَالٌ صَدَقُوْا مَا عَاهَدُوْا اللّٰهَ عَلَيْهِ....الخ) تنها نزد خزیمه بن ثابت انصاری یافت شد. برای روشن شدن موضوع باید گفت، منظور این نیست که آیه مزبور را افراد دیگر حفظ نداشتند یا اینکه به صورت کتبی در جای دیگر یافت نشد، بلکه منظور این است که مکتوبات متعدد آیات نزد اصحاب یافت شد. الا این آیه، که مکتوب آن فقط نزد خزیمه بن ثابت بدست آمد.

۴ - پس از تهیه نسخه‌های معیاری قرآن کریم، حضرت عثمان رضی الله عنه سایر نسخه‌های انفرادی را که نزد اصحاب مختلف وجود داشت، گرد آوری نمود، طعمهٔ حریق ساخت تا تمام مصاحف به اعتبار ترتیب سُوَر و اجتماع قرائت و رسم الخط، یکسان بوده و هیچ اختلافی در این مورد باقی نماند.

این عمل حضرت عثمان رضی الله عنه مورد تحسین تمام امت قرار گرفت و کلیهٔ اصحاب او را در این باب تأیید و حمایت نمودند.[2]

حضرت علی رضی الله عنه در بارهٔ این اقدام به موقع حضرت عثمان رضی الله عنه می‌فرماید: به خدا سوگند کار ایشان جهت تدوین مصاحف، مورد تأیید

---

۱ - فتح الباری ج۹ ص۱۷

۲ - برای آگاهی بیشتر به کتاب علوم القرآن از همین نویسنده مراجعه شود

و قابل ستایش بوده و با رای و نظر ما (کلیه صحابه) انجام گرفته است.[۱]

اقدامات انجام شده جهت ایجاد تسهیل در تلاوت

پس از تدوین مصاحف عثمانی، اجماع امت براین اصل استوار گردید که جز رسم الخط عثمانی، نوشتن قرآن به شیوهٔ دیگر جایز نیست.

و سرانجام تمام مصاحف به شیوه رسم الخط عثمانی به رشته تحریر در آمد. صحابه و تابعین در معیار وسیع نسخه‌هائی از مصاحف فوق تهیه و در سراسر عالم اسلام منتشر کردند. چون نسخ قرآن تا آن زمان فاقد نقطه و اعراب بود، تلاوت آن بر عجم دشوار می‌نمود. پس از گسترش اسلام به سر زمینهای غیر عرب، نیاز مبرم به نقطه و اعراب گذاری آن احساس شد، تا مردم سایر بلاد بتوانند به آسانی آنرا تلاوت نمایند. برای تحقق این آرمان اقدامات متعددی انجام گرفت، که تاریخچه مختصر آن در اینجا ذکر می‌شود.

نقطه گذاری= ابتدا در میان اعراب نقطه گذاری بر حروف رایج نبود و خوانندگان در این امر مهارت بسیار داشتند و در خواندن نوشته‌های بی نقطه و اعراب دچار اشکال نمی‌شدند و به کمک سیاق و سباق، امتیاز بین حروف مشابه را به آسانی درک می‌کردند. بویژه در قرائت قرآن که بیشتر، مدار آن بر حفظ بود تا کتابت.

حضرت عثمان رضی الله عنه همراه هر نسخهٔ تهیه شده قرآن که به اطراف و اکناف عالم می‌فرستاد، یک نفر قاری هم اعزام می‌داشت تا شیوهٔ قرائت آنرا به مسلمانان بیاموزاند.

در اینکه نخست چه کسی مبادرت به نقطه گذاری قرآن ورزید،

۱ - فتح الباری ج۹ ص۱۵

روایات متعددی وجود دارد. در برخی از آن روایات آمده است که قبل از همه ابوالاسود دؤلی اقدام به این کار نموده است.[۱]

بعضی اعتقاد دارند که این امر به راهنمائی حضرت علی رضی الله عنه انجام گرفته است.[۲] عده‌ای گفته‌اند که استاندار کوفه، زیادبن ابی سفیان او رابه انجام این کار وا داشت. از روایات دیگری چنین بر می‌آید که عملیات نقطه گذاری به امر حجاج بن یوسف توسط حسن بصری رحمه الله و یحیی بن یعمر رحمه الله و نصربن عاصم لیثی رحمه الله انجام گرفته است.[۳]

حرکات= در بدو امر همچنانکه قرآن عاری از نقطه بود، از حرکات سه گانه (فتحه، ضمه، کسره) نیز اثری به چشم نمی‌خورد. در این مورد نیز که چه کسی آغازگر این کار بوده است، روایات مختلفی وجود دارد.

به اعتقاد بعضی نخست ابوالاسود دؤلی این کار را انجام داده و برخی می‌گویند که حجاج بن یوسف توسط یحیی بن یعمر رحمه الله و نصربن عاصم لیثی رحمه الله آنرا انجام داده است.[۴] با توجه به تمام روایات، استنباط می‌گردد که قبل از همه واضع حرکات ابوالاسو دؤلی بوده ولی نه به شکل رایج امروز، بلکه بجای فتحه یک نقطه بالای حرف بدین شکل(-) و بجای کسره یک نقطه پایین حرف(-) و بجای ضمه یک نقطه جلوی آن (-.) و برای تنوین دو نقطه به این شکل (ـ ـ و ـ . .) قرار داد.[۵]

پس از او خلیل بن احمد علائم همزه و تشدید را مشخص ساخت سرانجام حجاج بن یوسف به گروه سه نفری یحیی بن یعمر و نصربن عاصم لیثی و حسن بصری دستور داد تا بر کلمات قرآن نقطه و حرکت وضع نمایند. در این هنگام بود که نقطه‌های بکار رفته سابق بجای اعراب، جای خود را به حرکات سه گانهٔ فعلی داد تا با نقطه‌های اصلی حروف

---

۱ - البرهان ج۱ ص۲۵۰
۲ - صبح الاعشی ج۳ ص۱۵۵
۳ - تفسیر قرطبی ج۱ ص۶۳
۴ - قرطبی ج۱ ص۶۳
۵ - صبح الاعشی ج۳ ص۱۶۱ - ۱۶۰

اشتباه نشوند (والله سبحانه اعلم)

احزاب یا منازل= صحابه و تابعین معمولا قرآن را هفته‌ای یک بار ختم می‌کردند، بدین منظور، برای تلاوت روزمرهٔ خویش اندازه‌های خاصی تعیین نموده بودند که به آنها حزب یا منزل اطلاق می‌شد. بدین سان قرآن مجید به هفت حزب یا منزل تقسیم شده که تا امروز باقی مانده‌است.[۱]

اجزاء یا پاره‌ها= امروزه قرآن به سی جزء تقسیم شده است که به آنها سی پاره هم می‌گویند، این تقسیم به اعتبار معنی صورت نگرفته، بلکه جهت تسهیل در امر تدریس کودکان به قسمت‌های مساوی تقسیم شده‌است، زیرا چه بسا یک جزء در نیمهٔ سوره یا موضوع سخن به پایان می‌رسد، بطور قطع نمی‌توان گفت تقسیم بندی فوق توسط چه کسی انجام گرفته است؛ بعضی معتقدند که چون حضرت عثمان رضی الله عنه هنگام تدوین مصاحف آنها را در سی جلد مستقل و جداگانه نوشته این تقسیم بندی مربوط به زمان ایشان است. در کتب متقدمین دلیلی به نظر حقیر نرسیده است.

البته علامه بدرالدین زرکشی نوشته‌اند که سی جزء بودن قرآن از بدو امر تا امروز مشهور و منقول بوده و در نسخ مدارس نیز رواج داشته‌است.[۲] از ظواهر امر چنین بر می‌آید که تقسیم بندی یاد شده پس از عهد صحابه، جهت تسهیل در تدریس قرآن صورت گرفته است. (والله اعلم)

اخماس و اعشار= در نسخه‌های قرون اولیه قرآن، در پایان هر پنج آیه در حاشیه کتاب لفظ خمس یا خ و بعد از هر ده آیه لفظ عشر یا ع نوشته می‌شده است. که علائم نخست را اخماس و علائم نوع دوم را

---

۱ - البرهان ج ۱ ص ۲۵۰

۲ - البرهان ج۱ ص۲۵۰

اعشار می‌گفتند.[۱] بین علماء متقدمین بر سر این علائم اختلاف نظر وجود داشته، بعضی آنها را جایز و برخی ناجایز می‌دانسته‌اند. بطور قطع نمی‌توان گفت مبتکر این علائم چه کسی بوده است. برخی اعتقاد دارند که واضع علائم یاد شده حجاج یوسف بوده و بقولی قبل از همه مأمون خلیفهٔ عباسی به این کار اقدام نموده است.[۲] ولی عدم صحت دو قول مذکور از آنجا روشن می‌گردد که علائم مذکور در زمان خود صحابه نیز وجود داشته است. زیرا از حضرت مسروق روایت شده که عبدالله بن مسعود وضع علائم اعشار را مکروه می‌دانستند.[۳]

رکوع= علائم اخماس و اعشار به مرور زمان متروک گشته؛ ولی علامت رکوع تا کنون نیز متداول می‌باشد. بدین معنی که هر جا رشتهٔ کلام در قرآن به پایان می‌رسد، در آنجا علامت رکوع به صورت حرف ع مشخص شده است.

حقیر با تلاش بسیار، موفق به دانستن زمان و واضع این علامت نشدم. یقیناً می‌توان گفت که هدف از وضع این علامت، تعیین مقدار متوسط قرائت در یک رکعت نماز است. یعنی چون در نماز پس از قرائت چند آیه هنگام رسیدن به این علامت، رکوع می‌کنند، به آن رکوع گفته می‌شود تمام قرآن دارای ۵۴۰ رکوع است که با خواندن یک رکوع در هر رکعت از نماز تراویح، قرآن در شب بیست و هفتم به پایان می‌رسد.[۴]

رموز اوقاف= کار مفید دیگری که جهت تسهیل در تلاوت و تجوید قرآن کریم انجام گرفته است، نوشتن اشاراتی بر جملات مختلف می‌باشد که از دیدن آنها حکم وقف (تنفس) در حین قرائت استنباط می‌گردد به این اشارات، رموز اوقاف می‌گویند. هدف از وضع رموز یاد شده این است که هرگاه فرد عجم و نا آشنا به زبان عرب بخواهد قرآن

---

۱ - مناهل العرفان ج ۱ ص۴۰۳
۲ - البرهان ج۱ ص۲۵۱
۳ - مصنف ابن ابی شیبه ج۱ ص۴۹۷
۴ - فتاوای عالمگیریه فصل التراویح ج۱ ص۹۴

مجید را تلاوت کند، بداند در چه مقامی وقف نموده و در چه جائی توقف ننماید. (از تنفس در مقاماتی که امکان اشتباه و تبدیل معنی قرآن در اثر وقف به وجود می آید احتراز جوید) واضع رموز اوقاف علامه ابو عبدالله محمد بن طیفور سجاوندی است.[۱] شرح و تفصیل رموز وقف به قرار زیر است:

ط: علامت مخفف وقف مطلق است. یعنی مطلب در اینجا تمام شده، توقف نمودن بهتر است.

ج: علامت مخفف وقف جایز است، یعنی وقف نمودن در این مقام جایز است.

ز: علامت مخفف مجوز است. یعنی وقف جایز، اما وقف نکردن بهتر است

ص: علامت مخفف وقف مرخص است. یعنی سخن ناتمام است. اما چون جمله طویل بوده در اینجا تنفس بهتر است.[۲]

م: علامت مخفف وقف لازم است. یعنی اگر در این مقام وقف نشود، امکان دارد خطای بزرگی پیش آید، به علت اهمیت زیاد وقف در این جا بعضی از علما آنرا وقف واجب هم گفته‌اند. البته نه واجب فقهی که ترک آن موجب گناه شود، بلکه منظور این است که از سایر اماکن وقف در اینجا توقف به مراتب بهتر است.[۳]

لا: علامت مخفف لاتقف است. یعنی در اینجا توقف نکنید.

هدف این نیست که توقف در اینجا جایز نمی‌باشد. زیرا وقف در بسیاری از مقاماتی که این علامت بکار رفته، ایجاد اشکال نمی‌کند. و شروع قرائت از کلمهٔ بعد جایز است اما اگر در چنین مواردی وقف واقع شود، بهتر است قرائت اعاده گردد. زیرا آغاز قرائت از لفظ ما بعد

۱ - النشر فی قراةالعشر ج ۱ ص ۲۲۵
۲ - المنح الفکریه ص۶۳
۳ - النشرج۱ ص۲۳۱

پسندیده نیست.[۱] علاوه بر رموز فوق، رموز دیگری در نسخه‌های قرآن وجود دارد که عبارتند از.

۱ - مع: این علامت مخفف معانقه است و جائی نوشته می‌شود که در یک آیه دو تفسیر وجود داشته باشد. مطابق یک تفسیر وقف در یک جای و مطابق برداشت دیگر وقف در جای دیگر می‌باشد. از این دو جای وقف، در یک محل می‌توان توقف کرد. یعنی پس از توقف در یک جا، وقف در جای دیگر جایز نیست. مانند (ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرٰةِ ∴ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ ∴ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ... الخ) پس اگر بر لفظ تورات وقف شود بر لفظ انجیل وقف ناجایز می‌باشد و اگر بر لفظ انجیل وقف واقع شود، بر لفظ تورات وقف، درست نمی‌باشد. و اگر بر هیچکدام وقف نگردد اشکالی ندارد. نام دیگر این رمز مقابله است. قبل از دیگران نخست امام ابوالفضل رازی این علامت را بکار برده است.[۲]

سکته: سکته یعنی در اینجا باید وقف کرد اما بنحوی که تنفس قطع نگردد، زیرا این علامت جایی بکار برده میشود که از وصل خواندن سوء تفاهم در معنی بوجود آید.

وقفه: یعنی در اینجا باید قدری بیشتر از سکته توقف کرد، مشروط بر آنکه تنفس قطع نشود.

ق: این علامت مخفف قیل علیه الوقف است. یعنی نزد بعضی وقف، جایز و نزد عده‌ای وقف، ناجایز است.

قف: یعنی ایست.

صلی: نشانهٔ الوصل اولی است. یعنی وصل کردن و خواندن بهتر است.

صل: این علامت مخفف قدیوصل است. یعنی بعضی از مردم در اینجا وقف نموده و عده‌ای وصل خواندن را می‌پسندند.

---

۱ - النشر ج ۱ ص ۲۳۳

۲ - النشر ج ۱ ص ۲۳۷ و الاتقان ج ۱ ص ۸۸

وقف النبی: با توجه به روایات مستند، این علامت جائی میآید که آن حضرتﷺ هنگام تلاوت در این مقام توقف نموده است.

چاپ قرآن کریم

قبل از ایجاد صنعت چاپ، تحریر قرآن بوسیله دست صورت می‌گرفت. در هر عصر و زمان گروهی از نویسندگان وجود داشتند که شغلی غیر از کتابت قرآن نداشته‌اند. زحماتی را که مسلمانان در بهتر و زیبا نوشتن قرآن و طرحهائی را که در تدوین این کتاب عظیم الشأن بکار برده‌اند، حاکی از شور و شغف غیرقابل وصف و حاوی تاریخچهٔ دل‌انگیز و بسیار مفصل می‌باشد که خود نیاز به تألیف جداگانه‌ای دارد.

پس از اختراع صنعت چاپ در نیمه قرن پانزدهم میلادی، طبع و نشر قرآن کریم وارد مرحلهٔ جدیدی شد. یعنی از نخستین کتابهایی بود که در بلاد اروپا چاپ و انتشار یافت. اولین قرآن مطبوع در سال ۱۱۱۳ ه‍ ق در هامبورگ منتشر گردید که هنوز نسخه‌ای از آن در دارالکتب مصر نگهداری می‌شود. سپس عده‌ای از مستشرقین نسخه‌هائی از قرآن را بچاپ رسانیدند که مورد قبول ممالک اسلامی قرار نگرفت. از مسلمانان، نخستین کسی که به چاپ نسخه‌ای از قرآن اقدام نمود، مولای عثمان بود که در یکی از شهرهای روسیه بنام سنت پطر سبورگ و در سال ۱۷۸۷ میلادی به این کار اقدام نمود. سپس در قازان نیز نسخه‌ای به چاپ رسید و سرانجام در سال ۱۸۱۸ میلادی در تهران پایتخت ایران قرآن مجید به چاپ حروفی منتشر شد و از آن پس قرآنهای متعددی در سایر کشورهای اسلامی به زیور طبع آراسته و به سراسر جهان انتشار یافت.[1]

علم تفسیر: در این بحث بعضی از نکات لازم پیرامون مسأله تفسیر،

---

۱ - تاریخ الگردی؛ ص۱۸۶ و علوم القرآن دکتر صبحی صالح ترجمه غلام احمد حریری

تقدیم می‌گردد.

تفسیر در لغت به معنی گشودن. و در اصطلاح به علمی اطلاق می‌گردد که در آن معانی کلمات قرآن بیان شده و احکام گوناگون آن توضیح و تشریح یابد.[۱]

حق تعالی در قرآن کریم خطاب به آن حضرتﷺ می‌فرماید: «وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَيْهِمْ»[۲] یعنی ما قرآن را به سوی شما فرود آوردیم، تا آنچه را که برایتان نازل کردیم، برای مردم توضیح دهید. همچنین در قرآن آمده است. «لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ بَعَثَ فِيْهِمْ رَسُوْلاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيْهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»[۳] به تحقیق که خداوند بر مؤمنان احسان بزرگی نمود، زیرا که برای آنها از جنس خودشان پیامبری فرستاد که آیات او را بر آنها تلاوت کند و آنها را پاکیزه گرداند و به آنها کتاب و سخنهای حکمت آمیز بیاموزد.

پیامبر اکرمﷺ تنها به تدریس الفاظ قرآن به صحابه اکتفا نمی‌کرد؛ بلکه تفسیر کامل آنرا بیان می‌داشت. بدین جهت بعضی از صحابه برای درک یک سوره، چندین سال عمر صرف می‌کردند، که شرح آن در آینده خواهد آمد تا زمانی که پیامبر اکرمﷺ در قید حیات بود، تفسیر و درک قرآن چندان مشکل نبود. زیرا هر جا که صحابی به اشکالی بر می‌خورد، با مراجعهٔ مستقیم به آن حضرتﷺ پاسخ مورد نظر را دریافت می‌نمود.

پس از رحلت پیامبرﷺ نیاز شدید به استقلال علم تفسیر در حوزهٔ تدریس قرآن احساس شد. تا درک صحیح معانی الفاظ برای دیگران میسر و راه تحریف معنوی ملحدین و گمراهان نیز مسدود گردد.

با عنایت خاص خداوند و اطمینان کامل می‌توان گفت، افرادی از

---

۱ - البرهان
۲ - آیه ۴۴ سوره نمل
۳ - آیه ۱۶۴ سوره آل عمران

همین امت به بهترین وجه مسئولیت خود را در این مورد به انجام رسانیدند. بدین جهت نه تنها الفاظ قرآن از هر گونه دستبرد محفوظ ماند، بلکه تفسیر و تشریح صحیح آن که توسط شخص پیامبر اکرمﷺ و اصحاب فداکار انجام گرفته و به ما رسیده است نیز همچنان محفوظ می‌باشد.

فرا گرفتن علم تفسیر مستلزم زحمات شدید و توأم با جهد فراوان می‌باشد که مسابقه‌ای طولانی دارد و در این مختصر نمی‌گنجد.[۱]

در اینجا به بررسی مأخذ علم تفسیر قرآن می‌پردازیم.

در مورد تفسیر نوشته‌های فراوان از زبانهای مختلف در دست می‌باشد. منابعی که در تشریح قرآن از آنها استفاده می‌شود به شش بخش تقسیم شده‌است.

۱ - قرآن کریم. نخستین مآخذ علم تفسیر خود قرآن است.

زیرا بسیار دیده می‌شود که قرآن در بعضی از آیات به تشریح و توضیح آیات مجمل دیگر می‌پردازد و تفسیر آنرا بیان می‌دارد.

به عنوان مثال در سورهٔ فاتحه جمله دعائیه (صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) آمده، یعنی پروردگارا راه کسانی را که انعام فرموده‌ای به ما نشان بده، روشن نیست آن افرادی که مورد لطف خدا قرار گرفته‌اند چه کسانی هستند ولی در جای دیگر از قرآن آن اشخاص را مشخص کرده و گفته است: که «اُولٰئِكَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَ الصِّدِّيْقِيْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِيْنَ» یعنی انبیاء راستگویان شهداء و افراد صالح و نیک، کسانی هستند که خدا به ایشان نعمت داده است. مفسرین هرگاه بخواهند به تفسیر آیه‌ای مبادرت ورزند. نخست بررسی می‌کنند که آیا تفسیر آیه مورد نظر در جای دیگر از قرآن آمده یا خیر. در صورتی که وجود داشته باشد قبل از هر چیز به آن مراجعه می‌کنند.

---

۱ - برای آگاهی بیشتر به کتاب علوم القرآن از همین نویسنده مراجعه شود.

حدیث: گفتار و کردار آن حضرت‌ﷺ را حدیث می‌نامند. قبلاً گفتیم که خداوند بدین جهت پیامبر اکرمﷺ را همراه با قرآن فرستاد تا تفسیر صحیح آنرا برای مردم بیان کند و آن حضرتﷺ نیز در هر دو جنبۀ نظری و عملی وظیفۀ خود را به بهترین وجه انجام داد. در حقیقت سراسر زندگی آن حضرتﷺ تجسم عینی قرآن بود.

مفسرین گرامی، پس از قرآن برای بررسی و تجزیه و تحلیل مطالب آن به دومین منبع شناخت آیات، که همان حدیث است روی می‌آورند تا در پرتو آن، معانی آیات گوناگون کلام خدا را دریابند. چون در گنجینه احادیث هر گونه روایت اعم از صحیح و ضعیف، و موضوع (ساخته شده) وجود دارد مفسرین محقق تا زمانی که هر روایات را در محک ارزیابی قرار ندهند به آن اعتماد نمی‌کنند. با در نظر گرفتن این قانون، نمی‌توان با هر روایت بدست آمده، قرآن را تفسیر نمود.

زیرا، هر گونه احتمال ضعیف یا صحیح بودن در آن می‌رود توجه به این نکته لازم است که عمل فوق بسیار دقیق بوده و گام نهادن در این راه تنها کار کسانی است که سالها تحقیق نموده و عمر خود را در تحصیل علوم مربوط به آن به پایان رسانیده باشند.

اقوال صحابه: اصحاب گرانقدر، هنگام نزول وحی حضور داشته و وجود مبارکشان حاضر و ناظر بر کم و کیف نزول قرآن بوده و برای آموزش قرآن مستقیماً از محضر آن حضرتﷺ بهره گرفتند. طبیعی است که نظریات ایشان در تفسیر قرآن مستند بوده و با نظر افراد نسل بعد قابل قیاس نمی‌باشد. هر آیه‌ای که تفسیر آن در قرآن و حدیث بیان نشده باشد، می‌توان قبل از هر چیز به اقوال صحابه که حائز اهمیت بسیار است، مراجعه نمود. اگر صحابه بر تفسیر آیه‌ای اتفاق نظر نموده بودند، مفسرین آنرا پذیرفته، از قبول نظریۀ خلاف آن ممانعت به عمل می‌آوردند و پذیرفتن نظری را که مغایر با اقوال صحابه باشد، جایز نمی‌دانند. حال اگر اقوال صحابه در مورد تفسیر آیه‌ای مختلف باشد،

چه پیش می‌آید؟ پاسخ این است که مفسرین نظریات آنان را در پرتو دلایل دیگر مورد ارزیابی قرار داده، صحیح ترین آنرا انتخاب می‌کنند.

برای آگاهی بیشتر در این مورد می‌توان به قواعد مهمی که در ارتباط با اصول فقه و تفسیر و حدیث تدوین، یافته است، مراجعه کرد، که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد.(۱)

اقوال تابعین: پس از صحابه، نوبت تابعین است. زیرا آنها تفسیر قرآن را از صحابه آموخته‌اند. و نظریاتشان در این مورد حائز اهمیت بسیار می‌باشد. هر چند علماء دربارهٔ حجت قرار گرفتن اقوال تابعین در تفسیر اختلاف نظر دارند. مع الوصف نمی‌توان منکر اهمیت آنها شد.

لغت عرب: قرآن کریم به زبان عرب نازل گشته است. برای دانستن تفسیر قرآن، فراگرفتن کامل این زبان لازم است.

بسیاری از آیات قرآن مجید به شأن نزول یا مسأله فقهی و کلامی مرتبط نمی‌شود و پیامبر اکرمﷺ و صحابه و تابعین نیز در مورد آنها اظهار نظر نکرده‌اند. تنها وسیلهٔ تفسیر چنین آیاتی استمداد از لغت عرب می‌باشد تا براساس راه و روش لغت عرب تشریح گردند.

اگر در تفسیر آیه‌ای اختلاف نظر پیش آید برای رفع آن، لغت عرب را داور قرار داده و از آن یاری می‌طلبند.

تدبر و استنباط: آخرین مأخذ تفسیر قرآن، تدبر و استنباط است اسرار و رموز قرآن به مثابهٔ دریائی بی پایان است که هیچ حد و نهایتی ندارد. هر کس به مقدار شناخت و بصیرت خدا دادی خویش، می‌تواند، اسرار و نکات بدیعی در زمینهٔ علوم اسلامی بدست آورد. چنانکه مشهود است، مفسرین نتایج تحقیقات خود را در تفاسیر شرح می‌دهند. نباید از نظر دور داشت که این نظریات، زمانی قابل پذیرش خواهند بود

۱ - الاتقان ج۳ ص۱۷۶

که با مآخذ پنجگانه فوق برخورد و تصادمی نداشته باشند.

اگر کسی در تفسیر قرآن، اجتهادی بر خلاف قرآن و حدیث و اجماع و اقوال صحابه و تابعین یا مخالف اصلی از اصول شریعت نماید. از درجهٔ اعتبار ساقط می‌باشد. برای توضیح بیشتر در این باره، به تفاسیر بعضی از صوفیه اشاره می‌شود. ایشان در تفاسیر خود اسرار و نکاتی را بیان نموده‌اند که از نظر علمای محقق اعتباری ندارد. چون بر خلاف قرآن، سنت و اصول اساسی شریعت می‌باشند.[۱]

اسرائیلیات: اسرائیلیات عبارت از روایاتی است از اهل کتاب (یهود و نصارا) که به ما رسیده است.

شیوهٔ مفسرین سابق این بود که هر روایتی را که به اقوام یاد شده نسبت داده می‌شد، در ذیل آیات می‌نوشتند و از جملهٔ آن روایات برخی نیز اسرائیلی بودند. برای آگاهی بیشتر پیرامون این قضایا باید بگویم که منشأ این گونه روایات از آنجا سرچشمه گرفته که عده‌ای از صحابهٔ کرام و تابعین قبل از مشرف شدن به اسلام با مذاهب گوناگون اهل کتاب رابطه و تعلق داشتند، و پس از مشرف شدن به اسلام و آموختن قرآن کریم، ملاحظه نمودند که بسیاری از حوادث مهم گذشته را که در کتب مذاهب قبلی، به ویژه یهود خوانده بودند. در قرآن نیز مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین هنگام برخورد با این وقایع، آنها را به گونه‌ای که در کتب مذاهب سابق خود خوانده بودند با مسلمانان در میان می‌گذاشتند. سرانجام این وقایع بنام اسرائیلیات در تفاسیر جای گرفت. ابن کثیر که یکی از مفسرین محقق می‌باشد، اسرائیلیات را به سه بخش تقسیم کرده است.

نخست وقایعی که قرآن و سنت آنها را تأیید نموده‌است. چون، غرق شدن فرعون و رفتن موسی علیه السلام به کوه طور و غیره.

۱ - الاتقان ج۲ ص۱۸۴

دوم روایاتی که قرآن و سنت آنها را تکذیب نموده است؛ مانند شایعۀ ارتداد حضرت سلیمان (معاذالله) در پایان عمر. قرآن آنرا در آیه ۱۰۲ سوره بقره «وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ و لَكِنَّ الشَّيَاطِيْنَ كَفَرُوْا» یعنی سلیمان کافر نشده بلکه شیاطین کافر شدند تکذیب نموده است.

یا داشتن رابطه نامشروع حضرت داوودعليه‌السلام با زن سپه سالار خود، تا با فراهم ساختن موجبات قتل همسرش، با وی ازدواج نماید. این روایت نیز تهمتی آشکار بوده که بدین وسیله تکذیب و ابطال می‌گردد.

سوم روایاتی که قرآن و حدیث و سایر منابع شرعی در مورد آنها سکوت کرده‌اند. مانند احکام تورات و غیره. دستور پیامبر اکرمﷺ نسبت به آنها این است که در برخورد با چنین روایاتی نباید آنها را تأیید یا تکذیب نمود. بلکه باید سکوت اختیار کرد. در مورد نقل اینگونه روایات علماء اختلاف نظر دارند. حافظ ابن کثیر معتقد است که نقل آنها جایز می‌باشد ولی چون هیچگونه سندی برای نقل وجود ندارد. از نظر شرعی فاقد اعتبار می‌باشند[1].

برداشت نادرست پیرامون تفسیر قرآن

تفسیر قرآن مجید کار بی نهایت مشکل و پیچیده‌ای است. که تنها دانستن زبان عرب برای این امر خطیر، کافی نیست. بلکه داشتن مهارت در کلیۀ امور مربوط به آن لازم است. چنانکه علماء نوشته‌اند، یک مفسر قرآن علاوه بر داشتن علم صرف و نحو و بلاغت و ادب باید در علوم حدیث، فقه، تفسیر، عقاید و کلام نیز مهارت کامل و عمیقی داشته باشد. تا زمانی که تسلط کامل در علوم یاد شده نداشته باشد نتیجه مطلوبی در تفسیر قرآن بدست نخواهد آورد. متأسفانه مدتی است این بیماری (تنها سواد خواندن عربی داشتن) در بین مسلمانها شیوع پیدا کرده است که تنها

۱ - مقدمه ابن کثیر

سواد خواندن عربی را برای تفسیر قرآن کافی می‌دانند و کسانی که معلومات سطحی در علوم عربی دارند، خود را صاحب نظر در تفسیر قرآن می‌دانند. گاهی مشاهده می‌شود که بعضی از این افراد گستاخی را به جائی می‌رسانند که نه تنها خود را متخصص در تفسیر می‌دانند، بلکه پا فراتر نهاده و به خرده گیری از مفسرین با تجربهٔ سابق می‌پردازند.

برخی از ستم پیشگان، تنها با مطالعه ترجمه خود را عالم پنداشته، اقدام به انتقاد و ارزیابی نظریات مفسران بزرگ می‌نمایند.

باید بدانیم که این شیوه مواجهه با مسائل دینی و اعتقادی خطرناک بوده، سرانجام انسان را به سوی گمراهی مهلکی سوق می‌دهد.

این امر در مورد مسائل مادی نیز صادق است؛ یعنی اگر فردی که تسلط به زبان انگلیسی دارد، اقدام به خواندن کتب پزشکی و طبیعی نماید، هیچ عاقلی او را دکتر نمی‌داند و جان خود را در معرض آزمایش او قرار نمی‌دهد. مگر زمانی که وی بطور قطع و یقین مهارت‌های لازم را کسب نموده و از دانشکدهٔ پزشکی فارغ التحصیل شود.

زیرا، برای پزشک شدن، تنها یاد گرفتن زبان انگلیسی، کافی نیست؛ بلکه فرا گرفتن آموزش‌های طبی نیز لازم است «همانگونه که هیچ فرد انگلیسی‌دان تنها با مطالعهٔ کتب مهندسی، مهندس نشده و کسی او را مهندس نمی‌داند» زیرا تحصیل این مقام منوط به دانستن زبان انگلیسی نیست؛ بلکه مستلزم فرا گرفتن آموزشهای لازم، زیر نظر استادان ماهر می‌باشد. هنگامی که برای مهندس و دکتر شدن (این همه تلاش و کوشش لازم است، چگونه در مورد قرآن و حدیث تنها فرا گرفتن زبان عربی بسنده می‌باشد) امروزه هر کسی این واقعیت را درک نموده که برای تحصیل هر علم و فن، شیوه و طرق خاصی وجود دارد که بدون در نظر گرفتن آنها، فرد به هدف مورد نظر دست نخواهد یافت و نظر او در ارتباط با مسائل آن علم نیز مورد قبول واقع نخواهد شد.

پس چرا قرآن و حدیث تا این حد بی کس مانده، که برای تفسیر و

تشریح مسائل آنها نیازی به فرا گرفتن هیچگونه علم و فنی احساس نمی‌شود، و هر کس از راه می‌رسد به رایزنی در این مورد می‌پردازد؟

در پاسخ این سئوال، بعضی می‌گویند، چون قرآن فرموده‌است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ... الخ» به تحقیق که قرآن را برای پند گرفتن، آسان ساختیم؛ هنگامیکه قرآن یک کتاب ساده و آسان می‌باشد، برای تفسیر و تشریح آن نیازی به تحصیل علوم و فنون پیچیده نیست.

اما این استدلال نیز مغالطه‌ای بیش نبوده و مبتنی بر کج فهمی و بد اندیشی می‌باشد. برای توضیح بیشتر در این باره باید بگویم که آیات قرآن بر دو قسم‌اند:

۱ - آیاتی که مشعر بر نصایح عمومی و وقایع آموزنده بوده، مضامین پند آموز و عبرت انگیز در آنها بیان گردیده است. مانند: ناپایداری دنیا، احوال بهشت و دوزخ، ترس از خدا، اندیشهٔ آخرت و حقایق سادهٔ مربوط به زندگی. بدون شک درک این نوع آیات، برای هر کسی که آشنائی مختصر با زبان عربی داشته باشد، ساده است و می‌تواند مضامین آنها را درک نموده، از آنها پند گیرد. دربارهٔ این گونه آیات است که خداوند می‌فرماید: آنها را آسان ساختیم. زیرا از کلمهٔ لِلذِّكْرِ (برای پند گرفتن) این مفهوم استنباط می‌گردد.

۲ - آیاتی که مشتمل بر احکام و قوانین و عقاید و مضامین علمی است.

درک و دانستن اینگونه آیات و احکام و مسائل مربوط به آنها کار هر کس نیست و نیازمند آگاهی و بصیرت کامل در علوم اسلامی می‌باشد. به عنوان مثال، اصحاب کرام با اینکه زبان مادری آنها عربی بود و برای دانستن آن نیازی به تحصیل نداشتند، برای آموختن قرآن از محضر پیامبر اکرم ﷺ نیازمند به زمان مدید بودند.

علامه سیوطی به نقل از ابوعبدالرحمن سلمی می‌فرماید: اصحابی چون عثمان بن عفان رضی الله عنه و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که بی واسطه قرآن را

از آن حضرتﷺ فرا گرفته بودند. بارها اعتراف کردند، تا زمانی که تمام مطالب علمی و عملی آیه‌ای را در محضر پیامبرﷺ درک نمی‌کردیم، درس جدیدی نمی‌آموختیم. همچنین از این گروه روایت شده است که: «فتعلمنا القرآن و العلم و العمل جمیعاً» یعنی ما قرآن را توأماً (با علم و عمل) فرا می‌گرفتیم.

امام مالک در کتاب مؤطا، راجع به عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت نموده است که ایشان فقط برای یاد گیری سورهٔ بقره هشت سال متمادی وقت گذرانیده است.

امام احمد رحمه الله در مسند از انس رضی الله عنه روایت نموده که فرموده است: «مقام و مرتبه هر کسی که سوره‌های بقره و آل عمران را می‌آموخت از نظر ما خیلی زیاد بود.»[1]

زبان مادری اصحاب گرامی پیامبر اکرمﷺ عربی بود و در شعر و ادب مهارت خاصی داشتند تا جائی که با اندک توجهی می‌توانستند قصاید طولانی و مفصل را حفظ کنند. پس چه عاملی باعث شد که آنها برای یاد گرفتن یک سوره از قرآن و درک معانی آن هشت سال عمر صرف کنند؟

پاسخ این است که برای فرا گرفتن قرآن و علوم مربوط به آن تنها داشتن مهارت در زبان عربی کافی نبود، بلکه استفادهٔ مستقیم از محضر آن حضرتﷺ لازمهٔ این کار بود. حال، دانستیم که چرا اصحاب گرامی با وجود تسلط کامل به زبان عربی و مشاهدهٔ نزول وحی، ناچار و نیازمند به تحصیل رسمی علوم قرآن از آن حضرتﷺ بوده‌اند. اینک، پس از گذشت صدها سال از نزول وحی ادعای مفسر بودن تنها با خواندن ترجمه یا تحصیل اندک در علوم عربی، جسارت بزرگی و گستاخی در حق دین تلقی می‌شود.

۱ - اتقان ج ۲ ص ۱۷۶

کسانی که مرتکب چنین عملی شوند نباید این فرمان نبوی را از نظر دور داشته باشند که فرمود: «**من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبؤ مقعده فی النار**». یعنی هر کسی که در مورد قرآن، بدون شناخت و آگاهی سخن گوید، جایش در جهنم خواهد بود.[1] همچنین فرموده‌است: «هر کس آیات قرآن را تفسیر به رأی کند، اگر چه سخنش درست باشد، باز هم دچار اشتباه شده است.[2] «**من تکلم فی القرآن برایه فاصاب فقد اخطأ**»

تفاسیر مشهور

پس از عهد مبارک رسالت، تفاسیر بی‌شماری بر قرآن مجید به رشتهٔ تحریر در آمد. تلاش و کوشش بی حد و حصری در این‌مورد آغاز شد که قابل قیاس با امور دیگر نیست. یعنی به جرأت می‌توان گفت، کوشش و مجاهدتی که برای تدوین و تفسیر و گسترش قرآن به عمل آمده، در مورد هیچ کتابی تاکنون صورت نگرفته است. معرفی کلیهٔ تفاسیر تهیه شده در اینجا امکان پذیر نمی‌باشد و نیاز به تألیف کتابی مستقل دارد.

ما تنها به معرفی آن‌دسته از تفاسیری که به عنوان مرجع و مأخذ معارف القرآن قرار گرفته و مکرراً به آنها اشاره گشته و اسناد داده شده، اکتفا می‌کنیم؛ گر چه هنگام تصنیف معارف القرآن، تفاسیر بسیار و صدها کتاب دیگر نیز مورد بهره برداری قرار گرفته است.

تفسیر ابن جریر: نام اصلی این تفسیر جامع البیان و از تألیفات علامه ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری (متوفی سال ۳۱۰ هـ ق) می‌باشد.[3] علامه طبری، محدث، مفسر و مورخ بلند پایه‌ای بوده است

---

۱ - ابوداوود از اتقان

۲ - ابوداوود و نسائی بحواله اتقان ج ۲ ص ۱۷۹

۳ - البدایه و النهایه ج۱۱ ص۱۴۵

که چهل سال متوالی به نوشتن اشتغال داشته و تمام کار روزانهٔ وی به نگارش چهل ورق خلاصه می‌شده است.[۱]

برخی او را شیعه دانسته‌اند ولی محققین، اعلام داشته‌اند که او یکی از علمای برجسته و جلیل القدر اهل سنت بوده و در گروه مجتهدین قرار داشته است. تفسیر ایشان در سی جلد تحریر یافته و برای تفاسیر بعدی حکم مأخذ را دارد. او در تفسیر آیات، نظریات علماء مختلف را نقل نموده، سپس با دلیل نسبت به اثبات آنچه به نظر او بهتر می‌آمده، اقدام نموده است.

در این تفسیر، هر گونه روایت صحیح و سقیم یافت می‌شود. و نباید به همهٔ روایات وی اعتماد نمود. زیرا ایشان به هر روایتی بر خورد کرده، آنرا جمع آوری نموده است تا دیگران بتوانند هنگام ضرورت از آن بهره گیرند. او هر روایت را با سندش ذکر کرده تا مطالعه کنندگان بتوانند با مراجعه به روایات در مورد صحت و سقم آنها قضاوت نمایند.

تفسیر ابن کثیر: این تفسیر تألیف حافظ عماالدین ابوالفداء اسماعیل ابن کثیر دمشقی شافعی رحمه‌الله (متوفی به سال ۷۷۴ هـ ق) است که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می‌آید. تفسیر فوق در چهار جلد انتشار یافته و در آن به روایات تفسیری توجه خاصی مبذول شده‌است.

از ویژگیهای بر جستهٔ این تفسیر، انتقادات محدثانهٔ شخص مؤلف بر روایات آن می‌باشد. بدین جهت این تفسیر در بین سایر تفاسیر از اهمیت خاصی بر خوردار است.

تفسیر قرطبی: نام کامل آن (الجامع لاحکام القرآن) است. و تألیف عالم و محقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابوعبدالله محمد بن‌احمد بن ابی بکر بن فرح القرطبی رحمه‌الله (متوفی به سال ۶۷۱ هـ ق) می‌باشد. وی در مسائل فقهی، مقلد امام مالک بوده، از نظر زهد و تقوی شهرهٔ آفاق بوده

۱ - ابن حریر شیعی محمد بن جریر بن رستم طبری است

است.

هدف اساسی وی از تألیف این کتاب استنباط احکام و مسائل فقهی از قرآن مجید بوده‌است. او علاوه بر تشریح آیات، تحقیق در الفاظ مشکل، اعراب و بلاغت، اقدام به جمع آوری صحیح روایات مربوط نموده است. این کتاب در دوازده[۱] جلد چاپ شده و بارها انتشار یافته است.

تفسیر کبیر: این تفسیر تألیف امام فخرالدین رازی (متوفی سال ۶۰۶ه‍ق) می‌باشد. نام اصلی آن مفاتیح الغیب بوده که بنام تفسیر کبیر شهرت یافته است.

رازی را می‌توان پیش کسوت متکلمین اسلام دانست. وی در این تفسیر بیشتر بر مباحث عقلی و کلامی تکیه نموده و به رد اعتقادات فرق باطل همت گماشته است. بدین جهت تفسیر یاد شده در نوع خود بی نظیر است.

شیوه‌ای که در تفسیر و تشریح و توضیح معانی آیات و ربط آنها به یکدیگر بکار برده بسیار قابل تقدیر و تمجید است. در حقیقت، امام رازی توفیق به پایان رسانیدن کار تفسیر را نیافت؛ بلکه توانست آنرا تا سورهٔ فتح، تفسیر و تشریح نماید.

پس از او قاضی شهاب الدین ابن خلیل الخولی الدمشقی (متوفی سال ۶۳۹ه‍ق) یا شیخ نجم الدین احمد بن محمد القمولی (متوفی سال ۷۷۷ه‍ق) این کار ناتمام را به پایان رسانیدند.[۲] امام رازی بر حسب نیاز و تقاضای مردم زمان خود بیشتر به مباحث کلامی و رد فرق باطل توجه نموده و این بحث را آن قدر به درازا کشانده که بعضی از مفسرین گفته‌اند: «فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ إلاَّ التَّفْسِيرُ» یعنی در این تألیف همه چیز یافت می‌شود به

۱ - در چاپهای جدید در ۲۰ جلد هم انتشار یافته است.

۲ - کشف الظنون ج۲ ص۴۷۷

جز تفسیر. البته این برداشت، غیر عادلانه می‌باشد، زیرا همانطور که گفتیم در تنویر افکار نقش بسزائی داشته با وجودی که این تفسیر در حل مسائل قرآن جایگاهی بس رفیع دارد، ولی در چند مورد که به تفسیر آیات قرآن اقدام نموده از مسیر اجماع امت منحرف شده است. موارد یاد شده در هشت جلد قطور این تفسیر، بطور پراکنده دیده می‌شوند.

تفسیر البحر المحیط: این تفسیر را علامه ابوحیان غرناطی اندلسی (متوفی سال ۷۵۴ هـ ق) تألیف نموده، که علاوه بر علوم اسلامی، در نحو و بلاغت نیز مهارت خاصی داشته، این ویژگی در تفسیر او آشکار است. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب‌ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

احکام القرآن للجصاص: تألیف امام ابوبکر جصاص رازی (متوفی سال ۳۷۰ هـ ق) می‌باشد که در زمره بهترین فقهای احناف بشمار می‌رود.

موضوع این کتاب استنباط مسایل و احکام فقهی از قرآن کریم است ایشان به جای تفسیر کلاسیک آیات، تنها به توضیح فقهی آن آیات که مشتمل بر احکام فقه هستند، پرداخته است. در مورد موضوعات فوق کتب بسیاری نگاشته شده ولی این کتاب در این باره، اهمیت ویژه و مقام خاصی دارا می‌باشد.

تفسیر الدر المنثور: این کتاب نوشتهٔ علامه جلال الدین سیوطی (متوفی سال ۹۱۰ هـ ق) است. نام کامل آن (الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور) می‌باشد. علامه سیوطی کوشش نموده تا همه روایاتی را که متعلق به تفسیر قرآن است در این کتاب گردآوری نماید. پیش از وی بسیاری از محدثین مانند حافظ ابن جریر، امام بغوی، ابن مردویه، ابن حبان و ابن ماجه و دیگران هر یک جداگانه و با شیوهٔ خاص خود این کار را انجام داده بودند.

علامه سیوطی کلیهٔ روایات آنها را در این کتاب آورده است. ایشان در نقل روایات بجای ذکر همهٔ سند تنها به ذکر نام مصنفی که آنها را به

اسناد او در کتاب خویش درج نموده، اکتفا کرده است.

هدف از تحریر این کتاب بدست آوردن گنجینهٔ روایات بوده بدین جهت همهٔ روایات صحیح و سقیم را بیان کرده است. پس، بدون ارائه سند، به هر روایت منقول ایشان نباید اعتماد کرد. علامه سیوطی در بسیاری از مواضع، ضمن بیان روایت، درجه، اعتبار سند را نیز روشن نمود؛ ولی چون در تنقید احادیث به تساهل معروف است. نمی‌توان به روایت او آن طور که باید اعتماد کرد.

تفسیر مظهری: این کتاب را علامه قاضی ثناءالله پانی پتی (متوفی سال ۱۲۲۵ هـ ق) تألیف نمود و آنرا به نام نامی شیخ طریقت خود یعنی (میرزا مظهر جان جانان دهلوی رحمه‌الله) بنام تفسیر مظهری نام نهاد.

تفسیر وی از سادگی ویژه‌ای بر خوردار می‌باشد و این خصوصیت برای دانستن معانی آیات قرآن بسیار سودمند است. وی ضمن تشریح کلمات قرآن روایات مربوط به آنها را کاملاً با شرح و تفصیل بیان نموده و کوشش او بیشتر بر این بوده که تألیف وی در برابر سایر تفاسیر توأم با نقد و تحلیل باشد.

تفسیر روح المعانی: نام کامل این تفسیر (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی) است که تألیف عالم شهیر قرن سیزدهم هجری در بغداد، علامه محمود آلوسی رحمه‌الله (متوفی سال ۱۲۷۰ هـ ق) می‌باشد. این تفسیر در سی جلد نگارش یافته و مؤلف آن تا آنجا که توانسته کوشش نموده آنرا جامع (علوم) بگرداند، بدین جهت علاوه بر بحث پیرامون لغت، نحو، ادب و بلاغت تحقیقات گسترده‌ای در فقه، عقاید، کلام، فلسفه، هیأت و تصوف دارد و سعی نموده که هر بعد علمی متعلق به آیه را کامل کند. وی در مقایسه با سایر مفسرین در مورد نقل روایات احتیاط بیشتری بکار برده است. تفسیر او جامع بوده و افراد پژوهشگر در تحقیقات گوناگون خود پیرامون علوم قرآن، نیازمند یاری گرفتن از آن هستند.

مقدمه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمدلله عدد خلقه وزنة عرشه و مداد کلماته و رضی نفسه و الصلوة و السلام علی صفوة رسله و خير خلقه، سيدنا محمد و آله و صحبه و جميع الانبياء و المرسلين.

اما بعد: بزرگترین نعمت جهان قرآن است. قرآن یگانه نعمت بی بدیلی است که کلیهٔ عالم هستی و موجوداتش در برابر آن فاقد ارزش بوده و نمی‌توانند هم بهای آن باشند.

بزرگترین سعادت و خوشبختی انسان زمانی است که با تمام وجود، خود را برای فراگرفتن قرآن و معارف آن آماده ساخته و از هیچ کوششی در این زمینه فروگذار نباشد.

بعکس شقاوت و بدبختی او زمانی آشکار می‌گردد که از آن اعراض نموده و نسبت به آن بی توجه باشد؛ لذا بر همهٔ مسلمانان جهان فرض عین است که نه تنها به فکر فراگرفتن و آموختن قرآن به فرزندان خود باشند، بلکه تا سرحد امکان به دستورات آن عمل نمایند و لحظه‌ای از فراگرفتن معارف آن غفلت نورزند و آنچه را که با توجه به توانائی جسمی و روحی خود کسب می‌کنند، بزرگترین نعمت جهان به شمار آورند.

مختصری از سرگذشت مؤلف از زبان خودش

حقیر، محمد شفیع فرزند مولانا محمد یاسین که خود را ناچیزترین موجودات عالم می‌دانم، چگونه می‌توانم شکر این نعمت را بجای آورم؟ که خداوند متعال مرکز علوم اسلامی دیوبند را زادگاه و موطن من ساخت و مرا در کانون گرم خانواده‌ای تربیت داد که پدرم حافظ قرآن و خادم دین وهم عمر دارالعلوم دیوبند بود.

ایشان از محضر علمای ربانی و بنیان گذار دارالعلوم حد اکثر استفاده را برده و وجود پر بارش یادگار زنده‌ای از آن بزرگواران بود. زندگی‌اش را از آغاز تا پایان در دارالعلوم مذکور به تعلیم و تعلم دروس اسلامی گذرانده بود بدین معنی که در آنجا درس خوانده و فارغ التحصیل شده و بقیه عمر خود را صرف تدریس نموده بود.

حقیر درس قرآن را طبق دستور پدرم نزد استادان قرآن دارالعلوم یعنی حافظ عبدالعظیم و حافظ نامدارخان، آغاز کردم. سپس از محضرخود ایشان (پدرم) کسب فیض نموده، اردو، فارسی، حساب، ریاضی و دورهٔ ابتدائی عربی را فرا گرفتم. در سال ۱۳۳۱ هـ ق. در دورهٔ عربی دارالعلوم رسماً ثبت نام نمودم تا ۱۳۳۵ هـ ق. برنامه درس نظامی را نیز در محضر اساتید ماهر این فن که نظیرشان در هیچ گوشهٔ جهان وجود نداشت، به پایان رسانیدم.

از زمان کودکی تا دورهٔ متوسط عربی، در خدمت شیخ العرب و العجم حضرت مولانا محمود الحسن معروف به شیخ الهند قدس سره به سر بردم. گهگاهی نیز بصورت غیر رسمی در درس صحیح بخاری شرکت می‌جستم. پس از آزادی ایشان (شیخ الهند) از زندان مالته موفق به بیعت در طریقت با ایشان شده و در جرگهٔ مریدان حضرتش در آمدم. سپس دروس علوم عربی را رسماً نزد اساتید زیر فرا گرفتم.

۱ - حافظ الحدیث، جامع العلوم، حضرت علامه مولانا محمد انورشاه کشمیری.
۲ - عارف بالله حضرت مولانا مفتی عزیز الرحمن.
۳ - عالم ربانی حضرت سید اصغر حسین.
۴ - شیخ الاسلام حضرت مولانا شبیر احمد، عثمانی.
۵ - شیخ الادب و الفقه حضرت مولانا اعزاز علی.
۶ - علوم معقول و منقول را از متخصصین این فن یعنی حضرت علامه مولانا محمد ابراهیم و مولانا محمد رسول خان رحمت الله علیهم اجمعین آموختم.

متأسفانه، اکنون همه آن حضرات دار فانی را وداع و ندای حق را لبیک گفته‌اند. خداوند روح پر فتوح شان را در جوار رحمت خویش قرار دهد. از ابتدای امر، کلیهٔ استادان و بزرگان دارالعلوم نسبت به حقیر با نظر لطف و محبت می‌نگریستند.

در سال ۱۳۳۶ هـ ق. به خواندن چند کتاب باقی ماندهٔ فنون مانند قاضی، میرزاهد، امور عامه و غیره همت گماشتم. علاوه بر آن در همین سال بزرگان دارالعلوم، تدریس چند کتاب را به عهده‌ام محول نمودند. بدین ترتیب سال ۱۳۳۶ هـ ق. سال مشترک تعلیم و تعلم حقیر به شمار می‌رود.

از سال ۱۳۳۷ هـ ق. رسماً به سمت مدرس منصوب شده و دوازده سال متوالی به تدریس کتابهای متوسط و اعلای علوم و فنون مختلف مشغول بودم.

در سال ۱۳۴۹ هـ ق. مقام صدر مفتی دارالعلوم از نظر فتوی دادن پیرامون مسائل گوناگون به اینجانب تفویض گردید. مضافاً در آن زمان تدریس چند کتاب حدیث و تفسیر نیز بر کتب مورد تدریس من اضافه شد سرانجام به علت کوشش فراوان در نهضت استقلال پاکستان و دلائل دیگر از دارالعلوم مستعفی شدم. و همراه با خدمت ۲۶ سالهٔ تدریس و

فتوی، کار تألیف بعضی از موضوعات ویژه را نیز ادامه دادم. با وجـود گرفتاری زیاد، به علت پیشنهاد بزرگان دارالعلوم مـبنی بـر شـروع کـار تفسیر و حدیث از یکسو، و عشق و علاقهٔ شخصی از سوی دیگر، تعلق خاطری بر انجام این کار در من بوجود آمد و این افتخار نصیبم شد که با وجود آشنائی قبلی از دورهٔ طلبگی با مجددالملت حکیم‌الامت، مولانا اشرف علی تهانوی بار دیگر در سال ۱۳۴۶ ه‌ق. با ایشان تجدید دیدار داشته باشم. از این سال تا پایان عمر استاد یعنی مـاه رجب ۱۳۶۲ ه‌ق. قریب ۲۰ سال حقیر افتخار کسب فیض از محضر ایشان راداشتم.

حق تعالی به حضرت تهانوی مهارت کاملی در همهٔ علوم و فنون عطا کرده بود. به ویژه در تفسیر و تصوف که استاد فن به شمار می‌رفت از تألیفات وی می‌توان از بیان القرآن، التکشف، التشرف و چند رسـالهٔ دیگر در تصوف نام برد. که شواهد گویائی جهت تسلط استاد بر دو علم فوق‌اند. ایشان در آخر عمر احساس کرد که باید کتابی پیرامون تشریح مطالب احکام القرآن به رشتهٔ تحریر در آید تا بعضی از مسائل روز را که در قرآن آمده برای مردم توضیح داده و روشن سازد.

برای تسریع در انجام این کار، قرآن را به چند بخش تقسیم نمود و هر قسمت را به یکی از دوستان سپرد. خوشبختانه مسئولیت نوشتن یک قسمت از آن بعهده من واگذار شد.

حقیر قسمتی از آن را در زمان حیات اسـتاد و تـحت نـظر ایشـان نوشتم و بقیهٔ آنرا پس از درگذشت ایشان به یاری خدا به پایان رسانیدم به یمن واگذاری این مسئولیت از سوی استاد و مداومت در انجام آن ارتباط ویژه‌ای بین من و قرآن بر قرار شد.

سرانجام دست روزگار دروازهٔ انقلاب جدیدی در زندگی به رویم گشـود. در سـال ۱۳۶۵ ه‌ق. مـطابق ۱۹۴۶ مـیلادی، نـهضت اسـتقلال پاکستان تقویت و در تمام شبه قارهٔ هند گسترش یافت. بنا به دستور سابق حضرت تهانوی و توصیهٔ سایر استادان محترم در ایـن نـهضت شـرکت

کرده و مدت ۲ سال بطور شبانه روزی در این خصوص جد و جهد نمودم.

از مدراس گرفته تا پیشاور و در غرب تا کراچی به سیر و سیاحت پرداختم؛ شرکت فعال در این نهضت و کوشش برای دستیابی به اهداف آن منجر به استعفایم از دارالعلوم گردید.

مدتی نگذشت که آرزوی دیرینهٔ مسلمانان که همان استقلال سر زمین اسلامی از هندوستان، و تشکیل حکومتی با قانون اساسی اسلام بود، تحقق یافت؛ یعنی کشور هندوستان تقسیم شد و بزرگترین کشور اسلامی جهان، بنام جمهوری اسلامی پاکستان در قسمت غرب آن تأسیس گردید.

این تحول باعث ترک مألف و موطن پیشین و وطن دانستن سراسر پاکستان که در دل همه موج می‌زد، گشت. از آن پس هر وقت به یاد علمای منتخب و مراجع امت و مرکز علوم اسلامی و وطن اصلی خود (دیوبند) می‌افتادم، این شعر سعدی شیرازی به خاطرم می‌آمد.

تولای مردان این پاک بوم — برانگیختم خاطر از شام و روم

هنگامیکه به مسلمانان هند و اوضاع سیاسی و اجتماعی آنها توجه می‌کردم، چشم انداز روشنی برای شان نمی‌دیدم. بعکس در پاکستان به حسب ظاهر امید هر گونه اصلاح و دگرگونی به چشم می‌خورد. از یک طرف این مشکل وجود داشت و از طرف دیگر، غوغای عدم امنیت، قتل و غارت، عرصهٔ زندگی را بر مسلمانان هند تنگ ساخته بود، به گونه‌ای که صدها هزار نفر از مسلمانان، با اکراه به پاکستان رانده شدند و این فرصت را که بتوانند با آرامش مهاجرت نمایند، از آنها سلب کرد.

قتل عام، خونریزی، غارت و گروگان گیری وحشت انگیزی براه افتاده بود؛ سالم رسیدن به پاکستان خود نوعی معجزه به شمار می‌رفت. (البته این حوادث پس از هشت ماه تقلیل یافت) در این هنگام بود که استاد محترم شیخ الاسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی به اتفاق

چند نفر از معتمدین، خود را برای نوشتن قانون اساسی جدید آماده ساختند، تا پس از تدوین، در اختیار دولت جدید که برای تحقق بخشیدن به همین آرمانها استقلال یافته بود، تقدیم نمایند. همزمان با مهاجرت علمای گرامی به پاکستان از من نیز دعوت شد تا جهت همکاری در این مورد، خود را به کراچی برسانم.

روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۶۷ ه‍ ق. مصادف با ماه مه ۱۹۴۸ میلادی ناچار به ترک وطن مألوف و مرکز علوم دینی دیوبند شدم. و به اتفاق همسر و فرزندان خرد سال راه پاکستان را در پیش گرفتم. این روز تحول بزرگی در زندگی من به شمار می‌رود. زیرا از یک طرف ترک خانه و کاشانه و مادر محترم و اغلب فرزندان و بستگان، همچنین غربت و مشکلات آن منظرهٔ دلخراشی داشت و مرا رنج می‌داد از طرف دیگر شوق و شور خاصی که ناشی از تشکیل حکومت اسلامی و تحقق ارزشهای الهی در جامعه بود در دل من پدیدار گشته بود. سختیهای مسافرت را بر من آسان نمود سرانجام پس از چند روز طی طریق در تاریخ ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۶۷ ه‍ ق. مطابق ۶ ماه مه ۱۹۴۶ میلادی، با تأیید خداوند متعال، دهلی و چند شهر دیگر را پشت سر گذاشته، وارد پاکستان شدم. به ناچار کراچی را به عنوان موطن خویش انتخاب نمودم. از ابتدای ورود من تاکنون (زمان تحریر این تفسیر) پانزده سال و سه ماه می‌گذرد. در طول این مدت چه بسرم آمد، و چه حوادثی دیدم. خود داستان مفصلی دارد که به گفته، مولوی:

گر بگویم شرح آن بیحد شود　　مثنوی هفتاد من کاغذ شود

متأسفانه، تشکیل دولتهای بیگانه از اسلام، کلیهٔ اهدافی را که برای حصول آن همه چیز خود را فدا کرده، به پاکستان مهاجرت نموده بودم، تبدیل به خواب و خیال کرد.

بلبل همه تن خون شد و گل شد همه تن چاک
ای وای بهاری، اگر اینست بهاری

آرزوی انقلاب فرهنگی و دینی و اصلاح جامعه توسط دولت، مانند خواب و خیالی می‌گذرد. ولی باز هم تاکنون همین آگاهی و درک مسائل دینی در میان عموم مردم یگانه سرمایهٔ زندگی می‌باشد.

وجود افراد متقی و مصلح فراوان در میان امت مسلمان پاکستان است که راههای خدمت به دین را میسر ساخته است. علاوه بر کوششهایی که جهت اصلاح دولت و مؤسسات مربوط به آن آغاز شده بود، تلاشهائی برای تأسیس سازمانها و نهادهای دیگر اسلامی صورت گرفت. مؤسسات مورد نظر در سال ۱۳۷۰ هـق. مطابق با ۱۹۵۰ میلادی افتتاح گردید.

و درس قرآن در مسجد باب الاسلام کنار آرام باغ آغاز شد. و جهت سروسامان دادن به فتاوی گوناگونی که در پاسخ به سؤالات مختلف مردم نوشته و بدون ثبت در دفتر اندیکاتور ارسال می‌گردید یک دارالافتاء در همین مسجد تأسیس گردید. تدریس قرآن در این زمان بیش از آنچه انتظار می‌رفت، مؤثر و مفید واقع شد و انقلابی همه جانبه در شئون زندگی شنونده‌گان بوجود آورد. باید بگویم، بهترین اشتغال زندگی من درواقع هفت سال تدریس قرآن در این مکان بود که روزی یک ساعت بعد از نماز صبح صورت می‌گرفت. این مقدمه در ماه صفر ۱۳۸۳ هـق. یعنی هنگامیکه تصمیم گرفتم معارف القرآن را به صورت کتابی مستقل تهیه و منتشر کنم، به رشتهٔ تحریر در آمد. متأسفانه این کوشش تا سال ۱۳۸۸ هـق. به تعویق افتاد سپس بار دیگر آغاز و به خواست خدا پس از پنج سال یعنی در سال ۱۳۹۲ هـق. به پایان رسید. قسمتی از مقدمه که باقی مانده بود پس از اتمام تفسیر در سال ۱۳۹۲ هـق. تحریر گردید.

امدادهای غیبی نسبت به تألیف معارف القرآن

حقیر با شناخت ناقص خویش، هرگز چنین جرأتی بخود نمی‌دادم که تصمیم به نوشتن تفسیر قرآن بگیرم. ولی دست تقدیر زمینهٔ انجام آنرا

فراهم ساخت. بدین معنی که از سوی رادیو پاکستان از من برای تدریس روزانه قرآن در رادیو دعوت به عمل آمد. ولی من به دلایلی از پذیرفتن آن برنامه خود داری کردم. سپس علاوه بر پیشنهاد تدریس روزانهٔ قرآن، تقاضای دیگری مبنی بر تدریس درس مستقلی در هفته بنام معارف‌القرآن به من ارائه دادند، که در آن تفسیر تمام قرآن مورد نظر نبود، بلکه باید آیات ویژه‌ای را با توجه به نیازهای روزمرهٔ مردم - انتخاب و نکات مربوط به آنها را توضیح می‌دادم. این امر مهم را مشروط به عدم دریافت حقوق و مراعات جوانبی که مخالف تدریس قرآن نباشد، پذیرفتم. به خواست خدا، این برنامه در سوم شوال (۱۳۷۳ هق.) مصادف با ۲ ژوئیه ۱۹۵۴ میلادی تحت عنوان معارف القرآن آغاز شد و قریب به ۱۱ سال متوالی ادامه یافت. تا اینکه در ماه ژوئیه ۱۹۶۴ رادیو پاکستان به اقتضای برنامه و خط مشی خود به تدریس آن خاتمه داد. در آن هنگام سلسله درس معارف القرآن تا پایان سورهٔ ابراهیم یعنی انتهای جزء سیزدهم رسیده بود.

در این برنامهٔ رادیوئی تفسیر همه آیات میسر نشد. زیرا نکات برگزیده، انتخاب و به سمع شنوندگان علاقه‌مند می‌رسید، به صورت یک درمیان انتخاب می‌شد و از تدریس آیات تکراری و آیاتی که حاوی مضامین علمی بود، به علت عدم جایگزین شدن آنها در ذهن از طریق برنامهٔ رادیوئی، صرف نظر نمودم، در آغاز این کار خطیر، هرگز در این اندیشه که آنرا به صورت تفسیری مستقل منتشر کنم، نبودم. اما از حسن اتفاق، پس از پخش برنامه فوق از رادیو، نامه‌های بسیاری از سرزمینهای دور دست به ویژه کشورهای آفریقا و اروپا و غیره به رادیو پاکستان و این‌جانب رسید که حاوی اظهار مسرت و شادی مسلمانان متدین و تحصیل کردهٔ آن دیار بود.

خوشبختانه، وقت پخش این برنامه در آفریقا مصادف با پایان شب و هنگام صبح بود، بدین جهت علاقه مندان ضمن استماع، برای استفاده

مجدد آنرا روی نوار کاست ضبط می‌نمودند مضافاً تقاضای بسیاری از هر ناحیه به منظور نشر مطالب آن به صورت کتاب، دریافت نمودم. اظهار علاقهٔ عموم مسلمانها در این خصوص، مرا بر آن داشت تا با وجود ضعف و ناتوانی جسمی، مطالب بررسی شده راکه حدود ۱۱ سال متواتر از رادیو پخش شده بود جمع آوری نمایم. همچنین مطالب حذف شدهٔ قبلی را تهیه و به آن ملحق نمایم تا به صورت کتابی مستقل در دسترس همگان قرار گیرد.

بیاری خداکار تفسیر آیات حذف شدهٔ قبلی را همراه با تجدید نظر تفاسیر آماده شده آغاز نمودم و در ۱۶ صفر ۱۳۸۳ هـ ق. تفسیر سوره فاتحه را به پایان رسانیدم. سپس تفسیر سورهٔ بقره را بعهده گرفتم. در این سوره بسیاری از آیات احکام مشکل وجود داشت که تفسیر آنها در نطق رادیوئی نیامده و بررسی آنها مستلزم فرصت خاص و کوشش بسیار بود. از طرف دیگر، گرفتاریهای شغلی و هجوم امراض گوناگون، توانائی انجام این کار را از من سلب و آنرا به بوتهٔ فراموشی سپرد.

از قضا بیماری شدید و طولانی سبب تکمیل تفسیر گردید.

در ماه شعبان سال ۱۳۸۸ در قسمت پایین تنهٔ من، دانه‌های ریزی بوجود آمد و بتدریج شروع به ازدیاد نمود تا جائی که در آخر زمستان مرا از قیام معذور داشت و هشت روز از روزهٔ ماه مبارک من قضا شده نمازم را به صورت نشسته و در خانه اداء می‌کردم.

علاوه بر آن، پا درد مزمن حقیر نیز عود کرد، کلیهٔ معالجات در این مورد بی نتیجه ماند؛ به علت این بیماری حدود ۱۰ ماه در کشاکش مرگ و زندگی قرار داشتم. توان هر نوع حرکتی از من سلب و امید حیات برایم تبدیل به یأس گردید. ناراحت شدم که آن مقدار از اوراق تفسیری تهیه شده که تجدید نظر و تکمیل نشده‌اند. از بین بروند.

در اثر این پریشانی خاطر بود که خداوند همت و نیروئی خاص به من عطا فرمود و در آخر شوال ۱۳۸۸ هـ ق. در بستر بیماری، توفیق ادامه

کار را باز یافتم و در تاریخ ۲۵ ذیقعدهٔ همان سال تفسیر سورهٔ بقره تکمیل و به کتابت و چاپ سپرده شد. پس از آن با وجود بیماری و کسالت، این کار به آرامی پیش می‌رفت.

تا سرانجام بیاری خدا پس از ده ماه یعنی در ماه رجب ۱۳۸۹ هـ ق. نسبتاً بهبودی حاصل نموده و کار تفسیر را با شتاب بیشتری ادامه دادم.

اما در این زمان مسأله انتخابات جدید، طوفانی از اضطراب‌های سیاسی به وجود آورد و مرا بر آن داشت تا پس از مدتی طولانی که از سیاست کناره گیری نموده بودم، بار دیگر وارد فعالیت‌های یاد شده گردم، زیرا این خطر وجود داشت که کمونیستها با تقویت این مغالطه که سوسیالیسم عین اسلام است. برای خود جای پائی در این کشور باز نمایند و از این رهگذر اندیشه‌های الحادی خود را بجای اسلام به مردم القاء کنند.

کوشش و تظاهرات مخالفین و اهمیت داشتن مسأله که مبادا مردم از مسیر اسلام منحرف و به دام تبلیغات عوام فریبانهٔ آنها گرفتار شوند، مرا ناگزیر به ظاهر شدن در صحنهٔ سیاست نمود، در جلسات مهمی که در پاکستان شرقی و غربی تشکیل شد شرکت نموده وبا انتشار مقالات گوناگون تا حدی این نکته را برای مردم مسلمان روشن ساختیم. متأسفانه همانگونه که احتمال می‌رفت سرانجام زر و زور و تزویر مسلط شد و نتیجهٔ انتخابات عکس از آب در آمد.

(لله الامر من قبل و من بعد) پس از انتخابات، حذر صحنهٔ سیاست را ترک و کار تفسیر را ادامه دادم، حمد خدای را عزوجل که تا ماه رجب ۱۳۹۰ هـ ق. موفق به تجدید نظر بر سیزده جزء از معارف القرآن شدم و آیات باقیماندهٔ وسط سطرها را نیز تکمیل نمودم. علاوه بر این، تفسیر دو جزء دیگر یعنی از سورهٔ ابراهیم تا نحل را بر آنها افزودم و اینگونه نیمی از قرآن تفسیر شد.

سپس به یاری خدا به تفسیر بقیهٔ سوره‌های قرآن همت گماشتم.

ولی به علت کهولت و تحلیل رفتن نیروی جسمی و هجوم بیماریهای گوناگون امید به پایان رسانیدن آن نمی‌رفت. با وجود این، هدف به تنهائی اختتام تفسیر قرآن نبود، بلکه آنچه مطمح نظر بود به پایان رسانیدن عمر، در خدمت قرآن بود. بدین جهت در شعبان ۱۳۹۰ ه‍ق. به خواست خدا، اقدام به تفسیر سوره بنی اسرائیل نموده، در ۲۳ صفر ۱۳۹۰ چهارمین منزل قرآن یعنی از سورهٔ فرقان تا جزء نوزدهم را به پایان رساندم. با توجه به بیماری گوناگون و ضعف ناشی از سن زیاد چنین تصور می‌کردم که شاید نتوانم کار تکمیل سه منزل باقیمانده را که قریب یک سوم قرآن است، به انجام رسانم. ولی چون حقیر، قبلاً منازل پنجم و ششم را در احکام القرآن به زبان عربی نوشته و منتشر کرده بودم، این امید وجود داشت که اگر موفق به تفسیر این قسمت نشوم افراد نیکوکاری در آینده آنرا از عربی به اردو ترجمه نموده به آن اضافه نمایند. آنرا رها ساختم و اقدام به تحریر هفتمین منزل قرآن که از آخر سورهٔ ق شروع می‌شود نمودم.

چون لطف و عنایت پروردگار شامل حالم بود، کار تفسیر این منزل (به استثنای دو سورهٔ معوذتین) را که از دوازدهم ربیع الاول ۱۳۹۱ ه‍ق. شروع نموده بودم در شوال ۱۳۹۱ ه‍ق. به پایان رسانیدم تنها دو منزل میانی (از سورهٔ شعرا تا سورهٔ حجرات) باقی ماند. ضمن آغاز کار تفسیر آنها، جهت تسریع کار فوق تفسیر سوره‌های «صاد، صافات، زخرف» را به عهدهٔ فرزند عزیزم مولوی محمد تقی (سلّمه) واگذار نمودم و نوشتن تفسیر سایر سوره‌ها را شخصاً به عهده گرفتم پس از تهیهٔ مطالب توسط مشارالیه آنها را تجدید نظر نموده به تفسیر یاد شده افزودم. در آن هنگام یک و نیم جزء دیگر از تفسیر قرآن باقی مانده بود که متأسفانه در ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۹۲ مطابق ژوئیه ۱۹۷۳ ناگهان دچار سکته مغزی شده در آستانه مرگ قرار گرفتم.

دوستان می‌پنداشتند که دقایقی چند از زندگیم باقی نمانده و

دارفانی را وداع خواهم گفت. در حالی که بیهوش می‌شدم مرا جهت معالجه و مداوا به بیمارستان قلب کراچی منتقل می‌نمایند. پس از گذشت ۳ روز بستری و معالجه در بیمارستان و اطمینان حاصل نمودن پزشکان معالج بر بهبودی، بیمارستان را ترک نمودم. ضمن باز یافتن قدری از هوش و حواس از دست رفته، بر عدم تکمیل بقیهٔ تفسیر تأسف خوردم و برای اتمام آن توصیه‌های لازم را به فرزندم نمودم و بدین ترتیب اطمینان خاطر یافتم و سنگینی بار غم از دوشم گرفته شد.

خدا را سپاس فراوان گفتم که پس از سه ماه افتادن در بستر بیماری، بار دیگر قدرت خواندن و نوشتن را باز یافتم ولی متأسفانه کوچکترین فعالیت باعث خستگی روحی‌ام می‌شد و فکر و اندیشه‌ام از کار می‌افتاد. تنها در سایهٔ فضل و عنایت حق تعالی بود که توانستم در ۲۱ شعبان ۱۳۹۲ که از حسن اتفاق مصادف با سال روز تولدم در ۱۳۱۴ بود کار بقیهٔ تفسیر را به پایان برسانم و در این سال بود که هفتاد و هفتمین سال عمرم را پشت سر گذاشته وارد هفتاد و هشتمین سال زندگی‌ام شدم.

همانگونه که شرح آن گذشت. آغاز و انجام کار تفسیر مدت ۵ سال یعنی از سال ۱۳۸۸ لغایت ۱۳۹۲ طول کشید که ابتدا و انتهای آن توأم با بیماریهای شدید و بهم پیوسته بود. سرانجام با وجود ضعف جسمی و تسلسل امراض گوناگون و هجوم افکار و حوادث انقلابی کشور که مزید بر علت بود به خواست خدا موفق شدم نزدیک به هفت هزار صفحه این تفسیر را به قلم خود تحریر و در معرض استفادهٔ همگان قرار دهم

ان المقادیر اذا ساعدت　　　　الحقت العاجز بالقادر

یعنی هرگاه تقدیر الهی مساعدت نماید فرد ناتوان به قدرت می‌رسد. با وجود علم و عمل نا چیزی که تنها نامش برایم باقی مانده بود، ضعف و پیری و گرفتاریهای خانوادگی نیز رو به تحلیل می‌رفت، تصمیم به نوشتن کتاب آن هم تفسیر قرآن جسارت بزرگی تلقی می‌شد. زیرا می‌دانستم که از عهدهٔ حقیر کاری اساسی ساخته نیست؛ بلکه حاصل آن

همه تلاش، نزدیک نمودن مطالب تفاسیر سلف صالح و علمای کرام به زبان محاوره‌ای و قابل فهم مردم زمان بود. در واقع رنج ۵ سال آخر عمرم فقط به منظور ساده کردن مطالب تفاسیر گذشتگان که بیشتر به زبان علمی و دور از ذهن مردم نوشته شده بود مصروف گشت. تا مطالب آن تفاسیر را قابل فهم نموده و درک آنرا بر همگان آسان نمایم که مسلمانان معاصر بتوانند از نکات و مطالب مندرج در آنها استفاده نمایند و برای حقیر توشهٔ آخرت به حساب آید.

باید بگویم که علمای محققاند که مدارج کمال را طی می‌نمایند و تحقیقات علمی ارزنده‌ای از خود به یادگار می‌گذارند، اما حقیر نه تنها در این مورد، عملی مثبت انجام نداده، بکله عدم بضاعت علمی خود را در پس پردهٔ ظواهر پنهان نموده‌ام.

امیدوارم که خداوند متعال ضمن پنهان آن از انظار عموم که هیچگونه مایهٔ علمی در آن یافت نمی‌شود، آنرا به عنوان تلاش ناچیزی از من بپذیرد. با وجودی که خود را در این خصوص خسته نمودم ولی توفیق الهی بود که آنرا به انجام رساندم در غیر این صورت از توان من خارج بود که کوچکترین گامی در این باره بردارم.

امید است خداوند متعال از قصور من به علت درماندگی در ادای حقوق این کتاب چشم پوشی نموده، آنرا به شرف قبول بیارایند.

نه بحرف ساخته سرخوشم　　　نه به نقش بسته مشوشم
نفسی بیاد تو می‌زنم　　　چه عبارت و چه معانیم

اگر چه داستان طویل چگونگی تألیف این کتاب، خسته کننده به نظر می‌رسد، اما برای من به منزلهٔ تشکر و قدر دانی از نعمت‌های بی پایان الهی تلقی می‌شود. این مطلب را بدان جهت نوشتم که عذر جسارتم برای مردم روشن گردد.

همانگونه که قبلاً به عرض رسید احتمال اینکه مطالب فوق به صورت تفسیری مستقل نوشته شود، ظاهراً وجود نداشت. ولی زمینهٔ

انجام آن ناخودآگاه فراهم شد. چون از دیر باز آرزو داشتم که بتوانم مطالب تفسیر بیان القرآن حکیم الامت، مجدالملت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی قدس سره را که در نوع خود بی نظیر و چکیدهٔ بهترین تفاسیر مفسران بنام گذشته بود. اما به زبان و اصطلاحات علمی تحریر یافته که عموم مردم از درک و فهم آن قاصر بودند، به زبان ساده و محاوره‌ای زمان بر گردانم. انجام این کار نیازمند کوشش و فرصت بسیار بود. و حقیر قبل از ورود به پاکستان کار بر گردانیدن بخشی از آنرا آغاز نموده بودم که بعداً به دلایلی معوق ماند.

اما سرانجام این آرزوی دیرینه‌ام جامهٔ عمل پوشید و موفق به نوشتن تفسیر معارف القرآن با اقتباس کامل از تفسیر بیان القرآن حضرت تهانوی گشتم که شرح و تفصیل آن در آینده خواهد آمد.

خصوصیات و التزامات معارف القرآن

هرگاه قرآن به زبان غیر عرب تفسیر گردد، از همه مهمتر رعایت احتیاط در ترجمهٔ آن است زیرا که بیان کلام خداست و کوچکترین دخل و تصرف اعم از هر گونه کم و بیش نمودن در آن جایز نیست.

قبل از اینکه من کار تفسیر را آغاز کنم، علمای بزرگ هندوستان، از جمله دو فرزند حضرت شاه ولی الله یعنی حضرات شاه رفیع الدین و شاه عبدالقادر قبل از دیگران دست به ترجمه قرآن به زبان اردو زده بودند حقیر نه تنها برای ترجمهٔ آن حوصله نشان نمی‌دادم بلکه هیچگونه ضرورتی جهت انجام آن نیز احساس نمی‌کردم.

نامبردگان هر کدام از سبک خاصی در ترجمه قرآن پیروی کرده بودند. یکی از آنها تنها اقدام به ترجمه تحت اللفظی و بدون در نظر گرفتن زبان محاوره‌ای و رایج و دیگری ضمن ترجمهٔ تحت اللفظی به زبان محاوره‌ای مردم نیز توجه نموده بود. ترجمهٔ اخیر در سایهٔ کوشش

پی‌گیر چهل ساله حضرت شاه عبدالقادر در حال اعتکاف میسر شد به گونه‌ای که حتی جنازه مطهرش از مسجد تشییع شد.

حضرت مولانا محمد یعقوب که در صدر مدرسین دارالعلوم دیوبند قرار داشت در این مورد می‌فرماید: «بدون شک در این ترجمه حقایق و معانی گوناگون به ذهن آن حضرت الهام گردیده، زیرا انسان به تنهائی توانائی چنین ترجمهٔ عالی و بی نظیری را نمی‌تواند داشته باشد».

چون حضرت شیخ العرب و العجم مولانا محمود الحسن در زمان حیات خویش تغییرات بسیاری در محاورات ملاحظه فرموده بود بر آن شد تا در ترجمهٔ خود که بعدها بنام شیخ الهند شهرت یافت و حقیر در ترجمه قرآن عیناً به ترجمهٔ ایشان نظر داشته‌ام. تغییراتی بوجود آورد.

حضرت تهانوی قدس سره در تفسیر بیان القرآن، ترجمه و تفسیر آنرا بدینگونه از یکدیگر متمایز ساخته که روی ترجمهٔ آیات خط کشیده و نکات تفسیری را داخل پرانتز قرار داده است. بعضی این ترجمهٔ خط کشیده را عیناً نقل نموده و بنام ترجمهٔ حکیم الامت تهانوی در زمان حیات ایشان منتشر کردند.

چون قبلاً تسهیل بیان القرآن مد نظر بود، آنرا با اندک تغیری ابتداء" بنام خلاصهٔ تفسیر عیناً نقل نمودم سپس مواردی را که در آن اصطلاحات خاص یا الفاظ مشکل بکار رفته بود، با الفاظ ساده و آسان بیان کردم. علت نامگذاری آن به خلاصه تفسیر بدان جهت بود که خود ایشان در خطبهٔ بیان القرآن نسبت به آن فرموده بود که می‌توان آنرا تفسیری مختصر یا ترجمه‌ای طولانی نامید.

کار اساسی حقیر آن بود که مواردی را که حاوی مضامین علمی خالص یا لغات مشکل بود تفکیک نمایم و تحت عنوان معارف و مسائل با عبارت ساده و قابل فهم به رشتهٔ تحریر در آورم تا مردم با وجود گرفتاریهای شغلی فراوان، با مطالعهٔ خلاصهٔ تفسیر بتوانند حد اقل مفاهیم و معارف عالی قرآن را دریابند. ضرورت مد نظر بودن این دو امر

در چاپ اول تا ربع جزء اول (الم) آیهٔ شماره ۴۴ معارف القرآن مراعات نگردید. اما در چاپ دوم، این قسمت نیز تکمیل و تمام تفسیر به صورت یکسان در آمد.

ضرورت دیگری که از جلد دوم به بعد رعایت شد، استفاده از ترجمهٔ الفاظ شیخ الهند بود. این مورد نیز در تمام جلد اول رعایت نشده بود ولی در چاپ دوم، مراعات گردید.

سومین کار منسوب به حقیر، عنوان معارف و مسائل است. که اگر دقیقاً بررسی شود، تنها عبارات اردوی آن متعلق به حقیر است و سایر مضامین آن از تفاسیر علمای سلف می‌باشد که همراه با مأخذ آن ذکر شده است. حقیر نیز در این میان به چند مورد توجه نموده‌ام.

الف= برای علماء در تفسیر قرآن از همه مهمتر تحقیق در لغات و ترکیبات نحوی و نکات فن بلاغت و مباحث اختلاف قرائت‌ها می‌باشد. بدون شک دانستن نکات فوق برای درک مطالب قرآن ضروری است. زیرا توسط آنها می‌توان مفهوم صحیح کلمات قرآن را دریافت. از تودهٔ مردم که بگذریم حتی بسیاری از دانشمندان معاصر نیز از اینگونه تفاصیل احساس تشویش و نگرانی می‌کنند. بویژه که این مطالب بالاتر از میزان فهم عموم قرار داشته و مانع درک آنها می‌باشند. بدین جهت خواندن و درک مفاهیم قرآن را کاری دشوار می‌دانند. در حالی که غایت هدف قرآن تحکیم رابطهٔ انسان با خداست تا در نتیجهٔ آن تعلقات مادی در وی بحد اعتدال رسیده و سد راه این پیوند قرار نگیرند. و انسان تصوّر آخرت را بیش از دنیا در قول و عمل خویش بوجود آورده، مترصد شود تا عملی خلاف رضای خدا و پیامبر از وی صادر نگردد.

قرآن کریم راه حصول به این هدف را بسیار ساده نموده به گونه‌ای که کم سوادترین فرد با خواندن و بیسواد با شنیدن آن می‌تواند از آن بهره گیرد. زیرا قرآن در این باره می‌فرماید: «وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ» یعنی بدرستی که آسان گردانیدیم قرآن را برای (پند گرفتن)

پس آیا هیچ پند پذیرنده‌ای هست؟ لذا با وجود سهل و ساده بودن درک نکات آن برای عموم مردم، از نوشتن مطالب و مباحث علمی و فنی در تفسیر معارف القرآن اجتناب جسته و تنها نکات مورد قبول همهٔ مفسرین را اخذ و به آنها استناد کرده‌ام.

در مواردی که نیاز به این مباحث پیدا شده است حتی المقدور سعی نموده‌ام که از بکار بردن اصطلاحات خالص علمی و الفاظ مشکل که فراتر از سطح درک عموم مردم می‌باشد و برای آنها غیر ضروری است خود داری نمایم.

ب= مضامینی که یادآور عظمت خدا و قرآن و دوستی رسول در قلب انسان می‌گردد و او را عامل به اصول و موازین قرآن و علاقمند به اصلاح اعمال و رفتار می‌گرداند، با اهمیت خاصی از تفاسیر معتبر نقل گردیده است.

ج= مسلمانان اعتقاد دارند که قرآن کریم برای هدایت انسانها در تمام ادوار نازل گشته است و تا قیامت پاسخگوی تمامی نیازهای جدیدی است که برای او پیش آید؛ مشروط بر اینکه قرآن در پرتو توضیحات و تشریحات پیامبر اکرمﷺ و با تدبر کامل خوانده شود.

بنابراین مفسرین هر زمان در تفاسیر خود بیشتر به مسائل جدیدی که در زمان آنها بوجود آمده قلم فرسائی نموده‌اند و به پاسخ شک و تردیدهائی که از سوی ملحدین عنوان شده، پرداخته‌اند. بدین جهت تفاسیر قرون وسطی مملو از بررسی شک و تردیدهای فرق معتزله، جهمیه، صفوانیه و مبارزه برای از بین بردن آن تردیدهاست. با توجه به این نکات بود که تحقیق به مسائل و مباحثی که در قرن ماشینیسم دامنگیر مسلمین شده یا شک و تردیدهائی را که ملحدین و مستشرقین یهود و نصارا در قلوب آنها پدید آورده‌اند اهمیت بیشتری قائل شده و تا حد توان در رفع مشکلات قرن حاضر با بهره گیری از قرآن و سنت و اقوال فقهای امت و قیاس کوشش نموده‌اند و بحمدالله در این مورد

موفقیت‌هائی نیز کسب کرده‌ام.

برای روشن ساختن چنین مسائلی خود را ملزم به تبادل نظر با علماء عصر خویش می‌دانستم تا در بر طرف ساختن شک و تردید ملحدین اقدام نمایم.

مشروط بر اینکه در این پاسخ گوئی‌ها کوچکترین تغیر و ترمیمی در مسائل اسلامی فوق،بوجود نیاید علی رغم بعضی از مصنفین معاصر در پاسخ گوئی به مسائل فوق در اصل مسائل اسلامی تأویل و ترمیم روا داشته‌اند. آنچه انجام داده‌ام بر اساس توان حقیر بوده که احتمال لغزش خطای بسیار در آن وجود دارد. امید است مورد عفو خداوندی قرار گرفته و راه اصلاح آن معایب را به من بنمایاند.

ویژگیهای یاد شده، تفسیر معارف القرآن را جامع خصوصیات زیر نموده است.

۱ - ترجمهٔ قرآن: در ترجمه از دو ترجمهٔ مستند قرآن که یکی متعلق به شیخ الهند که در اصل از حضرت شاه عبدالقادر بوده و دیگری از حکیم الامت حضرت مولانااشرف علی تهانوی می‌باشد، استفاده نموده‌ام.

۲ - خلاصه تفسیر: این قسمت در حقیقت خلاصهٔ ساده شدهٔ بیان القرآن است. که اگر جداگانه بر حاشیهٔ قرآن چاپ گردد می‌تواند نیاز کسانی را که فرصت کافی برای مطالعه ندارند برآورده ساخته و بهترین وسیله جهت فهم قرآن مجید گردد. و نیز برادر دینی‌ام مولانا بدرعالم رحمه‌الله (مهاجر مدینه) توجه مرا به تفسیر مختصری بر حاشیهٔ قرآن از علامه فرید و جدی جلب نمود و اظهار علاقه نمودند که ایکاش چنین تفسیر ساده‌ای به زبان اردو نگاشته شود. سرانجام به خواست خدا این آرزو با نوشتن خلاصهٔ تفسیر برآورده شد. این دو مورد «ترجمه و خلاصهٔ تفسیر» از علمای بزرگ نقل گردیده‌اند.

۳ - معارف و مسائل: با توجه به اینکه این مورد به من منسوب و

محور فعالیتم می‌باشد خدا را شکر می‌گویم که در این باره نیز از خود مایه‌ای نگذاشته‌ام بلکه تمام آن مطالب را از نظریات اسلاف امت گرفته‌ام. اکثر دانشمندان و اهل قلم معاصر در این اندیشه‌اند که ضمن تحقیقات خود مطالب و نکات جدیدی رانیز ارائه دهند اما حقیر سپاس گذار درگاه خداوندی‌ام که در انجام این مهم بضاعتی از خود نگذاشتم.

اینهمه گفتیم و لیک اندر پسیچ   بی عنایات خدا هیچیم و هیچ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سوره فاتحه

این سوره مکی است و دارای هفت آیه می‌باشد.

فضایل و خصوصیات سوره فاتحه

سوره فاتحه در قرآن کریم از ویژگیهای خاصی برخوردار است:

نخست: اینکه قرآن با این سوره افتتاح می‌شود.

دوم: آنکه نماز با آن شروع می‌شود.

سوم: آنکه از نظر نزول تنها سوره‌ای است که بطور کامل قبل از همه سوره‌ها نازل شده است. البته آیاتی چند از سوره‌های علق، مدثر، مزمل، قبل از آن نازل گشته‌اند، اما اولین سوره‌ای که بطور کامل بر آن حضرت ﷺ نازل شد سوره فاتحه بود؛ مطلب آنچه از بعضی صحابه کرام روایت شده که «اول ما نزل سوره حمد است» نیز این است که این سوره از همه سوره‌ها جلوتر قرار داشته و قبل از آن سوره‌ای به شکل کامل نازل نگشته است و بدین جهت سوره حمد را «فاتحة الکتاب» نیز نام نهاده‌اند.

خصوصیت چهارم این سوره آن است که از جهت محتوی شامل تمام مطالب قرآن است. و سراسر قرآن به منزله شرح و توضیح آن می‌باشد؛ زیرا تمام اهداف قرآن منحصر به ایمان و عمل میباشد که اصول اساسی آنها در این سوره بیان شده است. در احادیث صحیح نام سوره فاتحه، ام الکتاب، ام القرآن، قرآن عظیم نیز آمده، شرح مفصل این

مورد در تفاسیر روح البیان و روح المعانی،[۱] ذکر گردیده است، این سوره (حمد) تمام راهنمائیهای لازم را به افرادی که به تلاوت قرآن روی میاورند مینماید. و به آنها خاطرنشان می‌سازد که در این راه تخیلات و نظریات شخصی خود راکنار گذاشته با واقع بینی، برای یافتن حق و جستجوی راه راست تلاش کنند و از خداوند متعال بخواهند که آنها را توفیق هدایت به راه راست عطا فرماید.

در ابتدای سوره فوق حمد و ثنای آن ذاتی بیان شده که ما بندگان تقاضای هدایت را به بارگاه او تقدیم میداریم؛ سپس تمام قرآن که از «الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتٰبُ» شروع می‌شود در پاسخ به آن تقاضا آمده است، گویا زمانی که انسان تقاضای هدایت به راه راست نمود، حق‌تعالی در پاسخ وی به ذلک الکتاب اشاره فرمود؛ یعنی آنچه میخواهی در این کتاب وجود دارد. آنحضرت ﷺ فرمودند: «سوگند به خدائی که جان من درید قدرت اوست، نظیر سوره فاتحه نه در تورات آمده و نه در انجیل و زبور، حتی در خود قرآن کریم سوره دیگری مانند آن وجود ندارد.»[۲]

همچنین از آن حضرت روایت است که فرمود: «سوره فاتحه داروی شفا بخش هر بیماری است.»[۳]

یکی از اسامی دیگر سوره فاتحه که در حدیث ذکر شده سوره شفا می‌باشد.[۴] در صحیح بخاری از انس روایت شده که آن حضرت ﷺ فرمودند: «مهمترین سوره قرآن، سوره حمد است.»[۵]

۱- قرطبی

۲-رواه ترمذی عن ابی هریره و قال حسن و الحاکم و قال صحیح علی شرط مسلم من مظهری

۳-رواه بیهقی فی شعب الایمان به سند صحیح مظهری

۴-قرطبی ۵-قرطبی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع میکنیم بنام خدائی که بسیار مهربان و بی نهایت رحم کننده است.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، آیه‌ای از قرآن است

همه مسلمین اتفاق نظر دارند بر اینکه بسم‌الله قسمتی از آیه ۳۰ سوره نمل بوده و جزء قرآن می‌باشد. و بر این باورند که بسم‌الله بجز سوره توبه در ابتدای همه سوره‌های قرآن نوشته شده است. در اینکه بسم‌الله جزو سوره فاتحه یا سایر سوره‌ها میباشد. بین ائمه مجتهدین اختلاف نظر وجود دارد. امام اعظم ابوحنیفه رحمه‌الله اعتقاد دارند که به جز سوره نمل، بسم‌الله جزو هیچ سوره‌ای از قرآن نمی‌باشد. بلکه آیه‌ای مستقل است که در ابتدای هر سوره قرار دارد و برای امتیاز و فصل بین دو سوره نازل گردیده است.

دستور شروع تلاوت یا هر کار دیگر با بسم‌الله

در زمان جاهلیت مردم عادت داشتند که کارهای خود را بنام بتها شروع کنند. برای از بین بردن این شیوه در نخستین آیه‌ای که به پیامبر اکرم ﷺ نازل شد، دستور شروع قرآن با بسم‌الله صادر گردید.(۱) علامه سیوطی فرموده است:«نه تنها قرآن بلکه تمام کتب آسمانی که در گذشته نازل شده‌اند همه با بسم‌الله شروع شده‌اند.» بعضی از علما اعتقاد دارند که «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ» از ویژگیهای قرآن و امت محمدی است. از تطبیق دو قول فوق چنین بر میاید که تمام کتب آسمانی در شروع شدن به نام خدا مشترک‌اند. اما جمله «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ» از خصوصیات قرآن مجید است. روایت کرده‌اند که آن حضرت ﷺ قبل از نزول «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ» برای شروع هر کار «باسمک اللهم»

---

۱ – آیه ۱ سوره علق، اقراء باسم ربک

می‌گفت و دستور نوشتن آنرا در مکاتبات صادر کرده بود. سرانجام با نزول آیه بسم‌الله و جایگزین شدن آن بجای الفاظ سابق برای همیشه این سنت بر قرار ماند.[1] قرآن مجید در مواضع متعدد ما را راهنمائی میکند به اینکه هر کاری را باید بنام خدا آغاز کرد. آن حضرتﷺ فرمودند:«هر کار مهمی که بدون نام خدا آغاز گردد، بی برکت خواهد ماند؛ در حدیثی دیگر آمده است که اگر در خانه را می‌بندید یا چراغ را خاموش میکنید یا روی ظرف را می‌پوشید و هنگام غذا خوردن و آب آشامیدن، وضو گرفتن، سوار مرکب شدن در همه حال باید بسم‌الله بگویید.[2]

فلسفه آغاز هر کار به نام خدا

اسلام دستور داده است که هر کاری باید بنام خدا آغاز گردد و مسیر تکامل زندگی انسان بسوی خدا را طوری قرار داده که قدم به قدم این میثاق که وجود بشر وانجام همه کارهایش به اراده و مشیت حق‌تعالی بستگی داشته و بدون یاری او نمی‌تواند لحظه‌ای وجود داشته باشد،تجدید گردد. اینجاست که هر نوع فعالیت انسان اعم از امور دنیوی و اقتصادی هنگامی که به نام خدا آغاز گردد به حساب عبادت منظور می‌گردد، دقت کنید عمل کوچکی که حتی در انجام آن وقتی ضایع نمی‌گردد. چه نتیجه پربار و کیمیائی بدنبال دارد که کار دنیا بجای دین پذیرفته شده و قدر وقیمتی به اندازه آن می‌یابد. مسلمان و کافر هر دو میخورند و می‌نوشند اما در این میان یک اختلاف وجود دارد مسلمان آغاز کار را با نام خدا توأم مینماید و اعتراف می‌کند که برای رسیدن این لقمه بدست وی فعل و انفعالهای زیادی صورت گرفته است، یعنی از زمان روییدن گندم از زمین تا پخته شدن و رسیدن آن بدست او

۱– قرطبی و روح المعانی ۲– قرطبی

فعالیت‌های گوناگون موجودات الهی چون زمین و آسمان و ستارگان و فضا در کار بوده تا این غذا آماده گشته است. پس بدست آوردن آن حقیقتاً کار او نبوده بلکه عنایت خداوندی می‌باشد که پس از طی مراحل یاد شده لقمه نان یا جرعه آبی را به وی عطا فرموده است.[۱]

نکته دیگر اینکه مؤمن و کافر هر دو میخوابند و بیدار می‌شوند، اما فرد مومن پیش از خفتن و هنگام بیدار شدن با گفتن نام خدا رابطه خود را با پروردگارش تجدید می‌کند و بدین‌سان انجام امور دنیوی و اقتصادی‌اش نیز در ردیف عبادت قرار میگیرد. همچنین مومن هنگام سوار شدن بر مرکب نیز نام خدا را بر زبان جاری و شهادت میدهد که آفرینش و در اختیار قرار گرفتن این مرکب هم فراتر از نیروی انسانی او بوده و خداوند با قدرت کامل خود آنرا بوجود آورده است.

در مورد ماشین باید بگویم کلیه اسباب و زمینه‌های وجودی آن مانند: چوب، آهن، فولاد، لاستیک، و غیره را در طبیعت فراهم ساخته و استعداد و ترکیب شکل و هیات آنها را نیز در انسان قرار داده است. انسان می‌تواند با پرداخت مبلغی ناچیز از نتایج زحمات طاقت فرسای افراد گوناگون که در ساختن وسایل مختلف سهیم‌اند، بهره بگیرد، علاوه بر این آن پول را هم وی از جای دیگری بدست نیاورده بلکه اسباب تحصیل آنرا نیز خدا آفریده است. می‌بینیم که تنها یک تعلیم کوچک اسلام، مقام انسانرا به کجا رسانیده پس اینکه بسم‌الله نسخه کیمیایی است که نهِ تنها مس، بلکه خاک را تبدیل به طلا می‌سازد یک مقوله کاملاً درست و پذیرفته شده است. «فلله الحمد علی دین الاسلام و تعلیماته»

مساله: هنگام شروع تلاوت قرآن مجید، ابتداً خواندن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بسم‌الله الرحمن الرحیم، هر دو سنت است ولی در

۱-ابر و باد و مه و خورشیدوفلک در کارند / تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر توسرگشته و فرمانبردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

اثنای تلاوت به جز سوره توبه در ابتدای هر سوره تنها خواندن بسم‌الله الرحمن الرحیم سنت است.

پس از این مقدمه به تفسیر آیه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ توجه کنید.

تفسیر بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسم‌الله از سه لفظ ترکیب یافته است. اول حرف باء، دوم اسم، سوم الله، حرف باء در لغت عرب برای معانی گوناگون بکار میرود از جمله آن معانی میتوان سه‌معنی زیررا مناسب‌دانسته هرکدام را انتخاب کرد.

اول مصاحبت: یعنی متصل شدن چیزی به چیزی دیگر

دوم استعانت: یعنی مدد گرفتن از چیزی

سوم تبرک: یعنی تحصیل برکت از چیزی

در مورد لفظ «اسم» تفصیلات لغوی و علمی بسیار وجود دارد. که برسی آن در این مختصر ضرورتی ندارد. تنها کافی است بدانیم که این لفظ در فارسی و اردو «بنام» ترجمه میشود.

لفظ الله جامع ترین نام خداوند متعال است. بعضی از علماء آنرا اسم اعظم نیز گفته‌اند، و نمی‌توان آنرا به کسی دیگر غیر از خدا اطلاق کرد. زیرا این اسم تثنیه و جمع ندارد. چون الله واحد است و شریکی ندارد، خلاصه اینکه الله نام آن هستی بخش لایزالی است که جامع صفات کمال و متصف به کلیه صفات ربوبیت بوده و مثل و مانندی ندارد.

در نتیجه معنی کلمه بسم‌الله به ترتیب معانی سه گانه حرف باء چنین است. بنام خدا، بیاری خدا، به برکت نام خدا. ظاهراً در هر سه مورد مفهوم سخن کامل نمی‌باشد. مگر زمانی که آن کار مورد نظر ذکر گردد. و انسان بداند که بنام خدا یا به برکت خدا یا بیاری خدا أمر مورد نظر چیست. أماطبق قواعد نحوی فعل مناسب مقام آن محذوف است،(مثلاً بنام خدا شروع میکنیم یا میخوانیم)

همچنین مناسبت دارد که این فعل از آخر نیز حذف گردد تا در واقع شروع کار بنام خدا باشد. فعل محذوف نباید قبل از نام خدا قرار گیرد، تنها حرف باء میتواند قبل از نام خدا بیاید زیرا با توجه به محاوره لغت عرب آمدن حرف باء قبل از اسم الزامی است. طبق قاعده رسم الخط، حرف باء باید متصل با همزه نوشته شود و لفظ الله جداگانه تحریر یابد، به این صورت (باسم الله) اما در رسم الخط مصاحف عثمانی، با نظر اجماع صحابه همزه را حذف و باء را با سین متصل نوشتند مانند(بسم الله) که ظاهراً باء جزء اسم قرار گرفته تا شروع کار به اسم الله باشد. در حالی که در مواضع دیگر همزه حذف نمیگردد مانند (اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ) که همراه با الف نوشته می‌شود، این ویژگی منحصر به بسم‌الله است که باء با سین متصل شده است.

الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ: این دو کلمه هر دو صفت خدا هستند معنی الرَّحْمٰنِ، عام الرحمه بودن و معنی الرَّحِيْمِ تام الرحمه میباشد.

یعنی ذاتی است که رحمت اوعام و شامل حال تمام کائنات و جهانیان و آنچه تاکنون بوده و در آینده بوجود خواهند آمد، می‌باشد. و منظور از تام الرحمه بودن یعنی رحمت او کامل و مکمل می‌باشد. بدین جهت لفظ رحمان مختص ذات خداوندی است و اطلاق آن به هیچ مخلوقی جایز نیست، زیرا جز خداکه رحمتش همه اشیاء عالم را احاطه کرده است، کسی دیگر نمی‌تواند واجد چنین شرایطی باشد. همانطور که واژه الله تثنیه و جمع ندارد کلمه رحمان نیز فاقد آن است. زیرا این صفت هم مختص ذات یگانه اوست، و احتمال دو بودن و سه بودن در آن وجود ندارد.[1] در حالی که لفظ رحیم بین خالق و مخلوق مشترک است. زیرا صفتی است که وجود آن در مخلوقی محال نمی‌باشد. امکان دارد فردی بتواند در مورد کسی بطور کامل رحمت کند بدین جهت کلمه رحیم بر

۱-قرطبی

انسان نیز اطلاق میگردد، قرآن کریم آنرا در مورد پیامبر اکرمﷺ بکار برده و گفته است:«بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَؤُفٌ رَّحِيْمٌ»

مساله: کسانی که نامشان عبدالرحمن، فضل الرحمن و.... میباشد، جهت اختصار نباید (رحمان) خطاب کنند، زیرا این عمل ناجایز و گناه می‌باشد.

حکمت: در بسم الله از صفات کمال و اسماء حسنی تنها دو صفت ذکر شده که هر دو از لفظ رحمت مشتق گشته و بر وسعت و کمال رحمت خداوند دلالت میکنند و مبین این نکته‌اند که منشاء آفرینش عالم و آسمان و زمین و تمام موجودات و پرورش و نگهداری آنها فقط صفت رحمت خداوندی است، یعنی نه کسی او را به آفریدن آنهاوادار نموده و نه به آنچه خلق کرده نیازی دارد. بلکه تنها به اقتضای رحمت خودتمام اشیاء و زمینه پرورش آنها را بوجود آورده است

ما نبودیم و تقاضاما نبود　　　لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شنود

مسائل و احکام

مسأله تعوذ: مراد از تعوذ، خواندن اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِاست. در قرآن آمده:«فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ»[1] یعنی هرگاه میخواهید قرآن تلاوت کنید، از شر شیطان به خدا پناه جوئید، به اجماع امت، خواندن تعوذ قبل از تلاوت قرآن سنت است. خواه این تلاوت هنگام نماز باشد. خواه خارج از آن،[2] خواندن تعوذ فقط اختصاص به تلاوت قرآن دارد و در ابتدای سایر کارها تنها بسم‌الله می‌گویند و آوردن تعوذ در آنها سنت نیست.[3] درابتدای تلاوت قرآن، اعوذ بالله و بسم‌الله هر دو گفته می‌شود ولی در اثنای تلاوت قرآن هرگاه سوره‌ای بپایان رسد و سوره‌ای دیگر آغاز گردد در

۱- آیه ۹۸ از سوره نحل　　۲- شرح منیه

۳- عالمگیریه باب الرابع من الکراهیه

ابتدای سوره جدید فقط بسم‌الله گفته میشود. به استثنای سوره برائت یا توبه که اگر قاری در حین تلاوت قرآن به آن برسد در ابتدای آن بسم الله نمی‌گوید اما اگر تلاوت از اول سوره برائت شروع شود. هم تعوذ و هم بسم‌الله هر دو خوانده میشود.[۱]

احکام بسم الله

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، در قرآن تنها در سوره نمل جزئی از یک آیه میباشد. در سایر موارد بعنوان آیه‌ای مستقل حد فاصل بین دو سوره قرار دارد. که احترام آن همانند قرآن مجید واجب است و بدون وضو دست زدن به آن نیز جایز نمی‌باشد.[۲] خواندن بسم‌الله، به صورت تلاوت در حال جنابت و حیض و نفاس، قبل از انجام غسل جایز نیست، ولی گفتن آن بصورت دعا در آغاز هر کار مانند خوردن نوشیدن و غیره جایز است.[۳]

مساله: پیشوایان دین اتفاق نظر دارند که خواندن بسم الله در نماز در ابتدای رکعت اول بعد از تعوذ سنت است، اما آنان در مورد اینکه بلند یا آهسته خوانده شود، اختلاف نظر دارند؛ امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله و عده‌ای دیگر از ائمه آهسته خواندن آنرا ترجیح داده‌اند. در اینکه علاوه بر رکعت اول در ابتدای رکعات دیگر هم بسم‌الله گفته شود، همه بر سنت بودنش متفق القول‌اند حتی در بعضی روایات خواندن بسم‌الله در شروع هر رکعت واجب دانسته شده است.[۴]

مساله: در نماز پس از سوره فاتحه و قبل از شروع سوره دیگر خواه نماز جهری باشد یا سری نباید بسم‌الله خوانده شود زیرا خواندن بسم‌الله

۱- عالمگیری از محیط

۲ – علی مختار الکرخی و صاحب الکافی و الهدایه شرح منیه

۳-شرح منیه

۴-شرح منیه

در این مقام از پیامبراکرمﷺ و خلفای راشدین به ثبوت نرسیده است.[۱]

شارح منیه این قول را به امام اعظم و امام ابویوسف نسبت داده‌اند در شرح منیه و در مختار و برهان نخواندن بسم‌الله را ترجیح داده‌اند.اما امام محمد میگوید: در نمازهای سری خواندن بسم‌الله بهتر است و در بعضی روایات این قول منسوب به امام ابوحنیفه می‌باشد. علامه شامی از بعضی فقها نقل کرده‌اند که (خواندن بسم‌الله در نمازهای سری) بهتر است، در بهشتی زیور نیز این نظر ترجیح داده شده است، اما همه بر این أمر اتفاق نظر دارند که خواندن بسم اله مکروه نیست.

۱- شرح منیه.

سُوْرَةُ الْفَاتِحَةِ

آیاتها سبعه	سورة فاتحة مكيه	ركوعها واحد
هفت آیه است	سوره‌فاتحه‌مکی‌است	دارای یک رکــوع می‌باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ:

«بنام خداوند بسیار بخشاینده بسیار مهربان»

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ (١) الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ (٢) مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ (٣)
همه‌ستایش‌هابرای‌خداست که پروردگار جهانیان است؛ خدای بخشایشگر بسیار مهربان؛
اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ (۴) اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ (۵)
مـالک‌روزجـــزا؛ فقط‌تورامی‌پرستیم‌وفقط‌ازتویاری‌میخواهیم؛ مارابه‌راه‌راست‌هدایت
صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (۶) غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ (٧)
فرما؛راه کسانی‌راکه‌برآنهاانعام فرمودی؛نه‌برآنان‌که‌خشم‌گرفتی‌ونه‌آنان‌که گمراه‌شدند.

خلاصه تفسیر

بنام خداوند بسیار بخشاینده بسیار مـهربان. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ؛ تمام حمد و ستایش شـایسته خـدائـی است کـه مـربی عالمیان است. منظور از عالمیان انواع مخلوق از اجناس گوناگون است که هر کدام عالم جداگانه مانند عالم ملائکه عالم انسـان، عـالم جـن دارد، الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، بسیار بخشاینده و بی‌نهایت رحم کننده است.

مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ دارنده روز جزا است.(مراد روز قیامت میباشد که در آن هر شخص کیفر و پاداش اعمال خود را دریافت می‌کند) اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری میخواهیم، اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ، راه راست را به ما بنما(راه دین) صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، راه کسانی را که بر آنان انعام فرمودی(انعام دین) غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ نه راه کسانی که بر آنان خشمت نازل گشته و نه کسانی که از راه گم گشته‌اند. (رها کردن راه هدایت دو گونه است یکی اینکه فرد در مسائل آن تحقیق کامل بعمل نیاورد، که مراد از ضالین این گروه می‌باشند.

دیگر کسانی که با وجود تحقیق کامل و شناخت لازم به دستورات آن عمل نکنند که منظور از مغضوب علیهم ایشانند. زیرا افرادی که حقایق را می‌دانند و می‌بینند و سپس با آنها مخالفت می‌ورزند سبب ناراحتی بیشتر می‌گردند.)

معارف و مسائل

مضامین سوره فاتحه: سوره فاتحه مشتمل بر هفت آیه است. سه آیه اول حمد و ثنای خداست و سه آیه آخر حاوی دعا و خواسته انسان می‌باشد. که پروردگار، با مهربانی خود شخصاً به انسان آموخته است. یک آیه باقیمانده که در میان این دو قسمت وجود دارد دارای نقش مشترک می‌باشد. یعنی از یک سو حاوی حمد و ثنا و از سوی دیگر در برگیرنده دعا و خواسته است. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره روایت شده است که آن حضرتﷺ فرمود: حق تعالی میفرمایند:«صلاة(سوره فاتحه) بین من و بنده‌ام تقسیم شده نیمی از آن متعلق به من و نیمی دیگر تعلق به بنده‌ام دارد و هر چه بخواهد به او خواهم داد، سپس پیامبر اکرمﷺ فرموده است:«هرگاه بنده‌ای

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِيْنَ بگوید: خدا میفرماید: بندهام مرا حمد کرد و وقتی که الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بگوید، خدا میفرماید: بندهام مرا ستایش و ثنا نمود و زمانی که مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ بگوید، خدا میفرماید: بندهام عظمت و بزرگی مرا بیان کرد هنگامی که اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ بگوید خدا میفرماید: که این آیه بین من و بندهام مشترک است زیرا در آن از یک جهت حمد و ثنای من و از جهتی دعا و خواسته بندهام وجود دارد و نیز حق تعالی میفرماید: آنچه بندهام بخواهد به او خواهم داد.و زمانی که اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ را تا آخر بگوید خدا میفرماید: همه این نعمت‌ها به بندهام تعلق دارد و هر چه بخواهد به او عطا خواهد شد.(۱)

الحمدلله یعنی همه ثناها شایسته خداست در هر جای جهان برای هر چیزی که توصیفی بیان شود، در حقیقت آن توصیف برای خداست.

در این جهان پهناور هزاران مناظر شگفت‌انگیز و میلیونها پدیده دلفریب و میلیاردها چیز مفید، هر لحظه توجه انسان را بخود جلب میکند و او را به توصیف خود بر می‌انگیزد، اما اندکی تعمق به ما نشان می‌دهد که در ورای این ظواهر تنها دست قدرتمند نقاش ازل و ابد است که این‌همه زیبائی را به نمایش گذاشته است، در جهان هر جاکه بخواهند چیزی را توصیف کنند ظاهراً چگونگی تصویر و نقش و نگار آن مورد وصف قرار میگیرد در حالی که این توصیف‌ها باید از مصور و صانع آن باشد.

بقول سعدی:

گر دیگران به منظر زیبا نظر کنند
ما رانظر به قدرت پروردگار اوست

این مطلب، در یک حقیقت را به روی انسانی که بدام اشیاء کثیر افتاده باز

۱-مظهری

مینماید و به او نشان میدهد که همه این کثرتها به یک وحدت واقعی منتهی میگردد، و همانا خداوند قادر مطلقی است که همه ستایش‌ها سزاوار ذات او می‌باشد، بنابراین تعریف و توصیف از موجودات دیگر که همه مخلوق‌اند بیانگر کوته فکری و عدم بصیرت انسان است.

حمد را با تو نسبتی است درست
بــر در هــرکه رفت بــر در تست

پس روشن شد که در کل نظام هستی تنها یک ذات وجود دارد که سزاوار حمد و ستایش است و هم اوست که مستحق عبادت می‌باشد از مطالب فوق در می‌یابیم که الحمدالله بطور معجزه آسا از جهتی پایه و اساس خلق پرستی را ریشه کن مینماید و از جهت دیگر به توحید و یکتا پرستی توصیه میکند.

با اندکی تامل در این جمله کوتاه آغازین قرآن مجید، در می‌یابیم که در آن ابتدا حمد و ثنای حق تعالی بیان شده سپس فکر و اندیشه انسان که گرفتار زیبائی‌ها و تعلقات گوناگون است بسوی یک حقیقت والا سوق داده شده است و اینگونه ریشه خلق پرستی را در او از بیخ و بن

برکنده با بیان اعجاز آمیز خود نقش اولین رکن ایمان، توحید را بگونه‌ای بیان فرموده که چون نیک بنگریم آنچه ادعا شده همان نیز عین دلیل است. فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ.

پس از این جمله کوتاه مقدماتی نخستین صفتی که برای خدا ذکر شده جمله رَبِّ الْعَالَمِيْنَ است که تشریح آن در ذیل بیان می‌شود.

واژه رَبِّ در لغت بمعنی تربیت کننده و پرورش دهنده آمده است. تربیت عبارت از فراهم کردن زمینه‌ها برای به فعلیت رساندن و شکوفا نمودن استعدادهای انسان است در جهت مطلوب تا جائی که به کمال مورد نظر دست یابد. این صفت مختص ذات خداوند است که بدون اضافت اطلاق آن بر هیچ مخلوقی جایز نمی‌باشد زیرا هر مخلوقی خود

نیازمند تربیت است و نمی‌تواند دیگری را تربیت کند **اَلْعَالَمِیْنَ** جمع عالم است که در آن تمام موجودات هستی اعم از انسان، حیوان، نبات و جماد و سایر پدیده‌ها چون (آفتاب، ماه، ستارگان، باد، باران، فرشتگان، و جنیان) قرار دارند که بعلت اختلاف در کمیت و کیفیت آنها برای هر کدام عالمی متصور شده است پس **رَبِّ الْعَالَمِیْنَ** یعنی خداوند متعال تربیت کننده تمام موجودات گوناگون نظام هستی است و بعید نیست که این جهان و منظومه شمسی رویهم رفته یک عالم باشد و میلیاردها عالم دیگر خارج از عالم دنیا در فضای لایتناهی وجود داشته باشد.

امام رازی در تفسیر کبیر چنین اظهار نظر میکند: به دلایل عقلی وجود یک فضای بی‌نهایت خارج از این عالم عینی میتواند قابل اثبات باشد زیرا خدا بر انجام هر کاری قادر است و میتواند در فضای لایتناهی میلیاردها عوالم گوناگون همانند عالم دنیا بیافریند. از حضرت ابوسعید خدری روایت شده است که فرمود: چهل هزار عالم وجود دارد. که این جهان یک عالم از آنها است. همچنین از امام تفسیر حضرت مقاتل نقل شده است که فرمود: هشتاد هزار عالم وجود دارد.[1] امام رازی در پاسخ این اشکال که در فضا هوای موافق جهت زیست انسان و سایر جانداران وجود ندارد، فرموده است: ضرورتی ندارد که موجودات عوالم دیگر خصوصیاتی همانند موجودات این عالم داشته باشند تا بتوانند در فضا زندگی کنند و چرا امکان نداشته باشد که طبیعت موجودات عوالم دیگر خلاف طبیعت موجودات این عالم باشد؟ این مطلب را فیلسوف مشهور اسلام امام رازی حدود ۷۷۰ سال قبل یعنی زمانی که هنوز وسایل سیر و سیاحت در هوا ساخته نشده بود اعلام داشته است. در واقع اطلاعاتی را که فضا نوردان امروز یعنی قرن اتم و فضا در اختیار ما قرار داده‌اند،

۱-قرطبی

چیزی بیشتر از همان آگاهیها نیست زیرا میگویند: خلاء خارج از موجودات عالم حد و نهایتی ندارد و موجودات این خلاء نیز تاکنون برای بشر ناشناخته مانده است؟ متخصصین علوم طبیعی در مقایسه‌ای که بین نزدیکترین سیّاره‌ها به زمین (ماه و مریخ) کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که اگر انسان بخواهد در آن سیّاره‌ها زندگی کند لازم نیست طبیعت و مزاج افراد این جهان را داشته باشد؛ زیرا با حدس قریب به یقین طبیعت و شرایط آنان با ایشان اختلاف خواهد داشت؛ لذا قیاس یکی بر دیگری قیاس مع الفارق خواهد بود.

در اینجا برای تایید نظریات امام رازی به اطلاعات جدید چان کلین فضا نورد آمریکائی که اخیراً از سفر فضا بر گشته، ومقاله‌ای منتشر کرده اشاره می‌کنم، او در آن مقاله سال را بسال نوری نام گذاری نموده و مقیاس پیمایشی برای یک مسافت و مدت طولانی مقرر کرده است و بوسیله آن تا حد وسعت فکرش خلاء را اندازه گیری کرده، چنین اعتراف نموده است که نمی‌توان گفت وسعت خلاء چقدر و تا کجا است.اگر با توجه به این جمله کوتاه قرآن با چشم بصیرت به تمام عالم و موجودات بنگرید خواهید دید که خداوند برای تربیت عالم چه نظم خاص و شگفت انگیزی بوجود آورده است بطوریکه از کوچکترین ذره عالم گرفته تا بزرگترین کهکشانها همه و همه از این نظم تبعیت می‌کنند. و هر کدام تحت حکمت بالغه حکیم مطلق مشغول انجام وظیفه خود می‌باشند. اگر به چگونگی بوجود آمدن لقمه‌ای که به انسان می‌رسد بیندیشیم خواهیم دید که در تهیه آن تمام نیروهای طبیعی و انسان دست به دست هم داده و با همکاری یکدیگر و صرف نیروهای زیاد پس از چندین ماه فراهم گشته بما می‌رسد. تمام این انتظامات برای این است که بشر فکر خود را بکار اندازد و بداند که حق تعالی همه کاینات را از آسمان گرفته تا زمین به خدمت او گمارده است.

پس آن ذاتی که تمام عالم را به خدمت او در آورده از او انتظاراتی

دارد که وظیفه و تعهد خود را در قبال خدا به نحو شایسته انجام دهد زیرا انسان نیز برای هدف خاصی آفریده شده است.[۱]

قرآن حکیم هدف و غایت آفرینش انسان را در آیه ۵۶ سوره ذاریات چنین توضیح میدهد: «وَ مَا خَلَقْتُ الجِنَّ وَالاِنْسَ اِلاَّلِيَعْبُدُوْنِ» یعنی من، جن و انس را جز پرستش خود برای کار دیگری نیافریده‌ام. از توضیح فوق نتیجه میگیریم که جمله رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ از جهتی دلیل جمله قبلی که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ است بشمار میرود، زیرا هنگامیکه مسئول تربیت و پرورش تمام موجودات تنها یک ذات است پس مستحق واقعی حمد و ستایش نیز همان ذات یگانه می‌باشد. بدین جهت در نخستین آیه (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِيْنَ) همراه با حمد و ثنا اولین رکن ایمان یعنی توحید حق تعالی به نحو موثری بیان شده است. در آیه دوم صفت رحمت خداوند با لفظ رحمان و رحیم ذکر شده که هر دو کلمه صیغه مبالغه میباشند که در آنها وسعت و کثرت و کمال رحمت خداوند ذکر شده منظور از ذکر این صفت شاید اشاره به این واقعیت بوده باشد که خداوند متعال مسئولیت تربیت و پرورش تمام کاینات را آزادانه و بدون هیچگونه ضرورت و اجبار بعهده گرفته که اینها همه مقتضای صفت رحمت اوست اگر همه کاینات از بین برود، ضرری متوجه خدا نخواهد شد. همچنین اگر بر جای ماند باری بر دوش او نخواهد بود.

تو تنها بدی چونکه خلقت نبود
نه چون کرده شد بر تو زحمت فزود

۱-ابر و باد ومه وخورشید و فلک درکارند
تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری
این‌همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
(سعدی)

•

مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ؛ کلمه مالک مشتق از ملک است؛ یعنی تسلط بر چیزی که بر استفاده آن قادر بود. (قاموس) معنی واژه دین (جزادادن است) ترجمه مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ یعنی خدا دارای مالکیت روز جزا است. اما اینکه بر چه چیزی مالک است ذکر نشده، در تفسیر کشاف آمده که منظور از این کلمه اشاره به همه موجودات است که مالکیت آنها در روز رستاخیز بدست خداست.

اثبات عقلی روز جزا و حقیقت آن

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۱- روز جزا نام چه روزی است و حقیقت آن چیست.

۲- همانگونه که مالکیت تمام موجودات در روز رستاخیز از آن خداست، امروز نیز چنین هست پس ذکر روز جزا چه موردی دارد؟ در پاسخ سؤال اول باید گفت: روز جزا نام روزی است که خداوند متعال آنرا برای پاداش و کیفر به اعمال نیک و بد افراد تعیین نموده و بزرگترین سود آن نیز همین است. زیرا دنیا جای کیفر و پاداش به اعمال انسانها نیست بلکه جای کار و کوشش است نه محل دریافت حقوق و پاداش از این رو اگر کسی در این جهان با عیش و عشرت و شادمانی روزگار بگذراند نمی‌توان وی را مقبول و محبوب خدا دانست همچنین اگر کسی مبتلا به رنج و مصیبت گردد نمی‌توان او را معتوب و مبغوض خدا پنداشت. بعنوان مثال فردی که در یک کارخانه مشغول کار است، هیچ عاقلی او را مصیبت زده نمی‌داند. خود آن فرد نیز گرفتاریهای شغلی توأم با مشقت خود را مصیبت نمی‌شناسد؛ بلکه آنرا بزرگترین پیروزی خود تصور میکند. و اگر دوستی بخواهد از روی شفقت و مهربانی وی را از کار باز دارد او را بزرگترین دشمن خود میداند؛ زیرا او در ورای این ظاهر واقعیتی شیرین را می بیند که همانا دریافت حقوق ۳۰ روز کار و رفع

مشکل توسط آن است. بدین جهت است که انبیا و اولیاء بیشتر از همه در این جهان گرفتار مصائب و بلایا هستند و با اعتماد به سرانجام نیک آن چه بسا شادمان بنظر می‌رسند زیرا:

نشود نصیب دشمن که شود هلاک تیغت
سر دوستان سلامت که تو خنجر آزمائی

نتیجه میگیریم که عیش و عشرت جهان نشانه حق و صداقت نبوده و همچنین رنج و مصیبت آن نیز علامت بدکرداری نمی‌باشد. البته گاهی نمونه ضعیفی از کیفر و پاداش بعضی از کارها در دنیا دیده می‌شود که آن هم پاسخ کامل آن عمل نمی‌باشد؛ بلکه نمونه‌ای است برای تذکر و پندگرفتن. زیرا قرآن میفرماید:

«وَ لَنُذِيْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنىٰ دُوْنَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ»[1] یعنی ما پیش از عذاب آخرت (بعضی اوقات) عذاب نزدیک می چشانیم تاکه آنان بازگردند و در جای دیگر فرموده: «كَذٰلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ[2]» یعنی چنین است عذاب هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است. بنابراین عیش و طیش جهان گاهی برای امتحان است و زمانی برای عذاب، ولی کیفر کامل عمل نیست بلکه نمونه‌ای است چند روزه و عارضی، زیرا در واقع میزان و معیار راحت و عذاب همیشگی و جاودان بودن آن است، آنچه پس از این جهان و در عالم دیگر بوقوع می‌پیوندد جزا نام دارد.

حال که معلوم شد پاداش اعمال نیک و بد در این جهان دریافت نمی‌شود و چون به اقتضای خرد و عدل و دادگری، نیک و بد و زشت و زیبا نباید یکسان باشد و پاداش و کیفر هر کدام باید داده شود، ازاینرو لازم می‌آید که پس از این جهان عالم دیگری وجود داشته باشد تا در آن

۱-آیه ۲۱ سوره سجده
۲- آیه ۳۳ سوره قلم

هر کس به کیفر و پاداش اعمال خود برسد. بدین جهت در اصطلاح قرآن به آن عالم قیامت آخرت یا روز جزا گفته میشود. قرآن این مطلب را در آیات ۵۹-۵۸ سوره مومن چنین توضیح داده است. (وَ مَا يَسْتَوِى الْأَعْمٰى وَالْبَصِيرُ وَ الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ لَاالْمُسِيْءُ قَلِيْلاً مَّا تَذَكَّرُوْنَ؛ اِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِيَةٌ لاَ رَيْبَ فِيْهَا وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لاَيُؤْمِنُوْنَ؛ یعنی کور و بینا و آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند با فرد بدکردار برابر نیستند و شما مردم اندک پند می‌پذیرید. بتحقیق که قیامت آمدنی است(تا هر کس به پاداش کارش برسد) و در آمدن آن شکی نیست ولی بیشتر مردم نمیدانند.

مالک کیست؟ آنچه در جمله مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ از نظر هر عاقلی بدیهی و آشکار است این مطلب است که مالک حقیقی تمام موجودات و ذرات عالم هستی همان ذات پاکی است که آنرا آفریده و ترقی داده و تربیت نموده است و هم اوست که مالکیتش بر هر چیز اعم از ظاهر و باطن و زنده و مرده کامل می‌باشد؛ بر خلاف مالکیت آدمی که در دایره ابتدا و انتها محدود است.

همچنین مالکیت او بر ظاهر است نه بر باطن، بر زنده است نه بر مرده، بنابراین نزد اهل بصیرت مالکیت خداتنها مختص به روز جزا نیست؛ بلکه در همین جهان نیز مالکیت حقیقی تمام موجودات از آن او است.

پس حکمت تخصیص این نکته یعنی خدا مالک روز جزا است چیست؟ قرآن در آیه دیگری روشن میکند که اگر چه در واقع مالکیت تمام کاینات از آن خداست، اما حق تعالی به کرم و حکمت بالغه خویش نوعی مالکیت ناقص به انسان تفویض نموده که در قوانین دنیوی نسبت به آن احترام کافی مبذول شده است؛ بدین معنی که انسان در این جهان مالک مال و سرمایه و ساختمان و زمین و اراضی و اثاثیه منزل و خدم و حشم خویش می‌باشد. اما این مالکیت مالکیت ناقصی است که فقط

بخاطر آزمایش به او عنایت شده، ولی متاسفانه انسان در سایه این مالکیت مغرور و مدهوش شده است.

خداوند در این آیه مالک یوم الدین انسان را متنبه و بیدار کرده میفرماید:« تمام این مالکیت‌ها و تعلقات و روابط موجود برای مدت کوتاهی می‌باشد و روزی فرا میرسد که در آن به ظاهر هیچکس مالک چیز دیگر نمی‌باشد، همچنین نه خادم کسی می‌باشد و نه مخدوم آن. در آن روز مالکیت تمام کاینات فقط از آن خدا می‌باشد.» شرح کامل این آیه و توضیح چگونگی روز جزا در آیات ۱۷-۱۶ سوره مومن چنین آمده است:«يَوْمَ هُمْ بَارِزُوْنَ لاَيَخْفىٰ عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْم للهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّار اَلْيَوْمَ تُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لاَظُلْمَ الْيَوْمَ اِنَّ اللهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ» «روزی که همه مردم در پیشگاه خدا حاضر میشوند و هیچ سخنی از آنان (بظاهر) هم مخفی نمی‌ماند،(سؤال میشود) امروز پادشاهی و فرمانروائی از آن کیست؟ (جواب شنیده می‌شود) که تنها از آن خداست که یگانه و مسلط است. امروز پاداش اعمال همه داده می‌شود و بر هیچ کس ستم نمی‌شود و خداوند، سریع حساب گیرنده است.

در ابتدای سوره فاتحه که شرح آن گذشت، گفتیم که در آیه اول ضمن حمد و ثنای حق تعالی اصل اساسی ایمان، یعنی بیان وجود خدا و توحید وی بطور معجزه آسا بیان شده است.

در آیه سوم تنها در همین لفظ همراه با حمد و ستایش پروردگار، اعتقاد داشتن به انقلاب و تحول عظیم که همان قیامت است، با دلیل و برهان ذکر شد؛ اکنون به توضیح آیه چهارم می‌پردازم،(اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ) این آیه از یک جهت حاوی حمد و ثنا است و از جهت دیگر بیان دعا و خواسته انسان. نَعْبُدُ از عبادت مشتق شده که عبارت از اظهار عجز و اطاعت به جهت تعظیم و محبت بیش از حد به کسی است. نَسْتَعِيْنُ از استعانت مشتق گشته و بمعنی مدد خواستن

از کسی است. ترجمه آیه اینگونه است: ما فقط تو را عبادت میکنیم و فقط از تو مدد میخواهیم.

درگذرگاه زمان انسان بین سه حالت قرار دارد: گذشته، حال، آینده؛ در دو آیه از سه آیه اول یعنی (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ) متنبه شدیم که انسان در گذشته و حال خود نیازمند به خداست، چون اوتعالی در گذشته انسان را خلق و به وی صورت زیبا و عقل و بصیرت عطا فرموده و در زمان حال تربیت و پرورش او را بعهده دارد.

در مالک یوم الدین نشان میدهد که انسان در آینده نیز محتاج خدا خواهد بود؛ زیرا در قیامت جز خدا هیچ یار و مددگاری برایش وجود ندارد.

هنگامیکه در این سه آیه به روشنی توضیح میدهد که انسان در هر سه دوره حیات خود نیازمند به خداست، پس اقتضای طبیعی و عقلی هم ایجاب میکند که عبادت تنها برای او انجام پذیرد؛ زیرا عبادت، یعنی اظهار عجز و تذلل بی‌نهایت برای بجا آوردن تعظیم بی‌نهایت در حق کسی، و این کار شایسته ذاتی دیگر جز خدا نمی‌باشد. در نتیجه لازم می آید که انسان دانا فریاد زند که ای بار الٰها!بجز تو کسی را بندگی نمی‌کنم! و در ایاک نستعین نیز همان اقتضای طبع را بیان میفرماید که چون برآورنده نیازهای انسان تنها ذات خداوندی است، پس اقتضای عقل و سرشت نیز ایجاب می‌کند که در کارهای خود فقط از او مدد بخواهد.[1]

خلاصه اینکه در آیه چهارم از یک جهت حمد و ثنای خدائی که فقط او شایسته عبادت و اعانت می‌باشد آمده و از جهت دیگر حاوی دعا و خواسته انسان است که الله تعالی ما را یاری دهد.

۱- روح البیان.

مورد دیگری هم که به انسان آموخته شده، عدم عبادت غیر خدا می‌باشد؛ یعنی بنده در حقیقت کسی دیگر را برآورنده حاجت نداند و دست نیاز به سویش دراز نکند.

پس خواستن دعا و استغاثه از خدا بوسیله نبی یا ولی با آن منافات ندارد. توجه به این نکته لازم است که در آیه فوق فرمود: ما تنها از تو یاری میخواهیم ولی از اینکه در چه کاری از خدا یاری می‌طلبند ذکری بمیان نیامده است. به این ارتباط اکثر مفسرین نوشته‌اندکه عدم ذکر آن اشاره به همه امور است؛ یعنی ما در انجام عبادت و هر کار، چه دینی و چه دنیوی، فقط از تو مدد میخواهیم؛ و عبادت هم منحصر به نماز و روزه نمی‌باشد.

امام محمد غزالی در کتاب اربعین خود، عبادات را به ده بخش تقسیم نموده که عبارتند از:نماز، زکات، روزه، حج ، تلاوت قرآن، ذکر، کسب روزی حلال، ادای حقوق همسایه و دوستان، امر بمعروف و نهی از منکر و پیروی از سنت رسول اکرم ﷺ.

بنابراین شریک قرار ندادن کسی در عبادت خدا، بدین معنی است که دوستی کسی با دوستی خدا برابر نباشد. ترس از کسی با ترس از خدا برابر نباشد. امید از کسی به اندازه امید به خدا نباشد. اعتماد به کسی به اندازه اعتماد و توکل به خدا نباشد. همچنین اطاعت و خدمت کردن از کسی به اندازه عبادت خدا لازم و واجب نباشد و سرانجام بنده مؤمن مانند خدا برای کسی نذر قایل نباشد و مانند خدا نزد کسی اظهار عجز و تذلل ننموده و کارهائی را که نشانه عجز و تذلل بی‌نهایت است(مانند رکوع وسجده) برای کسی انجام ندهد.

سه آیه آخر در بر گیرنده دعا و خواسته انسان است که در آنها تاکید ویژه‌ای به دعا شده است: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضَّآلِّيْنَ؛ بنما به ما راه راست را (یعنی) راه کسانی

که شما بر آنها انعام فرموده‌اید، نه راه کسانیکه بر آنها خشم گرفته‌ای و نه کسانی که گمراه شده‌اند.

هدایت و اقسام آن

در آیات فوق چند نکته قابل تامل است؛ نخستین نکتهٔ حائز اهمیت این است که دعای هدایت به راه راست که در این آیه به آن امر شده، علاوه بر اینکه تمام مردم و عامه مؤمنین را مخاطب ساخته، انبیا و اولیای حق را که به آن ماموریت دارند و بدون شک هدایت یافته و برای دیگران سرچشمه هدایت میباشند نیز، در بر میگیرد؛ پس دلیل دعا خواستن برای خواسته‌ای که بر آورده شده چیست؟ پاسخ این سوال موقوف به دانستن حقیقت کامل هدایت است که با اندکی شرح و تفصیل بیان می‌گردد. و علاوه بر پاسخ این سوال به تمام اشکالاتی که در مواضع متعدد قرآن کریم نسبت به مفهوم هدایت پیش آمده، پاسخ خواهیم داد؛ زیرا کسی که حقیقت هدایت را نداند، در بسیاری از آیات قرآن مجید، احساس تضاد و اختلاف در آنها مینماید.

امام راغب اصفهانی در مفردات القرآن، واژه هدایت را به بهترین وجه بیان نموده که خلاصه آن بدین قرار است:

معنی اصلی هدایت، عبارت از راهنمایی فرد است به سوی هدف و منزل مقصود با لطف و مهربانی؛ پس هدایت به اعتبار معنی حقیقی خویش تنها کار خداست که دارای درجات متعدد می‌باشد و یکی از درجات آن هدایت عامه است که شامل تمام کاینات (انواع موجودات زنده، نباتات، جمادات) می‌باشد. ممکن است کسی این نکته را درنیابد که مراد از هدایت چیزهای بی‌روح و بی‌شعور چیست؟ باید بگویم که تعالیم قرآن روشنگر این حقیقت است که هر یک از اقسام موجودات عالم و ذرات آن با توجه به بهره‌ای که از حیات نصیبشان شده، دارای حس و

عقل و شعورند و این جوهر حیات در نوعی بیشتر و در نوع دیگر کمتر می‌باشد. بنابراین به موجوداتی که بهره بیشتری از هستی برده‌اند، ذیروح و آنهائی که بهره کمتری دریافت نموده‌اند غیر ذی روح یا بی‌شعور گفته میشود.

موجوداتی که آثار حیات در آنها آشکار، ولی آثار عقل و شعور نمایان نیست، ذی روح غیر عاقل گفته میشود. اما موجوداتی که در آنها آثار دوگانه هستی، یعنی حیات و شعور پدیدار است، باصطلاح ذوی العقول می‌گویند.

بعلت این اختلاف در درجات هستی و قلت و کثرت عقل و شعور، تنها دو گروه از موجودات یعنی انسانها و جنها مکلف به احکام الهی گردیده اند؛ زیرا عقل و شعور در آنها بحد کمال وجود دارد. این بدان معنا نیست که در انواع دیگر کاینات حیات و حس و شعور وجود ندارد. زیرا حق تعالی میفرماید: «وَ اِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰکِنْ لاّتَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ»[1] یعنی هیچ چیزی نیست که با ستایش خدا پاکی او را بیان نکند؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. در جای دیگر نیز می‌فرماید: «اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ یُسَبِّحُ له مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الطَّیْرُ صٰفّٰتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَته وَ تَسْبِیْحَهُ وَ اللهُ عَلِیْمٌ بِمَا یَفْعَلُوْنَ»[2] آیا شما نمی‌دانید که خدا را بپاکی یاد میکنند آنچه در آسمانها و زمین است.... بویژه پرنده های که پرها را پهن کرده می‌پرند هر یکی به دعا و تسبیح خویش آشناست خداوند به تمام افعال مردم دانا است.

بدیهی است که تسبیح و حمد و ثنای خداوند موقوف به معرفت ذات اوست و این نکته نیز روشن است که بزرگترین علم، معرفت الهی است که بدون عقل و شعور بدست نمی‌آید.

آیات فوق ثابت میکند که تمام موجودات دارای احساس و ادراک

۱-سوره اسرا آیه ۴۴ ۲- سوره نور آیه ۴۱

و عقل و شعورند؛ ولی در بعضی از موجودات این جوهر تا حدی تقلیل یافته و مخفی است که عامهٔ مردم از درک آن عاجزند، به این دسته از موجودات در عرف، بی جان گفته میشود بدین جهت آنها مکلف به احکام شرع نشده‌اند.

این اظهار نظر قرآن، مربوط به زمانی است که در جهان نه فیلسوفی وجود داشت و نه فلسفه‌ای مدون بود و فلاسفه‌ای که بعداً پا به عرصه حیات گذاشتند، هر یک به نوبه خود آنرا تایید کردند. علاوه بر فلاسفه گذشته، فلاسفه جدید و علمای طبیعی با دلایل و براهین روشن آنرا به اثبات رسانیدند. خلاصه اینکه این درجه هدایت یعنی هدایت عامه الهی شامل تمام موجودات (جمادات، نباتات، حیوانات، جن و انس) می‌باشد.

ذکر این نوع هدایت در آیه ۵۰ از سوره طه چنین آمده است. «رَبُّنَا الَّذِیْ اَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ» یعنی خداوند به هر چیزی آفرینش عطا کرده و متناسب با آن آفرینش به او هدایت نصیب فرموده است. همین مطلب در آیات اول و دوم سوره اعلی با این کلمات

بیان شده: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الأَعْلَی الَّذِیْ خَلَقَ فَسَوّیٰ وَ الَّذِیْ قَدَّرَ فَهَدیٰ» یعنی شما برای پروردگار عالی‌مقام خود تسبیح بخوانید؛ آن خدائی که تمام موجودات را آفرید؛ باز درست اندام کرد؛ سپس اندازه‌گیری کرد و هدایت فرمود. در نتیجه هدایت عامه است که هر موجودی از موجودات گوناگون عالم که برای هدفی خاص آفریده شده، وظیفه خود را با دقت و به نحو احسن انجام میدهد؛ بگونه‌ای که عقل از دیدن آن در حیرت می‌ماند و بگفتهٔ مولانای رومی:

خاک و باد و آب و آتش بنده‌اند
با من و تو مرده با حق زنده‌اند

با وجودی که بینی و چشم از هر عضوی به زبان نزدیک‌ترند، اما

صدای تولید شده توسط زبان را درک نمی‌کنند؛ وظیفه این ادراک به گوشها محول گردید. یعنی آنها سخن را از زبان گرفته و درک میکنند. دانشمند رومی چه زیبا گفته است:

مَحرم این هوش جز بیهوش نیست
مَر زبان را مشتری جزگوش نیست

همچنین وظیفه دیدن یا بوییدن از گوشها بر نمی‌آید و وظیفه دیدن و شنیدن از بینی ساخته نیست. قرآن این مطلب را در آیه ۹۳ سوره مریم اینگونه بیان فرموده است.

«وَ اِنْ كُلُّ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اِلاَّ اٰتِی الرَّحْمٰنِ عَبْداً»

یعنی هیچ چیزی در آسمانها و زمین نیست؛ مگر اینکه به بندگی خود اعتراف نموده و به درگاه خدا حاضر میشود.

دومین درجه هدایت، هدایت خاصه نامیده میشود و آن مختص جن و انس است که در عرف، ذوی العقول گفته میشوند. این هدایت توسط انبیا و کتب آسمانی به آنها رسیده است که بعضی آنرا پذیرفته، مومن میشوند و برخی آنرا رد کرده، کافر میگردند.

سومین درجه هدایت که از این مرحله هم اختصاصی تر میباشد، و به عبارتی به آن توفیق گفته میشود؛ مختص به مومنین و متقین است. این هدایت بی‌واسطه از جانب خدا به انسان فایض میگردد؛ یعنی برای ایجاد سهولت و فراهم نمودن اسباب و زمینه‌های پذیرفتن هدایت قرآنی و عمل به آنها میباشد که پروردگار عمل بر خلاف تعالیم قرآن را بر انسان دشوار می‌سازد. وسعت و گستردگی این درجه از هدایت نامحدود و درجات آن نامتناهی است. این درجه میدان ترقی انسان است که در این مرحله، هدایت توسط اعمال صالح افزایش می‌یابد.

قرآن در آیات متعددی از این افزایش هدایت سخن بمیان آورده است. از جمله آیه ۱۷ سوره محمد« وَالَّذِیْنَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدیً» یعنی، آنانکه راه یافتند، خدا به هدایت ایشان افزود. و آیه یازده سوره

تغابن «وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِقَلْبَه» کسی که مومن بخدا شود، دل او را هدایت میکند. وآیه ۶۹ سوره عنکبوت «وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» کسانیکه در راه ما جهاد نمایند ما به آنان بیشتر راه خود را نشان میدهیم. این همان میدانی است که انبیا و اولیا تا پایان عمر در آن طالب ازدیاد هدایت و موفقیت میباشند. راجع به این مقام مولانای روم فرموده است:

ای بـــرادر بـــی‌نهایت در گـــهیست
هر چه بر وی میرسی بروی مـایست

سعدی شیرازی میگوید:

نگـــویم کـــه بـــر آب قـــادرنیند
که برساحل نـیل مستسقی‌انـد

از توضیح درجات هدایت روشن شد که هدایت مفهومی گسترده است که شامل حال همه موجودات می‌باشد؛ طوری که حتی بزرگترین انسانها از حصول درجات عالیه آن بی‌نیاز نمی‌باشند. بدین جهت هدایت مهمترین دعائی است که در سوره فاتحه وجود دارد و با وضع پایین‌ترین مومن و بزرگترین پیامبر و فرستاده حق تناسب داشته و برای ایشان مهم است اینجاست که در پایان عمر مبارک آنحضرتﷺ نتایج و ثمرات فتح مکه را در آیه ۲ سوره فتح چنین بیانفرمود: «وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُّسْتَقِيْماً» یعنی، مکه مکرمه بدین جهت فتح شد که به شما هدایت راه راست داده شود. بدیهی است که سرور کاینات نه تنها هـدایت یـافته بـودند، بـلکه وجود مبارکشان تجسم عینی هدایت برای دیگران بود. بنابراین هدایت او در این زمان معنای دیگری جز اینکه حـضرتش بـه عـالیترین درجـه هدایت نائل شود، ندارد.

در سایه تشریح معنی هدایت، فهم مطالب بسیاری میسر میگردد که اهم آن بشرح زیر است:

اول اینکه، کلمه هدایت در قرآن یک واژه عام می‌باشد؛ یعنی نـه

تغابن «وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَه» کسی که مومن بخدا شود، دل او را هدایت میکند. و آیه ۶۹ سوره عنکبوت «وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» کسانیکه در راه ما جهاد نمایند ما به آنان بیشتر راه خود را نشان میدهیم. این همان میدانی است که انبیا و اولیا تا پایان عمر در آن طالب ازدیاد هدایت و موفقیت میباشند. راجع به این مقام مولانای روم فرموده است:

ای برادر بی‌نهایت در گهیست
هر چه بر وی میرسی بروی مایست

سعدی شیرازی میگوید:

نگویم که بر آب قادرنیند
که برساحل نیل مستسقی‌اند

از توضیح درجات هدایت روشن شد که هدایت مفهومی گسترده است که شامل حال همه موجودات می‌باشد؛ طوری که حتی بزرگترین انسانها از حصول درجات عالیه آن بی‌نیاز نمی‌باشند. بدین جهت هدایت مهمترین دعائی است که در سوره فاتحه وجود دارد و با وضع پایین‌ترین مومن و بزرگترین پیامبر و فرستاده حق تناسب داشته و برای ایشان مهم است اینجاست که در پایان عمر مبارک آنحضرتﷺ نتایج و ثمرات فتح مکه را در آیه ۲ سوره فتح چنین بیان‌فرمود: «وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُّسْتَقِيْماً» یعنی، مکه مکرمه بدین جهت فتح شد که به شما هدایت راه راست داده شود. بدیهی است که سرور کاینات نه تنها هدایت یافته بودند، بلکه وجود مبارکشان تجسم عینی هدایت برای دیگران بود. بنابراین هدایت او در این زمان معنای دیگری جز اینکه حضرتش به عالیترین درجه هدایت نائل شود، ندارد.

در سایه تشریح معنی هدایت، فهم مطالب بسیاری میسر میگردد که اهم آن بشرح زیر است:

اول اینکه، کلمه هدایت در قرآن یک واژه عام می‌باشد؛ یعنی نه

صراط مستقیم چه راهی است

راه راست راهی است که در آن پیچ و تاب وجود نداشته باشد، و از دیدگاه اعتقادی به دینی گفته میشود که در آن افراط و تفریط در کارها یافت نشود. افراط یعنی تجاوز از حد معینی و تفریط یعنی کوتاهی کردن در انجام آن است. سپس در دو آیه بعد به صراط مستقیم راهنمائی نموده که دعای آن در این آیه تلقین شده است.

(صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) یعنی راه کسانی که تو بر آنان انعام فرموده‌ای. شرح این مطلب یعنی کسانیکه خداوند بر آنان انعام فرموده در آیه ۶۹ سوره نساء چنین آمده است:«اَلَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَ الصِّدِّيْقِيْنَ وَ الشُّهَدَآءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ» یعنی کسانی که خدا بر آنها انعام فرموده، انبیا، صدیقین، شهداء و صالحین بارگاه الهی می‌باشند. در این درجه بندی چهارگانه از همه بزرگتر انبیاءعلیهم‌السلام هستند. و صدیقین به افرادی از میان امتهای پیامبران اطلاق میگردد، که از همه درجه بیشتری در تقوی داشته؛ علاوه بر داشتن ویژگیهای برجسته ظاهر، کمالات باطنی نیز در آنها مشهود گردد. به این دسته، در عرف، اولیاء گفته میشود. و شهدا به کسانی اطلاق میگردد که محبت غیر قابل وصفی نسبت به دین و حقایق آن داشته، از این رهگذر حتی از بذل جان دریغ نورزند.

گروه چهارم یعنی صالحین پیرو واقعی شریعت‌اند که همه امور دین اعم از واجبات و مستحبات را با طیب خاطر انجام میدهند در اصطلاح به آنها (مردم نیک و دیندار) گفته میشود. در این آیه نخست صراط المستقیم از طریق ایجاب و اثبات تعیین شد، بدین معنی که به هر راهی که این چهار گروه بروند آن راه صراط المستقیم است، سپس در آیه بعد صورت سلب و نفی آنرا بیان کرده میفرماید:

«غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ» یعنی نه

راه کسانی که بر آنان غضب شده و نه راه کسانی که گمراه شده‌اند. مراد از الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ کسانی هستند که با شناخت کامل نسبت به احکام دین آنها را کنار گذاشته و بدنبال هوی نفس رفته و عملاً خلاف موازین آن رفتار نموده‌اند و به تعبیری در اجرای احکام الهی قصور و کوتاهی (تفریط) کرده‌اند؛ عموماً قوم یهود بر این سیاق عمل کرده است یعنی ارزش های متعالی دین را فدای امور پست دنیوی نموده و از هر نوع جسارت و توهین در حق پیامبران دریغ نورزیده‌اند.

مراد از ضالین کسانی هستند که بعلت عدم آگاهی و جهالت در برخورد با مسائل دین راه اشتباه در پیش گرفته و از حد تعیین شده ارزشهای دینی تجاوز نموده‌اند. و در واقع راه افراط را پیموده اند. بعنوان مثال در این مورد می توان از قوم نصارا نام برد که در تعظیم و بزرگداشت پیامبر آنقدر مبالغه کردند که وی را خدا قرار دادند. خلاصه اینکه از یکسو آنقدر ظلم که نه تنها به سخنان انبیا گوش ندهند بلکه از کشتن آنان نیز اغماض نکنند و از سوی دیگر این زیاده روی که آنان را خدا بدانند. نتیجه‌ای که از این آیه حاصل میشود این است که ما راهی را که تفریط کنندگان و شهوت پرستان پیموده‌اند نمیخواهیم همچنین راه کسانی را که جاهل و گمراه و غلو کننده در دین باشند نمی جوییم بلکه ما خواهان راه راست و وسطی هستیم که در آن افراط و تفریط و پیروی شهوات نفسانی و شبهات و عقاید فاسد وجود نداشته باشد.

تفسیر آیات هفتگانه سوره فاتحه در اینجا بپایان رسید چکیده مطالب و خلاصه تمام سوره فاتحه در واقع این دعاست که «خدایا ما را به راه راست هدایت فرما» زیرا شناخت راه راست در این جهان بزرگترین دانش و بهترین پیروزی برای بشر تلقی میگردد. متاسفانه بسیاری از جوامع گوناگون عالم بعلت اشتباه در شناخت آن (راه راست) از بین رفته‌اند.

وگرنه در مجاهده و خداجوئی بسیاری از کفار هم کوتاهی

نکرده‌اند بنابراین قرآن راه راست را از دو جهت یعنی ایجاب و سلب کاملاً توضیح داده است.

(راه راست از مجموع کتاب الله(قرآن) و رجال الله (صدیقین، شهدا، صالحین) بدست می‌آید) در اینجا یک نکته حائز اهمیت است که از تفکر پیرامون آن در بزرگی از علم و دانش به روی ما باز میگردد و آن عبارت از این است که حق تعالی ظاهراً برای تعبیر راه راست میفرمود که: راه پیامبر یا راه قرآن، که هم روشن بود و هم مختصر، اما قرآن در این سوره کوچک جانب اختصار را رعایت نکرده بلکه در دو آیه دیگر به شیوه اثبات و نفی راه راست را مشخص ساخته و فرموده است: اگر میخواهید به راه راست برسید باید در جستجوی این‌کسان بوده و راهشان را انتخاب کنید. نفرمود که راه قرآن را اختیار کنید زیرا کتاب به تنهائی برای تربیت انسان کافی نیست. همچنین نفرمود که راه پیامبر را انتخاب کنید زیرا پیامبر هم در این جهان جاودان نیست و بعد از آنحضرت ﷺ پیامبر دیگری نخواهد آمد. پس راه راست توسط چه کسانی بدست می‌آید؟ اینجاست که افراد دیگری را در این مورد مشمول ساخت، که تا قیامت وجود داشته باشند یعنی (صدیقین، شهداء، و صالحین) بدین جهت خداوند دانستن راه راست را نه بکتاب بلکه به گروهی از انسانها حواله داد.

در حدیث آمده است: هنگامیکه آنحضرت ﷺ به صحابه کرام خبر دادند که در آینده امت من نیز به هفتاد گروه تقسیم میشود و فقط یکی از آنها بر حق خواهد بود؛ اصحاب عرض کردند که آن گروه بر حق کدام است؟ پیامبر اکرم ﷺ از وجود عده‌ای از مردان خدا خبر داده فرمودند:(ما انا علیه و اصحابی) یعنی گروهی که به شیوه من و صحابهٔ من عمل کنند، بر حق‌اند. شاید این نکته اشاره باشد به این أمر که تعلیم و تربیت انسان منحصر به کتاب و روایت نمی‌باشد؛ بلکه در سایه مصاحبت رجال ماهر است که تعلیم آنها حاصل میگردد. یعنی در حسب انسان

است که میتواند مربی و معلم انسان باشد نه کتاب
بقول اکبر مرحوم:
کورس تو لفظ هی سکهاتی هین
آدمی آدمی بناتی هین
یعنی کلاس فقط لفظ میاموزد و انسان است که انسان می‌سازد. این حقیقت در انجام کلیه امور جهان مشاهده میشود که تنها با خواندن کتاب نه کسی لباس دوختن را یاد میگیرد و نه غذا پختن را و نه با مطالعه کتب طب، دکتر می‌شود. و نه با مطالعه کتب هندسه، مهندس میگردد.

همچنین تنها مطالعه قرآن و حدیث برای تعلیم و تربیت اخلاقی انسان کافی نمی‌باشد. مگر زمانی که نزد استاد ماهر و با شیوه خاص تحت تعلیم قرار گیرد، بسیاری از مردم باسواد دچار این اشتباه شده پنداشته‌اند که با مطالعه ترجمه‌ها و تفاسیر میتوان در قرآن تبحر یافت. در حالیکه این تصور کاملاً خلاف فطرت است. زیرا اگر کتاب به تنهائی برای هدایت عامه کافی می‌بود نیازی به فرستادن پیامبران از سوی خدا نمی‌رفت.

فرستادن پیامبران همراه کتاب بعنوان معلم و تعیین‌گر راه راست همچنین ارائه فهرستی از بندگان خدا دلیل روشنی است که کتاب به خودی خود برای تعلیم و تربیت کافی نیست؛ بلکه آموزش آن توسط فرد متخصص و ماهر لازم است.

بدیهی است که برای اصلاح و رستگاری انسان دو چیز لازم است. یکی کتاب الله (کتاب خدا) که در آن احکام گوناگون مربوط به ابعاد مختلف زندگی انسان وجود دارد و دیگری رجال الله یعنی مردان خدا که شناخت و بهره‌گیری از این دسته پس از مقایسه آنها با نص صریح قرآن عملی میگردد. یعنی در صورت تطابق با معیارهای تعیین شده قرآن رجال الله گفته شده در غیر اینصورت رجال الله نامیده نمی‌شوند. بنابراین هر گاه به رجال الله واقعی دسترس پیدا شد. باید از آنان مفهوم کتاب الله را فراگرفت و بر آن عمل نمود. بزرگترین علت اختلاف بین فرقه‌ها این است

که گروهی از آنان فقط به کتاب الله تمسک جسته و از رجال الله چشم پوشی نموده‌اند بگونه‌ای که به تفاسیر و تعالیم آنان وقعی نمی‌نهند و عده‌ای دیگر فقط رجال الله را معیار حق قرار داده و از کتاب الله صرف نظر نموده‌اند. در حالیکه شیوه هر دو گروه نادرست و گمراه کننده است.

احکام و مسائل مربوط به سوره فاتحه

در سوره فاتحه ابتدا حمد و ستایش خداوند بیان گردیده سپس باین نکته که عبادت تنها برای اوست و غیر از او کسی دیگر شایسته عبادت نمی‌باشد. اعتراف شده است. گویا انسان میخواهد بین خود و خالق خویش پیمان وفاداری منعقد کند. پس از آن مهمترین نکته دعاست که حاوی کلیه مقاصد انسان بوده و در آن فواید بسیار و مسائل ضمنی دیگر وجود دارد، که اهم آنها بشرح زیر است.

طریقه دعا خواستن

با این شیوه سخن به انسان آموخته شد که هرگاه بخواهد دعائی بدرگاه خدا بنماید طریقه‌اش این است که نخست حمد و ثنای او را بجا آورد سپس پیمان وفا داری خود را مبنی بر اینکه بجز او کسی دیگر شایسته بندگی نیست تجدید کند و غیر خدا را به معنای واقعی مشکل کشا و حاجت روا نداند آنگاه برای آرزوی خود دست دعا بدرگاه باریتعالی دراز کند. دعائی که بدین طریق خواسته شود یقیناً اجابت خواهد شد.[1]

هنگام دعا کردن دعائی را انتخاب کند که در عین اختصار، در برگیرنده کلیه مقاصد انسان باشد. مانند دعای هدایت به راه راست زیرا اگر راه او در امور دین و دنیا راست باشد هیچوقت خطر تصادم و نقصان برایش پیش نمی‌آید. باری در اینجا هدف، آموختن حمد و ثنا از سوی خداوند متعال به بنده‌اش می‌باشد.

۱- احکام القرآن جصاص

حمد و ثنای حق تعالی وظیفه فطری انسان است

نخستین جمله این سوره تعلیم و ترغیب حمد و ستایش باری تعالی است، اصولاً حمد در قبال نعمت یا صفتی صورت می‌گیرد در حالی که اینجا از نعمت یا صفتی سخن بمیان نیامده است. باید گفت در اینجا اشاره به این نکته است که نعمت‌های خداوند بیشمارند و هیچ انسانی نمی‌تواند به همه آنها احاطه داشته باشد.

زیرا قرآن خود در اینمورد فرموده است: «وَ اِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللهِ لاَ تُحْصُوْهَا»[1] یعنی اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید از عهده شمارش آن بر نمی‌آئید. اگر انسان عالم طبیعت را رها کرده تنها نگاهی به وجود خود بیندازد خواهد دید که وجودش عالم کوچکی است که حاوی تمام خصوصیات عالم بزرگ می‌باشد. بعنوان مثال بدن او همانند زمین است که موهای او به مثابه نباتات و استخوانهایش مانند کوهها و رگها و عروق که خون در آنها جریان دارد همانند چشمه‌ها و نهرهائی است که در زیر زمین جاری میباشند انسان ترکیبی از دو عنصر جسم و روح می‌باشد و آشکار است که آنچه برایش اصالت داشته و قدر و قیمت دارد روح است و جسم تابع او و در مرحله پایین‌تری از آن قرار دارد. پزشکان فیزیولوژیست که بدن انسان را مورد آزمایشات گوناگون قرار داده‌اند، اذعان نموده‌اند که در پست‌ترین جزء بدن انسان خداوند تقریباً پنج هزار مصالح و منافع بودیعت نهاده و با قدرت کامل خود در بدن انسان بیش از سیصد ۳۰۰ مفصل بگونه‌ای مستحکم قرار داده که با وجود حرکت دائمی در طول عمر انسان که عموماً شصت یا هفتاد سال و گاهی بیشتر میباشد، نه ساییده میشوند و نه نیازی به تعمیر و مرمت پیدا میکنند. اگر بجای این اعضاء و مفاصل، آهن و فولاد کار گذاشته می‌شد،

۱- آیه ۳۴ سوره ابراهیم

سابیده شده، از بین می‌رفت.

خداوند در آیه ۲۸ سوره انسان فرموده:«نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ» یعنی ما انسان را آفریده‌ایم و مفاصل او را محکم ساخته‌ایم.

در اثر این استحکام است، که اعضای یاد شده با وجود نرم و نازک بودن طبق عادت تا ۷۰ سال کار میکنند، از اعضای گوناگونی که خداوند به انسان عطا فرموده، بعنوان مثال چشم را در نظر بگیرید، مظاهری که خداوند از حکمت بالغه خود در آن بودیعت نهاده، پس از صرف یک عمر مطالعه به آسانی قابل درک نمی‌باشند. اگر عمل یک چشم بهم زدن را محاسبه کنید، با تحیر خواهید دید که حق‌تعالی چه نعمت‌های فراوانی در این عمل یک ثانیه‌ای قرار داده است. زیرا همینکه چشم به چیزی نظر بیندازد و آنرا به بیند همانطور که نیروهای داخلی آن فعال هستند، موجودات خارجی خدا نیز در آن سهم بزرگی دارند.

اگر پرتو آفتاب نباشد چشم نخواهد دید همچنین تابش آفتاب نیاز به فضا دارد و انسان برای بکار انداختن چشم و عمل دیدن، نیازمند هوا و غذا و چیزهای دیگر می‌باشد. بدیهی است که برای یک بار نظر انداختن چشم به چیزی، کلیه نیروهای عالم خارج در آن تاثیر دارد. آنچه گفتیم درباره یک چشم بهم زدن بود تا چه رسد به اینکه چشم در طول عمر روز و سال و سرانجام عمر انسان چندین‌بار عمل دیدن را انجام می‌دهد و در طول عمر این عمل آن چقدر تکرار می‌شود که شمارش آن از حیطه قدرت انسان خارج است. همچنین است کار دست و پا و زبان و گوش و سایر اعضاء،که در همه آنها تمام نیروهای جهان خارج سهیم بوده، کار آنها صورت میگیرد.

این همان نعمتی است که هر انسانی اعم از شاه و گدا مشمول آن می‌باشد و امتیازی بین آنها وجود ندارد. کلیه نعمت‌های بزرگ خدا، عام می‌باشد؛ یعنی هر کس میتواند از آنها استفاده نماید. مانند استفاده از آسمان، زمین، خورشید، ماه، ثوابت، سیّارات و تمام موجودات فیمابین

که سود آن به هر حیوانی میرسد، پس از ذکر نعمتهای یاد شده نوبت به نعمتهای خصوصی خداوند میرسد، که آنها را به اقتضای حکمت خود کم و بیش به همه افراد انسان عطا میفرماید. مانند: مال و ثروت مقام و عزت، و آرامش و استراحت.

بدیهی است که کلیه افراد انسان از نعمت‌های عمومی پروردگار به یک نسبت بهره گرفته و سهمی برابر دارند. مانند استفاده از آسمان و زمین و تمام موجودات آن. این نعمتها در مقایسه با نعمتهای خصوصی اشرف بوده و دارای اهمیت بسزائی می‌باشند. اما بعلت تعمیم آن در مورد همه افراد انسان توده مردم به آنها چندان توجهی نمی‌کنند؛ بلکه دقت آنها بیشتر روی پدیده‌های اطراف مانند خوردنیها، نوشیدنیها، و ساختمانها و غیره متمرکز میگردد.

بهر حال آنچه شرح آن گذشت نمونه کوچکی از نعمت‌های بیکران الهی است، که هر لحظه از سوی خدا به انسان میرسد. پس لازم می‌آید که انسان با تمام وجود، ذاتی را که چنین احسان و انعامی در حق او نموده، حمد و ستایش کند، و در تمام لحظات حال و آینده بشکر اندرش مشغول باشد. بدین جهت قرآن نیز با توجه به اقتضای فطری انسان در آغاز اولین سوره خود کلمهٔ «الحمد» را آورده است و حمد و ثنای خداوند عبادت بزرگی محسوب می‌شود.

پیامبر اکرمﷺ فرموده است:«هرگاه خداوند متعال به بنده خود چیزی عطا کند و او بر آن نعمت الحمد گوید چنین است که گویی در مقابل آنچه از خدا دریافت نموده چیزی بهتر به خدا ارزانی داشته‌است».[1] در حدیثی دیگر آمده است، اگر تمام نعمتهای موجود در جهان به یک شخص برسد و او در برابر آنها فقط الحمدلله بگوید این الحمدلله گفتن از همه آن نعمتها برتر خواهد بود قرطبی میگوید: به

۱-قرطبی از ابن‌ماجه به روایت انس

اعتقاد بعضی از علما تکلم به الحمدلله خود نعمتی است که در رأس همه نعمتهای جهان قرار دارد. در حدیث صحیح آمده است، که الحمدلله یک جانب ترازوی عمل را پر میکند. حضرت شقیق‌بن‌ابراهیم‌بلخی حقیقت حمد را چنین بیان میکنند: «هرگاه خداوند به شما چیزی عنایت فرماید نخست عطا کننده را بشناسید؛ سپس بر آنچه عطا فرموده خشنود باشید و سرانجام تا زمانی که نیروی عطا شده در بدن شما وجود داشته باشد به نافرمانی از دستوراتش نزدیک نشوید.»[1] دومین کلمه در اینجا لله است، در ابتدای این کلمه حرف لام آمده و طبق قواعد عرب به آن لام اختصاص گفته میشود، که بر ویژگی حکم یا صفتی دلالت میکند. در اینجا بدین معنی است که نه تنها حمد و ستایش کردن وظیفه انسان است، بلکه این حمد و ستایش مخصوص ذات پاک خداوند میباشد و در حقیقت بغیر از او کسی دیگر شایسته و لایق حمد و ثنا نمی‌باشد؛ البته همراه این نعمت، خداوند نعمت دیگری نیز جهت تهذیب اخلاق به انسان عنایت فرموده است، و آن اجازه شکرگذاری از افرادی است که توسط آنها نعمتهای خداوند به انسان میرسد؛ زیرا اگر شخص از نیکی‌های دیگران شکرگذاری نکند شکر نعمتهای خدا را نیز بجا نخواهد آورد.

مدح و ستایش از خود برای هیچکس جایز نیست

هیچکس اجازه ندارد از خود حمد و ستایش نماید، در آیه ۳۲ سوره نجم چنین آمده است، «فَلاتُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى» یعنی شما نسبت به خود ادعای تزکیه نکنید زیرا خدا میداند که متقی چه کسی است. در حقیقت مدار مدح و ثنا از انسان داشتن تقوا است و میزان تقوای هر کس را خدا میداند که تا چه حد است؛ و اینکه خداوند انسان را

۱-قرطبی

متوجه حمد و ثنای خود می‌سازد، بدان جهت است کـه انسـان نـاتوان لیاقت و شناخت آنرا ندارد، که بداند چگونه و با چه کیفیتی حمد و ثنای جلال و عزت خداوند را بیان کند؛ چون کسی شایستگی آنرا ندارد که بر حسب شأن الهی بتواند او را حمد و ثنا گوید. رسول اکرمﷺ فـرموده است: «لَاأُحْصِيْ ثَنَاءً عَلَيْكَ» یعنی من نمی‌توانم آنطوری که حـق ثـنا گفتن تو است ترا ستایش نمایم؛ بدین جهت بود که حق‌تعالی خود طریقه حمد و ثنای خویش را به انسان آموخته است.

کلمه ربّ نام ویژه خدا میباشد، و کاربردن آن بر اغیار جایز نیست

واژه ربّ به کسی اطلاق میشود، که مالک چیزی باشد و نسبت به تربیت و اصلاح آن تدبیر و مراعات کامل نماید. بدیهی است که ربّ تمام کاینات غیر از خدا کسی دیگر نمی‌تواند باشد؛ بنابراین کلمه یـاد شـده مختص خدا بوده و تنها بر او قابل اطلاق می‌باشد. گفتن ربّ بر غیر خدا جایز نیست؛ حتی در حدیث صحیح مسلم از اینکه غلام و برده‌ای بـه آقای خود رب بگوید ممانعت بعمل آمده است. اما هنگام اضافه شدن آن به کلمه خاص دیگری در مورد انسان و غیره بکار میرود مانند رب المال رب الدار و غیره.[1]

تشریح استعانت و تحقیق در مساله توسل

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ مـفسر قـرآن حـضرت عبدالله بن عباس آیه فوق را چنین تفسیر می‌کند،«ما تنها تـو را عـبادت میکنیم و بجز تو کسی دیگر را نمی‌پرستیم و تنها از تو مدد میخواهیم و بغیر از تو از کسی دیگر یاری نمی‌خواهیم.»[2] برخی از اسلاف صـالح گفته‌اند که سوره فاتحه راز(خلاصه) تمام قرآن است و آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین راز(خلاصه) تمام سوره فاتحه می‌باشد؛ زیرا نخستین جمله آن اظهار برائت از شرک و دومین جمله آن انکار قدرت و توانائی از انسان

۱-قرطبی ۲- ابن جریر ابی حاتم

می‌باشد. چون بنده ناتوان بدون یاری خدا قادر به انجام هیچ کاری نخواهد بود. در نتیجه انجام تمام کارها به خدا محول میشود؛ چنانکه انسان در مواضع متعددی از قرآن به این امر راهنمائی شده است، در آیه ۲۹ سوره ملک آمده:«قُلْ هُوَ الرَّحْمٰنُ اٰمَنَّابِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَ كَّلْنَا» یعنی بگو اوست رحمن که به او ایمان آوردیم و بر وی توکل نمودیم، و در آیه ۱۲۳ سوره هود فرموده:«فَاعْبُدْهُ وَ تَوَ كَّلْ عَلَيْهِ» یعنی پس عبادت کن او راو بر او توکل کن، و در آیه ۹ سوره مزمل میفرماید:«رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَاۤاِلٰهَ اِلَّاهُوَ فَاتَّخِذْهُ وَ كِيْلاً» یعنی پروردگار مشرق و مغرب است. نیست معبودی مگر او پس کار سازگیر او را. خلاصه همه آیات فوق این است که فرد مومن در انجام هر کار خود نه به قابلیت خویش اعتماد نماید و نه به کمک و مساعدت دیگران دلگرم باشد، بلکه فقط به خدا توکل و اعتماد کند؛ زیرا او کار ساز مطلق است.

تا اینجا دو مساله از اصول عقاید ثابت گشت: نخست اینکه عبادت غیر خدا جایز نیست و شرک در عبادت خدا حرام و جرمی نابخشودنی است. در مورد معنی عبادت گفتیم که عبارت است از اظهار عجز و خواری بی‌نهایت در برابر کسی به جهت محبت و عظمت بی‌نهایت او. این طرز برخورد با هر کس غیر از خدا شرک است؛ زیرا شرک تنها این نیست که مانند بت پرستان سنگ یا مزاری را حاکم بر سرنوشت خود بدانیم بلکه قایل شدن عظمت و محبت و اطاعت برای کسی دیگر به حدی که برای خدا قائل هستیم شرک آشکار است قرآن در مورد شرک یهود و نصاری در آیه ۳۱ سوره توبه میفرماید:«اِتَّخَذُوْا اَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ اَرْبَاباً مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ» یعنی یهودیان علمای دین و در اویش را رب خود قرار دادند.

پس از نزول آیه فوق حضرت عدی بن حاتم که قبلاً نصرانی بود بحضور آن حضرت ﷺ شرفیاب شده، عرض کرد: یا رسول‌الله ما که علمای خود را عبادت نمی‌کردیم، چرا در قرآن ما را به آن متهم

کرده‌اند؟ آنحضرت ﷺ پاسخ داد آیا تاکنون اتفاق نیفتاده که علمای شما بسیاری از چیزها را که خدا حلال کرده، حرام قرار دهند و بالعکس بسیاری از چیزها را که خدا حرام کرده حلال بدانند؟ سپس شما به گفته آنها احترام گذاشته آنها را مطابق فتوای علما خود حرام یا حلال بدانید؟ گفتم آری بدرستی که چنین بوده است. آنحضرت ﷺ فرمود:«این است عبادت کردن علما».

پس دانستیم که اعلام حلال و حرام دانستن چیزها فقط در اختیار خداست و اگر کسی با وجود دانستن احکام حلال یا حرام خداوند، فرد دیگری را در این مهم شریک بداند و سخن او را که بر خلاف آنهاست پذیرفته واجب الاطاعه بداند، گویا همان شخص را عبادت میکند نه خدا را پس چنین شخصی آشکارا به شرک مبتلا گشته است.

لذا این مطلب که چون عموم مسلمانان شایستگی درک و فهم قرآن را ندارند و نمی توانند احکام شرعی را از آن استخراج نمایند و باید بگفته امام مجتهد یا عالم و مفتی اعتماد نمایند و بدان عمل کنند مربوط به این آیه نیست.

زیرا عمل بر این شیوه در حقیقت عمل به قرآن و سنت و اطاعت ازاحکام خداوند است. قرآن خود در آیه ۴۳ سوره نحل ما را به این نکته راهنمائی کرده میفرماید:«فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَاتَعْلَمُوْنَ» یعنی اگر خود شما احکام الهی را نمیدانید از اهل علم بپرسید. همانطور که شریک نمودن غیر خدا در مسائل حلال و حرام شرک است نذر کردن هم بنام کسی دیگر شرک تلقی میشود همچنین جز خدا کسی دیگر را مشکل گشا و حاجت رواقراردادن وازاودعاخواستن‌شرک است؛ زیرا در حدیث دعا هم عبادت خوانده شده است و سرانجام ارتکاب هر عملی که علامت شرک باشد، در حکم شرک است.

حضرت عدی بن حاتم میفرماید: پس از مشرف شدن به اسلام بحضور آنحضرت ﷺ در حالی که صلیبی در گردن داشتم، بار یافتم.

آنحضرتﷺ فرمود:«این بت را هم از گردنت بیرون بیاور.» با وجودی که در این زمان نظر عدی بن حاتم نسبت به صلیب مانند نصاری نبود، اما پیامبرﷺ آشکارا اجتناب از علامت شرک را لازم دانسته و به آن امر کرده‌است.

متأسفانه امروز مسلمانان بسیاری را می‌بینیم که علامت صلیب برگردن نهاده و از اینکه بدون دلیل این عمل مشرکان را انجام میدهند، هیچ باکی ندارند؛ مضافاً اموری .مانند سجده کردن و طواف نمودن از کسی هم نشانه شرک است که اجتناب از آنها جزو اقرار ایاک نعبد و پیمان وفاداری با خدا می‌باشد.

مساله دوم، طلب استعانت و استغاثه است که مختص خدا بوده و از کسی دیگر جایز نمی‌باشد.

تحقیقی پیرامون مساله استعانت و توسل و بیان احکام آن

مساله مدد خواستن (از کسی) نیاز به اندکی تشریح دارد؛ زیرا یکنوع مدد و یاری توسط اسباب مادی صورت میگیرد که بدون آن امور مربوط به عالم، مختل میشود. مانند یاری رساندن گروهای مختلف اجتماعی بیکدیگر مانند کارگر، مهندس، معمار، نجار، آهنگر، که همه نیازمند به هم و ناگزیر از کمک خواستن بیکدیگرند.

بدیهی است که این نوع طلب یاری در هیچ دین و شریعتی ممنوع نیست. چون آن نوع استعانت که مختص خداست در آن دخیل نمی‌باشد. همچنین طلب دعا از نبی یا ولی جهت هدایت به راه راست که توسُّط به اسباب غیر مادّی است در اشاره قرآن و روایات حدیث آشکار بوده و جایز می‌باشد. این نوع مدد نیز در ردیف امدادهائی که مختص خدا بوده و خواستن آن از دیگران شرک است قرار ندارد.

اینک استعانتی را که ویژه خدا میباشد و خواستن آن از غیر خدا

شرک است بررسی میکنیم. باید گفت: استعانت بر دو قسم است: یکی آنکه فرشته، پیامبر، ولی یا انسان دیگری را مانند خدا قادر و مختار مطلق قرار داده از او بخواهند تا حاجات و نیازهایشان را برآورده سازد، چنین کفر آشکاری را حتی مشرکان و بت پرستان کفر میدانند؛ زیرا آنها نیز بت‌ها و مزارها را مانند خدا قادر و مختار مطلق نمی دانند.

دوم، استعانتی که مورد نظر کفار میباشد و قرآن و اسلام آنرا باطل و شرک میداند.

در آیه(اِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ) این نوع شرک مورد نظر است، بدین معنی که کفار معتقدند، «قادر مطلق خداست؛ ولی به یکی از مخلوقات خود اعم از فرشته یا ولی یا جن مقداری از قدرت و اختیار خود را واگذار نموده که او در آن حد مختار است» این همان استعانتی است که باعث امتیاز بین اسلام و کفر و مومن و کافر میباشد و قرآن آنرا شرک و حرام قرار داده است. اما مشرکین بت پرست به این اصل اعتقاد دارند و به آن عمل میکنند. این اشتباه از آنجا سرچشمه میگیرد که چون خداوند متعال بسیاری از امور دنیا را توسط فرشتگان انجام میدهد، برخی از بینندگان دچار اشتباه شده، می‌پندارند که خدا به این فرشتگان تفویض اختیار کرده است یا انجام بعضی از کارهای شگفت انگیز و خارج از قدرت بشر که توسط انبیا صورت میگیرد و معجزه نام دارد یا کارهائی که بوسیله اولیاء انجام میگیرد و به کرامات شهرت دارند، اینجا در بدو امر این اشتباه رخ میدهد که اگر خدا به آنان چنین قدرت و اختیاری عطا نمی‌کرد، قادر به انجام این کارها نبودند بدین جهت مشرکین نسبت به انبیاء و اولیاء اعتقاد دارند که آنها تا حدی مختارند؛ اما در واقع چنین نیست؛ یعنی ارائه معجزه و کرامت جهت هدایت به راه راست فقط کار خدا می‌باشد و ظهور آن توسط پیامبر یا ولی برای نشان دادن عظمت آنان است.

آیات بیشماری از قرآن حاکی از این‌است که پیامبر یا ولی در ایجاد

معجزه و کرامت اختیاری ندارند از آن جمله است آیه ۱۷ سوره انفال «وَ مَارَمَیْتَ اِذرَمَیْتَ وَلکِنَّ اللهَ رَمیٰ» که یادآور معجزه پیامبر اکرمﷺ می باشد.

بدین معنی که در یکی از جنگها آنحضرتﷺ مشتی ریگ بسوی سپاه دشمن پرت کرد که به قدرت خدا آن ریگها به چشم همه دشمنان اصابت کرد خداوند در این رابطه فرمود:«تو نینداختی بلکه خدا انداخت.»

بدیهی است که معجزه صادر شده از سوی پیامبر در حقیقت کار خدا می‌باشد. همچنین زمانیکه قوم نوحعلیه‌السلام باو گفتند:«اگر راست میگویی عذابی را که ما را از آن میترسانی بیاور» فرمود:«اِنَّمَا یَاْتِیْکُمْ بِهِ اللهُ اِنْ شَآءَ،»(۱) یعنی نازل کردن عذاب از آسمان بصورت معجزه کار من نیست؛ اگر خدا بخواهد، آن عذاب میآید. آنگاه شما نمی توانید از آن فرار کنید. همچنین قرآن در آیه ۱۱ سوره ابراهیم به گفته گروهی از پیامبران اشاره نموده میفرماید:«مَا کَانَ لَنَااَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطَانٍ اِلاَّ بِاِذْنِ اللهِ» یعنی صدور معجزه در اختیار ما نیست، و بدون خواست و مشیت الهی صورت نمی‌گیرد. پیامبر و ولی چنین اختیاری ندارند که هر وقت هر چه را بخواهند بصورت معجزه یا کرامت نشان دهند. مشرکین در هر زمان از پیامبران و نیز از پیامبر اکرمﷺ معجزات خاصی مطالبه میکردند، اما آنچه راکه خدا می خواست آشکار میکرد و آنچه راکه نمی خواست ظاهر نمی‌کرد.

سراسر قرآن مملو از این گونه شهادت‌ها است، برای بیشتر روشن شدن مطلب مثالی می آوریم، فکر کنید، در اطاقی نشسته‌اید که روشنی آن توسط لامپ برق و هوای آن توسط پنکه به شما می‌رسد؛ آیا این لامپ و پنکه در ایجاد روشنی و هوارسانی خود مختارند؟ خیر زیرا آنها

۱-سوره هود آیه ۳۳

بوسیله اتصال به نیروگاه برق کار میکنند و اگر لحظه‌ای این اتصال قطع شود نه لامپ روشن میماند و نه پنکه هوا میرساند؛ چون در حقیقت کار لامپ و پنکه مستقل نیست؛ بلکه ارتباط مستقیم با برقی دارد که از نیروگاه دریافت میکنند. پیامبران علیهم‌السلام و اولیاء و فرشتگان خدا نیز چنین وضعی دارند یعنی در هر لحظه و هر کار خود محتاج خدا هستند. چون در سایه قدرت و مشیت اوست که هر کاری ایجاد میگردد.

اگر چه بروز آن مانند لامپ و پنکه توسط انبیاء و اولیاء صورت میگیرد، از مثال فوق چنین بر می‌آید که اگر چه انبیاء و اولیاء در انجام امور فوق فاقد اختیارند با این حال نمی‌توان منکر نقش آنها گردید؛ زیرا همانطور که بدون لامپ و پنکه روشنی و باد به شما نمی‌رسد، بدون وجود انبیاء و اولیاء معجزه و کرامت هم بوقوع نمی‌پیوندد.

در اینجا فقط یک اختلاف اساسی وجود دارد و آن اینکه با وجود جریان داشتن برق و اتصال آن، بدون لامپ و پنکه تولید روشنی و باد طبیعتاً غیر ممکن بنظر می‌رسد، اما در مورد معجزه و کرامت باید گفت که حق تعالی قادر است بی واسطه و بدون پیامبر و ولی آن را متحقق سازد. لیکن سنت خدا بر این اصل استوار است که صدور آنها وابسته به وجود انبیاء و اولیاء باشد چرا که هدف از معجزه و امور خارق العاده نمی‌تواند چیزی غیر از این باشد، پس روشن شد که باید اعتقاد داشت که همه امور در سایه قدرت و مشیت خدا انجام میگیرد و نیز باید به عظمت و ضرورت انبیاء و اولیاء اعتراف نمود وجودشان را لازم دانست؛ در غیر اینصورت فرد از رضای الهی و اطاعت از احکام او محروم خواهد ماند. همان طور که اگر کسی از لامپ و پنکه قدردانی نکند و آنها را ضایع گرداند از فیض روشنی و هوا نیز محروم خواهد ماند.

چون مردم بیشتر در مورد مسائل وسیله، استعانت و استمداد به اشکال بر میخورند امید است که تشریح مسائل فوق حقیقت را روشن کرده باشد. علاوه بر این باید بدانیم که وسیله قرار دادن انبیاء و اولیاء نه

مطلقاً ممنوع بوده و نه مطلقاً جایز می‌باشد، بلکه در همان سطحی است که شرح آن گذشت؛ یعنی اگر کسی را مختار کل دانسته وسیله قرار دهیم، شرک و حرام است. ولی اگر فقط آنرا وسیله و دستاویز بدانیم جایز است. با وجود این متاسفانه مشاهده میشود که مردم در اینمورد گرفتار افراط و تفریط شده‌اند«والله اسال الصواب و السداد و بیده المبدء و المعاد»

رمز پیروزی دین و دنیا هدایت به راه راست است

در حقیقت تفسیر این امر بیان شد که دعائی را که قرآن کریم برای هر کار و هر کس و در هر حال انتخاب نموده است، دعای هدایت به راه راست می‌باشد. همچنانکه پیروزی آخرت موقوف به پیمودن راه راست بوده و سرانجام به بهشت منتهی میگردد. مدار پیروزی در امور جهان نیز طی کردن راه راست می‌باشد؛ اگر برای رسیدن بهدف از مقدمات صحیح استفاده شود، بطور طبیعی پیروزی حتمی خواهد بود. پس اگر شخصی پس از طی طریق بهدف خود نرسد باید یقین نماید که اشتباهی در مقدمات کارش رخ داده است؛ جهت از راه راست منحرف گشته و به پیروزی مورد نظر دست نیافته است.

سرانجام نتیجه می‌گیریم که هدایت راه راست منحصر به امور دینی و آخرت نمی‌باشد؛ بلکه درستی و پیروزی امور دنیوی نیز به آن وابسته است. پس فرد مومن نه تنها باید دعای هدایت به راه راست را در هر لحظه با نیت و آگاهی بر زبان جاری کند، بلکه آنرا ورد جان خود سازد.

والله الموفق و المعین

بیاری خداوند متعال تفسیر سوره فاتحه پایان یافت.

ولله الحمداوله و آخره و ظاهره و باطنه.

«سورة البقرة»

نام و تعداد آیه‌ها: نام این سوره بقره است، ذکر آن به این نام در احادیث نبوی و آثار صحابه کرام موجود است روایاتی که در آنها از گفتن سوره بقره منع شده صحیح نمی‌باشد. این سوره دارای ۲۸۶ آیه ۶۲۲۱ کلمه و ۲۵۵۰۰ حرف میباشد.[۱]

زمان نزول: این سوره مدنی است، یعنی بعد از هجرت پیامبر گرامی اسلام ﷺ بمدینه نازل شده است. گرچه بعضی از آیات آن هنگام حجةالوداع درمکه نازل گردیده که به آن آیات هم در اصطلاح مفسرین مدنی گفته میشود، این سوره بزرگترین سوره قرآن است، و قبل از همه در مدینه طیبه نزول آن آغاز گردید. آیات گوناگون این سوره در زمانهای مختلف بر آن حضرت ﷺ نازل شد. تا آنجاکه آیات مربوط به ربا (سود) در آخر عمر آن حضرت ﷺ و بعد از فتح مکه نازل شد و یک آیه از آن یعنی «وَاتَّقُوْا يَوْماً تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ اِلَى اللّٰهِ» که آخرین آیه قرآن نیز می‌باشد، در روز دهم ذی الحجه سال دهم هجری در مکانی بنام منا هنگامیکه آن حضرت ﷺ سرگرم برگزاری فرایض حجةالوداع بود، نازل شد.[۲] بگونه‌ای که بعد از آن بیش از ۸۰ یا ۹۰ روز نگذشت که آنحضرت ﷺ دارفانی را وداع گفت و سلسله وحی الهی برای همیشه منقطع گردید.

فضایل سوره بقره: این سوره بزرگترین سوره قرآن کریم میباشد و در بر گیرنده مسائل بسیاری است. آن حضرت ﷺ تاکید فرمودند که سوره بقره را تلاوت کنید زیرا خواندن آن همراه با خیر و برکت و ترک آن موجب حسرت و بدبختی است. همچنین اهل باطل نمی‌توانند بر خواننده این سوره مسلط شوند. قرطبی به نقل از معاویه رضی الله عنه می‌گوید: «مراد

۱-ابن کثیر
۲-قرطبی از مسلم به روایت ابوامامه باهلی

از اهل باطل ساحران هستند که بر خوانندگان این سوره سحر و جادوی آنها تأثیر نخواهد کرد.»[۱]

پیامبر اکرم فرمودند:«شیطان از خانه‌ای که در آن سوره بقره تلاوت شود میگریزد.» همچنین فرمودند: سوره بقره سنام القرآن و ذروةالقرآن است. سنام و ذروة به بالاترین و بهترین قسمت هر چیزی گفته می‌شود؛ یعنی این سوره رکن معظم قرآن بوده و دارای اهمیت شایان توجهی است، چنانکه قبل از نزول هر آیه از این سوره هشتاد فرشته به احترام آن فرود می‌آمد.[۲] در حدیث دیگری از ابوهریره آمده که در این سوره آیه ای وجود دارد که نسبت به تمام قرآن برتر و شریف‌تر است، و آن آیت الکرسی می‌باشد.[۳] حضرت عبدالله بن مسعود میفرماید: در سوره البقره ده آیه وجود دارد و این آیات حاوی چنان فضیلتی هستند که اگر فردی آنها را هنگام شب بخواند در آن شب اجنه و شیاطین وارد خانه‌اش نمی‌شوند و او و افراد خانواده‌اش به هیچ نوع درد و رنجی گرفتار نخواهند شد. اگر آیات مورد نظر را بر فرد دیوانه‌ای بخوانند هشیار میشود آن ده آیه عبارتند از: چهار آیه اول سوره بقره؛ آیةالکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره.[۴]

نقل است که روزی آنحضرت در اندیشه انتخاب فرماندهی برای سپاه اسلام بود و در آن هنگام عده‌ای از مسلمانان سرگرم تلاوت قرآن بودند؛ اتفاقاً در آن میان جوانی که سوره بقره را حفظ داشت؛ بپا خواست و به تلاوت مشغول گشت. پیامبر اکرم بنابر فضیلت سوره بقره فرماندهی لشکر اسلام را به ایشان محول فرمود.[۵]

۱- قرطبی از مسلم به روایت ابوامامه باهلی.
۲-ابن کثیر از مسند احمد
۳-ابن کثیر از ترمذی
۴-ابن کثیر
۵-ابن کثیر از ترمذی، نسائی، ابن ماجه

احکام و مسائل

سوره بقره با توجه به مضامین و مسائل خود از امتیاز ویژه‌ای برخوردار است؛ ابن عربی میگوید:«من از نیاکان خود شنیده‌ام که در سوره بقره یک هزار امر یک هزار نهی یک هزار حکمت و یک هزار خبر و قصه وجود دارد.[۱]

بدین جهت بود که حضرت فاروق اعظم؄ برای فراگرفتن سوره بقره ۱۲ سال و حضرت عبداله بن عمر؄ ۸ سال عمر صرف نمودند.[۲]

در مورد سوره فاتحه قبلاً سخن گفتیم و روشن شد که در حقیقت سوره فاتحه خلاصه قرآن است و مطالب اساسی سه گانه آن عبارت‌اند از، اول: ربوبیت خدا؛ یعنی پروردگار عالم بودن او. دوم: مستحق بودن او بعبادت و عدم شایستگی غیر. سومین مطلب هدایت به راه راست. و گفته شد که تمام قرآن بمنزله پاسخ آنست و دستیابی به راه راست نیز توسط قرآن میسر میباشد بدین جهت بعد از سوره فاتحه سوره بقره قرار دارد و با (ذَٰلِكَ الْكِتَٰبُ) آغاز میشود و به این نکته اشاره دارد که آن راه راستی را که میجویید در این کتاب است. در این سوره نخست اصول اساسی ایمان(توحید، نبوت، معاد) بصورت مجمل بررسی شده و در آخر سوره نکات مربوط به ایمان بطور مفصل و مشروح بیان گشته است، حد فاصل این دو بخش رهنمودهای اساسی پیرامون مطالب گوناگون زندگی چون عبادات، معاملات، اخلاق، اصلاح ظاهر و باطن، و همراه باآن جزئیات بسیاری بیان شده است.

۱-قرطبی و ابن کثیر
۲-قرطبی.

آیاتها ۲۸۶	سورة البقرة مدنیة	رکوعها ۴۰
۲۸۶ آیه است	سوره‌بقره‌مدنی‌است	۴۰ رکوع است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع می‌کنیم بنام‌خدای‌بی‌حدمهربان وبی‌نهایت‌رحم‌کننده.

الٓمّٓ (۱) ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَارَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ (۲) الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ

در این کتاب شکی نیست، راه نشان می‌دهد ترسندگان کسانیکه یقین می‌کنند بر چیزهای نادیده‌و

وَيُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُوْنَ (۳) وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ

بر پا می‌دارند. نماز را و از آنچه ما روزی داده‌ایم خرج می‌کنند. و کسانی که ایمان آوردند بر آنچه

وَمَآ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْاٰخِرَةِ هُمْ يُوْقِنُوْنَ (۴) اُولٰٓئِكَ عَلٰى هُدًى مِّنْ رَّبِّهِمْ

نازل شده‌برتووآنچه‌نازل شده پیش از تووآخرت را،یقین می دانند.ایشانند بر هدایت‌ازطرف

وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ (۵)

پروردگارخویش‌وایشانندرسیده‌به‌مراد.

خلاصه تفسیر

این کتاب چنان است که در آن هیچگونه شکی وجود ندارد،(یعنی در اینکه قرآن از جانب خداست، مجال هیچگونه شبهه‌ای نمی‌باشد و اگر فرد نادانی در مورد آن شبهه‌ای ایراد کند، در حقیقت تاثیری نخواهد داشت؛ زیرا امر یقینی با وجود ایراد شبهه باز همچنان یقینی باقی میماند)، راه نشان دهنده است برای خدا ترسانی که یقین دارند بر چیزهائی پوشیده، (یعنی چیزهائیکه از نظر عقل و حواس پوشیده‌اند و تنها بگفته خدا و پیامبر آنها را صحیح میدانند) و نماز را قائم

میدارند،(قائم داشتن نماز یعنی موظف دانستن خود جهت ادای نماز با رعایت اوقات تعیین شده و شرایط و ارکان آن) و از آنچه ما به آنان داده‌ایم انفاق می‌کنند،(یعنی در کارهای خیر) و آنان چنان‌اند که یقین دارند بر آن کتابی که بسوی شما نازل شده است، و بر آن کتابهایی هم که جلوتر از شما نازل شده‌اند.(یعنی هم به قرآن ایمان دارند و هم به کتابهای گذشته و ایمان عبارتست از بر حق دانستن در حالی که عمل کردن چیز دیگری است بر حق دانستن تمام کتابهائی که خدا بر انبیاءگذشته علیهم السلام نازل فرموده فرض و شرط ایمان است،یعنی اینکه مؤمنان باید قبول کنند که آن کتابها همانگونه که خدا نازل کرده صحیح بوده است و تحریف و تبدیل اشخاص مغرض در آنها خطا و نادرست می‌باشد؛ همچنین باید تنها به قرآن عمل کرد، زیرا کتابهای گذشته همه منسوخ گشته و عمل بر آنها جایز نیست) و بر آخرت هم آنان یقین دارند. فقط ایشانند بر راه راست که از جانب پروردگار به آنان رسیده است، و ایشانند پیروز کامل (یعنی چنین اشخاصی هستند که در این جهان سعادت یافتن راه حق نصیبشان شد، و هم در آخرت هر نوع پیروزی از آن ایشان است.)

حل لغات

ذٰلِكَ، برای اشاره به چیز دور بکار میرود.

رَيْبَ: یعنی شک و تردید **هُدًى**، از هدایت مشتق شده و معنی‌اش راهنمائی است، **مُتَّقِيْنَ**، یعنی کسانی که متصف به صفت تقوی باشند؛ معنی لغوی تقوی پرهیز است، و مراد از آن اجتناب از نافرمانی خداست، غیب، یعنی آنچه خارج از درک حواس ظاهر (چشم و گوش و غیره) باشد، **يُقِيْمُوْنَ**؛ از اقامت مشتق شده و معنی آن راست کردن است، و راست کردن نماز یعنی آنرا با خضوع و خشوع کامل و با آداب تمام ادا نمودن، **رَزَقْنٰهُمْ**؛ از رزق گرفته شده و معنی آن روزی دادن است، **يُنْفِقُوْنَ**؛از انفاق مشتق گردیده و بمعنی خرج کردن میباشد، آخرت در

لغت به چیزی که تاخیر داشته و پشت سر بیاید اطلاق میگردد و در اینجا به عالم دیگری که در مقابل دنیا قرار دارد گفته شده است، يُوْقِنُوْنَ؛ از ایقان و آن از یقین مشتق شده و یقین به اعتمادی گفته می‌شود که در آن جای هیچگونه شک و تردیدی وجود نداشته باشد. مُفْلِحُوْنَ؛ از افلاح مشتق شده، بمعنی پیروزی کامل.

معارف و مسائل

تحقیقی پیرامون حروف مقطعه که در ابتدای بسیاری از سوره‌ها آمده است.

در ابتدای بسیاری از سوره‌ها یک کلمه که مرکب از چند حرف است آمده، مانند: الم؛ حم؛ المص؛ و غیره که در اصطلاح به آنها حروف مقطعه گفته میشود، و هنگام خواندن آنها هر حرفی جداگانه و ساکن خوانده میشود. مثلاً الٓمّ را باید الف، لام، میم، خواند بعضی از مفسرین درباره حروف مقطعه که در آغاز سوره‌ها آمده چنین اظهار نظر کرده‌اند: «که این حروف اسامی همان سوره‌هاست» و بعضی گفته‌اند: «که اینها رموز اسماء الهی میباشند» اما بنزد جمهور صحابه و تابعین و علمای امت این حروف رموز و اسراری هستند که خدا علم آنها را بکسی عطا نکرده و جز او کسی آنها را نمی‌داند. ولی شاید علم آنها را بصورت رمزی به پیامبراکرم ﷺ داده و تبلیغ آنرا به امت ممنوع کرده باشد، و این نظر نزد آنها راجح است. بدین جهت است که هیچگونه مطلبی پیرامون تعبیر و تفسیر این حروف از آنحضرت ﷺ نقل نشده است. امام قرطبی در تفسیر خود پیرامون حروف مقطعه بحث گذشته را اختیار نموده که خلاصه آن بشرح زیر است، عامر شعبی، سفیان ثوری، و عده‌ای از محدثین فرموده‌اند: «خداوند در تمام کتب آسمانی خود اسرار و رموزی قرار داده است که حروف مقطعه در قرآن نیز جزو آن دسته از اسرار الهی

می‌باشند. لذا حروف یاد شده از آن متشابهاتی اند که فقط خدا حقیقت آنها را میداند و بحث و گفتگو پیرامون آنها جائز نیست.

با وجود این، حروف مقطعه فوایدی برای ما در بر دارند که عبارتند از:

۱- ایمان آوردن به آنها و تلاوت نمودن این حروف مقطعه ثواب عظیمی دارد.

۲- داشتن برکات و فواید معنوی بگونه‌ای که اگر آن فواید در خور آگاهی ما نباشد، باز هم از غیب به ما میرسند.

همچنین میفرماید: «نظر جمهور صحابه از جمله صدیق اکبر، فاروق اعظم، عثمان غنی، علی مرتضی، عبدالله‌بن مسعود و دیگران رضی‌الله عنهم نسبت به حروف یاد شده این است که آنها اسرار الهی اند و از سوی خدا نازل گشته‌اند. نه تنها باید به آنها ایمان بیاوریم بلکه باید آنها را همانگونه که نازل شده‌اند تلاوت کنیم ولی برای درک معنی آنها نباید بفکر فرو برویم که این عمل ناجایز است.

ابن کثیر هم ضمن بررسی نظر قرطبی و غیره، نظریه فوق را ترجیح داده است. البته تذکر این أمر ضروری است که بعضی از بزرگان دین که حروف مقطعه را معنی کرده‌اند، بدان جهت نیست که آنها این معانی را مراد خداوندی دانسته اند، بلکه هدف آنهاتنها تنبیه و تسهیل و تمثیل بوده است. لذا کار آنها را اشتباه گفتن نیز خلاف تحقیق علما می‌باشد.

ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَارَيْبَ فِيْهِ: کلمه ذلک برای اشاره به دور بکار میرود و مراد از کتاب هم قرآن کریم است. لَارَيْبَ یعنی شک و شبهه‌ای وجود ندارد. منظور این است که این کتاب طوری است که در آن هیچگونه شک و تردیدی نیست. ظاهراً در اینجا نباید اشاره بدور بکار میرفت، زیرا اشاره بقرآن است که در میان مردم موجود است.

در حالی که هدف از این اشاره به دور در واقع اشاره به این نکته است که در صورت پذیرفته شدن دعای هدایت به راه راست می‌توانید پاسخ

آنرا در قرآن بیابید. همانگونه که قبلاً در سوره فاتحه ذکر آن بیان شد و نیز تفسیر و تشریحی است برای آن.

نتیجه آن این است که حق تعالی میفرماید: «ما این دعا را شنیده‌ایم و قرآن را که آفتاب هدایت است، فرستادیم تا هر کس که طالب هدایت است، آنرا بخواند و درک کند، و به مقتضای آن عمل نماید.» همچنین راجع به آن گفته شده که در آن هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ زیرا پدید آمدن شک و شبهه در کلامی به دو صورت میتواند پیش آید: نخست اینکه در خود کلام اشتباهی رخ داده و آنرا در مظان شک قرار دهد.

دیگر آنکه در فهم و دانستن آن کلام بهنگام مطالعه اشتباهی بوجود آید که در این صورت اگر چه خواننده بعلت نارسائی و کج فهمی گرفتار شک میشود. اما خود کلام مورد شک و تردید قرار نمی‌گیرد. بدین جهت ذکر این نکته در قرآن با «إِنْ كُنْتُمْ فِيْ رَيْبٍ» آمده است.

پس با وجود اعتراض و شک هزار فرد نادان و سخیف، باز گفتن این نکته که در این کتاب مجالی برای هیچگونه شک و تردید وجود ندارد، کاملاً درست است.

هُدًى لِلْمُتَّقِيْنَ: هدایتی است از سوی خدا برای تقوی پیشه گان؛ یعنی هدایت ویژه‌ای که وسیله نجات و فلاح در آخرت باشد، مختص به متقین است. اگر چه هدایت قرآن اختصاص به نوع بشر ندارد و همانطور که شرح آن در تفسیر سوره فاتحه گذشت، شامل تمام کاینات و موجودات عالم میگردد؛

اما هدایت دارای مراتبی است و به سه قسمت تقسیم میشود: اول هدایت تکوینی؛ یعنی هدایتی که شامل همه موجودات اعم از انسان و حیوان و غیره می‌باشد.

دوم هدایت مخصوص مومنین و سوم هدایت مختص مقربان درگاه الهی. (باز این نوع سوم هدایت، خود دارای مراتبی است بی حد و حصر)

قرآن در مواضع متعدد از هدایت عامه و هدایت خاصه سخن گفته است، ولی در اینجا منظور هدایت خاصه است که ویژه متقین میباشد، نباید تصور کرد که اشخاص غیر متقی بیشتر نیازمند هدایت‌اند؛ زیرا از تحقیق مذکور چنین استنباط می‌شود که اختصاص آن به متقین نمی‌تواند دلیل عدم هدایت برای غیر متقیان باشد. در دو آیه بعد به ذکر علائم و صفات متقین می‌پردازد و نشان میدهد که این گروه هدایت یافته اند و راهشان راه راست است؛ پس هر کسی که طالب راه راست می‌باشد باید وارد این گروه شده و به آنان بپیوندد و پندار و گفتار و کردار آنان را نصب العین خویش قرار دهد، شاید بدین جهت است که بعد از ذکر صفات مخصوص متقین میفرماید: «أُولٰئِكَ عَلٰى هُدًى مِّنْ رَّبِّهِمْ و أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ» یعنی این گروه هستند که از سوی پروردگار خویش در جاده مستقیم قرار گرفته و این گروه پیروز شوندگانند.

در دو آیه فوق علاوه بر ذکر صفات متقین تعریف اجمالی ایمان و عمل صالح و اصول اساسی آنها نیز بیان شده است، پس مناسبت دارد که قدری پیرامون این صفات توضیح داده شود.

الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ مِمَّارَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُوْنَ، یعنی خدا ترسان کسانی هستند که به امور غیبی یقین دارند و قائم میدارند نماز را و از آنچه که ما به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. در این آیه سه صفت از صفات متقین ذکر شده است: ۱- ایمان به غیب ۲- اقامهٔ صلاة ۳- انفاق فی سبیل الله و در خلال این صفات مسائل مهم دیگری وجود دارد که با اندکی تشریح بیان میگردد.

مسأله اول، تعریف ایمان: قرآن در دو کلمه «یومنون» و «بالغیب» تعریف کامل ایمان را بیان نموده و میفرماید: اگر دو کلمه ایمان و غیب بدرستی دانسته شوند، حقیقت ایمان و مفهوم آن نیز روشن میگردد. ایمان در لغت بمعنی یقین نمودن بر گفتار کسی از روی اعتقاد، بدین جهت تصدیق سخن کسی در محسوسات و مشهودات، ایمان گفته

نمی‌شود. مثلاً اگر کسی به پارچه سفید، سفید بگوید و به پارچه سیاه، سیاه و دیگری آنرا تصدیق کند، این عمل را نمی‌توان ایمان آوردن دانست؛ بلکه به آن تصدیق کردن میگویند. زیرا در این تصدیق، اعتماد تصدیق کننده هیچگونه دخل و تصرفی ندارد؛ چراکه تصدیق آن از روی مشاهده صورت میگیرد در حالی که ایمان در اصطلاح شرع عبارت از پذیرفتن خبر پیامبر از روی اعتماد بطور قطع و یقین است. کلمه «غیب» در لغت به چیزهائی اطلاق میشود که وضوح آن برای مردم از راه مشاهده محسوس بدیهی نباشد و نتوانند آنها را توسط حواس ظاهر درک کنند.

همچنین مراد از غیب در قرآن همه آن چیزهائی است که آنحضرتﷺ از وجود آنها اطلاع داده است و نمیتوان آنها را توسط عقل و حواس دریافت؛ مانند ذات و صفات خداوند، امور مربوط به تقدیر، چگونگی بهشت و دوزخ و حوادث مربوط به آنها، وجود فرشتگان، کتابهای آسمانی و انبیای پیشین، که شرح مفصل آنها در پایان سوره بقره یعنی در «آمن الرسول» آمده است. گویا در اینجا ایمان مجمل و در پایان ایمان مفصل بیان گشته است. پس ایمان به غیب یعنی پذیرفتن یقینی کلیه تعالیم و هدایت‌هائی که توسط پیامبر اکرمﷺ آورده شده و نقل آن مطالب از سوی حضرتش قطعی باشد.

این است تعریف ایمان از نظر کلیه مسلمانان جهان.[1] از تعریف فوق چنین نتیجه میگیریم که ایمان تنها به دانستن اطلاق نمی‌شود، بلکه ایمان یعنی پذیرفتن؛ زیرا اگر ایمان را فقط دانستن بدانیم شیطان و بسیاری از کفار حقایق را میدانستند و بر صدق رسالت آن حضرتﷺ نیز یقین داشتند ولی آنرا نپذیرفتند و ایمان نیاوردند.

مسألهٔ دوم، اقامه صلاة: اقامه تنها بمعنی نماز خواندن نیست، بلکه

۱-عقیده الطحاویه و عقاید نسفی و غیره

عبارت از درست و کامل خواندن نماز از هر حیث است. که در آن رعایت تمام فرایض و واجبات و مستحبات و همچنین پای بند بودن بر آنها ضروری میباشد.

در اینجا منظور از نماز مطلق نماز است که شامل فرایض و واجبات و نوافل می‌باشد؛ یعنی کسانیکه طبق اصول و موازین شرعی پایبند نماز بوده و کلیه آداب آنرا رعایت کنند مومن گفته میشوند.

مساله سوم، انفاق در راه خدا: در اینمورد نیز نظر درست و حقیقی که اکثر مفسرین آنرا انتخاب کرده‌اند این است، که مراد ازآن، همه هزینه‌های مصرفی در راه خدا اعم از زکات فرضی و صدقات و نذور واجب و خیرات نفلی در راه خدا است، زیرا در قرآن کریم هر جا که سخن از صدقات نفلی و عمومی رفته، کلمه «انفاق» بکار برده شده و برای مورد فرض آن عموماً کلمه زکات آمده است.

جملهٔ «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» که در این عبارت بکار رفته در واقع باعث ایجاد انگیزه انفاق در راه خدا می‌باشد و ما را به این حقیقت آگاه می‌سازد، که همه اموالی که در دست شماست عنایت خداوند و امانت او می‌باشند؛ اگر همه آنها را در راه خدا انفاق کنید، بجا و درست می‌باشد؛ زیرا که در اینمورد هیچ احسانی از سوی انسان بچشم نمیخورد.

جان دی دی هوئی اسی کی تهی
حق تویه هی که حق ادانه هوا

یعنی، روح عطیه خداوندی است که با فدا کردن آن باز هم حقّی از گردن ما ادا نمی‌شود.

بنابراین اضافه کردن کلمه (مما) بر آنکه مفید تبعیض است، روشنگر این است که تمام اموال اعطائی خدا را صرف نیازهای شخصی خود ننمائید؛ بلکه مقداری از آنهاراانفاق کنید.

اینجا در ذکر صفات متقین نخست ایمان به غیب و سپس اقامه صلوٰة و انفاق در راه خدا را بر شمرد.

اهمیت ایمان بر همه روشن است زیرا مدار پذیرش کلیه اعمال میباشد. اما هرگاه کلمه ایمان همراه با عمل ذکر شود، فهرست آن طویل، و آمار فرایض و واجبات آن بسیار می‌باشد. در اینجا این سوال پیش می‌آید که در دو عمل نماز و انفاق چه رازی پنهان است که از آنهمه اعمال تنها بذکر اینها اکتفاء شده است؟ پاسخ این‌است که تمام اعمالی که بر انسان فرض و واجب شده‌اند یا به بدن تعلق میگیرند، یا به مال، چون نماز مهمترین عبادت مربوط به تن، و انفاق مهمترین عبادت مربوط به مال می‌باشد، در اینجا به ذکر این دو عمل بسنده نمود، پس در حقیقت سخن از دو عمل نیست، بلکه بیان این حقیقت است که این دو عمل در برگیرندهٔ کلیه اعمال و عبادات میباشند.

معنی تمام آیه چنین‌است: متقین‌کسانی هستند که ایمان و عملشان کامل است و مجموعه ایمان و عمل اسلام نام دارد. گویا در این آیه همراه با تعریف کامل ایمان، به مفهوم اسلام نیز اشاره شده است؛ پس مناسب است که فرق میان ایمان و اسلام روشن گردد.

فرق میان ایمان و اسلام

ایمان در لغت بمعنی تصدیق کردن به دل و اسلام عبارت از اطاعت و فرمانبرداری است، محل ایمان قلب و محل اسلام نیز قلب و سایر اعضاء و جوارح می‌باشد. از دیدگاه شرع، ایمان بدون اسلام و اسلام بدون ایمان فاقد اعتبار است؛ یعنی از نظر شرع تصدیق قلبی خدا و رسول تنها به دل بدون اقرار زبان به اطاعت و فرمانبرداری خدا اعتبار ندارد، همچنین اقرار اطاعت و فرمانبرداری زبان زمانی معتبر است که توأم با تصدیق قلبی خدا و پیامبرﷺ باشد.

از نظر لغت دو کلمه اسلام و ایمان مفاهیم جداگانه‌ای دارند که در مواضع متعددی از قرآن مطرح شده و اختلاف این دو مفهوم روشن

گردیده است؛ چنانکه در آیه ۱۴ سوره حجرات میفرماید:«قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْ مِنُوْا وَ لٰكِنْ قُوْلُوْٓا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ» یعنی اعراب بادیه نشین میگویند ما ایمان آوردیم، شما به آنها بگویید که ایمان نیاوردید بلکه بگویید اسلام آوردیم زیرا که هنوز ایمان در قلب شما جایگزین نشده است.

این اختلاف که در آیه فوق میان اسلام و ایمان ذکر گردید، صرفاً به اعتبار معنی لغوی آنست وگرنه قرآن بصراحت اعلام نموده که از نظر شرع اسلام بدون ایمان و ایمان بدون اسلام اعتبار ندارد؛ زیرا اگر اسلام (اقرار فرمانبرداری ظاهر) همراه ایمان نباشد، در اصطلاح قرآن به آن «نفاق» میگویند، که جرم آن از کفر آشکار نیز شدیدتر میباشد.

قرآن در آیه ۱۴۵ سوره نسأ در این باره میفرماید:«اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ فِى الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» یعنی منافقین در پایین‌ترین طبقه جهنم قرار میگیرند. همچنین نص صریح قرآن، تصدیق قلبی بدون اقرار اطاعت را کفر میداند؛ بدین جهت در آیه ۱۴۴ سوره بقره میفرماید:«يَعْرِفُوْنَه كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ» یعنی کفار آنچنان به رسول خدا و حقانیت او یقین دارند که بر فرزندان خود، و در آیه ۱۴ سوره نحل میفرماید:« جَحَدُوْا بِهَاوَ اسْتَيْقَنَتْهَآ اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَّ عُلُوًّا» یعنی این مردم آیات مرا انکار میکنند؛ در صورتی که در دل یقین دارند و این روش آنان فقط بعلت ظلم و تکبر است.

استاد محترم حضرت علامه سید محمد انور شاه کشمیری رحمه الله در مورد مطلب فوق چنین اظهار نظر میکند:«مسافت ایمان و اسلام برابر است، اختلاف تنها در ابتداء و انتهای آنهاست یعنی ایمان از دل آغاز و به انجام اعمال ظاهر منتهی میشود، در حالیکه اسلام از اعمال ظاهر شروع و سرانجام به دل میرسد. اگر تصدیق قلبی به اقرار و اطاعت ظاهری نینجامد ایمان دارای اعتبار نمی‌باشد؛ همچنین اگر اقرار زبانی به تصدیق قلبی منتهی نشود، آن اسلام نیز فاقد اعتبار است.

تحقیق امام غزالی و امام سبکی نیز همین است و امام ابن همام در کتاب «مسامره» نیز اتفاق اهل حق را بر همین نظر نقل کرده است، وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ يُوْقِنُوْنَ.

یعنی متقین کسانی هستند که ایمان دارند به آن کتابی که برای شما نازل شده و به کتابهائی که پیش از شما نازل شده‌اند و ایشان به آخرت هم یقین دارند. در این آیه سایر صفات متقین بیان شده و در آن قدری به تفصیل از ایمان به غیب و آخرت سخن رفته است.

حضرت عبدالله بن مسعود و حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله عنهم، درباره تفسیر این آیه فرموده‌اند: «مومنان متقی در عهد رسالت از میان دو گروه بوجود آمده بودند» یک گروه آنانکه قبلاً مشرک بوده، بعداً به اسلام مشرف شدند و گروه دوم یهود و نصارا که اهل کتاب بودند و سپس مسلمان شدند.

در آیهٔ اول ذکر گروه اول و در این آیه ذکر گروه دوم بمیان آمده است. بدین جهت همراه ایمان به قرآن ایمان به کتب سابق را نیز تصریح نموده است، این گروه بنابر حدیث صریح مستحق دو اجرند، یکی ثواب ایمان و عمل به کتب گذشته و دیگری ثواب ایمان و عمل به قرآن هنگام نزول آن، ایمان داشتن به کتب آسمانی گذشته امروز هم بر هر فرد مسلمان لازم است، لیکن در اینجا یک تفاوت وجود دارد، بدین معنی که امروز مراد از ایمان آوردن به آنها پذیرفتن این حقیقت است که، آنچه حق تعالی در آنها نازل فرموده، همه‌برحق بوده و در زمان خود واجب الاطاعه بوده‌اند؛ اما بعد از نزول قرآن کلیهٔ کتب و شرایع گذشته منسوخ گشته و تنها عمل به قرآن دارای اعتبار می‌باشد.

یک دلیل روشن بر مسأله ختم نبوت

از شیوه سخن آیهٔ فوق یک مسأله مهم و اساسی که همانا ختم رسالت توسط پیامبر اکرمﷺ است روشن میگردد. بدین معنی که حضرتش آخرین پیامبر بوده و پس از ایشان وحی نازل نخواهد شد؛ زیرا

اگر بعد از قرآن کتاب یا وحی دیگری می آمد، همانطور که در این آیه ایمان به کتب گذشته را لازم میداند، ایمان به کتب یا وحی آینده را نیز لازم میدانست، و درباره آن تأکید فراوان میکرد و ایمان آوردن به آنرا مانند ایمان آوردن به کتب سابق چون تورات و انجیل لازم میدانست؛ اگر سلسله پیامبری بعد از آن حضرت ﷺ ادامه می یافت نیاز می رفت که ذکر آن پیامبر و کتابش با اهمیت فوق العاده‌ای مطرح شود تا آیندگان در این مورد دچار اشتباه نشوند.

قرآن هر جا که سخن از ایمان بمیان می آورد همراه آن به پیامبران و وحی گذشته اشاره می‌کند؛ ولی در هیچ جا از پیامبر و وحی آینده سخن نمی‌گوید. نه تنها در این آیه این شیوه بکار رفته بلکه از ابتداء تا انتهای قرآن که حدود ۴۰ الی ۵۰ مرتبه از پیامبران و وحی گذشته و کتب آنها سخن گفته، در هیچ کدام از آنها اشاره‌ای به پیامبر و وحی آینده نکرده است؛ مثلاً در آیه ۴۳ سوره نحل میفرماید:«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» و در آیه ۷۸ سوره مؤمن میفرماید:«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ» و در آیه ۴۷ سوره روم میفرماید:«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِّنْ قَبْلِكَ رُسُلًا» و در آیات ۶۰ و ۱۶۲ سوره نساء میفرماید:«وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» و در آیه ۶۵ سوره زمر میفرماید:«وَلَقَدْ أُوْحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ» و در آیه ۳ سوره شورا میفرماید:« كَذٰلِكَ يُوْحِيْ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ» و در آیه ۱۸۳ سوره بقره میفرماید:« كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ» و در آیه ۷۷ سوره بنی اسرائیل میفرماید:«سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا» در آیات فوق و نظایر اینها که سخن از فرستادن پیامبر یا وحی یا کتاب بمیان آمده با کلمه من قبل و من قبلک مقید شده‌اند، و در هیچ موردی اشاره به ما بعد نکرده است، حتی اگر در آیات دیگر نسبت به ختم نبوت و انقطاع وحی نیز تصریح نمی‌شد، تنها همین طرز بیان قرآن برای شهادت این

مطلب کافی و بسنده بود.[۱]

تفسیر (متقین) با صفت ایمان به آخرت

در آیه فوق دومین صفت متقین ایمان به آخرت ذکر گردیده است، مراد از آخرت سرای آخرت است، که در قرآن بنامهای گوناگون از جمله دارالقرار، دارالحیوان و عقبی آمده است؛ وسراسر قرآن مملو از ذکر چگونگی احوال هولناک آن میباشد.

ایمان به آخرت یک عقیده انقلابی است

اگر چه بطور ضمنی ایمان به آخرت در ایمان به غیب نهفته است، اما حق تعالی بدین جهت آنرا صراحتاً ذکر فرمود، که مهمترین جزء ایمان می‌باشد و نتیجه آن عمل به مقتضای ایمان است؛ در بین عقاید اسلامی اعتقاد به معاد تنها عقیده انقلابی است که دنیا را تکان داد و به شاگردان تعالیم آسمانی در اخلاق و سیاست در مقایسه با ملل جهان مقام ممتازی بخشید. این عقیده نیز همانند عقاید توحید و نبوت برای تمام انبیاء و شرایع مشترک و متفق علیه آمده؛ علت آن هم روشن است؛ زیرا افرادی که هدفشان عیش و عشرت جهان باشد و از این رهگذر مشقت آنرا مشقت بدانند و به کیفر و پاداش اعمال و زندگی اخروی اعتقاد نداشته باشند، امتیاز بین حلال و حرام و صدق و کذب را مخل عیش و عشرت خود میدانند، و سرانجام عاملی که بتواند آنها را از ارتکاب جرم باز دارد وجود نخواهد داشت.

قوانین تعزیری دولتها برای کاهش جرائم و اصلاح اخلاق قطعاً کافی نیست و مجرمان عادی به اینگونه جرائم عادت میکنند؛ اگر چه

۱- برای مطالعه بیشتر پیرامون مسأله ختم نبوت میتوانید به رساله (ختم نبوت) از همین نویسنده مراجعه فرمایید.

افراد شرافتمند از ترس مجازات دولت، مرتکب انجام امور ناپسند نمی‌شوند، لیکن این اجتناب کوتاه مدت تا زمانی بچشم میخورد که کنترل اجتماعی و ترس از مؤاخذه دولت موجود باشد. پس در خلوت و نقاطی که ترس از قوانین دولت وجود ندارد، چه کسی میتواند او را پایبند ارزشهای الهی نموده و از ارضای هواهای نفسانی باز دارد؟

فقط در سایه ترس از خدا و اعتقاد به معاد است که ظاهر و باطن انسان چه تنها و چه در جمع هماهنگ و یکنواخت میشود و انسان یقین حاصل می‌کند که با وجود احراز مقامات بالا و زیستن در کاخهای دارای نگهبان و یا شب‌های تاریک بیننده‌ای او را می‌بیند، و نویسندگانی اعمال وی را ثبت می‌کنند.

در اثر این اعتقاد و عمل کامل بر آن بود که در صدر اسلام چنان گروه پاکبازی بوجود آمدند که غیر مسلمانان از دیدن چهره و عملکرد آنان مشرف به اسلام می‌شدند.

نکته حائز اهمیت در اینجا این است که همراه با آخرت بجای کلمه «یومنون» واژه «یوقنون» بکار رفته است؛ زیرا در مقابل ایمان تکذیب و در برابر یقین، شک و تردید قرار دارد. همچنین اشاره به این نکته است که تنها تصدیق زندگی آخرت بسنده نیست، بلکه یقین بدان ضرورت دارد بدین معنی که گویا آخرت در برابر دیدگان او قرار داشته و هر لحظه آنرا حس میکند.

در اثر همین ویژگی است که پرهیزگاران همیشه تصویر حضور در پیشگاه حق تعالی را جهت کیفر و پاداش به اعمال گوناگون مد نظر دارند. بنابراین کسی که جهت غصب نمودن حقوق دیگران اقدام به تشکیل پرونده‌های دروغین نماید و برای نشان دادن حقانیت خویش متوسل به شهادت دروغ گردد، همچنین خلاف دستور خدا کسب روزی حرام نماید، یا برای تحصیل مقاصد پست مادی به دسیسه‌های خلاف شرع روی آورد، اگر هزار بار به ایمان بر آخرت اذعان کند و از دیدگاه شرع

مؤمن گفته شود، اما فاقد یقینی است که قرآن از او انتظار دارد؛ زیرا آن یقین «یقین مورد نظر قرآن» در زندگی انسان انقلاب بوجود می‌آورد و در نتیجه آن به متقین نعمت هدایت و پیروزی که شرح آن در آیه ۵ سوره بقره چنین آمده «اولٰئِكَ عَلٰی هُدًی مِنْ رَبِّهِمْ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ» یعنی تنها همین گروه بر راه راستی قرار گرفته‌اند که از طرف خدا به آنان رسیده و ایشانند پیروز شوندگان عطا می‌گردد.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ (۶)

بی شک کسانی که کافر شدندبرابراست که آنها رابترسانی یا نترسانی ایمان نمی‌آورند.

خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَ عَلٰی سَمْعِهِمْ وَ عَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَّ

مهر زده خدا بر دلهایشان وبرگوشهایشان، وبرچشمهایشان پرده‌است وبرای آنها

لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ (۷)

است عذاب بزرگ.

خلاصه تفسیر

بدون شک کسانیکه کافر شده‌اند، برابر است که آنان را بترسانی یانترسانی ایمان نمی‌آورند.(این سخن در مورد کفاری است که در علم خدا خاتمه آنها به کفر قطعی است و عموم کفار را در بر نمیگیرد زیرا بسیاری از آنها بعداً مسلمان شدند)، مهر زده خدا بر دلهایشان و برگوشهایشان؛ و بر چشمهایشان پرده است و برای ایشان عذاب بزرگ است.

معارف و مسائل

خلاصه مطالب ذیربط: در پنج آیهٔ قبل، پس از توضیح درمورد اینکه قرآن کتاب هدایت است و از هرگونه شک و تردید مبراست، سخن از افراد سعادتمندی بمیان آمد که از هدایت این کتاب کاملاً بهره

میگیرند.

قرآن ضمن بررسی علائم و صفات ویژه آنان به آنها لقب مومن و متقی داده است؛ سپس در پانزده آیهٔ دیگر اقدام به ذکر کسانی نموده که این هدایت را نپذیرفتند، و با انکار و عناد متعرض آن شدند، این عده را قرآن به دو گروه تقسیم نموده است؛ گروهی که علناً راه انکار و مخالفت را در پیش میگیرند که به آنها «کافر» گفته میشود و گروه دیگر کسانی که بعلت رذالت اخلاقی و اغراض پست مادی جرأت ابراز عقیده ندارند و متوسل به انواع مکاید میشوند؛ بدین معنی که هنگام روبرو شدن با مسلمانان میگویند ما مسلمانیم؛ قرآن و هدایت آنرا قبول داریم و همراه شما هستیم. در حالیکه انکار و کفر در دلشان وجود دارد، هنگام روبرو شدن با کفار میگویند ما هم عقیده و همراه شما هستیم و برای فریب مسلمانان و دانستن اسرار ایشان با آنها اظهار دوستی میکنیم، نام این گروه به اصطلاح قرآن، «منافق» می باشد.

از پانزده آیه که در مورد منکرین قرآن نازل شده است، در دو آیه سخن از کفار علنی و در سیزده آیهٔ دیگر سخن از منافقین (ذکر احوال و علائم و سرانجام آنها) بمیان آمده، از ملاحظه شرح و تفصیل تمام آیات در می یابیم که قرآن در بیست آیهٔ نخستین سورهٔ بقره از یک طرف انسان را بسوی چشمه فیاض هدایت (قرآن کریم) راهنمائی میکند و از سوی دیگر بر اساس معیار قبول یا انکار این هدایت تمام ملل جهان را به دو گروه تقسیم میکند:

۱- هدایت یافتگان که مؤمن و متقی نامیده میشوند.

۲- منحرفین و منکرین هدایت که به آنان کافر و منافق گفته میشود.

گروه اول کسانی هستند که راهشان در صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ، در خواست میشود، و گروه دوم کسانی که از راهشان در غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ پناه خواسته میشود؛ از این شیوهٔ تعلیم قرآن روشن می شود که تقسیم‌بندی معتبر ملل

جهان در واقع بر اساس تقسیم بندی ایدئولوژیکی است؛ یعنی تقسیمی که به اعتبار اصول و نظریات مبتنی باشد، نه بر اساس نسب و رنگ و وطن و وضعیت جغرافیایی؛ زیرا قرآن در آیهٔ ۲سوره تغابن در این باره فرموده است:«خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» یعنی خدا همهٔ شما را آفرید سپس بعضی از شما مؤمن و بعضی کافر شدید.

در آیات ۷و۸ سورهٔ بقره حق تعالی صفت کفاری را که در کفر ورزیدن خود به مرحلهٔ عناد و دشمنی آشکار رسیده بودند و حاضر به شنیدن سخن حق و دلیل روشن نبودند، ذکر نموده و فرموده است:«سنت خدا درباره این گروه از مردم این است که ابتدا در این جهان کیفر عمل خود را نقداً به این صورت دریافت می‌کنند که بر دلهایشان مهر زده میشود؛ چشم و گوششان از دیدن و شنیدن سخن حق بسته میشود و در برخورد با حقیقت و راستی چنان می‌شوند، که گوئی نه برای دیدن چشمی و نه برای شنیدن گوشی و نه برای ادراک عقلی دارند. در پایان آیه، مبتلا بودن این گروه به عذاب عظیم ذکر گردیده است.

تعریف کفر

کفر در لغت، بمعنی «پوشیدن» آمده، بدین جهت است که به ناسپاسی کردن هم کفر گفته میشود؛ زیرا شخص ناسپاس احسان محسن را می‌پوشاند. ودر اصطلاح شرع عبارت از انکار یکی از چیزهائی است که ایمان آوردن به آن فرض باشد، مثلاً خلاصه ایمان عبارت از این است که آنچه را پیامبراکرمﷺ از سوی خدا آورده و ثبوت آنها قطعی و یقینی است، همه را باید با قلب تصدیق کرد و حق دانست، پس اگر یکی از این تعلیمات را حق نداند یا تصدیق نکند، کافر نامیده میشود.

معنی إنذار

کلمه انذار عبارت از خبری است که توأم با ترس باشد؛ همانگونه که ابشار خبری راگویند که از آن سرور وشادمانی حاصل آید، این کلمه در لغت اردو به (ترسانا) و در فارسی به(ترسانیدن) ترجمه شده است. در حقیقت به مطلق ترسانیدن انذار نمیگویند؛ بلکه به ترسانیدن توأم به شفقت و مهربانی انذارگفته می‌شود. مانند ترسانیدن بچه‌ها از آب و آتش و مار و کژدم و حیوانات درنده و غیره.

بنابراین به تهدیدی که دزدان و افراد ظالم و ستمگر میکنند، انذار نمی‌گویند و این ترسانندگان را نذیر نمی‌نامند. لقب نذیر مختص پیامبران است؛ زیرا که ایشان بدلیل شفقت به امت خود آنها را از مصائب آینده می‌ترسانیدند. چون برای مبلغین و مصلحین لازم است که با مخاطبین خود از در خیرخواهی و همدردی در آیند و هدفشان تنها رساندن یک کلمه نباشد، پس به لقب نذیر مخصوص گردانیده شدند.

در این آیه برای تسلی پیامبر اکرمﷺ خاطر نشان می‌سازد که کوشش شما جهت اصلاح کفار معاندین که با وجود شناخت حقیقت اصرار بر کفر و انکار دارند یا بعلت تکبر و کج اندیشی حاضر به شنیدن سخن حق و دیدن دلایل روشن نمی‌باشند موثر واقع نمی‌شود؛ زیرا کوشش و عدم کوشش در حق آنها یکسان است.

قرآن علت آنرا در آیات بعدی چنین توضیح میدهد، که خداوند بر دلها و گوشهایشان مهرزده و بر چشمهایشان پرده قرار داده است و اینگونه، کلیه راههای درک و فهم آنها بسته شده است.

انتظار اصلاح ایشان توأم با دردسر است؛ بدین جهت مهر بر چیزی زده میشود که چیزی دیگر از خارج وارد آن نگردد و مراد از مهرزدن بر دلها و گوشها این است که مجالی برای پذیرفتن حق در آنها وجود ندارد.

(این حالت آنها به مهرزدن بر دل و گوش تعبیر شده است) ولی برای چشمها بجای کلمه «مُهر» واژه «پرده» بکار رفته است، فلسفه‌اش این است که فکر و تخیل از یک جهت وارد دلها نمی‌شود، بلکه از هر سو میتواند بیاید.

همچنین صداهای گوناگون از هر سو شنیده میشوند و راه جلوگیری این منابع زمانی امکان پذیر میشود که بر آنها مهر زده شود در حالیکه چشم خلاف آنهاست؛ یعنی ادراک آن فقط از یک جهت و آنهم از قسمت جلو می‌باشد. هرگاه دربرابرآن پرده و حجاب قرار گیرد ادراک آن نیز خاتمه خواهد یافت.(۱)

کیفر دنیوی گناهان سلب توفیق است

از آیه فوق روشن میشود که کیفر اصلی کفر و هرگناه دیگر در آخرت داده میشود و تنها کیفر بعضی از گناهان در این جهان دریافت میشود، که به آن مکافات در دنیا میگویند.

این کیفر دنیوی گاهی بدین صورت است که توفیق اصلاح از فرد سلب میشود و انسان از اندیشهٔ حساب و کتاب اخروی غافل میماند؛ در گناه و عصیان به جلو میرود و سرانجام زشتی آن اعمال از نظرش محو میشود.

بعضی از بزرگان در این مورد گفته‌اند:«اِنَّ مِنْ جَزَاءِ السَّيِّئَةِ السَّيِّئَةُ بَعْدَهَا وَ اِنَّ مِنْ جَزَاءِ الحَسَنَةِ الْحَسَنَةُ بَعْدَها» یعنی یکی از کیفر گناهان این است که گناهان دیگری را بخود جذب میکند و یکی از پاداش نیکیها این است که نیکی دیگری را بسوی خود می‌کشد.

در حدیث آمده است که: هرگاه انسان مرتکب گناهی شود در قلب

۱- مظهری

او یک نقطه سیاه بوجود میآید؛ همچنانکه وجود یک لکه سیاه بر لباس سفید موجب عدم خشنودی انسان میگردد، از نخستین لکه گناه بر صفحه قلبش نیز پریشان میشود. اگر او از این گناه توبه نکند و مرتکب گناهی شود لکه‌ای دیگر بر قلبش پدیدار میگردد، و اینگونه در اثر ارتکاب هر گناهی یک نقطهٔ سیاه بوجود میآید، و سرانجام سیاهی تمام قلب او را احاطه میکند؛ در این حالت است که او نه کار بد را بد می داند، و نه کار خوب را خوب؛ حتی تشخیص نیک و بد در قلب او از بین میرود.

قرآن نام این سیاهی و ظلمت را با کلمه «رانْ یا رین» ذکر کرده، چنانکه در آیه ۱۴ سورهٔ مطففین میفرماید:« كَلاَّبَلْ رَانَ عَلىٰ قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ[1]» و ترمذی با سند صحیح از ابوهریره نقل کرده که آنحضرتﷺ فرموده‌اند: «هرگاه انسان مرتکب گناهی شود دل وی سیاه میگردد؛ ولی بمحض اینکه توبه کند، مجدداً دلش روشن میشود.[2]

نصیحت در هر صورت برای ناصح مفید است

خواه مخاطب قبول کند، خواه نکند

در این آیه موعظه و عدم موعظه آنحضرتﷺ برای کفار ازلی[3] مساوی و برابر دانسته شده است و همراه آن قید علیهم را نیز آورده نشان میدهد که این برابری در حق کفار است. نه در مورد رسول خداﷺ زیرا به ایشان ثواب تبلیغ و تعلیم و مساعی جهت اصلاح خلق میرسد، بدین جهت در سراسر قرآن از دعوت و تبلیغ آنحضرتﷺ نسبت به این دسته از مردم ممانعت بعمل نیامده، بدیهی است که هر کس وظیفه دعوت به دین و اصلاح مردم را انجام دهد، خواه موثر واقع شود یا نشود در هر صورت، او پاداش عملش را دریافت خواهد کرد.

۱- مشکاة از مسند احمد و ترمذی. ۲-قرطبی.

۳- کفاری که از روز ازل کفرشان مقدر شده است.

پاسخ یک تردید

مقصود این آیه همان است که در آیه ۱۴ سورهٔ مطففین چنین آمده: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ» یعنی اینطور نیست، بلکه بر دلهایشان زنگار نشسته است، همان زنگار است که در آیهٔ مذکور به کلمه مهر یا پرده تعبیر شده است. شاید در اینجا این شک بوجود آید که وقتی خدا بر دلهایشان مهر زده و حواسشان را از کار انداخته آنها در کفر خود معذورند، و تعذیب آنها بی معنی است پاسخ این‌است که آنها به آزادی و اختیار دست به شرارت و عناد زده و استعداد خود را بباد داده‌اند؛ پس فاعل و مسبب تباهی استعداد خویش خود آنان هستند و خداوند متعال چون خالق افعال بندگان است، مهر زدن را بخود نسبت داده، نشان میدهد که وقتی آنان صلاحیت قبول حق را در خود با وجود شناخت و آگاهی تباه کنند طبق سنت الهی کیفیت «عدم صلاحیت» در دل و حواسشان جایگزین میگردد.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّقُوْلُ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَمَاهُمْ بِمُؤْمِنِيْنَ(۸)

بعضی از مردم چنین هستند که می گویند ما ایمان آوردیم به خدا و به روز قیامت وآنان هرگز

يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ مَا يَخْدَعُوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ(۹)

مؤمن نیستند. فریب می کنند با خداو با ایمان داران و نمی‌فریبند، دراصل کسی را مگر خود را و

فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ بِمَا كَانُوْا

فکرنمی‌کنند.در دلهایشان بیماری است، باز اضافه فرمود خدا بیماری آنه راوبرای آنها عذاب

يَكْذِبُوْنَ(۱۰) وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ قَالُوْٓا اِنَّمَا نَحْنُ

دردناک‌است به آنچه دروغ می گفتند. و چون به آنها گفته می شود فساد نیاورید در ملک

مُصْلِحُوْنَ (۱۱) اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُوْنَ وَلٰكِنْ لَّا يَشْعُرُوْنَ(۱۲)

می‌گویند ما مصلح هستیم. بدانیدکه ایشان ازفساد کارانند،ولی نمی فهمند.وقتی‌که گفته‌می‌شودبه

وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا كَمَآ اٰمَنَ النَّاسُ قَالُوْٓا اَنُؤْمِنُ كَمَآ اٰمَنَ السُّفَهَآءُ

آنان‌که ایمان بیاورید، چنانکه ایمان آوردند مردمان، می گویند آیا ایمان بیاوریم چنانکه ایمان

اَلآَ اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَآءُ وَ لٰكِنْ لَّا يَعْلَمُوْنَ (۱۳) وَ اِذَا لَقُو الَّذِيْنَ
آوردند بی خردان بدانید که اینها هستند، بی خردان ولی نمی دانند. و چون ملاقات می کنند با مسلمانان
اٰمَنُوا قَالُوْٓا اٰمَنَّا وَ اِذَا خَلَوْا اِلٰى شَيٰطِيْنِهِمْ قَالُوْٓا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا
می گویند ما ایمان آورده ایم و چون تنها می شوند و نزد با شیاطین خود می گویند بی شک ما با شما هستیم
نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ (۱۴) اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِی طُغْيَانِهِمْ
ما «با مسلمانان» تمسخر می کنیم. الله تمسخر می کند با آنان و آنانرا در سرکشی شان ترقی می دهد
يَعْمَهُوْنَ (۱۵) اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰی فَمَا رَبِحَتْ
درحالیکه از نظر عقل کورند. ایشانند که خریدند گمراهی را در عوض هدایت پس سودی نداد
تِّجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوْا مُهْتَدِيْنَ (۱۶) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّآ
معامله آنها و نشدند راهیاب. مثالشان مانند کسی است که آتشی روشن کرد پس چون روشن
اَضَآءَتْ مَا حَوْلَهٗ ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُوْرِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِیْ ظُلُمٰتٍ لَّا يُبْصِرُوْنَ (۱۷)
کرد آتش دور و بر او را، برد الله روشنی آنها را و گذاشت آنها را در تاریکیها که چیزی
صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ (۱۸) اَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَآءِ فِيْهِ
نمی بینند. کر و لال و کورند، پس باز نمی گردند. یا مثالشان چنان است که باران از آسمان
ظُلُمٰتٌ وَّ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُوْنَ اَصَابِعَهُمْ فِیْٓ اٰذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ
تند ببارد و در آن تاریکی و رعد و برق باشد می گذارند انگشتها یشان را در گوشهای خود از ترس صاعقه ها
حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللّٰهُ مُحِيْطٌ بِالْكٰفِرِيْنَ (۱۹) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ
از ترس مرگ و خداوند احاطه کننده کافران است. نزدیک است که بر باید برق
كُلَّمَآ اَضَآءَ لَهُمْ مَّشَوْا فِيْهِ وَ اِذَآ اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوْا وَ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ
چشمهایشان را، هرگاه می درخشد بر آنان راه می روند در روشنی آن و چون تاریک می شود می
لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيْرٌ (۲۰)
ایستند واگر خدا بخواهد می برد گوشها و چشمهای آنها را بی شک الله بر هر چیز توانا است.

خلاصه تفسیر

و بعضی ازمردم چنین‌اند که میگویند ما ایمان‌آوردیم بخدا و به روز قیامت در حالیکه آنان کاملاً بی‌ایمانند(بلکه) فریب کاری میکنند با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند و در واقع بجز از خود با کسی فریبکاری نمی‌کنند، و شعور ندارند(که سرانجام بد این فریبکاری دامنگیر خود آنها میشود) در دلهای ایشان بیماری بزرگی است باز هم خدا افزود بیماری آنها را (در این بیماری خبث طینت و حسادت روز افزون آنها از مشاهده ترقی اسلام و مسلمین و نیز پریشانی از آشکار شدن کفر آنها بچشم میخورد) و برای آنها عذاب دردناک است،بعلت آنکه دروغ می‌گفتند (یعنی به دروغ ادعای ایمان میکردند) هنگامیکه به ایشان گفته میشود که در زمین فساد نکنید، میگویند ما هستیم که اصلاح می‌کنیم (اما زمانیکه در اثر رفتار منافقانه آنها فتنه و فساد برپامیشد، و فرد خیرخواهی آنها را تفهیم میکرد که دست از فتنه انگیزی و کارهائی که موجب فساد میشودبردارند در پاسخ خود را بجای مفسد، مصلح معرفی میکردند بدین معنی که فساد خود را اصلاح نشان می‌دادند) بیاد داشته باشید که بی‌شک ایشان مفسدانند، اما شعور آنرا ندارند(این دلیل جهالت و نادانی آنهاست که عیب خود را هنر می‌پندارند. در صفحات بعد در مورد جهالت دیگرآنان که هنر دیگران یعنی ایمان خالص‌شان را عیب می‌دانستند و حقیر می‌شمردند سخن خواهیم گفت) و هنگامیکه به آنان گفته شود که شما چنان ایمان بیاورید که ایمان آورده‌اند کسان دیگر می‌گویند: آیا ما ایمان بیاوریم همانطوری که ایمان آورده‌اند نادانان، آگاه باشید که ایشان‌اند نادان اما آنرا نمی‌دانند(ظاهراً منافقین این سخنان را نزد مسلمانان ناشناسی که از آنان هیچگونه ترسی نداشتند مطرح میکردند در غیر اینصورت کفر خود را پنهان نگاه می‌داشتند) وقتی ملاقات می‌کنند منافقان با کسانی که ایمان آورده‌اند میگویند: ما هم

ایمان آورده‌ایم و هنگامیکه تنها می‌شوند پیش بزرگان شرور خود میگویند که بدون شک ما همراه شما هستیم و ما(مسلمانان را) فقط استهزاء می‌کنیم(یعنی به مسلمانان با شوخی و تمسخر می‌گوییم که ما ایمان آورده‌ایم در حالیکه حقیقتاً با شما هم عقیده هستیم البته خدا در آینده جواب استهزای آنها را میدهد) خدا استهزاء می‌کند به آنان و فرصت میدهد به ایشان که در سرکشی خود حیران و سرگردان باشند(منظور از استهزای خدا این است که به آنان فرصت میدهد تا گرفتار کفر کامل شده جرمشان سنگین شود سپس بطور ناگهانی گرفتار گردند چون این فعل خدا در مقابل استهزای آنان صورت می‌گیرد از آن بعنوان استهزاء تعبیر شده است) ایشان کسانی هستند که خریدند گمراهی را بجای هدایت پس سود نکرد تجارت آنها و نه ایشان به راه راست رفتند (یعنی آنها استعداد تجارت نداشتند و بجای هدایت که چیزی با ارزش است گمراهی را خریدند) مثال ایشان مانند کسی است که آتش روشن کرد پس وقتی که روشن کرد آتش اطراف او را در عین حال خدا سلب کرد روشنی‌شان را و گذاشت آنها را در تاریکی که هیچ چیزی را نبینند(همچنانکه این شخص و همراهان وی پس از مشاهده روشنی در تاریکی قرار گرفتند منافقین نیز پس از دیدن روشنی حق در تاریکی گمراهی گرفتار می‌شوند همانطور که چشم و گوش زبان فرد یاد شده در تاریکی بیکار شده کاری از پیش نمی‌برند، منافقین نیز در تاریکی جهل و نادانی چنین حالتی دارند که گوئی) ایشان کر و لال و کورند.

پس اکنون بر نمی‌گردند،(زیراکه صلاحیت دیدن، شنیدن و دانستن را از دست داده‌اند.

آنچه شرح آن گذشت مربوط به منافقانی بود که به طیب خاطر بر کفر خود اصرار می‌ورزیدند و هیچگاه تصور ایمان در ذهنشان بوجود نمی‌آمد؛ اما در آینده از دسته‌ای دیگر از منافقین سخن به میان آمده که در واقع گرفتار شک و تردید بودند؛ ولی گاهی در اثر مشاهده حقانیت

اسلام بسوی آن متمایل می‌شدند و چون اغراض نفسانی بر آنها مسلط می‌شد، این تمایل در آنها نتیجه عکس می‌داد) یا مثال آن منافقان چنین است که از آسمان بارانی باشد و در آن تاریکی و رعد و برق وجود داشته باشد و کسانیکه در این بارندگی راه می‌روند انگشتهای خود را در گوشهاشان جای دهند بجهت صاعقه از ترس مرگ و خداوند احاطه کننده کفار است حالت برق نیز چنین است که بینائی آنها را ربوده باشد و همینکه برق بدرخشد در روشنی آن بحرکت در می‌آیند و هنگامی که تاریکی آنانرا فراگیرد متوقف می‌مانند و اگر خدای می‌خواست چشم و گوششان را سلب می‌نمود بی‌شک خداوند بر هر چیز قادرست (پس هم چنانکه اینگونه افراد در طوفان باد و باران می‌ایستند حال منافقین هم در تردد است نمی‌توانند کار بکنند)

معارف و مسائل

همانگونه که قبلاً گذشت و در ابتدای سوره بقره روشن شد که قرآن کریم از هر گونه شک و تردید مبّرا است. سپس در بیست آیه دیگر به ذکر احوال دو گروه از مردمی که موافق و مخالف قرآن هستند پرداخت؛ بدینصورت که در پنج آیه اول از متقین یعنی کسانی که آنرا پذیرفتند و در دو آیه دیگر از منکرین قرآن یعنی آن دسته از مردم که علناً و از روی عناد آنرا انکار کردند سخن رفت. سپس در سیزده آیه بعد از کفار و منکرینی سخن بمیان آمد که بظاهر خود را مسلمان می‌گفتند اما در حقیقت مؤمن نبودند که این گروه را قرآن منافق نام نهاده است.

در دو آیه اخیر از آیات گذشته در مورد منافقین چنین میفرماید:«بعضی از مردم میگویند که ما به خدا ایمان آورده‌ایم حال آنکه آنها مؤمن نیستند و با خدا و مؤمنان خدعه میکنند. سرانجام نتیجه این فریب‌کاری متوجه خودشان خواهد شد با وجود این به این حقیقت شعور

ندارند، در این آیه ادعای دروغ بودن ایمانشان آشکار شده نشان میدهد که این ادعا فریبی بیش نیست. بدیهی است که کسی نمی‌تواند خدا را فریب دهد و اغلب میدانستند که نمی‌توانند خدا را فریب دهند، اما در اینجافریب کاری آنها با رسول خدا ومؤمنان را به خدا نسبت داده میفرماید: ایشان با خدا فریبکاری می‌کنند.(۱)

بنابراین در مورد سرانجام کار منافقان چنین میفرماید:«این نادانان جز خود کسی را فریب نمی‌دهند زیرا خداوند متعال بالاتر از هر نوع مکر و حیله آنان است رسول خدا و مؤمنین نیز بوسیله وحی الهی از فریب آنان در امان میباشند، و هیچگونه ضرری متوجه‌شان نمیگردد، البته و بال این فکر و حیله در دنیا و آخرت دامنگیر خود آنها خواهد شد.»

در آیه سوم میفرماید: «بیماری بزرگی در دلهای آنها وجود دارد و خدانیز بیماری آنهاراافزایش داد» مرض یا بیماری به حالتی اطلاق میشود که فرد در اثر آن حالت اعتدال خود را از دست بدهد و در رفتار او اختلال بوجود آید. و در نتیجه منجر به مرگ و نیستی وی گردد. در اصطلاح قرآن و حدیث به کیفیات نفسانی که در راه رسیدن به کمال انسانی او نارسائی پدید آورد، مرض گفته میشود که در اثر آن، فرد از پرداختن به مسائل ویژه انسانی بازمانده نهایتاً به هلاکت روحی او منتهی میشود.

حضرت جنید بغدادی رحمه‌الله میفرماید: امراض گوناگون قلب در سایه تبعیت از شهوات نفسانی بوجود میایند، همانطور که امراض جسم بعلت عدم اعتدال اخلاط در انسان ایجاد میگردد. در این آیه به کفر پنهانی که در دل منافقان وجود دارد مرض اطلاق شده است؛ این بیماری از نظر جسمی و روحی مرضی بزرگ و مهلک است. روحی بودن این بیماری از

۱- قرطبی عن الحسن

دو جهت کاملاً آشکار است، نخست ناسپاسی از آفریدگار و سرکشی از اجرای احکام او که کفر نام دارد، و بنوبه خود بـزرگترین بـیماری روح انسان و بدترین لکهٔ ننگ بر تـارک شـرافت انسـانی اوست. ثـانیاً، پـنهان نمودن اصول و موازین ایمان بمنظور دست یابی به اغراض پست دنیوی و عدم جرأت بر اظهار مکنونات ضمیر خود، دنائتی دیگر است که برای روح، مرض بزرگی بشمار میرود.

جسمانی بودن مرض نفاق باین معنی است که در دل منافق همیشه این تردید وجود دارد که شاید در جائی شخصیت واقعی و هویت اصلی وی آشکار گردد، این اضطراب و پریشانی همیشگی که شبانه روز وی را رنج میدهد خود یک مرض جسمانی است. نکته دیگر اینکه سرانجام این بیماری منجر به حسد میشود، در درون منافق با مشاهده پیشرفت و ترقی مسلمانان آتشی شعله‌ور میگردد، و چون مجال اظهار آنـرا نـدارد ایـن عامل خود موجب مرض جسمی او میگردد.

اینکه حق تعالی فرمود: به مرض آنها افزودم، بدین معنی است که این مردم از مشاهده ترقی اسلام و مسلمین در آتش حسد مـی‌سوزند، هـنگامیکه خـداونـد ایـن تـرقی را افـزایش مـی‌دهد مشـاهده شکـوه و سربلندی بیشتر مسلمانان باعث ازدیاد مرض آنها میگردد. در آیه های چهارم و پنجم، به یادآوری اشتباه دیگر منافقین می‌پردازد و می‌گوید که: ایشان صلاح و فساد را منحصر به ادعای زبانی میدانند؛ در حالیکه چنین نیست، زیرا هیچ دزد و راهزنی حاضر نیست که خود را مفسد بداند. پس مدار بر آن عملی است که انجام میدهد، اگر آن عمل فساد باشد، انجام دهنده را مفسد میگویند، ولو اینکه نیت او فساد نـباشد، در آیـهٔ ششـم معیار صحیح ایمان در مقابل منافقین گذاشته شد که، آمِنُوْا كَـمَا آمَـنَ النَّاسُ، یعنی ایمان بیاورید همانگونه که مردم دیگر ایمان آورده‌اند. مراد از کلمهٔ «ناس» در این جمله به اتفاق مفسرین، صحابه کرام هستند؛ زیرا آنان هنگام نزول قرآن ایمان آوردند. پس نزد خدا ایمانی معتبر است که

همانند ایمان صحابه باشد، بدین معنی که به هر چیز و برهرکیفیتی که صحابه ایمان داشتند، اگر دیگران نیز ایمان داشته باشند آن ایمان، ایمان‌راستین می‌باشد.

در غیر اینصورت ایمان بحساب نمی‌آید، بدیهی است که ایمان صحابه معیار ایمان امّت است و بر اساس آن ایمان سایر امّت مورد سنجش قرار می‌گیرد. پس آنچه مطابق این معیار نباشد نه تنها از نظر شرع به آن ایمان گفته نمی‌شود، بلکه به عمل کنندگان آن نیز مؤمن اطلاق نمی‌گردد. هر عقیده و عملی که بر خلاف معیار فوق باشد، اگر چه ظاهراً خوب بوده و با نیّت خوب انجام گیرد، نزد خدا فاقد اعتبار است.

منافقین، صحابهٔ کرام و یاران پیامبر را سفهاء، یعنی احمق می‌گفتند، اساساً شیوه برخورد گمراهان هر زمان، با افراد مصلح نیز اینگونه است که بر آنان نام احمق و نادان می‌گذارند، امّا قرآن نشان می‌دهد که خود ایشان احمق‌اند، زیرا به دلایل روشنی که پیامبر از سوی خدا آورد، ایمان نیاوردند.

در آیهٔ هفتم از چهرهٔ دیگر منافقین، یعنی نفاق وسیاست دوروئی ایشان پرده بر می‌دارد، و میگوید که آنها هنگام مواجهه با مسلمانان میگویند که مؤمن و مسلمانیم، وهنگام ملاقات با کفار ملّت خود میگویند ما در واقع همراه شماییم و با مسلمانان صرفاً بخاطر تمسخر و استهزاء و تحمیق آنها ارتباط برقرار می‌کنیم.

آیهٔ هشتم پاسخ گفتگوی احمقانهٔ منافقین می‌باشد، این نادانان چنین تصور می‌کنند که با مسلمانان از در استهزاء وارد می‌شوند، و آنانرا تحمیق می‌کنند، حال آنکه در حقیقت خود ایشان احمق‌اند، زیرا خداوند با حلم و بردباری بدیشان فرصت می‌دهد و سرانجام زمینه را برای استهزاء آنها فراهم می‌سازد؛ بدین شکل که بظاهر از آمدن عذاب خدا غافل میشوند و در سرکشی خود پیشروی می‌کنند، همینکه جرمشان سنگین‌شود ناگهان گرفتار عذاب میگردند و چون این‌عمل خدا

پاسخ به استهزاء آنان میباشد، بدین جهت به لفظ استهزاء تعبیر شده است.

آیهٔ نهم بیان حالت دیگری از منافقین است، بدین معنی که قبلاً مبتلای کفر بوده‌اند، سپس اسلام را از نزدیک دیده و حلاوت ارزشهای متعالی آنرا چشیده‌اند. ولی اینک با وجود مشاهده و درک کفر و اسلام متاسّفانه برای دستیابی به مصالح پست دنیوی خویش، کفر را بجای اسلام انتخاب نموده‌اند. قرآن این داد و ستد آنها را با کلمهٔ تجارت ذکر کرده، نشان میدهد که آنها سلیقهٔ تجارت راهم ندارند، زیرا با ارزش‌ترین چیز را که ایمان است، از دست داده بجای آن چیز پست و مشقّت آور یعنی کفر را خریده‌اند.

در چهار آیهٔ آخر، برای مجسّم ساختن وضع منافقین صدر اسلام دو مثال آورده و وضع آنها را نفرت انگیز نشان میدهد، وچون منافقین آن زمان دو گروه بودند، برای هر کدام مثالی زده است.

نخست: گروهی که در کفر ورزیدن خود پخته بودند و اظهار به ایمان را فقط برای مصالح دنیوی ابراز میکردند، در حالی که با اسلام و ایمان هیچ رابطه‌ای نداشتند.

دوم: کسانی بودند که از حقانیت اسلام متأثر شده بودند؛ گاهی تصمیم میگرفتند که مسلمان شوند، امّا اغراض دنیوی سد راهشان قرار می‌گرفت، و در ارادهٔ آنها خلل ایجاد میکرد و در حالتی مذبذب بحال خود رها شان می‌ساخت. مضافاً این مطلب ظالمان و ستمگران را بیدار کرد، که هیچکدام از آنها نمی‌توانند از حیطهٔ قدرت الهی خارج شوند و خدا درهر لحظه و شرایطی که بخواهد، می‌تواند آنها را هلاک ساخته نیروی بینائی و شنوائی‌شان را از کار بیندازد.

این سیزده آیه که شرح آن گذشت نه تنها بررسی وضعیت منافقین است، بلکه در آنها احکام و مسائل و هدایت‌های مهم دیگری نیز وجود دارد.

آیا کفر و نفاق ویژه عهد نبوت بوده یا هم اکنون نیز وجود دارد

صحیح ترین نظریه در مورد شناسائی نفاق و منافق این است که: انسان از دو راه موفق به شناخت آنها میگردد.

نخست‌اینکه: خدا توسط وحی به رسول خود اطلاع دهد که فلان شخص منافق است.

دوم اینکه: از روی اعمال فرد میتوان به منافق بودن او پی برد؛ یعنی زمانی که عمل کسی بر خلاف اصول اعتقادات اسلامی باشد و آشکارا مرتکب عملی بر خلاف آنها گردد، منافق گفته میشود.

پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ بعلت انقطاع وحی شناسائی افراد به شیوه اول منتفی شد. امّا صورت دوم همچنان باقی ماند، بدیهی است، اگر فردی یافت شود که حرف و عمل وی بر خلاف عقاید قطعی اسلام باشد، یا آنها را مورد استهزاء و تحریف قرار دهد، به او منافق گفته میشود، در قرآن کریم به چنین افرادی مُلحِد نیز گفته شده است، چنانکه در آیهٔ ۴۰ سورهٔ حم سجده، میفرماید:«اَلَّذِیْنَ یُلْحِدُوْنَ فِیْ اٰیَاتِنَا» و در حدیث به فرد منافق لقب زندیق داده شده است، چون کفر ایشان با دلیل و برهان قابل اثبات است، لذا حکم صادره در مورد آنها همانند حکم کفار است و حکم جداگانه‌ای ندارند.

مضافاً علمای امّت فرموده‌اند که چون قضیه منافقین بَعد از آنحضرتﷺ پایان یافت، اکنون کسی که مؤمن نباشد کافر گفته میشود.[1]

۱- در (عمده) شرح بخاری از امام مالک نقل شده که نفاق بعد از زمان نبوت به همین صورت شناخته می‌شود لذا به مرتکب آن منافق گفته می‌شود.

حقیقت ایمان و کفر

از تأمل در آیات فوق، حقیقت کامل ایمان و اسلام و نقطه مقابل آن: یعنی کفر والحاد نیز روشن گردید، زیرا در این آیه‌ها ادعای منافقین جهت آوردن ایمان و پاسخ قرآن مبنی بر عدم ایمان آوردن آنها ذکر گردید.

در اینجا چند نکته قابل تأمل است، اول اینکه، منافقین که شرح حال آنها گذشت، در اصل یهودی بودند، ایمان به خدا و روز قیامت در مذهب یهود وجود داشت، امّا آنچه در اعتقادشان یافت نمی‌شد، ایمان به رسالت پیامبر اکرمﷺ بود که در گفتارشان ذکر نمی‌کردند، تنها به دو چیز اعتقاد داشتند، ایمان به خدا و به روز آخرت، در این دو مورد نمی‌شد آنها را دروغگو دانست، پس اینکه قرآن به آنها نسبت دروغ داده و منکر ایمان آوردن آنها شده، متکی بر چه اصلی بوده است؟ پاسخ این است که تنها اقرار به خدا و آخرت بدلخواه خود ایمان نامیده نمی‌شود، زیرا مشرکان هم بگونه‌ای خدا را قبول دارند و او را قادر مطلق میدانند.

گروهی از مشرکین هندوستان بنام «پرلو»، نوعی از قیامت را قبول دارند، امّا قرآن کریم آنرا ایمان نمی‌داند، بلکه ایمانی را دارای اعتبار میداند که موافق با اصول و موازین قرآن و دستورات پیامبر اکرمﷺ باشد.

با توجه به نکته فوق، بدیهی است که قوم یهود نه به خدا ایمان دارند، و نه روز قیامت را می‌پذیرند. زیرا از یک طرف حضرت عزیر را فرزند خدا میدانند، از طرف دیگر در مورد قیامت این اشتباه بزرگ را دارند که فرزندان انبیاء هر کاری انجام دهند، همچنان محبوب خدا بوده و در آخرت از آنها باز خواست بعمل نخواهد آمد، و اگر به عذابی گرفتار شوند آن هم ناچیز خواهد بود. لذا به اعتبار اصطلاح قرآن این گفتهٔ آنها

که به خدا و روز معاد ایمان آورده‌ایم، اشتباه و دروغ است.

معیار کفر و ایمان

از نظر قرآن، ایمان همان است که در آیهٔ سیزدهم سورهٔ بقره بیان شده است، «وَاِذَاقِيْلَ لَهُمْ آمِنُوْا كَمَا اٰمَنَ النَّاسُ» و از آن روشن شد که معیار تشخیص صحت و سقم ادعای ایمان در واقع ایمان صحابه کرام است، یعنی ایمانی که مطابق ایمان صحابه باشد درست است و در غیر اینصورت نادرست میباشد، و نزد خدا و پیامبرﷺ به آن ایمان گفته نمی‌شود، اگر شخصی مفهوم عقیده قرآنی را بر خلاف تصریح خودِ قرآن و یا تشریح رسول خداﷺ استنباط کند، و بگوید که من این عقیده را قبول دارم، چنین ادعائی در شرع مقدس اسلام فاقد اعتبار است.

امروزه گروهی بنام« قادیانی» هم دارای چنین عقیده‌ای هستند، و می‌گویند: ما هم به ختم نبوت اعتقاد داریم. امّا در این اعتقاد خود بر خلاف تصریحات پیامبر اکرمﷺ و ایمان صحابه، تحریفات گوناگونی روا میدارند. و برای میرزا غلام احمد قادیانی قایل به نبوت‌اند، جا دارد که بر حسب تصریح قرآن به ایشان هم گفته شود.«مَا هُمْ بِمُؤْمِنِيْنَ» یعنی اینها هرگز مؤمن نیستند.

خلاصه اینکه اگر شخصی بر خلاف ایمان صحابه مفهوم جدیدی برای یک عقیده بسازد و پای بند آن گردد و خود را مؤمن و مسلمان معرفی کند و در نماز و روزه با مسلمانان وجه اشتراک داشته باشد، ولی تا زمانی که مطابق معیارهای تعیین شده قرآن ایمان نیاورد، در اصطلاح قرآن به وی مؤمن گفته نمی‌شود.

رفع یک شبهه

در حدیث و فقه نظریهٔ مشهوری است که به اهل قبله نمی توان کافر گفت، این مساله در ضمن آیهٔ مذکور روشن شد که مراد از اهل قبله کسانی

هستند که منکر هیچ اصلی از ضروریات دین نباشند، وگرنه منافقین هم مانند مسلمانان رو بقبله نماز میخواندند، امّا تنها رو به قبله نماز خواندن برای قبولیت ایمانشان کافی نبود، زیرا که آنها مانند صحابۀ کرام به تمام ضروریات دین اعتقاد نداشتند.

دروغ یک امر ناپسند است

اندک تأملی در گفتار منافقین، یعنی «آمَنَّابِاللهِ وَ بِالْيَوْمِ الْأٰخِرِ»، این نکته را روشن می‌سازد که آنها با وجود شدیدترین وضعیتی که در کفر داشتند، از دروغ گفتن اجتناب می‌ورزیدند. زیرا آنها در ادعای ایمان خود ایمان به خدا و روز قیامت را ذکر میکردند، ولی ایمان به رسول ﷺ را بدین جهت که ادعای دروغ می‌باشد، ذکر نمیکردند. بدیهی است که دروغ گفتن عملی قبیح و زشت است، که حتی مردم شریف اگر چه کافر یا فاسق باشند، آنرا نمی‌پسندند.

البته این امرِ جداگانه‌ای است که ادعای ایمان منافقین به خدا و روز قیامت، بعلت مخالف بودنش با نص صریح قرآن نیز دروغ بود، اما از نظر خود آنها دروغ بحساب نمی‌آمد.

بد رفتاری با انبیاء و اولیاء بدرفتاری با خداست

در آیه های گذشته یکی از خصوصیات منافقین (يُخَادِعُوْنَ اللهَ) بود، یعنی ایشان میخواهند خدا را فریب دهند و با او حیله گری کنند، در صورتی که شاید هیچ یک از منافقین چنین قصدی که خدا را فریب دهد و یا تصور کند که میتواند خدا را بفریبد، نداشته باشند. بلکه آنان در واقع به قصد فریب دادن رسول خدا و مومنین مرتکب این حرکات زشت می‌شدند، خداوند در آیۀ مذکور آنرا فریب کاری با خدامی‌داند زیرا

هرگونه بدرفتاری با پیامبرﷺ یا ولی حقیقتاً در حکم بد رفتاری با خداخواهد بود.

از سوی دیگر این نکته اشاره‌ای به رفعت و شأن و مقام آن حضرتﷺ میباشد، بدین معنی که گستاخی در مورد پیامبرﷺ جرمش به اندازهٔ گستاخی در حق خداست.

وبال دروغ گفتن

در آیه های مذکور علت عذاب الیم، «بِمَا كَانُوْا يَكْـذِبُوْنَ»، بیان شده در صورتی که کفر و نفاق و کینه و توطئه علیه مسلمانان در مقایسه با دروغ، جرائم سنگین‌تری هستند، ولی قرآن عذاب الیم (عذاب دردناک) را برای دروغ گفتن قرار داده است. بدیهی است که کفر و نفاق جرائم بزرگی هستند، امّا چون عادت به دروغگویی جرم اصلی منافقان می‌باشد و این عامل آنها را به کفر و نفاق می‌کشاند، بناء در رأس تمام این خطاها قرار دارد.

قرآن مجید در آیهٔ ۳۰ سورهٔ حج میفرماید:
«وَ اجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوْا قَـوْلَ الزُّوْرِ»، یعنی از نجاست بت پرستی و از دروغگویی اجتناب کنید.

صلاح و فساد و شناخت مصلح و مفسد

از آیه های فوق چنین بر می آید که؛ وقتی کسی به منافقین می‌گفت که توسط نفاق خود بر روی زمین فساد بر پا نکنید، آنها با تأکید پاسخ می‌دادند که:«إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُوْنَ» لفظ «انما» برای انحصار بکار میرود، یعنی فقط ما مصلح هستیم و هیچ عمل ما با فساد رابطه‌ای ندارد. امّا قرآن‌کریم در پاسخ آنها میفرماید:« اَلاَ إِنَّـهُمْ هُـمُ الْـمُفْسِدُوْنَ وَ لٰكِـنْ لاَ يَشْعُرُوْنَ»، آگاه باشید که ایشان مفسدند ولی شعور ندارند، در اینجا دو

نکته روشن میشود.
اول اینکه: حرکات منافقین در واقع موجب انتشار فتنه و فساد بر روی زمین میگردد.
دوم اینکه: آنان اعمال را به نیت ایجاد فتنه و فساد انجام نمی‌دهند، حتی نمی‌دانند که نتیجهٔ اعمال آنها باعث فتنه و فساد می‌شود. قرآن در این باره میفرماید:«وَلٰکِنْ لاَّ یَشْعُرُوْنَ»، بنابراین، اعمالی که باعث ایجاد فساد میگردد، به دو دسته تقسیم میشود:
۱- بعضی از اعمال بگونه‌ای است که همه مردم آنها را فتنه و فساد میدانند، مانند: قتل و غارت، دزدی، حیله و تزویر، آدم ربائی، عمل منافی عفت و غیره.
۲- بعضی دیگر از اعمال بر حسب ظاهر فتنه و فساد نمی‌باشند، ولی در اثر آن اخلاق مردم از بین میرود، و به پستی گرایش می‌یابد. یا به تعبیر دیگر زمینه برای فساد فراهم میگردد؛ که اعمال منافقین از این دسته است. یعنی اگر چه از دزدی و راهزنی پرهیز میکنند، امّا نفاق و کینه و حسد و سازش با دشمنان دین در آنها وجود دارد. این امور ارزش‌های انسانی را در آنهابباد داده، آنها را بمراتب از حیوانات پست‌تر میکند، و درنتیجه مرتکب اعمالی میشوند که هرگز از یک فرد سالم انتظار نمی‌رود. بدیهی است وقتی که انسان اخلاق انسانی را از دست بدهد، در کلیه شئون زندگی او فسادی پدیدار میگردد که از هیچ حیوان یا دزد و راهزنی قابل تصور نمی‌باشد؛ زیرا نیروی قانون و دولت است که می‌تواند در برابر فساد ایستادگی کند.با توجه به اینکه مجریان قانون، مردم یک جامعه هستند، هنگامیکه انسانیت آنها از بین برود، چه کسی قانون را اجرا میکند؟

امروز هر تماشاگری میتواند مسخره نمودن قانون را در دادگاهها و ادارات دولتی به رأی العین ببیند، با وجودی که تمدن دنیای امروز پیشرفت نموده و تعلیم و تربیت تا روستاهای دوردست گسترش یافته و

کلماتی چون تمدن و ترقی زبانزد خاص و عام شده است. همچنین بازار مجالس قانونگزاری گرم شده و جهت اجرای صحیح قانون ادارات گوناگونی با صرف میلیاردها هزینه دایر و انتظامات دیوان سالاری بر دفاتر آن مرتب گشته است.

متاسفانه جرائم بشر همچنان رو به افزایش نهاده سیر صعودی پیدانموده است، زیرا وقتی انسان انسانیت خود را از دست بدهد نه قانون می‌تواند از اشاعه فساد وی جلوگیری کند و نه دولت و دادگاهها. بدین جهت بزرگترین محسن و ناجی بشریت یعنی پیامبر اکرمﷺ تمام هم خود را بر آن داشت که نخست انسان را انسان حقیقی بسازد، تا در اثر آن جرایم گوناگون خودبخود از بین برود و نیازی به پلیس و گسترش دادگاهها در دنیا نباشد.

بنابراین می‌بینیم تا زمانی که مردم بر اساس تعالیم و ارشادات آن حضرتﷺ عمل نمودند، جهان در چنان امنیت و آسایشی بسر برد که قبلاً نظیر آنراندیده بود و نه پس از ترک آن تعالیم انتظارآن امنیت و آرامش را دارد. روح عمل بر تعالیم پیامبر اکرمﷺ ترس از خدا و اندیشهٔ حساب و کتاب و قیامت را در انسان زنده و بیدار نگه میدارد که در واقع بدون آن هیچ مدرسه و دانشگاهی، هیچ دستور و قانون و عدالتی قادر نیست انسان را از ارتکاب جرم باز دارد.

زمامداران جهان امروز برای جلوگیری از ادامه جرم و جنایت در اندیشه یک رشته نظم نوین میباشند، امّا نه تنها از روح آن که همان ترس از خداست غفلت می‌ورزند، بلکه زمینهٔ نابودی آنرا فراهم می‌کنند، که نتیجه اجتناب ناپذیر آن همیشه مشاهده میگردد، «مرض برط هتاگیا جون جون دواکی»، یعنی بیماری با وجود مداوای زیاد باز هم افزایش یافت.

معالجه دزدان و غارتگران که علناً فساد میکنند، آسان است ولی معالجه افرادی که انسانیت را فراموش کرده‌اند و کارهای خود را رنگ

صلاح زده، بصورت امور پسندیده ودلفریب نشان میدهند و نیز اغراض شخصی و فاسد خود را در لباس اصلاح عرضه میکنند و فریاد، «اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُوْنَ» سر میدهند، بسیار مشکل است؛ بدین جهت حق سبحانه و تعالی هر جا که فساد را منع نموده، همراه آن فرموده: «وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ»، یعنی خدا میداند که مصلح و مفسد کیست؛ بدیهی است که حقیقت فساد و صلاح افراد را فقط خدا میداند، و هم اوست که مکنونات ضمیر آدمی را دانسته، به نتایج و خواص هر عمل او آگاهی دارد، و میداند که نتیجه‌اش مطلوب است یا فتنه‌انگیز، بدین جهت برای اصلاح، تنها نیت اصلاح کافی نیست؛ بلکه همراه آن عمل در راستای شرع نیز لازم است، چون بسی اوقات بعضی کارها کاملاً با اراده و نیت خیر انجام میگیرد، ولی نتیجهٔ آن باعث شر و فساد میگردد.

يٰاَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوْا رَبَّكُمُ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ وَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
ای مردم بندگی کنید پروردگارخود را که آفرید شما را و کسانی را که پیش از شما بودند تا که شما
تَتَّقُوْنَ (۲۱) الَّذِیْ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَّ السَّمَآءَ بِنَآءً وَّ
پرهیزگار باشید. آنکه قرار داد برای شما زمین را فرش و آسمان را سقفی و فرود آورد از آسمان
اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنَ الثَّمَرٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوْا
آب پس بیرون آورد از آن میوه برای خوردن شما لذا کسی را در مقابل با
لِلّٰهِ اَنْدَادًا وَّ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۲۲)
خدا قرار ندهید در حالی که میدانید.

خلاصه تفسیر

ای مردم: بپرستید پروردگارتانرا، آنکه آفرید شما را و آن کسانی را که پیش از شما بودند. جای تعجب نیست که شما از دوزخ رهائی یابید، در محاوره پادشاهان کلمه (جای تعجب نیست) هنگام وعده دادن بکار میرود، آن ذات پاک چنین است که او قرار داد برای شما زمین را فرش، و

آسمان را سقف، و بارانید از آسمان آب را، باز (از عدم) در آورد بوسیله آن آب از میوه‌ها روزی برای شما، اکنون شما قرار ندهید برای خدای تعالی نظیری، حال آنکه شما دانا و فهمیده هستید،(یعنی میدانید که غیر از خدا کسی قادر نیست، این تصرفات را بجا آورد پس معبود قرار دادن چیزهائی دیگر در مقابل خدا چگونه می‌تواند درست باشد.)

معارف و مسایل

ربط آیات: آیه دوم سوره بقره پاسخ دعا و خواسته‌ای است که در سوره فاتحه آمده بود(اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ) یعنی راه راستی را که شما میخواهید در این کتاب وجود دارد، زیرا قرآن کریم از ابتداء تا انتها تشریح الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ است سپس افراد را از نظر پذیرش و عدم پذیرش قرآن به سه دسته تقسیم نمود.

ابتدا در سه آیه از مؤمنین و متقین نام برد که ایشان هدایت‌های قرآن را نصب العین خود قرار دادند. در دو آیه بعد، از گروهی نام برده که بطور علنی با این هدایت‌ها مخالفت ورزیدند و سرانجام در سیزده آیه دیگر شرح گروهی بس خطرناک بنام منافق آمد که از یک سو مخالف هدایت‌های قرآن بودند، از سوی دیگر جهت دستیابی به اغراض پست دنیوی و ضرر رسانیدن به مسلمین، کفر و مخالفت خود را پنهان میکردند و نیز در جمع مسلمانان درآمده خود را مسلمان معرفی میکردند.

بدین ترتیب در بیست آیه ابتدای سوره بقره مردم بر اساس معیار رد یا قبول هدایت به سه گروه تقسیم شدند تقسیم طبقاتی مردم از نظر قرآن بر اساس نسب و رنگ و وطن نیست، یعنی قرآن این طبقه بندی را معقول نمی‌داند بلکه تقسیم صحیح مردم را بر اساس مذهب میداند بدین جهت قبول کنندگان خدا و هدایت‌های او در یک طبقه و منکرین او در طبقه دیگر جای میگیرند. این تقسیم در سوره **مجادله** تحت عنوان «حزب‌الله»

و «حزب الشیطان» صورت گرفته است.

بعد از تقسیم بندی مردم به سه گروه بر اساس رد یا قبول هدایت در خلال آیات اقدام به ذکر پاره‌ای از احوال هر گروه نموده است؛ سپس در آیات بیست و یکم و بیست و دوم خطاب به هر سه گروه، آنها را دعوت به امری میکند که قرآن کریم بخاطر آن نازل شده است و آن عبارت از ممانعت مردم از خلق پرستی و دعوت آنها به خداپرستی است. این دعوت بگونه‌ای است که توأم با ادعا دلیل روشن آن نیز ذکر شده است. و کم مایه‌ترین فرد با اندکی تفکر چاره‌ای جز اقرار به آن (توحید) نخواهد داشت در این قسمت ابتدای آیه با خطاب «یٰاَیُّهَا النَّاسُ» آغاز میگردد. «ناس» در لغت عرب بمعنی مطلق انسان می آید، که در بر گیرنده هر سه گروه فوق می‌باشد قرآن خطاب به آنان میفرماید: «اُعْبُدُوْا رَبَّکُمُ» یعنی پروردگارتان را عبادت کنید. معنی عبادت این است که تمام نیروی خود را صرف اطاعت کامل از پروردگار کنید و با در نظر گرفتن عظمت و ترس از خدا از نافرمانی او احتراز نمائید.(۱)

لفظ «رب» بمعنی پروردگار است که قبلاً شرح کامل آن بیان شد ترجمه جمله فوق این است که پروردگارتان را عبادت کنید. در اینجا میتوانست بجای کلمه «رب» لفظ «الله» یا نام دیگری از اسماء حسنی بیاید؛ اما فلسفه انتخاب لفظ «رب» در این جمله کوتاه بدان جهت است که ادعا همراه با دلیل آن آمده زیرا شایسته عبادت ذاتی است که کفیل پرورش انسان می‌باشد. ابتداً او را از قطره آبی آفرید؛ سپس با تربیت تدریجی تبدیل به انسانی سمیع، بصیر، زیبا و ماهر و دارای عقل و ادراک نموده همچنین زمینه بقاء و ارتقاء او را فراهم می‌سازد.

بدیهی است که انسان هر چند نادان بوده و بصیرت خود را از دست داده باشد با اندکی تأمل یقین خواهد کرد که این شأن ربوبی، جز خدا در

۱-روح البیان صفحه ۷۴ جلد ۱

کسی دیگر وجود ندارد و آنهمه انعام مربیّانه را بت تراشیده شده از سنگ نمیتواند بنماید و نه مخلوقی دیگر؛ زیرا آنها در وجود و بقای خود نیازمند همان ذات واحدانـد. فرد محتاج چگونه می‌تواند نیازهای محتاجی دیگر را بر آورده سازد؟!

ظاهراً اگر کسی بتواند نیاز دیگری را بر آورده سازد، در حقیقت آن نیز در سایه تربیت همان ذاتی است که هر دو محتاج اویند.

خلاصه آوردن لفظ «رب» در اینجا روشنگر این حقیقت است که ذاتی که شایسته عبادت می‌باشد و بعبادت او دعوت داده شده است، جز خدا کسی دیگر نمی‌تواند باشد.

در این جمله همه گروه‌های مردم مورد خطاب قرار گرفته‌اند، و برای هر مخاطب معنی و مفهوم جداگانه‌ای دارد؛ مثلاً وقتی میگوید پروردگار خود را عبادت کنید، معنی خطاب به کفار این است که خلق پرستی را رها ساخته، توحید را انتخاب کنید. برای منافقین این است که از نفاق دست کشیده، در خود اخلاص پدید آورید.

برای مسلمانان گناهکار این است از گناه اعراض کرده به اطاعت کامل خدا روی آورید. برای مسلمانان متقی این است همیشه پایبند عبادت و طاعت بوده برای ترقی و پیشرفت در آن بکوشید.(1)

سپس به بیان چند صفت ویژه «رب» می‌پردازد و به این مطلب می‌افزاید، الَّذِیْ خَلَقَکُمْ وَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ: یعنی پروردگار شما کسی است که شما و اقوام پیش از شما را آفریده است. در این آیه صفتی از «رب» نشان داده شده است که وجود آن در مخلوقی دیگر جز خدا متصور نیست؛ هیچ کس نمی‌تواند گمان بَرَد که شخصی دیگر (غیر از خدا) بتواند از نیست هست و از نبود، بود ایجاد کند چه کسی جز ذات حق که محتاج کسی نیست و همه محتاج اویند، میتواند در تاریکیهای

۱- روح البیان

شکم مادر با وجود نجاستها انسانی آنچنان پاک و زیبا بیافریند که فرشتگان نیز به پاکی او رشک برند،در این آیه به دو دلیل بر جمله «خَلَقَکُمْ»، جمله «الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ» را افزوده است. نخست اینکه: خالق شما و آباء و اجدادتان و بطور کلی بنی نوع انسان همان پروردگار است.

ثانیاً: تنها به ذکر «مِنْ قَبْلِکُمْ» اکتفاء نموده و از «من بعدکم» یعنی کسانی که بعداً آفریده می‌شوند، سخنی بمیان نیاورده است چون بعد از امت محمدﷺ امت یا ملت دیگری نخواهد آمد؛ زیرا بعد از رسالت حضرت ختمی مرتبتﷺ پیامبری دیگر مبعوث نخواهد شد که امت جدیدی داشته باشد، سپس در آخرین جمله این آیه «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ» آمده؛ یعنی امید نجات از گمراهی و عذاب آخرت تنها در صورتی ممکن است که از شرک اعراض و توحید را انتخاب کنید.

باز در آیه دوم، صفات رب را چنین ذکر میکند: «الَّذِیْ جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَّ السَّمَآءَ بِنَآءً وَّ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنَ الثَّمَرٰتِ رِزْقًا لَّکُمْ» یعنی، رب کسی است که بخاطر شما زمین را چون فرش مسطح ساخت و آسمان را مانند سقفی بر روی آن قرار داد و از آسمان آب بارانید و توسط آن از عدم، غذا و میوه بیرون آورد.

در آیه اول نعمت‌های مربوط به خود انسان و در این آیه نعمت‌هائی که وابسته به چیزهائی پیرامون او هستند، اشاره نموده است؛ یعنی در آیه اول نعمت‌های «انفسی» و در آیهٔ دوم نعمتهای «آفاقی» ذکر گردیده و سرانجام تمام آن نعمت‌ها را این آیه احاطه نموده است. در بررسی نعمت‌های آفاقی گفتیم که خداوند زمین را برای انسان فرش ساخته است، منظور این است که نه زمین بسان آب نرم است که نتوان بر آن استقرار یافت و نه مانند آهن و سنگ سخت و محکم است، بلکه میان آندو بگونه‌ای ساخته شده که انسان بتواند در رفع کلیه نیازها از آن استفاده نماید. کلمه «فراش» بدین معنی نیست که زمین گرد نمی‌باشد، زیرا کره بزرگ زمین با وجود گرد بودن در نظر انسان مسطح مینماید.

روش عمومی قرآن این است که از هر چیز کیفیتی را بررسی کند که عموم مردم یعنی عالم و جاهل شهری و روستائی بتوانند آنرا درک کنند.

نعمت دوم اینکه از آسمان آب بارانید، برای بارانیدن آب از آسمان دلیلی ندارد که ابر در میان واسطه نباشد، زیرا در محاوره به هر چیزی که از بالا به پایین بیاید میگویند از آسمان فرود آمده است، خود قرآن در مواضع متعددی به آمدن باران از ابرها تصریح فرموده است؛ مثلاً در آیه ۶۹ سوره واقعه چنین میفرماید:«ءَاَنْتُمْ اَنْزَلْتُمُوْهُ مِنَ الْمُزْنِ اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُوْنَ» آیا شما آب باران را از ابر سفید فرو ریختید یا ما نازل ساختیم؟ و در آیه ۱۴ سوره نباء میفرماید:«وَ اَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَآءً ثَجَّاجاً» ما از ابرهای پر آب، آب روان نازل کردیم.

نعمت چهارم ایجاد ثمرات بوسیله آب و تهیه غذا از میوهابرای انسان است.

از چهار صفت یاد شده خداوند سه صفت اول بگونه‌ای است که نه تنها سعی و کوشش انسان حتی وجود او در آنها هیچگونه دخل و تصرفی نداشته است و در آن هنگام هیچ نام و نشانی از انسان نبوده است، هیچ نادانی نمی‌تواند در آفرینش آسمان و زمین و ابر و باران ازسوی پروردگار قادرسبحان شک و تردید کند که آنها را مخلوقی یا بتی یا شخصی غیر از خدا ساخته است. البته انسان ساده لوحی می‌تواند در مورد استخراج میوه از زمین و بدست آوردن غذا از میوه‌ها چنین پندارد که اینها نتیجه تدابیر دانشمندانه و سعی و کوشش انسان است که در شخم زدن زمین و بذر افشاندن و حفظ و نگهداری گیاهان نیروی خود را بکار میگیرد.

اما قرآن در آیات دیگر این نکته را نیز روشن ساخته که تلاش و کوشش انسان در رویانیدن درختان و به ثمر رسانیدن آنها بهیچوجه تأثیری ندارد؛ بلکه تمام مساعی و تدابیر انسان فقط بر طرف ساختن

موانعی است، که در مسیر رشد گیاهان قرار دارند توجه داشته باشید که شخم زدن و تسطیح و بر طرف نمودن خس و خاشاک و کود دادن زمین که از امور مقدماتی کشاورزان می‌باشد و توسط ایشان انجام میگیرد در واقع فقط بر طرف ساختن موانع رشد است، تلاش و کوشش کشاورز بیچاره در استخراج جوانه و ایجاد برگ و میوه بر آنها هیچگونه تأثیری ندارد؛ زیرا آنها بقدرت کامل خداوند بوجود میآید کار دوم کشاورز بذر افشانی در زمین و مراقبت از آن می‌باشد باز نگهداری آن جوانه (که فقط به قدرت خدا میروید) از خطر سرما، گرما و حیوانات چیزی جز محافظت از ضایع شدن آن نمی‌باشد.

تمام کارهای فوق از سوی انسان در روییدن گیاه و تر و تازه ماندن آن جز رفع موانع تأثیری ندارند؟ درخت و گیاه غذای خود را از آب و خاک دریافت می‌کند. بدین جهت شاداب و سرسبز میماند ولی آب آفریده شده کشاورز نیست؛ کار کشاورز اینست که آبی را که بقدرت لایزال الهی آفریده شده، به درخت روییده شده از قدرت خدا، در وقت مناسب و بمقدار معین برساند.

پس نتیجه می‌گیریم که در پیدایش درخت و شاداب نگهداشتن گیاه از ابتدا تا انتها تدبیر و کوشش انسان جز بر طرف ساختن موانع در مسیر روییدن آن یا محافظت از ضایع شدن آن تأثیر دیگری ندارد؛ بنابراین در پیدایش و رشد درخت و روییدن شاخ و برگ بر آن و نیز گل و میوه آن جز قدرت خدا کسی دیگر دخل تصرف ندارد این مطلب را قرآن در آیه ۶۴و۶۳ سوره واقعه چنین بیان فرموده است:«اَفَرَاَیْتُمْ مَّا تَحْرُثُوْنَ ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَه اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُوْنَ» بگویید آیا تخمی را که در زمین می‌کارید شما آن را می‌رویانیدیا ما رویاننده آن هستیم؟ آیا پاسخ این سوال قرآن جزء این است که بگوییم بی‌شک خداوند متعال رویاننده همه درختها است.

بدیهی است که در آفرینش آسمان و زمین و براه انداختن برف و

باران دست انسان هیچگونه دخل تصرفی ندارد. همچنین در آفرینش درختها و میوه دادن آنها و تهیه غذا از ثمرات آنها فقط نام انسان دخالت دارد.

در حقیقت همه این کارها نتیجه قدرت کامله و حکمت بالغه خداوندی است، خلاصه اینکه در این آیه چهار صفت از صفات خداوند ذکر شد که جز ذات حق در هیچ یک از مخلوقات عالم یافت نمی‌شود.

همچنین از این دو آیه روشن شد که خلق انسان از عدم و ادامه حیات و ترقی او نیز بوسیله قرار دادن آسمان و زمین و باران و گل و میوه جهت رفع نیازهای انسان کار کسی دیگر غیر از خدای عزوجل نمی‌باشد. لذا هر کس اندکی قدرت اندیشه داشته باشد چاره‌ای ندارد جز اینکه یقین نماید به اینکه تنها ذاتی هم که شایسته عبادت و طاعت است خداست؛ هیچ ظلمی از این بزرگتر نیست که انسان از خداوندی که او را آفریده و امکان معیشت و بقاء و ارتقای او را فراهم ساخته بی خبر باشد و سر بر آستان دیگری بگذارد و به بندگی کسان دیگر مشغول گردد. مولانا رومی در این باره میفرماید:

نعمتت را خورده عصیان می‌کنم

نعمت از تو من بغیری می‌تنم

حق تعالی بدین جهت انسان را سرور و اشرف مخلوقات ساخته که تمام کاینات در خدمت انسان باشند و او بنوبه خود فقط به عبادت و طاعت خدا مشغول گردد وبسوی دیگری یا دیگران نظر نداشته و مصداق این بیت باشد.

بگذر از یاد گل و گلبن که هیچم یاد نیست.

در زمین و آسمان جز ذکر حق آباد نیست.

اما انسان غافل بعلت نادانی خود خدا را فراموش میکند و بجای بندگی یک خدا بندگی هزاران بت را بجا می‌آورد.

ایک در چهوڑ کر هم هوگین لاکهون کی غلام
هم نی آزادی عرفی کانسوچا انجام

ما بندگی یگانه را کنار گذاشته برده صدها هزار بت شده‌ایم و در اندیشه آزادی خود نیستیم، حق تعالی برای نجات انسان از بندگی دیگران در آخر این آیه چنین میفرماید: «فَلَا تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ اَنْدَادًا وَّ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ» یعنی برای خدا مثل و مانند درست نکنید در حالیکه شما میدانید.

آنانکه بجز روی تو جائی نگرانند
کوته نظرانند چه کوته نظرانند.

خلاصه اینکه در این دو آیه انسان به چیزی که هدف بعثت تمام انبیاء و ارسال کتب آسمانی است دعوت میشود، و آن تنها عبادت و بندگی یک خداست که به آن توحید گفته میشود. این یک نظریه انقلابی است که بر تمام رفتار، اخلاق و معاشرت انسان اثرات عمیقی دارد؛ زیرا هنگامیکه شخص یقین حاصل نماید که خالق و مالک و قادر و متصرف بر تمام جهان و موجودات آن تنها یک ذات است که بدون اراده و مشیت او نه یک ذره از ذرات عالم قادر به حرکت می‌باشد و نه کسی میتواند به دیگری نفع و ضرری برساند؛ توجه کامل او در تمام مصائب و خوشیها و مضایق و فراخناها معطوف آن یک ذات میگردد و این بصیرت در او بوجود می آید، که حقیقت اسباب ظاهری را بشناسد و بداند که در پشت این ظواهر دست قدرتمند خداوند متعال در کاراست.

اگر دانشمندان برق و انرژی پرست اروپا به این حقیقت پی می‌بردند، می‌دانستند که در ورای این برق و انرژی حقیقت دیگری وجود دارد که نه در برق است و نه در بخار، بلکه وجودی ازلی و ابدی است که همه این نیروها را بوجود آورده است. برای درک این حقیقت، بصیرت لازم است، کسی که آنرا در نیابد اگر به او دانشمند یا فیلسوف خطاب شود، باز مانند روستائی است که هنگام رسیدن به ایستگاه راه

آهن و دیدن پرچمهای سبز و قرمز بدست نگهبان بویژه اینکه با نشان دادن پرچم سبز قطار حرکت می‌کرد و با پرچم قرمز توقف میکرد، پنداشت که آنچه قطاری به این سنگینی و عظمت را که مانند کوه بزرگی است بحرکت در می‌آورد یا آنرا متوقف می‌کند، همین پرچمها می‌باشند بدین جهت به عبادت آن پرچمها پرداخت همانطور که مردم جهان به آن روستائی بدیده تمسخر می‌نگرند، و میدانند که آن نادان اطلاع ندارد و نمی‌داند که این پرچمها در واقع علامت می‌باشند و عامل دیگری یعنی راننده است که آنرا بحرکت در آورده یا متوقف می سازد. باز این کار تنها از راننده ساخته نیست، بلکه هماهنگی کلیه لوازم یدکی موتور در اینمورد سهم بسزائی دارد. همچنین اگر کسی عمیق تر نگاه کند می‌بیند که عامل اصلی بحرکت در آمدن لوکوموتیو نه راننده است و نه موتور بلکه انرژی تولید شده داخل موتور است که باعث این حرکت میشود، همانطور یک انسان موحد هم به دانشمندان علم گرا با دیدی تمسخر آمیز نظر می‌اندازد و میگوید شما حقیقت را در نیافته‌اید، در حالی که منازل فکر و اندیشه در برابر شما قرار دارد اندکی تعمق و تفکر کنید سپس در خواهید یافت که انرژی آب و آتش هم چیزی نیست بلکه نیرو وقدرت در آن ذاتی است که آنها را آفریده و تحت فرمان و مشیت او انجام وظیفه میکنند.

خاک و آب وباد و آتش بنده‌اند

با من و تو مرده با حق زنده‌اند

عمل هیچکس سبب نجات و ورود یقینی به بهشت نمی‌باشد

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ» در این جمله کلمه «لعل» بکار رفته که به معنی رجا یعنی امید میباشد، و در مواردی بکار میرود که وقوع فعل در آن یقینی نباشد در نتیجه ایمان و توحید حصول نجات و دستیابی بهشت طبق وعده الهی یقینی است اما اینجا در مطرح شدن این وعده یقینی بعنوان

امید و رجاء این حکمت نهفته است که هیچ عمل انسان به ذات خود نمی‌تواند بهای نجات و بهشت باشد بلکه عامل اصلی فضل و عنایت خداوندی است، و توفیق به ایمان و عمل نشانه این فضل میباشد نه علت آن.

تنها ضامن امنیت و آسایش انسان اعتقاد به توحید است

اعتقاد به توحید قبل از همه اعتقادات نخستین عقیده اساسی مسلمانها می‌باشد و یک تئوری تلقی نمی‌شود زیرا یگانه وسیله است که ضامن انسان سازی بوده و تمام مشکلات او را رفع می‌کند همچنین این اعتقاد، پناهگاه و غمگسار انسان در هر موقعیت میباشد، زیرا ما حصل اعتقاد به توحید پذیرفتن این نکته است که کون و فساد و دگرگونیهای تمام عناصر تابع خواست و مشیت یک هستی بخش و مظاهر حکمت او میباشد.

هر تغیر هی غیب کی آواز
هر تجدد مین هی هزارون راز

یعنی هر تغیر صدای غیب است و در هر تجدد هزاران راز پنهان میباشد. بدیهی است هنگامیکه این اعتقاد بر دل و دماغ کسی تسلط پیدا کند خود را در شرایطی می‌بیند که دنیا برایش بهشت شده است، واساس هر نزاع و فساد منهدم میگردد، زیرا این نکته مد نظرش قرار دارد که:

از خدا دان خلاف دشمن و دوست
که دل هر دو در تصرف اوست

دارنده این اعتقاد خود را از تمام موجودات جهان بی‌نیاز میداند و دور از هر ترس و خطر روزگار میگذراند و زبان حالش چنین است.

موحد چه در پای ریزی زرش
چه فولاد هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس
براین است بنیاد توحید و بس

مفهوم کلمه توحید یعنی لااله الاالله نیز همین است اما باید گفت که تنها اقرار زبانی توحید در این مورد کافی نیست؛ بلکه همراه آن اقرار، یقین از ژرفای دل و همراه آن یقین استحضار نیز لازم است، زیرا توحید خداوند در واقع واحد دیدن او است نه واحد گفتن او.چنانکه یکی ازبزرگان دین،پیرهرات حضرت خواجه عبدالله انصاری(رح)گفته است :توحیدنه همه آن است که اورا یگانه دانی ،توحید حقیقی آن است که اورایگانه باشی وازغیر اوبیگانه .

امروز در جهان گویندگان کلمه توحید(لااله الاالله) به میلیاردها نفر بالغ می‌گردند که در هیچ زمانی مشاهده نشده است ولی متاسفانه این جمعیت کثیر عموماً جمعیت زبانی می‌باشد و رنگ توحید در آنها پخته و راسخ نشده است و الا همان مجدو عظمت سلف صالح را بدست می آوردند که هیچ ابرقدرتی نمی توانست آنها را مرعوب کند همچنین نه کثرت ملتی میتوانست بر آنان تاثیر گذارد و نه بزرگترین مقام و ثروت میتوانست دلهایشان را بر خلاف حق بسوی خود متمایل سازد. پیامبر اکرمﷺ قیام نمود و با فریادی رسا خطاب به تمام مردم جهان اعلام کرد که هیچکدام از شما نمی تواند کوچکترین ضرری بمن برساند.«آیه ۱۹ سوره‌اعراف:«ثُمَّ كِيْدُوْنِ فَلاَ تُنْظِرُوْنِ»

پس از پیامبرﷺ، صحابه و تابعین در سایه داشتن همین نیرو و قدرت ناشی از توحید حقیقی بود که توانستند در مدتی کوتاه بر جهان مسلط شوند خداوند مهربان این نعمت (توحید حقیقی) را نصیب ما و تمام مسلمانهای جهان بگرداند.

اثبات رسالت پیامبر اکرمﷺ توسط اعجاز قرآن

وَ اِنْ كُنْتُمْ فِىْ رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا فَأْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِّنْ

اگر شما در شک هستید،ازکلامیکه مابر بنده خود نازل کرده‌ایم بیاورید سوره‌ای مانند آن،

مِّثْلِهٖوَادْعُوْا شُهَدَآءَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ(۲۳) فَاِنْ
و بخوانید مدد کاران خود را به جز خدا اگر راستگو هستید. پس اگر چنین نکردید
لَّمْ تَفْعَلُوْا وَلَنْ تَفْعَلُوْا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِیْ وَ قُوْدُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ
و هرگز نمی توانید کرد، پس بترسید از آتش که آتش افروز آن مردم و سنگ است
اُعِدَّتْ لِلْكٰفِرِیْنَ (۲۴)
تهیه شده است برای کفار.

خلاصه تفسیر

اگر شما را شکی است در قرآنی که بر بنده خاص خود نازل کرده‌ایم پس شما هم یک قطعه کوچک مانند آن درست کنید که با آن برابری کند،(زیرا شما هم زبان عربی میدانید و در نظم و نثر آن ممارست دارید، در حالی که پیامبر اکرمﷺ آنرا نیاموخته است هنگامیکه شما با وجود این همه شناخت نمی‌توانید یک قطعه مانند قرآن درست کنید پس انصافاً بدون تأمل ثابت میشود که این قرآن معجزه از جانب خداست و آن‌حضرتﷺ فرستاده خدا می‌باشد) اگر راست میگویید، باز هم اگر نتوانستید این‌کار را انجام دهید و تا قیامت هم نمی‌توانید انجام دهید پس بپرهیزید از دوزخ که آتش افروز آن انسان و سنگ است آماده شده است برای کفار.

معارف و مسائل

ربط آیات و خلاصه مضمون: اینها آیات بیست و سوم و بیست و چهارم سوره بقره می‌باشند. قبل از اینها در دو آیه به اثبات توحید پرداخت و در این دو آیه به اثبات رسالت حضرتﷺ ختمی مرتبت می‌پردازد.

هدایت قرآن بر دو پایه استوار است: ۱- توحید ۲- نبوت

در دو آیه قبل با ذکر چند أمر **مخصوص** به خدا توحید ثابت شد.

در ایــن دو آیـه قـرآن بـا عـرضه کـلام الهـی اقـدام بـه اثبات رسـالت آن‌حضرت ﷺ نموده است. طریقه اثبات هر دو موضوع یکی است، بدین معنی که در دو آیه قبل اموری بررسی شد که جز خدا از کسـی دیگـر نمی‌تواند سر بزند مانند آفرینش آسمان و زمین و نزول آب و ایجاد گل و میوه، خلاصه استدلال نیز چنین بود که هنگامی که امور یاد شده جز خدا از کسی دیگر ساخته نیست، پس مستحق عبادت هم جز او کسی دیگر نمی‌تواند باشد. در این دو آیه نیز میفرماید که: این سخنان کلام الهی بوده و سخن غیر او نمی‌باشند؛ یعنی هم فرد و هم اجتماع انسانها از آوردن نظیر آن ناتوانند همانطور که عجز نیروی انسان از آفرینش آسمان و زمین و نزول باران و رویانیدن گل و میوه دلیل بر مختص بودن آنها به خداست. عجز تمام خلق از آوردن آیاتی نظیر قرآن نیز دلیل بر کلام الهی بودن آن است، قرآن در این آیه تمام مردم جهان را مورد خطاب قرار مـیدهد. و آنها را به مبارزه دعوت میکند که اگر قرآن را کلام خدا نمی‌دانید و سخن کسی دیگر می‌پندارید پس شما هم انسانید و باید برای آوردن نظیر آن توانائی داشته باشید. علاوه براین از آوردن تمام قرآن صرف نظر کـرده میگوییم قطعه‌ای کوچک نظیر آن بسـازید و ارائـه دهـید و نـیز جـهت تسهیل در این کار به شما امکان داده میشود تا حامیان و مددکاران خود را از سراسر جهان فرا خوانده با تشکیل کنفرانس بین‌المللی بـرای سـاختن کوچکترین سوره‌ای مانند قرآن اقدام نمایید. سرانجام به این هـم اکـتفا ننموده و در آیه‌ای دیگر به تحریک احسـاسات مـخالفین مـی‌پردازد و میفرماید که: «شما نمی‌توانید سوره‌ای مانند آن بسازید» سپس آنـها را تهدید میکند و می‌گوید هنگامی که شما خود را از آوردن نـظیر قـرآن ناتوان می‌یابید، این خود دلیل روشنی است که قرآن کلام انسانی نیست بلکه سخن ذاتی است که ما فوق تمام خلایق میباشد، ذاتی که متعالی و با عظمت بوده قدرت او بر همه پدیده‌ها جاری و ساری است پس ایمان نیاوردن به او در واقع بدست خود برای خویش جایی در جهنم ساختن

است و از این بپرهیزید.
نتیجه اینکه در این دو آیه قرآن کریم بالاترین معجزه برای آن‌حضرت ﷺ نشان داده شده و رسالت و صداقت او را به اثبات رسانده است، پیامبر اکرم ﷺ معجزات بسیاری داشته که هر کدام بجای خود بزرگ و حیرت انگیز است.
در اینجا به معجزه علمی آن‌حضرت ﷺ اکتفا نموده و نشان داده است که بزرگترین معجزه‌شان قرآن است این معجزه در مقایسه با سایر معجزات انبیاء دارای امتیاز ویژه‌ای است بدین معنی که معجزات سایر پیامبران همراه با درگذشت آنها پایان می‌یافت در حالیکه قرآن کریم تنها معجزه جاویدی است که تا قیامت باقی می ماند.
«وَ اِنْ کُنْتُمْ فِیْ رَیْبٍ» : کلمه «ریب» به شک ترجمه شده است. امام راغب اصفهانی میفرماید: «ریب» در حقیقت به آنچنان شک و تردیدی اطلاق میگردد که پایه و اساسی نداشته و با کوچکترین فکر و اندیشه‌ای از بین برود بدین جهت قرآن کریم «ریب» را از دانشمندان (حتی اگر مسلمان هم نباشند) نفی کرده است، چنانکه در آیه ۳۱ سوره مدثر میفرماید: «وَلاَیَرْتَابَ الَّذِیْنَ اُوتُوْالْکِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ» و در ابتدای سوره بقره نسبت به قرآن کریم میفرماید: «لاریب فیه» یعنی در آن هیچ نوع ریبی نیست، سپس در اینجا می‌فرماید: «وَ اِنْ کُنْتُمْ فِیْ رَیْبٍ» یعنی اگر شک و تردید دارید «فَاْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ» اگر چه قرآن کریم با وجود دلایل واضح و معجزه آسای خود جای شک و تردید بر کسی باقی نمی‌گذارد. باز هم می‌گوید اگر یکی از شما بعلت عدم آگاهی در اینمورد شک نمود، پس یک سوره مانند آن بیاورید (بسازید) کلمه سوره به معنی قطعه محدود است، و سوره قرآن به قسمت خاصی از قرآن که توسط وحی ممتاز و جدا شده گفته می‌شود، در تمام قرآن بدین طریق ۱۱۴ سوره بزرگ و کوچک وجود دارد. در اینجا درآوردن کلمه سوره بدون الف و لام اشاره به این نکته است که کوچکترین سوره هم شامل این

حکم میگردد یعنی اگر شما در کلام الهی بودن قرآن تردید دارید و می‌پندارید که آنرا پیامبر یا انسانی دیگر ساخته است به آسانی میتوان در این باره قضاوت کرد که شما هم سوره‌ای مانند کوچکترین سوره قرآن درست کنید، اگر در ساختن مانند آن توفیق حاصل نمودید حق دارید آنرا سخن انسان بدانید ولی اگر عاجز و ناتوان شدید یقین کنید که این سخن بالاتر از نیروی انسانی میباشد و کلام الهی است، شاید در اینجا کسی بگوید که ناتوانی ما دلیل بر این نیست که تمام مردم جهان از این کار عاجز باشند ممکن است فرد یا انجمنی از عهده این کار بر آیند بنابراین میفرماید:«وَادْعُوْا شُهَدَآءَ کُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ» شهدا جمع شاهد است که بمعنی حاضر می‌آید. گواه را بدانجهت شاهد میگویند که حضور او در دادگاه لازم است، در اینجا از کلمه شهداء دو مفهوم مستفاد میگردد: یکی اینکه خطاب به عموم حاضرین است و میفرماید شما میتوانید در انجام این کار از تمام مردم جهان کمک بگیرید.

دیگر آنکه مراد بتهائی است که اعتقاد داشتند روز قیامت برای آنها گواهی میدهند.

در آیه دوم آنها را تهدید می‌کند که اگر نتوانستید این کار را انجام دهید برای نجات خود از سخت‌ترین آتش جهنم چاره‌ای بیندیشید که آتش افروز آن مردم و سنگ هستند، و برای منکرین مانند شما آماده شده است.

در اثنای این جمله از واقعه‌ای که بوقوع خواهد پیوست خبر داده میفرماید:«لَنْ تَفْعَلُوْا» یعنی اگر شما تمام نیروی فردی و اجتماعی خود را بکار گیرید، باز مجال آنرا که بتوانید همانند آن بسازید نخواهید یافت. دقت کنید که ملتی با تمام امکانات خود اعم از مال و جان و فرزند و عرض و آبرو به مخالفت با قرآن واسلام برخاسته و برای نابود ساختن آن کمر بسته بودند، به آنها فرصت مناسب داده شد تا سوره‌ای همانند کوچکترین سوره قرآن بسازند و به هدف خود برسند، باز برای تحدی و

مبارزه به تحریک احساساتشان می‌پردازد و میگوید: که هرگز در این کار موفق نمی‌شوید، با وجود این در بین تمام ملل جهان یک نفر موفق به انجام این کار نشد آیا اعترافی بزرگتر از این برای عجز بشر و کلام الهی بودن قرآن وجود دارد؟ همچنین روشن شد که قرآن کریم چنان معجزه روشنی برای آن‌حضرت ﷺ است که کلیه طاغیان در برابر آن سر تسلیم فرود آورده‌اند.

قرآن یک معجزه زنده و جاوید تا قیامت است

کلیه معجزات پیامبران تا زمان حیاتشان ادامه داشت، اما معجزه پیامبر اکرم ﷺ که قرآن است بعد از وفات ایشان هنوز هم بعنوان معجزه باقی است. امروز ضعیف‌ترین مسلمان هم میتواند با فریادی رسا کلیه دانشمندان آگاه جهان را به آوردن مانند قرآن دعوت کند.

زیرا نه کسی توانسته مانند آن را بیاورد و نه در آینده خواهد توانست، و اگر کسی مدعی است و همت دارد قدم جلو بگزارد و نشان دهد که توانائی آوردن آنرا دارد، شیخ جلال الدین سیوطی (مفسر جلالین) در کتاب خصایص کبرای خود با استفاده ازحدیث به دو معجزه جاوید از آنحضرت ﷺ اشاره نموده است، نخست قرآن و دوم ناپدید شدن سنگریزه‌های جمرات.

ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیامبر اکرم ﷺ پرسید ای رسول خدا ﷺ در ایام حج که صدها هزار نفر از حجاج سنگریزه‌های بر گرفته از مزدلفه را تا سه روز متواتر بر هر سه جمره فرو می‌ریزند و استفاده هر سنگریزه برای بار دوم ممنوع است و کسی هم بنظر نمی‌رسد که آنها را جمع آوری نماید، این وضع اقتضاء میکند که ظرف مدت یکسال تپه‌ای از سنگریزه بوجود آید که جمرات در آن ناپدید گردد و در مدت چند سال به شکل کوهی در آید، آنحضرت ﷺ فرمود:«درست است اما خداوند

متعال فرشتگان خود را دستور داده است که سنگریزه‌های کسانی را که حج‌شان قبول شود، بردارند و تنها سنگریزه‌های تیره بختانی که حج‌شان پذیرفته نمی‌شود باقی میماند اینجاست که سنگریزه‌های افتاده خیلی کم به نظر می‌رسند. در غیر اینصورت کوهی از سنگریزه بوجود می‌آمد،[1] این حدیث مبین صدق گفتار آنحضرت ﷺ میباشد که هر سال و زمان تایید می‌شود زیرا این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که هر سال در مراسم حج صدها هزار نفر از حجاج هر روز بر هر جمره هفت سنگریزه می‌زنند گاهی بعضی از افراد نادان بجای سنگریزه سنگهای بزرگ بر جمرات فرو می ریزند بدیهی است که هیچ هیات و انجمن مسئولی از سوی دولت وجود ندارد که هر روز آنها را جمع آوری نماید، لذا مقتضی است که تعداد سنگریزه‌ها در سال بعد دو برابر و در سال دیگر سه برابر گردد، تردیدی نیست که پس از چند سال بخشی از زمین یاد شده با جمرات نیز درزیر خروارها سنگریزه پنهان گردد و بجای آن کوهی از سنگریزه بنظر آید در حالی که عملاً خلاف آن مشاهده می‌گردد این حقیقت بنوبه خود در هر زمان جهت تصدیق و ایمان به پیامبر ﷺ کافی است علاوه بر آن معجزه قرآن نیز یک معجزه زنده و جاوید است زیرا همچنانکه در زمان آن حضرت ﷺ مثل و مانند قرآن آورده نشده امروز هم آورده نخواهد شد.

تشریح اعجاز قرآنی

از توضیح مختصر فوق روشن شد که اولاً قرآن کریم از چه نظر معجزه‌ای برای آن حضرت ﷺ محسوب میشود و وجوه اعجاز آن چیست و چرا تمام مردم جهان از آوردن مانند آن ناتوان میباشند.

۱- این روایت در سنن بیهقی موجود است.

دوم اینکه این ادعای مسلمانان که با وجود تحدی (مبارزه‌طلبی) قرآن در طول چهارده قرن کسی نتوانسته مانند قرآن یا مانند کوچکترین بخش قرآن ارائه دهد از نظر تاریخ حائز چه اهمیتی است که این أمر نیاز به تشریح مفصل دارد.

ویژگی اول اعجاز قرآن

در این مورد نخستین مطلبی که به ذهن متبادر میشود این است که چرا به قرآن معجزه گفته شده و در سایه چه وجوهی است که تمام مردم جهان از ارائه مانند آن عاجزند. در این زمینه علمای قدیم و جدید کتابهای مستقل به رشته تحریر در آورده‌اند و هر مفسر به شیوه خاص خود پیرامون آن توضیح داده است. در اینجا به چکیده نکات مهم آنها اشاره میشود.

اساساً در اینجا قبل از همه امور یک نکته قابل تعمق است که این کتاب عجیب و غریب و جامع کل علوم در چه مکان و محیطی و بر چه کسی نازل شده است؟ دیگر اینکه آیا در آنجا چنان امکانات علمی وجود داشت که در زیر لوای آنها چنین کتاب جامع و بی‌نظیری که حاوی اولین و آخرین علوم باشد تهیه شود که بهترین راهنما در هر بخش از زندگی فردی و اجتماعی باشد و در بر گیرنده نظام کامل تربیت جسمی و روحی انسان بوده از تدبیر منزل گرفته تا سیاست کشور داری؛ و رویهم رفته بهترین قانون اساسی برای هر نظام باشد؟ جهت شناخت دقیق موقعیت جغرافیایی و شرایط تاریخی آن منطقه و ذاتی که این کتاب مقدس بر وی نازل شده به بررسی اوضاع و احوال آن زمان می‌پردازیم.

در عربستان شما با منطقه‌ای روبرو می‌شوید که حوزه‌ای گرم و ریگستانی خشک است که به آن «بطحاء» مکه گفته میشود نه استعداد کشاورزی و صنعتی دارد و نه آب و هوای مطبوع که مردم به دیدن آنجا رغبت داشته باشند. در گذشته راههای همواری هم نداشت که رفتن

بدانجا آسان باشد؛ ارتباط آن با اکثر کشورهای جهان قطع بود. چون این سرزمین، کوهستانی خشک و ریگستانی گرم است، از این جهت در آن هیچگونه کشت و صنعتی بچشم نمیخورد؛ در تمام این منطقه شهر بزرگی وجود نداشت؛ مردم اغلب در روستاهای کوچک از طریق دامداری گوسفند و شتر امرار معاش میکردند.

از روستاها که بگذریم اکثر مناطقی که ظاهراً شهر نامیده می‌شدند در آنها هم اثری از تعلیم و تربیت مشاهده نمی‌شد نه دبستان و دبیرستانی وجود داشت و نه دانشگاه و دارالعلومی، خداوند به ساکنان آنجا فطرتاً فن فصاحت و بلاغت آموخته بود؛ بگونه‌ای که در این فن، فوقِ همه مردم جهان قرار داشتند و بر نظم و نثر طوری مسلط بودند که مانند رعد می‌غریدند و چون باران می‌باریدند. حتی ضعیف‌ترین دخترانشان آنچنان شعر فصیح و بلیغ می‌سرودند که ادیبان جهان متحیر می‌ماندند.

همه این فنون فطری و خدادادی که در طبع آنها وجود داشت غیر اکتسابی بود؛ یعنی آنها را در هیچ مدرسه و مکتبی نیاموخته بودند؛ چون نه تنها وسایل تعلیم و تربیت در آنجا یافت نمی‌شد، بلکه ساکنین آن به چنین چیزها دلبستگی نداشتند. برخی هم که متمدن بودند فقط به کار تجارت سرگرم بودند و وظیفه‌شان وارد و صادر کردن اجناس گوناگون بود. در چنین اوضاع و احوالی بود که در قدیمترین شهر این منطقه (مکه) و در خانواده‌ای شریف ذات مقدس صفاتی متولد شد که مهبط وحی گشت و قرآن کریم بر وی نازل گردید.

اکنون به شرح مختصری از احوال آن حضرت ﷺ می‌پردازیم.

پیامبر اکرم ﷺ قبل از تولد، از فیض وجود پدر محروم شد، و یتیم چشم بجهان گشود. به سن هفت سالگی نرسیده بود که مادر محترمش دارفانی را وداع گفت و از آغوش گرم مادر هم بی‌نصیب ماند.

بذل و بخشش آباء و اجداد شریف و سخاوت بیمثل و مانندشان نیز پس اندازی در خانه باقی نگذاشته بود که توسط آن بتوان اقدامی

جهت پرورش طفل یتیم و تأمین آینده وی نمود. آن‌حضرتﷺ دوران شباب را که زمان اصلی تعلیم و تربیت ایشان بود با مشکلات بسیار از جمله محروم ماندن از سایه پدر و مادر پشت سرگذاشت با توجه به مسائل فوق اگر آن زمان در مکه دارالعلوم یا دبستان و دبیرستانی وجود می‌داشت باز هم استفاده از آنها برای آن حضرتﷺ مشکل مینمود؛ در حالیکه بوضوح می‌بینیم که در آنجا نه مشغله علمی وجود داشته و نه کسی به آن رغبت داشته است: بدین جهت ملت عرب را «امیّین» می‌گفتند.

قرآن کریم هم در مورد آنان این واژه را بکار برده است. طبعاً این اوضاع ایجاب میکرد که آن حضرتﷺ از نعمت تعلیم و تربیت محروم بماند؛ حتی دانشمند بنامی وجود نداشت تا در اثر مجالست با وی کسب دانش نماید که قرآن حاصل آن باشد و نیز خدا خواست که معجزه فوق العاده‌ای به آن حضرتﷺ عنایت فرماید تا در سایه آن از سایرین متمایز گردد؛ لذا مشیت الهی بر این قرار گرفت که ایشان سواد معمولی خواندن و نوشتن را که مردم در هر جامعه آنرا بطرقی میاموزند، فرا نگرفت و کاملاً اُمّی محض ماند که نمی‌توانست نام خود را بنویسد.

فن ویژه عرب شعر و سخنوری بود که برای آن مجالس خاصی برگزار و جلسات مشاعره منعقد می‌گشت و هر کس سعی میکرد از دیگری سبقت بگیرد حق‌تعالی به آن حضرتﷺ فطرتی فرموده بود که به این امور نیز رغبتی نداشتند. هیچگاه شعر و قصیده‌ای نسرود و در مجلسی مشارکت نفرمود. با وجود امی بودن محض، آثار شرافت حسن خلق فهم و فراست، همچنین عالیترین تجلیات امانت و دیانت از سیمای ملکوتی وی آشکار بود.

بعلت دارا بودن منش‌های فوق بزرگترین سران متکبر عرب خود را ملزم به تعظیم در برابر ایشان می‌دانستند و در تمام مکه از وی با لقب امین یاد می‌شد. این پیامبر امی محض تا چهل سال در مکه نزد قوم خویش

بسر برد و به کشور و سرزمین دیگری سفر نکرد تا تصور شود که از این طریق کسب علم و دانش کرده است. در طول این مدت تنها دو مسافرت تجارتی چند روزه نمود که در آنها نیز امکان تعلیم و تعلم نبود. زندگی چهل ساله قبل از بعثت این امی خالص و ذات قدسی در مکه بین خویشاوندانش بنحوی گذشت که نه هیچگاه به کتب و قلم دست زد و نه به مکتبی رفت و نه در مجلسی شعر و قصیده‌ای سرود. اما پس از چهل سال کلامی (قرآن) از زبان مبارک او بیان شد که به جهت فصاحت و بلاغت لفظی و نیز از نظر علوم و فنون معنوی شگفت انگیز بود. اگر تنها بهمین مورد بسنده میکرد نزد اهل انصاف در معجزه بودنش هیچگونه تردیدی وجود نمی‌داشت در حالی که صرف نظر از این مورد وی تمام مردم جهان را به مبارزه و تحدی دعوت نمود و فرمود اگر کسی در کلام الهی بودن آن شک دارد سخنی مانند آن ساخته ارائه دهد از یک طرف اعلام تحدی و مبارزه قرآن و از طرف دیگر نیروی مخالفت تمام جهان برای شکست اسلام و پیامبرﷺ قرار داشت، که با تمام قوا از بذل مال و جان و آبروی خویش دریغ نمی‌ورزیدند با وجود این احدی نتوانست یک سوره کوچک مانند قرآن بیاورد(فرضاً اگر قرآن بی‌مثل و مانند نمی‌بود و صرف نظر از اعجاز قرآن تنها همینکه از زبان یک نفر امی محض بیان شده(خود بزرگترین اعجاز میباشد) این نکته را هر عالم و جاهل بدرستی میداند.

ویژگی دوم اعجاز قرآن

اکنون به وجه دیگر اعجاز قرآن نظر می‌اندازیم، احکام و دستورات قرآن برای همه مردم جهان نازل شده است ولی مخاطبین بیواسطه و نخستین آن اعراب بودند اگر هیچ علم و فنی نداشتند اما فصاحت و بلاغت در سخنوری هنر طبیعی و مادر زادی آنها بشمار میرفت و در این زمینه پیش کسوت تمام ملل جهان بودند. قرآن آنها را خطاب نموده به

مبارزه دعوت میکند، که اگر در کلام الهی بودن من شک دارید یک سوره مانند سوره‌های من ساخته، ارائه دهید. اگر تحدی قرآن تنها در حد حسن معنوی یعنی اصول حکیمانه و معارف علمی و اسرار می‌بود عذر ملت امی از آوردن نظیر آن، معقول به نظر می‌رسید؛ در حالی که قرآن تنها به لحاظ حسن معنوی تحدی نکرده، بلکه به اعتبار فصاحت و بلاغت (حسن ظاهری) تمام مردم جهان را تحدی نموده است. در پذیرش این تحدی از همه بیشتر قوم عرب استحقاق داشت، در واقع اگر این کلام بالاتر از قدرت بشر و کلام ما فوق او نمی‌بود، برای سخنوران عرب آوردن کلامی نظیر آن حتی بهتر از آن اشکالی بوجود نمی‌آورد.
قرآن این نکته را نیز روشن ساخته است که اگر ارائه آن از عهده یک یا چند نفر ساخته نیست این امکان به همه داده می‌شود تا با یاری گرفتن از همه مردم دنیا این کار را انجام دهند با وجود این ادعای بلند پروازانه قرآن و تحریک احساسات آنان ملت غیور عرب خاموش ماند ونتوانست چند سطر جهت مبارزه و مقابله با قرآن ارائه دهد بر همگان بویژه اهل علم پوشیده نیست که سران عرب برای سرکوبی پیامبر اکرمﷺ و نابود ساختن قرآن و اسلام تمام نیروی خود را بکار بستند بگونه‌ای که در آغاز با اذیت و آزار پیامبرﷺ و تنی چند از مسلمانان قصد داشتند آنها را وادار به ترک اسلام کنند اما وقتی دیدند که این عوامل نمی‌تواند کوچکترین تأثیری در عشق آتشین آنها بگذارد، شیوه خود را دگرگون ساخته راه مصالحه در پیش گرفتند؛ بگونه‌ای که یکی از سران عرب که عتبه بن ربیعه نام داشت به نمایندگی از سوی کلیه قبایل نزد آنحضرتﷺ حاضر شد و پیشنهاد حکومت کامل عرب و دادن زیباترین دختران را به وی تقدیم نمود تا ایشان دست از دعوت و تبلیغ اسلام بردارند آن حضرتﷺ در پاسخ وی به تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید بسنده نمودند.

هنگامیکه دیدند این تدبیر نیز کارگر نیفتاد خود را برای جنگ و

مبارزه با وی آماده ساختند. قریش عرب در مبارزه با پیامبر و مسلمانان از فداکردن جان و مال و فرزند و آبروی خویش دریغ نورزیدند؛ با وجود این از کسی ساخته نبود که چند سطر در پاسخ تحدی واعلام مبارزه‌آن بیاورد. آیا سکوت و عجز عرب و تمام مردم دنیا در ارتباط با قرآن نمی‌تواند گواه روشنی بر عدم کلام انسانی بودن آن باشد و اینکه کلام خدا است و آوردن نظیر آن خارج از نیروی خلایق میباشد؟ سرانجام نه تنها عرب از مبارزه با آن دست کشیدند، بلکه در مجالس ویژه خود آنرا تحسین و بر بی مثل و مانند بودنش نیز اقرار و اعتراف نمودند، آنانکه طبعی منصف داشتند این اعتراف را آشکارا بیان نموده عده‌ای مسلمان شدند ولی برخی از آنان بعلت پای بند بودن به آداب و رسوم آباء و اجداد یا دشمنی با فرزندان عبدمناف ضمن اعتراف، متأسفانه از پذیرش اسلام محروم ماندند. تاریخ اعراب قریش گواه این وقایع است که ذیلاً مواردی از آنها نقل میگردد، از بررسی آنها روشن میشود که تمام عرب بی مثل و مانند بودن قرآن را پذیرفتند و از ارائه مانند آن(به خیال رسوا شدن خویش) امتناع ورزیدند زمانیکه آوازه قرآن و رسول خداﷺ در خارج از مکه گسترش یافت و موسم حج فرا رسید، قریش مکه می‌دانستند که مردم جهت ادای فریضه حج به مکه می‌آیند و شنیدن سخنان پیامبرﷺ در آنها تأثیری می‌گذارد و باعث مسلمان شدنشان میگردد،ازاینرو چاره اندیشی نموده برای انسداد آن جلسه‌ای منعقد ساختند، در آن جمع سران عرب از جمله بزرگترین و عاقل ترین آنها ولیدبن مغیره حضور داشت، سپس مشکل خود را با او در میان گذاشتند و در خواست پاسخ نمودند از جمله گفتند اکنون که مردم از گوشه و کنار می‌آیند و درباره محمدﷺ از ما نظر خواهی میکنند در پاسخ چه بگوییم؟ شما ارائه طریق نمایید و پاسخی تهیه کنید تا همه در برخورد با مردم آنرا مد نظر قرار دهیم و پاسخ‌ها مختلف نگردد، ولیدبن مغیره جواب داد که شما بگویید در این باره چه باید گفت؟ آنان گفتند بنظر ما

بهتر است بگوییم محمد دیوانه است و سخنانش هذیان میباشد، ولیدبن مغیره گفت: سعی کنید که هرگز این سخن را نگویید زیرا وقتی مردم نزد او بروند و با وی دیدار و گفتگو کنند او را یک انسان عاقل و دارنده فصاحت و بلاغت در سخن می‌یابند و یقین حاصل میکنند که شما دروغ میگویید. عده‌ای گفتند میگوییم که شاعر است، ولید گفت: خیر زیرا آنان نسبت به شعر و شاعری مهارت کامل دارند، و پس از استماع سخنان محمد در خواهند یافت که آنچه میگوید شعر نیست در نتیجه شما را دروغگو میدانند جمعی گفتند: او را کاهن می‌نامیم که توسط جن و شیاطین سخنانی از غیب بیان می‌کند، ولید گفت: گفتن این مطلب نیز صحیح نیست زیرا مردم هنگام شنیدن سخنانش در خواهند یافت که آنچه میگوید نمی‌تواند کلام کاهن باشد و سرانجام شما را دروغگو میدانند. سپس ولید بن مغیره بعلت تأثیری که قرآن بر وی گذاشته بود خطاب به آنها چنین گفت: سوگند به خدا هیچیک از شما در شعر و شاعری و اشعار عرب از من آگاه‌تر نیست، اما در این کلام حلاوت خاص و نفوذ ویژه‌ای وجود دارد که من در سخن هیچ شاعر و سخنوری نیافته‌ام، باز مردم از وی خواستند که جواب نهائی را در اختیار آنها بگذارد ولید گفت: اجازه بفرمایید اندکی در این باره بیندیشم؛ لذا پس از تأمل بسیار گفت همه باید بگویید که محمد ساحر است و توسط سحر خود می‌تواند میان پدر و فرزند و زن و شوهر جدائی افکند. همه بر این قول اتفاق نظر نمودند و دست به شایعه پراکنی زدند با این وصف آیا چراغ الهی با دمیدن این و آن خاموش می‌شود؟ مردم از گوشه و کنار سرزمین حجاز جهت زیارت خانه کعبه گرد می‌آمدند و قرآن را می‌شنیدند و گروه گروه مشرف به اسلام می‌شدند و اینگونه اسلام انتشار می‌یافت،[1] همچنین یکی دیگر از سران قریش (یعنی نضربن حارث)

۱- خصایص کبری

خطاب به قوم خود چنین گفت: ای قریش امروز به مصیبت بی‌سابقه‌ای گرفتار شده‌اید زیرا محمدﷺ جوانی از قوم شما بوده که همه شیفته حسن خلق و منش‌های نیک او بودید و او را بعنوان امین و راستگو در میان خود می‌شناختید اکنون که پیر شده و موی سرش سفید گشته است و از همه مهمتر کلامی بی‌نظیر از جانب خدا آورده او را سحر مینامید! سوگند به خدا که او ساحر نیست زیرا ساحران را دیده و گفته‌هایشان را شنیده و روش آنها را دانسته و در بوته آزمایش قرار داده‌ایم این کلام خلاف آنها بوده سخن ساحر نمی‌باشد همچنین گاهی او را کاهن مینامید، سوگند به خدا که او کاهن نمی‌باشد چون ما کاهنان بسیاری را دیده و سخن‌هایشان را شنیده‌ایم گفته‌های آنها با این کلام هیچگونه وجه تشابهی ندارد گاهی میگویید که او شاعر است، سوگند به خدا که شاعر هم نیست زیرا ما کلیه فنون شعر و شاعری را فراگرفته و بسیاری از اشعار شعرای بزرگ را حفظ کرده‌ایم ولی آنچه محمدﷺ می‌گوید هیچ مناسبتی با شعر و شاعری ندارد از همه مهمتر گاهی او را دیوانه معرفی می‌کنید سوگند به خدا که او دیوانه نیست زیرا ما دیوانگان بسیاری را دیده به هزیان گفتن و سخنان پریشان آنها گوش فرا داده‌ایم در میان سخنان محمدﷺ از آن سخنها چیزی بچشم نمی‌خورد پس ای قوم در حق محمدﷺ عادلانه قضاوت کنید چون از این مساله نمی‌توان بسادگی گذشت.(۱)

ابوذر یکی از صحابه رسول خداﷺ میفرماید: برادرم انیس که خود یکی از شعرای بنام است به مکه رفت و پس از مراجعت گفت: در مکه شخصی وجود دارد که خودرا رسول خداﷺ میداند. پرسیدم مردم آنجا درباره وی چه نظری دارند؟ گفت: بعضی او را شاعر، برخی کاهن و عده‌ای ساحر مینامند.

۱- خصایص کبری.

از آنجا که برادرم خود شاعری بزرگ است و در زمینه کهانت و غیره اطلاعاتی دارد میگوید: تا جائیکه من فکر می‌کنم همه این دعا وی بی‌پایه و اساس است. سخنان او نه شعرند نه کهانت و نه سخنان سحر آمیز بلکه هر چه میگوید به نظر من درست است. ابوذر میگوید که شنیدن سخنان برادرم در من آنچنان تأثیر گذاشت که شخصاً عازم مکه شدم و در مسجد الحرام بیتوته نمودم و قریب ۳۰ روز در آنجا نشستم در حالی که بجز آب زمزم چیز دیگری جهت ارتزاق نداشتم. در تمام این مدت نه احساس گرسنگی کردم و نه ضعفی بمن دست داد.[۱] پس از بازگشت خطاب بمردم گفتم که من کلام بسیاری از فصحاء و متکلمین فارس و روم را شنیده‌ام همچنین مقامات کاهنان و ساحران را مطالعه نموده‌ام ولی تا امروز هیچ کلامی چون کلام محمدﷺ نشنیده و نیافته‌ام؛ لذا همه به گفته من توجه نمایید و از ایشان پیروی کنید سرانجام همه افراد قبیله او که حدود هزار نفر بودند (در سال فتح مکه) عازم مکه شدند و مشرف به اسلام گردیدند.[۲]

بزرگترین دشمنان پیامبر و اسلام نظیر ابوجهل، اخنس بن شریق و غیره پنهانی به قرآن گوش می‌دادند و شدیداً تحت تأثیر گفته‌های بی‌نظیر آن قرار می‌گرفتند؛ اما وقتی از آنها سؤال می‌شد که چرا با وجود بی‌مثل و مانند یافتن قرآن آنرا نمی‌پذیرید ابوجهل چنین پاسخ داد: بین قبیله ما و بنی عبد مناف همیشه رقابت و مقابله وجود داشته است، در هر موردی که آنها میخواستند سبقت بجویند ما به آنها پاسخ داده‌ایم، تا امروز شرایط مساوی داریم ولی اکنون آنها میگویند که در میان ما پیامبری مبعوث شده که برایش از آسمان وحی نازل میگردد، ما در این باره با آنان چگونه مقابله کنیم؟ بدین جهت من هرگز به آن اقرار نخواهم

۱- خصایص کبری صفحه ۱۱۴ جلد ۱
۲- خصایص کبری صفحه ۱۱۶ جلد ۱

کرد.[۱]

خلاصه اینکه نه تنها در تحدی و اعلام مبارزه قرآن، تمام عرب شکست خود را پذیرفته و خاموش شدند، بلکه نسبت به بی‌مثل و مانند بودن آن و همچنین به عجز و ناتوانی خویش علناً اعتراف کردند. زیرا اگر قرآن کلام انسان می‌بود دلیلی نداشت که تمام عرب و مردم دنیا از آوردن مانند آن عاجز باشند و با وجود فدا کردن جان و مال و فرزند وآبروی خویش در مبارزه با قرآن و پیامبر باز هم یک نفر پیدا نشد که مبارزه قرآن را بپذیرد و دو سطر در مقابل آن ارائه دهد. علتش این بوده که مردم آن زمان با وجود افعال و اعمال جاهلانه خویش دارای طبعی منصف و آزاده بودند و زیاد به دروغ نزدیک نمی‌شدند، هنگامیکه که آنها با شنیدن قرآن پی بردند که ما در واقع نمی‌توانیم مانند آن را بیاوریم پس بنابر ضد یّت و عناد و کجروی تقدیم نمودن کلامی را برای خود عار و ننگ دانستند؛ زیرا می‌دانستند که اگر چیزی هم تقدیم کنند، فصیحان و بلیغان عرب آنها را در مبارزه امتحانی رسوا خواهند کرد؛ لذا تمام آنها خاموشی را برگزیدند و آنانکه از انصاف طبیعی بیشتر برخوردار بودند علناً اعتراف نموده و تسلیم شدند، که برخی از وقایع آنها بیان گردید.

در واقعه‌ای دیگر از این سلسله حوادث سردار عرب بنام اسعدبن زراره نزد عباس رضی الله عنه عموی آن حضرت آمد و اعتراف کرد که علیرغم میل باطنی خویش ما به مخالفت باآنحضرت صلی الله علیه وسلم برخاسته و قطع رابطه و تعلق خاطر نموده‌ایم؛ زیرا به یقین او پیامبر خداست، هرگز دروغگو نیست و کلامی که آورده است امکان ندارد کلام بشر باشد.[۲]

شخصی بنام قیس بن نسیبه از قبیله بنی سلیم به محضر آن حضرت شرف یاب شد و ضمن استماع قرآن چند سوال از ایشان نمود آن حضرت نیز پاسخ دادند او فوراً مسلمان شد سپس نزد قبیله خود

۱- خصایص

۲- خصایص کبری صفحه ۱۱۶ جلد ۱

بازگشت و به آنها گفت: (من کلام سخنوران فارس و روم را شنیده‌ام و سخنان کاهنان و مقالات حمیر را شنیده‌ام ولی تا امروز کلامی چون کلام محمدﷺ در هیچ جا نیافته‌ام گفته مرا بپذیرید و از او پیروی کنید) سرانجام در اثر تحریض و تحریک وی یکهزار نفر از افراد قبیله‌اش هنگام فتح مکه بحضور آن حضرتﷺ رسیدند و مشرف به اسلام شدند.(۱)

این اعتراف و تسلیم در برابر قرآن و پیامبر از سوی افراد بیطرف و بی‌ارتباط نبود بلکه سخت‌ترین دشمنان پیامبر که همیشه با وی درگیر بودند چنین اعترافاتی داشتند اما بعلت کینه و دشمنی از اظهار آشکار آن خودداری میکردند.

علامه سیوطی در خصایص کبری به نقل از بیهقی میگوید: شبی ابوجهل و ابوسفیان و اخنس بن شریق هر کدام جداگانه و بدون اینکه از یکدیگر اطلاع داشته باشند به قصد شنیدن قرآن مخفیانه از منازل خود خارج و اطراف خانه پیامبرﷺ هر کدام در گوشه‌ای پنهان می‌شوند و به استماع کلام ملکوتی قرآن مشغول میگردند. و آنچنان تحت تأثیر آن قرار میگیرند که از خود بی‌خود می‌شوند و از گذشتن وقت بی خبر می‌مانند هنگامی بخود می‌آیند که صبح میشود. در باز گشت بر حسب اتفاق در راه با یکدیگر ملاقات مینمایند و در جریان واقعه قرار میگیرند و یکدیگر را ملامت و سرزنش مینمایند که اگر در آینده این عمل تکرار شود و مردم از آن اطلاع حاصل نمایند، همه مسلمان میشوند سپس هر کدام بخانه خود بر میگردند شب دوم باز شوق شنیدن قرآن در آنها پدیدار میشود و همچون شب گذشته هر یکی در گوشه‌ای پنهان شده به استماع قرآن می‌پردازند. هنگام صبح که یکدیگر را ملاقات مینمایند ضمن سرزنش یکدیگر قرار میگذارند که در آینده این شیوه را ترک کنند

۱- خصایص صفحه ۱۱۶ جلد ۱

اما شب سوم همچنان حلاوت قرآن ایشان را بر آن می‌دارد تا بار دیگر مانند شبهای گذشته جهت شنیدن آن خود را به حول وحوش منزل پیامبرﷺ برسانند لذا هنگامیکه شب به پایان میرسد و صبح پدیدار می‌شود تصادفی یکدیگر را می‌بینند و عهد و پیمان می‌بندند که در آینده هرگز این عمل را تکرار نکنند پس از انعقاد معاهده فوق هر کدام به خانه خود بر میگردند هنگام صبح اخنس عصابدست نخست به خانه ابوسفیان میرود و باو میگوید: نظر شما درباره این کلام چیست؟ ابوسفیان با صدای آهسته نسبت به حقانیت قرآن اعتراف میکند اخنس میگوید بخدا سوگند رأی و نظر من نیز در این مورد همین است. سپس روانه خانه ابوجهل میگردد و از او در این مورد نظر خواهی میکند ابوجهل میگوید: من نیز به حقانیت آن اعتراف میکنم اما حقیقت این است که بین قبیله ما و قبیله عبدمناف همیشه در مورد فرماندهی و رهبری قوم رقابت وجود داشته است آنان به هر طریقی که خواستند از ما سبقت بگیرند با آنها مبارزه کرده‌ایم بعنوان مثال آنها میخواستند که با بذل و بخشش قلوب مردم را بخود جذب کنند، و بر آنها حکومت نمایند خوشبختانه ما با بذل و بخشش دو چندان در برابر آنان ایستادگی نمودیم آنها مسئولیت رهبری مردم را بعهده گرفتند ما در این مبارزه نیز پیروز شدیم اکنون تمام عرب میدانند که ما دو قبیله از نظر موقعیت اجتماعی با هم برابریم حال در این برهه از زمان قبیله آنها مدعی شده که از میانشان پیامبری مبعوث شده که برایش از آسمان وحی نازل میگردد، طبیعی است که ما باید با این پدیده جدید نیز مبارزه کنیم بدین جهت است که پیمان بسته‌ایم تا با تمام قوا در مقابل آنها ایستادگی نماییم و هرگز به پیامبری که وابسته به آن قبیله است ایمان نیاوریم.

ویژگی سوم اعجاز قرآن

ویژگی سوم اعجاز قرآن این است که از غیب و حوادث آینده خبر داده و آن حوادث همانطور که ذکر شده عیناً بوقوع پیوسته است، مثلاً در یک مورد از مبارزه مردم فارس و روم سخن گفته و فرموده است که در این رویارویی نخست فارس‌ها رومیها را شکست خواهند داد اما پس از گذشت ده سال بار دیگر رومیان بر فارسها چیره خواهند شد، بزرگان مکه در مورد روی دادن این حوادث با حضرت ابوبکر رضی الله عنه شرط بندی کردند. سرانجام طبق پیش بینی قرآن آن حوادث بوقوع پیوست آنها خود را جهت پرداخت مالی که در شرط بندی مقرر شده بود آماده ساختند ولی ابوبکر رضی الله عنه از پذیرفتن مال و شرط (چون نوعی قمار است) خودداری کرد این نوع حوادث و وقایع غیبی که قرآن از آنها خبر داده و صداقت و درستی آنها چون روز روشن آشکار است بسیار می‌باشد.

ویژگی چهارم اعجاز قرآن

ویژگی چهارم اعجاز قرآن این است که احوال تاریخی امتها و ملتهای گذشته و شرایع آنها را طوری بررسی کرده که اطلاعات علمای بزرگ یهود و نصارا با وجود مهارت در آن کتب نسبت به اخبار قرآن در این زمینه بسیار اندک بود. بدیهی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هیچگاه کتابی بدست نگرفت تا در مکتبی نزد استادی کسب علم و دانش کند، بگفته حافظ:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مساله آموز صد مدرس شد

پس توضیح دقیق وقایع و حوادث تاریخی ملل جهان و تشریح شرایع آنان نمی‌تواندکارپیامبرباشدبلکه‌آنهاکلام خداست که‌به‌ایشان

وحی گردیده‌است.

ویژگی پنجم اعجاز قرآن

در برخی از آیات قرآن رازهای درونی دلهای مردم فاش شده که با اعتراف بر صحت آنها مورد قبول و پذیرش واقع شده‌اند، اساساً این عمل نیز از انسان ساخته نیست و تنها از خداوند که دانندهٔ غیب و شهادت است بر می‌آید. مثلاً قرآن در این مورد میفرماید: «اِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلاَ»(۱) یعنی زمانی که دو گروه از شما خواستند که عقب گرد نمایند، یا «یَقُوْلُوْنَ فِیْ اَنْفُسِهِمْ لَوْلاَ یُعَذِّبُنَااللّٰهُ بِمَا نَقُوْلُ،»(۲) یعنی آنان در دل خود می‌گفتند چرا خدا بعلت انکار ما به ما عذاب نمی‌دهد، در حالی که هیچکدام از آنها این سخنان را بکسی نگفته بود قرآن از آنها پرده برداشت.

ویژگی ششم اعجاز قرآن

ششمین وجه اعجاز قرآنی آیاتی است که قرآن در آنها نسبت به فرد یا قبیله‌ای پیش‌گوئی کرده که آنها نمی‌توانند فلان کار را انجام دهند سپس آنان با وجود توانائی ظاهری نتوانسته‌اند آن کار را انجام دهند چنانکه در حق یهود قرآن اعلام کرده که اگر آنها در حقیقت خود را دوست و ولی خدا می‌دانند باید اشتیاق رفتن به سوی خدا را داشته باشند پس کمی مرگ را آرزو نموده شوق خود را نشان دهند سپس فرمود: وَلَنْ يَّتَمَنَّوْهُ اَبَداً: که آنان هرگز مرگ را آرزو نخواهند کرد آرزوی موت برای کسی مشکل نبود بویژه برای آنانکه قرآن را تکذیب می‌نمودند آرزو نمودن موت بنا به گفته قرآن نباید موجب خوف و هراس قرار میگرفت بلکه شکست مسلمانان بزرگترین فرصتی بود که به یهودها دست داده بود

۱- آیه ۱۱۲ آل عمران
۲- آیه ۸ مجادله

که از محافل و مجالس خویش آرزو ی مرگ را اعلام می‌کردند، اما یهود و مشرکین اگر چه به زبان قرآن را دروغ می‌گفتند ولی در دل می‌دانستند که آن بر حق است وهیچ سخن آن اشتباه نخواهد شد، پس به محض اینکه ما مرگ را آرزو بنمائیم خواهیم مرد لذا با وجود اعلام مبارزه علنی قرآن هیچ یکی جرأت نکرد یک بار به زبان آرزوی مرگ را اظهار نماید.

ویژگی هفتم اعجاز قرآن

تأثیر ویژه‌ای است که از شنیدن قرآن بر خاص و عام، مؤمن و کافر حادث میشود، چنانکه برای جبیربن مطعم قبل از مشرف شدن به اسلام روی داد از حسن اتفاق در آن روز سوره طور توسط پیامبر اکرمﷺ در نماز مغرب تلاوت شد جبیر میگوید: هنگامیکه آن حضرتﷺ به آخرین آیات سوره فوق رسید بارقه‌ای در دل من زده شد و گویی اولین روزی بود که اسلام در دل من اثر کرد آنگونه که دلم میخواست قفس سینه را شکافته پرواز کند آیات مورد نظر عبارتند از آیه‌های ۳۷ و ۳۶ و ۳۵ سوره طور «اَمْ خُلِقُوْا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ اَمْ هُمُ الْخَالِقُوْنَ؛ اَمْ خَلَقُوْا السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ بَلْ لَاْ يُوْقِنُوْنَ؛ اَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ اَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُوْنَ؛» یعنی آیا خودبخود آفریده شده‌اند یا آنان آفریدگارند و یا آسمان و زمین را آفریده‌اند چنین چیزی نیست باز یقین نمی‌نمایند آیا خزانه‌های پروردگارت به نزد آنها است یا آنها نگهبانند.

ویژگی هشتم اعجاز قرآن

از تکرار در خواندن و شنیدن قرآن کسی خسته نمی‌شود؛ بلکه به شوق و علاقه انسان افزوده میشود. اگر شما به مطالعه بهترین کتابی که در زمینه مسائل دنیوی نوشته شده باشد، روبیاورید پس از دو یا چهار بار خواندن آن احساس خستگی می‌کنید بگونه‌ای که نمی‌خواهید بار دیگر مطالب آنرا بخوانید یابشنویداما در مورد قرآن عکس آن دیده می‌شود یعنی هر چه بیشتر قرآن را بخوانید بهمان اندازه عشق و علاقه شما

نسبت به آن بیشتر می‌شود.

ویژگی نهم اعجاز قرآن

ویژگی دیگر قرآن این‌است که خداوند مسئولیت حفظ و نگهداری آن را تا روز قیامت بعهده گرفته است که کوچکترین تغییر و ترمیمی در آن بوجود نیاید. خداوند به این وعده از روز نزول قرآن تا امروز که چهارده قرن میگذرد، و از امروز تا پایان جهان جامه عمل پوشانده است،(با نگهداری در سینه هزاران نفر از حفاظ) این نگهداری در سینه مشتاقان بگونه‌ای بوده و خواهد بود که امکان یک خطا در فتحه یا کسره خواندن بعضی از کلمات وجود نخواهد داشت هر زمان حافظانی از زن و مرد،کوچک و بزرگ یافت می‌شوند که اگر دانشمندی بزرگ در خواندن قرآن دچار اشتباه شود، کوچکترین خطا را حتی اطفال خُرد سال رفع میکنند. غیر از اسلام هیچ دینی در جهان وجود ندارد که پیروان آن بتوانند یک دهم کتاب مذهبی خود را اینگونه حفظ کنند و بسیارند کتب مذهبی دیگر که پیروانشان نمیدانند اصل کتاب آنها به چه زبانی بوده و دارای چند جزء می‌باشد. همچنین هیچ کتابی آنقدر که قرآن در هر عصر وزمان اشاعه یافته گسترش نیافته است تاریخ بهترین گواه این حقیقت است که آمار مسلمانان جهان در مقایسه کفار بسیار کم و وسایل نشر اشاعه آنها نیز اندک بوده است. ولی کتاب هیچ دین و ملتی به اندازه قرآن در جهان انتشار نیافته است.

حق‌تعالی حفظ و نگهداری قرآن را تنها موقوف به نگهداری در کتب و صحیفه‌ها ننموده که امکان سوختن و از بین رفتن آن موجود باشد بلکه آنرا در سینه بندگان خویش نیز حفظ می‌کند تا اگر خدای نخواسته نسخه‌های قرآن در سراسر جهان نابود شود باز هم قرآن همچنان محفوظ بماند و با اجتماع چند نفر حافظ در ظرف چند ساعت تمام قرآن

تحریر گردد. این حفظ بی‌نظیر، ویژه قرآن میباشد و دلیلی روشن بر کلام الهی بودن آن است همانطور که ذات خداوند جاودان و باقی است کلامش نیز جاودان است و پیوسته از دستبرد همه موجودات مصون مانده است این پیش گوئی قرآن چهارده قرن است که تحقق یافته و بخواست خدا تا قیامت نیز ادامه خواهد داشت پس از مشاهده این معجزه واضح درکلام الهی بودن قرآن آیا مجال شک و تردید بر کسی باقی خواهد ماند؟

ویژگی دهم اعجاز قرآن

ویژگی دهم اعجاز قرآن وجود علوم و معارفی است که تا امروز هیچ کتابی حاوی آن نیست. همچنین این امکان که در آینده کتابی با این حجم کم و محدودیت کلمات تحریر شود تا بتواند شامل همه علوم و فنونی که نیازهای دائمی همه موجودات را پاسخ دهد باشد وجود ندارد زیرا قرآن کلیه مسائل و نیازهای انسان را در سطوح مختلف بررسی و بهترین قوانین را جهت رسیدن به خیر و سعادت او تنظیم نموده است بگونه‌ای که کلیه ابعاد مسائل ضروری و خانوادگی، شهری و اجتماعی، سیاسی و عمرانی را تجزیه و تحلیل نموده و ارائه طریق فرموده است. نظام قرآن نه تنها بصورت تئوری بلکه عملاً در جامعه تحقق یافته و بر تمام نظامهای موجود عالم فائق گردیده است و تحولی عظیم در خلق و خوی فردی و روابط و مناسبات اجتماعی بوجود آورده است که نظیر آن نه در گذشته مشاهده شده و نه در آینده مشاهده خواهد شد. آیا این تحول و انقلاب شگفت انگیز می‌تواند نتیجه حکمت عملی یک انسان باشد؟ بویژه که آن انسان امی متعلق به طایفه ای باشد که همه افراد آن امی (بیسواد) باشند.

مخدرات سراپرده‌های قرآنی
چه دلبرند که دل می‌برند پنهانی

در سایه این تأثیر شگفت انگیز قرآن، هر کس که اندکی عقل و بصیرت داشته باشد و دشمنی و تعصب را کنار بگذارد چاره‌ای جز پذیرفتن آن بعنوان کلام الهی ندارد حتی نویسندگان ماتریالیست و مسیحی معاصر پس از مطالعه و تفکر در آیات قرآن اعتراف نموده‌اند که این کتاب بی مثل و مانند است.

دکتر ماردریس مستشرق مشهور فرانسوی که از سوی وزارت معارف فرانسه مأموریت یافت تا شصت و دو سوره از قرآن را به زبان فرانسه ترجمه کند، چنین اعتراف می‌کند که بی‌شک لحن سخن قرآن در واقع طرز بیان خداوند جَلّ و علا است. بی تردید حقایق و معارف موجود در این کلام بیانگر کلام الهی بودن آن است بدین جهت است که بی‌باوران و منکران قرآن هنگامیکه با تأثیر شگرف آن روبرو می‌شوند بناچار در برابر آن تسلیم شده به حقانیت آن اعتراف میکنند تأثیر ویژه‌ای که قرآن بر زندگی میلیاردها مسلمان در گوشه و کنار جهان گذاشته است کارکنان دستگاههای تبلیغاتی غرب و مسیحی را بر آن داشته تا اعتراف کنند که نمی‌توانند موردی را ارائه دهند که در آن مسلمانی قرآن و اسلام را بداند و باز مرتد یا منکر قرآن گردد، این اعتراف با تأثیر ویژه قرآن در میان مسلمانان از زبان یک مستشرق مسیحی در زمانی صورت میگیرد که مسلمانان از اسلام و قرآن بیگانه و از تعالیم آن دور و از تلاوت آن غافل شده‌اند. ای کاش این نویسنده غرب دوره شگوفائی اسلام و قرآن را میدید که تعالیم قرآن در تمام شعب زندگی بچشم می‌خورد و آیات قرآن بر زبان مردم جاری بود. سایر دانشمندان و نویسندگان سلیم الطبع از جمله مستر ولیم میور در کتاب خود بنام حیات محمدﷺ که دکتر شبلی شمیل بر آن شرح مفصلی نوشته است، آشکارا به حقایق فوق اعتراف نموده اند.

تا اینجا به کلام الهی بودن قرآن و ده مورد از وجوه اعجاز آن اشاره کردیم اینک به نکات گذشته نظری اجمالی می‌اندازیم.

پیامبر اکرمﷺ یتیم بدنیا آمد در تمام عمر خود قدم به مکتبی نگذاشت و به کاغذ و قلم دست نزد حتی نمی‌توانست نام خود را بنویسد. اینگونه به دوران جوانی رسید طبعاً گرایش به عزلت داشت از رفتن به مجالس و محافل سرگرم کننده اعراض مینمود؛ به شعر و سخن نیز علاقه نداشت؛ در تمام عمر در جمع گروه یا طایفه‌ای سخنرانی‌نکرد.

پس از گذشت چهل سال هنگامیکه به نصف عمر رسیده و طبعاً زمان تحصیل نیز بپایان رسیده بود،از زبان مبارکش کلامی اعجاز آمیز شنیده شد که حاوی تمام خصوصیات فصاحت و بلاغت بود که آوردن نظیر آن از هیچ دانشمند و سخنوری ساخته نبود. سپس به جلسات بزرگترین سخنوران و متکلمین عرب رفت و آنها را مورد خطاب قرار داد، به تمام مردم جهان بویژه قوم عرب اعلام مبارزه نمود که اگر کسی در کلام الهی بودن قرآن تردید دارد کوچکترین بخشی مانند آن بسازد و ارائه دهد در این‌مورد با وجود این‌اعلام مبارزه تمام مردم از آوردن مانند آن ناتوان ماندند و همه که قبلاً آنحضرت را امین میدانستند و به ایشان تعظیم میکردند یکپارچه دست به مخالفت او زدند و برای جلوگیری از تبلیغ و گسترش این کلام خواستند با تطمیع آنحضرتﷺ از نظر مادی (پیشنهاد حکومت و ثروت..) در راه دعوت ایشان مانع بوجود آورند؛ پیامبر همه پیشنهادات آنها را رد کرد. سرانجام آنها دست به اذیت و آزار او و همراهانش زدند ظلمها و ستمهای بی‌شماری بر آنها روا داشتند. آنحضرتﷺ با آغوش باز همه آن خطرات را پذیرفت و دست از تبلیغ آن بر نداشت تا اینکه توطئه قتل او را چیدند و برای جنگ و مبارزه با او آماده شدند آن حضرتﷺ به ترک وطن‌و مهاجرت به مدینه ناگزیر شد متاسفانه در آنجا هم او را آزاد نگذاشتند.

تمام عرب و اهل کتاب علیه او اجتماع نمودند و هر روز به مدینه حمله میکردند مخالفان خود را برای هر نوع مبارزه آماده کردند؛ ولی تنها مبارزه قرآن را جهت تحدی نپذیرفتند و نتوانستند خود را برای

ساختن کوچکترین سوره مشابه آن آماده سازند. قرآن احساسات آنها را تحریک میکرد ولی حمیت و مردانگی آنها بجوش نیامد. نه تنها تمام عرب از آوردن مانند آن (قرآن) ناتوان ماند بلکه خود آن حضرت ﷺ که قرآن بر وی نازل شده بود از آوردن کلماتی مانند کلمات قرآن از سوی خود عاجز بود کلمات قرآن از کلمات آن حضرت ﷺ که حدیث نامیده میشود، بیدرنگ متمایز میگردد. «وَ قَالَ الَّذِيْنَ لَايَـرْجُوْنَ لِـقَآءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذَا اَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَآءِ نَفْسِيْ،»[۱] کسانیکه منکر حضور به دربار ما در روز قیامت هستند، میگویند که مانند قرآن کلام دیگری بیاور یا آنرا دگرگون کن در جوابشان بگو که برای من امکان ندارد از سوی خود آنرا تغییر دهم.

از یک طرف معجزات روشن و واضحی که بر شمردیم گواه الهی بودن آن کلام‌اند و از سوی دیگر تعمق نظر در معارف و حقایق قرآن بیشتر از این انسان را محو حیرت می‌سازد. از بدو نزول قرآن تا چند سال دعوت و تبلیغ آن بصورت پنهانی انجام می‌گرفت و امکان دعوت علنی فراهم نبود؛ سپس با وجود مخالفت‌ها و مزاحمت‌های بی‌شمار، اندکی این دعوت بصورت آشکار در آمد؛ ولی امکان اجرای قوانین مصوبه قرآن در جامعه وجود نداشت.

پس از هجرت به مدینه تنها فرصت ده ساله‌ای به مسلمانان دست داد که آنرا میتوان دوران آزادی نامید در آن مدت کوشش لازم جهت تعلیم کامل و اجرای احکام قرآن و کارهای اساسی دیگر بعمل آمد. اما با نگاهی به تاریخ اسلام در آن ده سال می‌بینیم که در شش سال نخست آن مسلمانان بعلت توطئه‌های منافقین و یهودیهای مدینه و نبرد با دشمنان فرصت انجام کار اساسی بدست نیاوردند تا بتوانند نظامی را که عملاً مخالف تمام نظامهای موجود جهان بود بمورد اجراء گذارند.

۱- آیه ۱۵ سوره یونس

مهمترین جنگها علیه مسلمین (بدر، احد، احزاب و غیره) در این مدت روی داد، صلح نامه حدیبیه در سال ششم هجری و بمدت ده سال امضاء شد. اعراب قریش فقط یک سال بر این معاهده پای بند بودند؛ سپس آنرا نقض نمودند و جنگ و جهاد مسلمین با آنها آغاز گشت.

ظاهراً فرصتی که به پیامبرﷺ دست داد فقط دو سال بود که آن حضرت (ص) توانست دعوت قرآن را بسط و گسترش دهد و برای اجرای احکام و قوانین آن کوشش نماید. هم در این زمان بود که آن حضرتﷺ به سلاطین و فرمانروایان بزرگ جهان نامه نوشت و آنها را به اسلام دعوت کرد و کوشش نمود تا قوانین قرآن بر جهان حاکم شده رواج یابد تا پایان عمر گرانبهای آن حضرتﷺ فقط چهار سال فراغت حاصل آمد که در فاصله آن جهاد مکه نیز رخ داد و منجر به فتح مکه گشت.

اکنون به حوادثی که در این مدت کوتاه ۴ ساله اتفاق افتاده نظر بیندازید و به نفوذ و تأثیر قرآن در این ایام توجه کنید که تا زمان رحلت آنحضرت ﷺ تقریباً قرآن بر تمام جزیرة العرب حکومت میکرد از یک طرف مرز روم و از طرف دیگر مرز عراق و از سوی دیگر مرز عدن که حکومت قرآن به آنجا رسیده بود قرار داشت، قطع نظر از اینکه رسول خداﷺ و قومش امی بودند و از هیچ فرمانروائی اطاعت نمیکردند، و نیز تمام جهان علیه ایشان قیام نموده و کلیه مشرکین عرب و یهود و نصارا برای از بین بردن ایشان و منهدم ساختن قرآن متحد شده بودند.

اگر فضای اجتماعی و سیاسی مناسب وجود داشته باشد، باز هم برای ایجاد یک نظام جدید و تدوین قوانین مربوط به آن و نیز تعلیم و تفهیم آن قوانین و بمرحله اجرا در آوردن‌شان و در نتیجه ساختن جامعه‌ای سالم و از همه مهمتر بر قراری نظم و امنیت در سطح یک کشوروسیع، نیاز به صرف هزینه‌های سرشار و نیروی انسانی زیاد و مدت زمان طولانی میباشد.

آیا آن حضرتﷺ و صحابهٔ اندک وی امکانات فوق را در اختیار داشتند؟ اگر نظامهای موجود عالم را در نظر بگیرید و مقایسه نمائید، خواهید دید که حتی افراد کور که بهره‌ای از دیدن ندارند، می‌پذیرند که این نفوذ و تأثیر روحانی بدون قدرت خداوند متعال به‌هیچوجه نمی‌تواند آشکار گردد.

ذکر وجوه اعجاز قرآن و شرح و تفصیل آنها بحثی وسیع و گسترده است علمای امت در این خصوص در قرون متمادی کتابهای فراوان نگاشته‌اند. قبل از همه در قرن سوم هجری شخصی بنام جاحظ کتابی مستقل بنام «نظم القرآن» نوشت. سپس در اوایل قرن چهارم ابوعبدالله واسطی کتابی بنام «اعجاز القرآن» تألیف کرد. پس از او در همان قرن ابن عیسی ربانی رساله مختصری بنام «اعجاز القرآن» تحریر نمود. اوایل قرن پنجم شخصی بنام قاضی ابوبکر باقلانی کتابی مشروح و مفصل بنام «اعجاز القرآن» نوشت علامه جلال الدین سیوطی در «اتقان» و «خصایص کبری» و امام رازی در «تفسیر کبیر» و نیز قاضی عیاض در «شفا» با شرح و بسطی گسترده پیرامون این مطلب سخن گفته‌اند. در دوران اخیر مصطفی صادق رافعی و سیدرشید رضا مصری کتابهای جامع و مستقل و مبسوطی تحت عنوان اعجاز القرآن و الوحی المحمدی به رشته تحریر در آوردند. همچنین شیخ الاسلام مولانا شبیراحمد عثمانی رساله‌ای بنام «اعجاز القرآن» به زبان اردو تألیف کرد. این هم یکی دیگر از ویژگیهای قرآن است که پیرامون تک تک مسائلِ آن علاوه بر تفاسیر کامل، کتابها ورسایل مستقل بقدری نگاشته شده است که نشان دادن نظیر آن برای کتابی دیگر صعب و دشوار است خلاصه اینکه مجالی برای بیان این مطلب با بسط مفصل که در خور آن باشد نیست اما آنچه بیان شده برای وادار نمودن انسان منصف به تسلیم کلام الهی بودن قرآن و معجزه بودن آن برای آن حضرتﷺ کافی است.

چند شبهه و پاسخ به آنها

برخی گفته‌اند ممکن است کتابها و مقالاتی در مقابله با قرآن نوشته شده، ولی از بین رفته باشند،اگر اندکی تأمل شود جائی برای این احتمال باقی نمی‌ماند زیرا همه میدانند از روزی که قرآن نازل شده است، پیروان آن در سراسر جهان بمراتب کمتر از منکرین آن بوده‌اند. همچنین وسایل نشر و اشاعه مسلمانها در مقایسه با کفار در هر زمان بسیار کم بوده است، با وجود این قرآن با فریادی رسا و اعلام مواضع خویش کفار را به مبارزه فرا خواند و احساساتشان را بر انگیخت آنها با وجود فداکردن مال، جان و فرزند خویش در مبارزه با قرآن نتوانستند چیزی ارائه دهند زیرا اگر آنان در این میان چیزی می‌آوردند امکان نداشت که در سراسر جهان یافت نشود، و منکرین هر زمان آنرا در برابر مسلمانان ارائه ندهند و از سوی مسلمانان در انتقاد و رد آن، صدها کتاب نوشته نشود، تنها یک واقعه در قرن اول هجری رخ داد که آن هم مربوط به مسیلمه کذاب یمنی بود.[۱] نامبرده چند کلمه زشت سرهم نمود و ادعا کرد که اینها همانند قرآن وحی آسمانی است، اما جهان میداند که سرانجام آن کلمات زشت و شرم آور که نمی‌توان آنها را در محیط مهذبی نقل کرد چه شد؟ «قوم خودش آنها را مجدداً به دهان او زدند!..» باری هر چه بودند تا امروز در کتابها نقل می‌شوند؛ پس اگر شخصی دیگر کلام صحیح و منطقی در مقابل قرآن ارائه میداد دلیلی نداشت که تاریخ جهان آنرا بیاد نداشته باشد و منکرین قرآن بهر قیمت آنرا نگهداری نکنند و هنگام رویارویی با مسلمانان آنرا ارائه ندهند. بوده‌اند کسانی که پیوسته در مقابل قرآن سینه سپر میکردند و در پاسخ تحدی آن سخنهای یاوه بیهوده میزدند قرآن همه آنها را نقل کرده و جواب داده است. در تمام آنها یک مورد نمی‌توان

۱- مسیلمه یمنی نبود نمی‌دانم از چه نظر مصنف او را یمنی گفته است.

یافت که کسی سخنی ارائه دهد و مدعی باشد که آن سخن مثل قرآن است. بعضی از افراد نادان بجهت تعصب و دشمنی با آن حضرت ﷺ شایع کردند که برده رومی که در مدینه آهنگر بود و اندکی از مطالب کتب تورات و انجیل را خوانده بود و گاهگاهی با آن حضرت ﷺ دیدار و ملاقات مینمود مطالب قرآن را به آن حضرت ﷺ آموخته است. قرآن پس از نقل این شبهه پاسخ داده است که شخص مورد نظر عجم بوده و هیچ تسلطی به زبان عرب نداشته است در حالی که قرآن بسیار فصیح و بلیغ است در آیه ۱۰۳ سوره نحل چنین می‌خوانیم «لِسَانُ الَّذِیْ یُلحِدُونَ اِلَیْهِ اَعْجَمِیٌ وَ هٰذَا لِسَانٌ عَرَبِیٌّ مُّبِیْنٌ» ما میدانیم که مخالفین اسلام میگویند کسی این قرآن را به رسول خدا ﷺ تعلیم می‌دهد در حالی که آن فرد مورد نظر عجمی است قرآن به زبان عربی فصیح میباشد برخی از مردم در پاسخ تحدی قرآن چنین گفتند: «لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَا»[1] اگر ما می‌خواستیم مثل قرآن سخن می‌گفتیم» کسی نیست از آنها بپرسد چرا نخواستید بگویید؟ شما که در مقابل قرآن تمام نیرو وتوان خود را بکار گرفتید و از بذل جان و مال خود دریغ نورزیدید اگر به گفتن یا نوشتن کلماتی مانند قرآن توانایی می‌داشتید، پس از این ادعای قرآن سکوت نمی‌کردید بلکه هر چه به ذهنتان میرسید می‌گفتید.

ولی پس از این ادعای قرآن مخالفان خاموش ننشستند؛ بلکه آنچه به دهنشان آمد، گفتند اما کسی نگفت که از میان ما فلان شخص مانند قرآن کلامی نوشته است، لذا این ادعای قرآن اشتباه است.

برخی از معاندین چنین می‌گفتند که حضرت محمد ﷺ چند روزی به شام عزیمت نموده و در راه با راهبی بنام بحیرا دیدار کرده است، چون نامبرده به تورات مهارت داشت، آن حضرت ﷺ از او تعلیم حاصل کرد، ولی باید از آنها پرسید که در ملاقات یک روزه چگونه

۱- آیه ۳۱ سوره انفال

میتوان این همه علوم و معارف، اعجاز فصاحت و بلاغت، تربیت اخلاقی، نظام خانه داری و نظام مملکت را یاد گرفت؟!

بعضی از معترضین عصر حاضر گفته‌اند که نه ساختن کلامی مانند کلام دیگر نمیتواند دلیلی باشد که آن کلام، کلام خدا یا معجزه باشد، امکان دارد کسی در بالاترین پایه فصاحت و بلاغت مهارت بدست آورده چنان نثر و نظمی بنویسد که مردمان دیگر نتوانند نظیر آنرا بیاورند.

«گلستان» سعدی و تفسیر بی نقطهٔ فیض عموماً کتابهای بی‌نظیری گفته میشوند آیا اینها هم معجزه میباشند.

اما اگر قدری بیندیشند خواهند دانست که بنزد سعدی و فیض چقدر وسایل تعلیم و تألیف وجود داشت و تا چند مدت آنها علم آموختند. تا چندین سال در مدارس مشغول بتحصیل بودند. چندین مدت زحمت کشیدند، در جلو علماء بزرگ زانوی تلمذ دوتا کردند. اگر در نتیجه چندین سالی زحمت و دماغ سوزی بالفرض اگر فیض یا حریری و یا متنبّی یا کسی دیگر در لغت عرب و سعدی در فارسی و ملتن در انگلیسی یا هومر در یونانی یا کالیداس در سنسکرت کلامی نوشتند که از کلام دیگران فائق و برترند هیچ جای شگفت نیست.

زیرا تعریف معجزه آنست که بدون توسط اسباب و وسایل متعارف بوجود بیاید.

آیا تحصیل قانونی این افراد و صحبت و همراهی چندین سال با اساتید و مطالعه وسیع آنها و تمرین چندین مدت برای مهارت علمی آنها اسباب ظاهری نیستند؟

تعجب در این است که کسی که کتاب و قلم بدست نگرفته و در هیچ مکتب و مدرسه قدم نگذاشته، چنان کتابی در جلو جهانیان عرضه نماید که هزاران سعدی و صدها هزار فیضی فدا شدن بر آن را مایه افتخار خود قرار دهند و آنچه آنان از علم و حکمت بدست آورده‌اند، آنها را اثر تعلیم آن قرار دهند، علاوه بر این چه نیازی داشت که کسی مانند کلام سعدی و

فیضی عرضه نماید، زیرا آنان ادعای پیامبری نکردند و بی مثل و مانند بودن کلام خود را معجزه خود ندانستند و به جهان اعلام مبارزه نکردند که کسی نمی‌تواند مثل کلام ما ارائه دهد تا مردم خود را ملزم به آوردن کلامی مانند کلام آنها بدانند.

نه تنها فصاحت و بلاغت و نظم و ترتیب قرآن بی‌مانند است بلکه تأثیر شگفت انگیز آن بر روح و روان مردم در واقع آنرا بی‌مثل و مانند کرده است؛ زیرا در اثر آن طبیعت مردم جهان تغییر کرد و معیار اخلاق دگرگون شد؛ وحشیان تند خوی عرب استاد علم و حکمت و اخلاق و بردباری شدند. تنها مسلمانان نیستند که به این تأثیرات شگرف اعتراف میکنند، بلکه اکثریت غیر مسلمان امروز هم این واقعیت را پذیرفته‌اند.

اگر مقالات مستشرقین اروپا را که در این باره نوشته شده جمع آوری کنیم کتابی مستقل میشوند. حکیم الامت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله در این باره کتابی بنام شهادة الاقوام علی صدق الاسلام نوشته که فرازهای از آن در اینجا ذکر میشود. دکتر گستاولوبون در کتاب تمدن عرب خود آشکارا به حیرت انگیز بودن نکات بالا اعتراف نموده میگوید: «این پیامبر اسلام و نبی امی سرگذشت حیرت انگیزی دارد زیرا توانست ملتی وحشی را که تا آن زمان زیر سلطه و نفوذ هیچ فرمانروا و جهانگشائی نیامده بود، رام کند و به درجه‌ای از پیشرفت برساند که بتواند ابرقدرتهای جهان را به زانو در آورد. هم اکنون نیز آن پیامبر در آرامگاه خود میلیونها نفر از بندگان خدا را به اسلام و توحید استوّار نگه داشته است.»

مسترودول که قرآن را به زبان خویش ترجمه کرده است، می‌نویسد: « هر اندازه که ما این کتاب(قرآن) را ورق بزنیم و ببینیم در اولین مطالعه عدم مرغوبیتش به جهات جدید اثر خود را به جا می‌گذارد اما دیری نمی‌گذرد که ما را تحت تأثیر قرار داده، در حیرت می‌اندازد و ما را وادار می‌نماید تا از آن تعظیم بجا بیاوریم. روش بیان آن از نظر

مضامین و اهداف بسیار مهذب و عالی و تهدید آمیز است و مطالب آن در مواضع مختلف به حد نهائی رفعت سخن می‌رسند الغرض این کتاب در هر عصر و زمان اثر قوی از خود بجا می‌گذارد.» (شهادة الاقوام صفحه ۱۳) نویسنده مشهور مصر احمد فتحی بک زغلول که در سال (۱۸۹۸) میلادی کتاب «الاسلام» کنت هنری را از فرانسه به عربی برگردانده است به نقل از کنت تأثیر پذیری او از قرآن را چنین بیان می‌کند: «عقل انسان متحیر است که چگونه این کلام از زبان فردی کاملاً اُمّی ادا شده است؛ تمام شرق اعتراف نموده که نوع انسان از آوردن سخنانی مانند آن هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی عاجز و ناتوان است. این همان کلام است که سخنوران و انشاء نویسان چون عمر بن خطاب را قانع ساخت تا به خدا اعتراف کنند. همچنین این همان کلام است که هنگامیکه جعفر بن ابیطالب چند جمله مربوط به ولادت یحیی علیه السلام را در دربار پادشاه حبشه قرائت کرد، بی درنگ اشک از چشمهایش سرازیر و با صدای بلند گفت: این کلام از همان چشمه بر آمده که کلام حضرت عیسی علیه السلام نشأت گرفته است.»[۱]

مطالب مختلف بخشهای قرآن کاملاً با یکدیگر تفاوت دارد. بسیاری از آیات، مشتمل بر تصوّرات دینی و اخلاقی است که بوسیله مظاهر قدرت و تاریخ الهامات انبیاء در آنها بر عظمت و مهربانی و صدق و گفتار او اشاره شده است، بویژه توسط حضرت محمد صلی الله علیه و سلم خدا را یگانه و قادر معرفی و بدون اغماض و چشم پوشی بت پرستی و خلق پرستی را ناجایز می‌داند. بحق در مورد قرآن گفته شده که از تمام کتابهای سراسر عالم بیشتر خوانده میشود.[۲]

دکتر گابون مورخ بنام انگلیسی در کتاب مشهور خود بنام انحطاط و زوال سلطنت روم، جلد پنجم باب پنجاهم چنین می‌نویسد:

۱- شهادت الاقوام صفحه ۱۴

۲- انسائیکلوا پیدیابرتانیکا صفحه ۵۹۹ جلد ۱۶

«از دریای آتلانتیک تا دریای گنگا همه تسلیم شده‌اند که قرآن روح پارلمان و قانون اساسی است، نه تنها برای اصول مذهب بلکه برای تعزیرات و قوانین دیگر که مدار نظام و حیات بشر به آنها وابسته است و درنظم و ترتیب انسان اثر عمیقی دارند نیز روح و اساس می‌باشد حق این است که شریعت حضرت محمد ﷺ حاوی همه اصول و قوانین حیاتی می‌باشد و آن بر چنان اصول علمی و روشهای قانون ترتیب یافته که نظیر آن را نمیتوان در جهان دریافت.»

در اینجا هدف، بررسی اقوال کلیه مستشرقین اروپا که امکان آن برای ما وجود ندارد نمی‌باشد، بلکه به نقل چند نظریه از آنها بعنوان مثال اکتفا کردیم؛ بدیهی است که نه تنها مسلمانان بر بی مثل و مانند بودن قرآن از نظر فصاحت و بلاغت و از حیث اغراض و مقاصد همچنین به اعتبار علوم و معارف اعتراف نموده‌اند، بلکه غیر مسلمانان آزاده هر زمان نیز چنین اعترافاتی داشته‌اند قرآن تمام مردم جهان را برای آوردن کلماتی مانند آن به مبارزه طلبید و کسی نتوانست مانند آن بیاورد امروز هم هر مسلمان میتواند به ماهرترین دانشمندان و سیاستمداران جهان اعلام مبارزه نماید که اگر میتوانند یک حادثه در تاریخ جهان نشان دهند که در آن یک فیلسوف یا دانشمند بزرگ قیام نموده و نظامی جدید که بر خلاف آداب و رسوم مردم جهان باشد ارائه کرده باشد. در حالیکه خودش بی‌نهایت نادان ووحشی باشد و بتواند در کوتاهترین مدت به تعلیم قوانین آن بپردازد و عملاً آنرا بمرحله اجرا در آورد بگونه‌ای که نظیر آن در نظامهای موجود جهان بچشم نخورد.

و اگر در ادوار اولیه تاریخ نظیر آن مشاهده نمی‌شود امروز که زمان تمدن و پیشرفت روشن فکری است باید کسی باشد تا کلامی مانند آن درست نموده نشان دهد و اگر به تنهائی نمی‌تواند چنین بکند افراد قبیله خویش بلکه مردم سراسر جهان را فرا خواند و مثالی برای آن ساخته بیاورد.

وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اَنَّ لَهُمْ جَنّٰتٍ
و مژده بده کسانی راکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته که برای آنها است باغها
تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ كُلَّمَا رُزِقُوْا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ
که جاری میشود به زیر آنها جویها چون برسد به آنان از آنجا میوه‌ای برای خوردن
رِّزْقًا قَالُوْا هٰذَا الَّذِیْ رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ اُتُوْا بِهٖ مُتَشَابِهًا
می‌گویند این آنست که رسیده به ماپیش ازاین و داده می شود به آنان میوه به یک شکل
وَ لَهُمْ فِيْهَآ اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَّ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ (۲۵)
و برای آنها در آنجا زنان پاکیزه می‌باشد و آنان در آنجا برای همیشه خواهند ماند.

خلاصه تفسیر

بشارت دهید کسانی راکه ایمان آورده‌اند و کار نیک کرده‌اند بر این امر که بی‌شک برای آنان بهشت‌هاست که جاری میشود در زیر آنها جویها هرگاه داده شود به آنها در آن بهشت‌ها غذائی از میوه‌ها پس در هر بار میگویند که این همان است که بما رسیده بود از این جلوتر و داده میشود به آنان در هر بار میوه شبیه یکدیگر و برای آنان در آن بهشت‌ها زنهای پاکیزه می‌باشد و آنان در آن بهشت‌ها همیشه ساکن میباشند.(رسیدن میوه مشابه در هر بار برای بهره‌وری بیشتر است بدین معنی که در هر بار صورت و شکل میوه‌ها یکی است و آنان می‌پندارند که این میوه از همان میوه نوع اول است اما هنگام خوردن آن احساس میکنند که مزه دیگری دارد و از آن لذت و خوشی بیشتری عایدشان میگردد)

معارف و مسائل

ربط آیات: در آیه قبل عذاب منکرین و ناباوران قرآن ذکر شد؛ ولی در این آیه بشارت برای پیروان آن و ذکر عجایب و غرایب بهشت و

حوران بهشتی آمده است.

مقصود از تقدیم میوه‌های گوناگون به شکل و صورت واحد برای اهل بهشت فراهم ساختن تفنن و سرگرمی برای آنهاست.

بعضی از مفسرین بر این اعتقادند که مراد از متشابه بودن میوه‌ها این است که هیأت و شکل ظاهری میوه‌های بهشت همانند میوه‌های دنیا است، هنگامیکه در اختیار آنها قرار میگیرد چنین می‌پندارند که اینها همانند میوه‌هائی است که در دنیا به آنها رسیده است، ولی هنگام خوردن آن هیچگونه وجه تشابهی بین آن و میوه‌های دنیا نمی‌یابند و این اشتراک فقط از جنبه لفظی آن است، سپس فرمود که در بهشت به آنان زنهای پاکیزه میرسد که از تمام پلیدیهای ظاهر و باطن پاک‌اند،(یعنی فاقد ادرار، مدفوع، حیض، و نفاس) و بطور کلی آنچه باعث تنفر انسان است میباشند.

همچنین از عیوب معنوی چون تندخوئی و بیوفائی هم پاک می‌باشند. در پایان میفرماید: نعمتهای بهشت را همانند نعمتهای دنیا زودگذر و فانی ندانید که همیشه در معرض فنا و نیستی قرار دارند؛ بلکه آن نعمتها جاودانی است و فرد برای همیشه از آنها با نشاط و شادی بهره می‌برد و در آنها جاودان خواهد ماند. در اینجا برای بشارت به مؤمنین ایمان را مقید به عمل صالح نموده و فرموده است: ایمان بدون عمل صالح، انسان را مستحق این بشارت نمی‌سازد؛ اگر چه ایمان به تنهائی هم باعث نجات از خلود و دوام جهنم است و مؤمن هر چند گناهکار باشد زمانی از دوزخ بیرون آورده شده وارد بهشت میگردد، ولی نجات کامل از جهنم بدون عمل صالح ممکن نیست.[۱]

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِىٓ أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ

بی‌شک خداوند خجالت نمی‌کشدازاینکه بیان کند مثال پشه یابالاترازآنراپس کسانی که

۱- روح البیان قرطبی.

اٰمَنُوْافَيَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّهِمْ وَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
مؤمن‌اندبه یقین‌می‌دانندکه‌مثال درست وازطرف خدانازل‌شده‌است وکسانی‌که کافرند.
فَيَقُوْلُوْنَ مَاذَآ اَرَادَاللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّ يَهْدِيْ
می‌گویندچه مطلبی‌داشت خدابه‌این مثال؛گمراه‌می‌کندبه آن بسیاری راوهدایت می‌دهد
بِهٖ كَثِيْرًا وَمَا يُضِلُّ بِهٖٓ اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ (۲۶) الَّذِيْنَ يَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ
به آن بسیاری را؛ و گمراه نمی‌کند به آن مگر بدکاران را.کسانیکه می‌شکنند عهد خدا را
مِنْۢ بَعْدِ مِيْثَاقِهٖ وَ يَقْطَعُوْنَ مَآ اَمَرَ اللّٰهُ بِهٖٓ اَنْ يُّوْصَلَ
پس از مستحکم نمودنش و قطع می کنند چیزی راکه خدا به وصل آن امر فرموده
وَ يُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ (۲۷)
است و فساد ایجاد می کنند در منطقه؛ ایشانند در خسارت

خلاصه تفسیر

(بعضی از منکرین بر کلام الهی بودن قرآن ایراد گرفته بودند که در تمثیلات آن(قرآن) ذکر بسیاری از چیزهای حقیر و ذلیل چون(پشه،و مگس و غیره) آمده است، اگر این کلام خدا می‌بود ذکر چنین اشیاء حقیر در آن نمی‌آمد. به این ایراد آنها چنین پاسخ داده شده است که) آری در واقع خدا خجالت نمی کشد از اینکه مثل بزند به پشه یا چیزی بالاتر از آن(یعنی در حقیر بودن از پشه هم بالاتر باشد) پس کسانی که ایمان آورده‌اند(خواه آن مثل هر چه باشد) یقین می‌کنند که بی‌شک این مثال کاملاً بجا است از جانب پروردگار؛ اکنون ماندند کفار(خواه آن مثل هر چه باشد،نسبت به آن) چنین میگویند که آن چه مطلبی است که خدا از این مثال آنرا قصد کرده است،گمراه می‌کند خدا به این مثال بسیاری را و هدایت می‌کند بسیاری را و گمراه نمی‌کند به این مثال مگر بدکاران را که می‌شکنند آن معاهده‌ای را که با خدا بسته بودند، بعد از استحکامش (یعنی عهد ازل را که در آن تمام ارواح به ربوبیت خدا اقرار کرده بودند)

و قطع می‌کنند آن تعلقاتی را که خدا به وصل آنها حکم داده است(در این مقوله تمام تعلقات شرعی دخیل‌اند چه آنهائی که بین خدا و بنده هستند و چه آنهائی که بین بنده و خویشاوندان و اقربا یا عموم مسلمانان یا عموم انسانها میباشند) و فساد بپا می‌کنند در روی زمین(کفر وشرک بخودی خود فساد هستند و ظلم بر دیگران و حق ناشناسی که از ابزار کفرند نیز شامل این‌فسادند) فقط ایشان‌اند واقع شونده در خسارت کامل (که راحت جهان و نعمت آخرت هر دو را از دست داده‌اند زیرا زندگی فرد حاسد[۱] در این دنیا هم به تلخی می‌گذرد).

معارف و مسائل

قرآن در یکی از آیات گذشته ادعا کرده بود که در قرآن هیچ شک و تردیدی وجود ندارد اگر کسی در کلام الهی بودن آن تردید داشته باشد، کوچکترین سوره‌ای مانند آن بسازد و به جهان عرضه کند. در این آیات یک مورد از شک و تردید منکرین قرآن را ذکر کرده و به آن پاسخ داده است. آنها میگویند: در قرآن از پشه و مگس که حیوانات پست و بی‌ارزشی هستند سخن بمیان آمده است که بنوبه خود مخالف عظمت کلام الهی و ذات خداوند میباشد اگر آن کلام خدا می‌بود در آن از موجودات زشت و حقیر سخن گفته نمی‌شد، زیرا افراد بزرگ از ذکر نام اینگونه چیزها خجل می‌شوند، قرآن به این تردید چنین پاسخ داده است: اقتضای حال آن است که هنگامیکه بخواهند برای یک چیز حقیر و پست مثالی بزنند مثال آنرا از چیز حقیر و پست که مقتضای عقل و بلاغت است میاورند پس ذکر آن چیز حقیر و زشت منافی با شرم و حیا نمی‌باشد.

۱- بمیرتابرهی ای حسود که این رنجیست　　　که‌ازمشقت آن جز بمرگ نتوان رست.

بدین جهت است که خداوند متعال از ذکر این چیزها خجل نمی‌شود و نشان میدهد که این تردیدهای احمقانه فقط از جانب کسانی طرح میشود که صلاحیت و شایستگی از مغز و روانشان بعلت روی آوردن به کفر ضایع شده است در حالی که مؤمنین هیچگاه به این تردیدها دست نمی‌یازند.

سپس حکمتی دیگر از حکمتهای قرآن را نشان می‌دهد که بااین مثالها نوعی آزمایش از مردم گرفته میشود؛ به این معنی که دانشمندان و متفکرین توسط آنها هدایت می‌یابند و افراد گستاخ و بی‌پروا بیشتر گمراه میشوند، و می‌افزاید که فقط یا غیانی از این مثالها گمراه می‌شوند که عهد خود با خدا را نقض نمایند و آن روابط و تعلقاتی را که خدا به وصل آنها امر فرموده قطع کنند، در نتیجه آن فساد در زمین بپا میشود، «بَعُوْضَةً فَمَا فَوْقَهَا» مراد از این لفظ که پشه باشد یا از آن هم بالاتر (این است که بمراتب حقیرتر از پشه باشد)[1] «یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْراً وَّ یَهْدِیْ بِهٖ کَثِیْراً» قرآن برای بسیاری از مردم وسیله هدایت و برای بسیاری وسیله گمراهی شدن است؛ یعنی همانطور که این قرآن وسیله هدایت پیروان خود وکسانی که به آن عمل میکنند میباشد همچنین وسیله گمراهی مخالفین و منکرین خود نیز هست.

«وَ مَا یُضِلُّ بِهٖٓ اِلَّا الْفٰسِقِیْنَ» فاسقین جمع فاسق است و از مصدر فسق گرفته شده است؛ یعنی خروج و بیرون رفتن، در اصطلاح شرع خروج از اطاعت خدا بوسیله کفر و انکار و نافرمانی عملی فسق تلقی میشود. در قرآن کریم لفظ فاسقین بیشتر برای کفار بکار میرود، اما به مؤمنین گناهکارهم فاسق گفته می‌شود. در اصطلاح فقهاء عموماً لفظ فاسق بهمین معنی اطلاق می‌شود و هرگاه فاسق در برابر با کافر بیاید، قسیم آن قرار می‌گیرد، کسی که مرتکب گناه کبیره‌ای شده و توبه نکرده

۱- مظهری

باشد یابر انجام گناه صغیره‌ای اصرار و به آن معتاد شود، در اصطلاح فقهاء فاسق نامیده می‌شود.[۱] و کسی که علناً و با جرأت گناه و فسق راانجام دهد او را فاجر میگویند.

معنی آیه این است که با این مثالهای قرآن بسیاری از مردم هدایت میشوند و بسیاری از مردم گمراه میگردند، ولی گمراهی فقط نصیب کسانی میشود که فاسق یعنی خارج از اطاعت خدا باشند؛ زیرا اگر کسی اندکی ترس از خدا داشته باشد مشمول هدایت او میگردد،«اَلَّذِيْنَ يَنْقُضُونَ عَهْدَاللهِ مِنْ بَعْدِ مِيْثَاقِهٖ» عهد به معاهده‌ای گفته میشود که میان دو شخص منعقد میگردد در حالی که میثاق به معاهده‌ای گفته می‌شود که توأم با سوگند مستحکم گردد. در این آیه مضمون آیه قبل بیشتر بررسی شده و سرانجام به منکرین قرآن یادآوری شده است، می‌بینیم که از مثالهای قرآن که مشرکین به آن اعتراض وارد کرده‌اند فقط کسانی گمراه می‌شوند که از اطاعت و فرمان خدا سرپیچی کنند، علت این امر دو چیز است:

۱- کسانی که چنین کنند در واقع آن معاهده ازلی را که با پروردگار خود بسته‌اند آنرا می‌شکنند:«خداوند پیش از آفرینش این جهان ارواح تمام کسانی را که تا قیامت آفریده می‌شوند جمع کرد و از آنها پرسید: «اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»:[۲] آیا من پروردگار شما نیستم؟ در پاسخ همه یک صدا گفتند: «بَلٰى» در آنجا با تأکید فراوان بر این امر اقرار شده که خداوند رب و پروردگار ما است. پس اقتضاء می‌کند که ما از اطاعت او یک سر مو تجاوز نکنیم، چون عهد ازلی بین انسان و خدا بسته شده است تمام انبیاء و کتب آسمانی که بعد از پیدایش انسان قدم به این عرصه گذاشته‌اند در

۱- مظهری

۲- آیه ۱۷۲ سوره اعراف

واقع برای یادآوری و تجدید همان عهد و پیمان و تفصیل کیفیت عمل به آن آمده‌اند، کسی که این عهد را بشکنند انتظار نمیرود بتواند از کتاب آسمانی یا پیامبری استفاده کند.

۲- تمام روابط و تعلقاتی را که خدا به آنها امر کرده قطع میکنند در خلال آن تعلقات و وابستگی‌ها تعلق انسان به خدا، پدر ومادر و خویشاوندان و همسایگان و یا عامه مسلمین نیز وجود دارد، ادای همه آن تعلقات را اسلام یا شریعت اسلام می‌گویند، از کوتاهی در ادای حقوق یاد شده در جهان فساد بپا میشود. بدین جهت بعد از این جمله میفرماید: «وَ يُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ» یعنی ایشان بر روی زمین فساد بپا می‌کنند، و در آخر آیه سرانجام آنها را ذکر میکند و میگوید که آنها در زیان بزرگی قرار گرفته‌اند.

تمثیل به یک چیز حقیر و پست شرم آور و عیب نیست

«اِنَّ اللهَ لَا يَسْتَحْيِیْ» ثابت می‌کند که برای توضیح یک مطلب مفید ذکر چیز حقیر و پست شرم آور و گناه نمی‌باشد و منافی با عظمت و شأن گوینده نمی‌باشد در قرآن و سنت و سخنان پیشینیان این مثالها که در عرف آنها را شرم آور میدانند بکثرت دیده می‌شوند ولی قرآن و سنت برای آن شرم عرفی اعتباری قایل نمی‌باشند؛ بلکه به نتیجه آن نظر دارند، و از آوردن این مثالها اجتناب نکرده اند، از «يَنْقُضُوْنَ عَهْدَاللهِ» ثابت می‌شود که عهد شکنی گناه بزرگی است و در اثر آن ممکن است فرد از همه نیکیها محروم گردد.

ادای حقوق شرعی واجب است و تخلف از آنها گناه بزرگی می‌باشد

از«يَقْطَعُوْنَ مَآ اَمَرَاللهُ بِهٖٓ اَنْ يُّوْصَلَ» روشن میشود که حفظ تعلقاتی که شریعت اسلام به آنها دستور داده است لازم و قطع آنها حرام میباشد. زیرا دین و مذهب در واقع رعایت قوانین و مقرراتی است که برای ادای حقوق خدا و حقوق مردم وضع شده‌اند، صلاح و فساد عالم وابسته به

حفظ یا شکستن همین تعلقات میباشد. بدین جهت قطع این تعلقلت را در جمله «يُفْسِدُوْنَ فِى الْاَرْضِ» علت فساد در عالم میداند در«اُولٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ»، خاسر کسی است که با احکام مذکور مخالفت می‌کند. همچنین اشاره به این نکته است که خسارت و زیان حقیقی همان خسارت آخرت است که خسارت دنیا برابر آن بسیار ناچیز و حقیر و غیر قابل مقایسه می‌باشد.

كَيْفَ تَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَ كُنْتُمْ اَمْوَاتاً فَاحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ

چگونه کافر می‌شوید به خدا در حالی که شما بی جان بودید پس شما را زنده کرد باز می

ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ(۲۸) هُوَ الَّذِىْ خَلَقَ لَكُمْ

میراند شما را سپس زنده می‌کند شما را باز به سوی او بازگشت داده می‌شوید. او

مَّافِى الْاَرْضِ جَمِيْعاً ثُمَّ اسْتَوٰى اِلَى السَّمَآءِ

است که آفرید برای شما همه آنچه در زمین است سپس قصد کرد به سوی آسمان

فَسَوّٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ ط وَ هُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيْمٌ(۲۹)

پس ساخت آنها را هفت آسمان و خدا به هر چیز آگاه است.

خلاصه تفسیر

چگونه کافر می‌شوید به خدا(احسانهای او را فراموش می‌کنید و از دیگران سخن می‌گویید) در حالی که(دلائل واضح وجود دارد براینکه شایسته عبادت تنها خدا است مثل اینکه) بودید شما بی‌روح (یعنی بحالت نطفه قبل از دمیدن روح) پس شما را ذیروح کرد باز شما را می‌میراند باز زنده می‌کند(روز قیامت) پس نزد او برگشت داده می‌شوید(در صحرای محشر برای حساب و کتاب احضار می‌شوید) و آن همان ذات پاکی است که آفرید برای استفاده شما همه آنچه در زمین وجود دارد.(این استفاده عام است شامل خوردن و نوشیدن و لباس و

مسکن و ازدواج و امور لذت بخش دیگرمیشود؛ بدیهی است که همه پدیده‌های مادی برای انسان سودمند است، اما این امر نمی‌تواند دلیل حلال بودن هر چیز باشد زیرا سموم کشنده هم نوعی فایده برای انسان دارند ولی خوردن آنها از نظر عقلاء ممنوع است) سپس متوجه شد بطرف آسمان(یعنی بطرف تخلیق و تکمیل آن) پس ساخت آنها را هفت آسمان و او به هر چیز داناست.

معارف و مسائل

در آیات گذشته دلایل روشن و واضح مبنی بر وجود خدا و توحید و رسالت، همچنین پاسخ شک و تخیلات باطل ناباوران و مخالفین ذکر شد، اکنون این دو آیه به شرح احسان و انعام خدا می‌پردازد و خاطرنشان می‌کند که با وجود این همه لطف و احسان حق چگونه این ظالمان مبتلا به کفر و انکار او هستند همچنین یادآوری می‌شود که اگر اینان به خود زحمت اندیشیدن در دلایل را نمی‌دهند حداقل با پذیرفتن احسان محسن و تعظیم و اطاعت او که مقتضای فطری هر انسان شرافتمند است از این راه به اطاعت خدا روی آورند. در آیه اول از نعمتهای خصوصی که در ذات و سرشت هر انسان وجود دارد و نیز اینکه ابتدا بصورت ذرات بی روح بود، سپس به او نیروی حیات عنایت شد سخن بمیان آمده است. ودر آیه دوم از نعمتهای عامی که تمام مردم و موجودات از آنها استفاده میکنند و حیات و بقای انسان به آنها وابسته است، از آنجمله نخست از زمین و آنچه از آن استخراج می‌شود که نزدیکترین تعلق انسان با آن می‌باشد و سپس از آسمانها که حیات و تولیدات زمین به آنها وابسته است یادآور شد.

«كَيْفَ تَكْفُرُوْنَ بِاللهِ» چگونه خدا را انکار می‌کنید! اگر چه آنان بظاهر خدا را انکار نمی‌کردند اما در اینجا انکار رسول خدا بمنزله انکار خدا تلقی شده است،« كُنْتُمْ اَمْوَاتاً فَاَحْيَا كُمْ»اموات جمع میت است که به

مرده و چیز بی‌روح اطلاق میشود، بدیهی است، اگر انسان به حقیقت خویش بیندیشد میداند که مواد اولیه وجودش از ذرات بی‌روح بوجود آمده که بعضی بصورت منجمد و برخی بصورت مایع و برخی بصورت غذا در سراسر جهان پراکنده هستند. حق تعالی آن ذرات بی‌روح را از مواضع متعدد جمع آوری نمود و در آن روح دمید و از آن انسانی زنده ساخت این یادی از آغاز آفرینش او است.

«ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ» یعنی آن ذاتی که در ابتداء ذرات بی‌روح شما را جمع کرد و در آن روح دمید(زنده ساخت) پس از پایان عمر تعیین شده در این جهان شما را میمیراند سپس در قیامت (بهمان شیوه گذشته) جسم بیروح و ذرات منتشر شده را جمع مینماید و زنده می‌کند و اینگونه یک موت یعنی بی‌روح بودن در آغاز شما وجود داشت که خدا شما را زنده کرد، موت دوم بعد از انقضای عمر دنیوی، و حیات دوم نیز روز قیامت خواهد بود چون میان زندگی و مرگ اول فاصله چندانی وجود نداشت حرف فاء بکار رفت«فَاَحْيَا كُمْ» اما در میان حیات و مرگ دنیوی و باز این مرگ و حیات اخروی فاصله وجود دارد بدین جهت اینجا لفظ «ثُمَّ» رابکار برد،«ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ» زیرا لفظ ثم برای بعد زمان بکار میرود،«ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ» یعنی باز شما بطرف همان ذات پاک برگشت داده میشوید،(روز قیامت هنگام حشر و نشر).

در این آیه حق تعالی بذکر احسان و انعامی پرداخته که متعلق به ذات انسان می‌باشد و مدار همه نعمتها و نیکیها بشمار میرود،(یعنی نعمت زندگی) زیرا تمام نعمتهای آسمان و زمین و دنیا و آخرت که به انسان میرسند همه وابسته به زندگی هستند، اگر زندگی نباشد از هیچ نعمتی نمی‌توان استفاده کرد، پس زندگی بزرگترین نعمت آشکاری است که به انسان عطا شده است در این آیه مرگ هم در ردیف نعمتها بشمار میرود زیرا مرگ دریچه‌ای است برای ورود به زندگی جاوید دیگر که بعد از آن مرگی وجود ندارد بنابراین مرگ هم یک نعمت است.

مسأله: از آیه مذکور ثابت میشود، کسی که منکر رسالت آن حضرتﷺ یا منکر کلام الهی بودن قرآن باشد، اگر چه بظاهر منکر وجود و عظمت خدا نباشد ولی از نظر خدا در ردیف منکرین او بشمار میرود.

حیات برزخی

در این آیه بعد از زندگی و مرگ این جهان فقط از یکنوع حیات دیگر که در روز قیامت وجود دارد سخن می‌گوید و از زندگی قبر و سوال و جواب، همچنین ثواب و عذاب آن که در چند آیه از قرآن و نیز احادیث نبوی بطور متواتر بیان شده سخن نمی‌گوید؛ زیرا حیات برزخ نه مانند حیات دنیا است و نه مانند حیات آخرت بلکه شبیه زندگی در خواب می‌باشد که میتوان آنرا بخش تکمیلی زندگی دنیا شمرد و نیز آنرا مقدمه‌ای برای زندگی آخرت دانست، بنابراین زندگی مستقلی بشمار نمیرود که از آن جداگانه سخن گفته شود.

«هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ لَکُمْ مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعاً» خدا کسی است که آفرید برای شما همه آنچه در زمین است، این نعمت عمومی همان است که شامل همه انسانها و حیوانات و غیره میشود این یک کلمه حاوی تمام نعمتهائی است که هر کس در دنیا می‌تواند بدست آورد زیرا که غذا لباس مکان دارو و سایر مایحتاج انسان از زمین بدست می‌آیند، «ثُمَّ اسْتَوٰٓی اِلَی السَّمَآءِ فَسَوّٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ ط وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ» معنی لفظی «استواء» راست بودن است؛ یعنی خداوند بعد از آفرینش زمین اراده خلق آسمانها را راست کرد که در آن هیچ مانع و حایلی نباشد تا اینکه خلق هفت آسمان را تکمیل کرد، او به هر چیز داناست بنابراین آفرینش موجودات برای او کار مشکلی نبود.

همه اشیاء جهان مفیداند و هیچ چیز بی‌فایده نیست

در این آیه خاطر نشان می‌سازد که آفریدن تمام موجودات بخاطر انسان است و از آن چنین استنباط می‌شود که:

۱- هیچ چیزی در دنیا وجود ندارد که انسان بیواسطه یا با واسطه از آن استفاده نکند خواه آن چیز سود مادی داشته باشد یا سود اخروی. انسان فواید بسیاری از چیزها را در غذا، دارو و سایر موادی که از آنها استفاده می‌کند، در می‌یابد. در حالی که به فواید بسیاری از چیزهای دیگر که به او سود میرسانند، آگاهی ندارد. حتی اگر تأمل شود اشیاء و حیوانات سمی و نیز چیزهای که برای انسان حرام‌اند بنحوی و از جهتی سود آنها به انسان میرسد.

نهین هی چیزنکمی کوی زمانه مین
کویی برانهین قدرت‌کی‌کارخانه مین

یعنی هیچ چیز در زمانه ناقص نیست و هیچ چیزی در کارخانه قدرت خدا بد نمی‌باشد عارف بالله ابن عطا در ذیل این آیه فرموده است که خداوند متعال تمام موجودات را برای شما بدین جهت آفرید که آنها(موجودات) از آن شما باشند، و شما از آن خدا، لذا عاقل باید چنان در فکر و اندیشه چیزی باشد که برای او آفریده شده و به او می‌رسد که این فکر واندیشه، اورا از فکر ذاتی غافل نسازد که او برای آن ذات آفریده شده است.

در اشیاء عالم، اصل اباحت است یا حرمت

برخی از علما با این آیه چنین استدلال کرده‌اند که اصل در تمام چیزهای جهان این است که برای انسان حلال و مباح باشند زیرا آنها بخاطر او آفریده شده‌اند، به استثنای چیزهایی که شرع مقدس آنها را

حرام قرار داده است، بنابراین تا زمانی که حرمت چیزی از قرآن و سنت ثابت نشود، آن چیز حلال دانسته می‌شود. و بعضی از علما فرموده‌اند از اینکه خداوند چیزی را برای استفاده انسان آفریده لازم نیست آن چیز حلال باشد لذا اصل در اشیاء حرمت است مگر اینکه بنابر دلیلی از قرآن و سنت اباحتش ثابت گردد و بعضی دیگر در این‌باره توقف نموده‌اند.

ابوحیان رحمه الله در تفسیر بحر محیط میفرماید: نظر صحیح این‌است که برای هیچیک از اقوال مذکور دلیلی وجود ندارد، زیرا که «لام» در «خلق لکم» لام سببیت است؛ یعنی به سبب شما این چیزها آفریده شده‌اند و بعد از این نه دلیلی بر حلال بودن آنها ارائه می‌دهد و نه بر حرام بودن آنها. زیرا احکام حلال و حرام جداگانه در قرآن و سنت بیان شده است که پیروی از آنها لازم است.

۲- در این آیه آفرینش آسمانها بعد از آفرینش زمین و با لفظ «ثم» بیان شده است که صحیح آن هم همین می‌باشد در حالی که در سوره نازعات میفرماید: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحَاهَا»،(۱) یعنی زمین را بعد از آفریدن آسمانها پهن کرد، باید گفت از آن لازم نمی‌آید که آفرینش زمین بعد از آفرینش آسمانها باشد؛ بلکه مراد ازآن این‌است که درستی زمین و کارهای تفصیلی تعبیه محصولات آن بعد از آفرینش آسمانها سامان گرفته است اگر چه خلق اصل زمین‌از آسمانها جلوتر بوده است.(۲)

۳- از این آیه ثابت میشود که تعداد آسمانها هفت عدد می‌باشد و اینکه هیات شناسان آنها را ۹ عدد میدانند عقیده‌ای نادرست و بدون دلیل و از روی تخیل می‌باشد.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيْفَةً* قَالُوْٓا

وهنگامیکه که گفت پروردگارتو به فرشتگان، من آفریننده‌ام درزمین نائبی، گفتند فرشتگان آیا

۱- آیه ۳۰ سوره نازعات
۲- بحر محیط و غیره

اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُّفْسِدُ فِيْهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ
می‌گردانی در زمین کسی را که فساد کند در آن و بریزد خون ومامی‌خوانیم ثنای ترا وذات
بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ * قَالَ اِنِّيْٓ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (۳۰)
پاک ترا تقدیس می‌کنیم فرمود بی‌شک می‌دانم آنچه راشما نمی‌دانید. وبیاموخت به آدم نامهای همه
وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِيْ
را، باز پیش کرد آنها را بر فرشتگان سپس فرمود خبر دهید مرا به نامهای اینها اگر
بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۳۱) قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ
هستید راستگو، گفتند پاک هستی تو، نیست دانش برای ما مگرآنچه تو بما آموخته‌ای بی‌شک
اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ط اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ (۳۲) قَالَ يٰٓاٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ
تویی دانا و حکیم فرمود ای آدم خبر ده به فرشتگان نامهای آنها راپس چون خبرداد آنهارا
بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّآ اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّيْٓ اَعْلَمُ غَيْبَ
به نامهای آنها فرمود آیا نگفتم به شما که من خوب می دانم چیزهایی مخفی
السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ (۳۳)
آسمانها وزمین‌راو می دانم آنچه را ظاهر می کنید و آنچه را پنهان می کنید.

خلاصه تفسیر

و آنوقت که فرمود پروردگار تو به فرشتگان (تا رأی خود را بگویند البته در آن حکمت و مصلحتی وجود داشت وگرنه حق تعالی از مشورت بی‌نیاز است باری خدا به فرشتگان فرمود) حتماً من در زمین جانشینی تعیین می‌کنم (یعنی او جانشین من می‌شود و وظیفه اجرای احکام شرعی خویش را به او می‌سپارم) گفتند آیا شما می‌آفرینید در زمین چنین کسانی راکه فساد می‌کنند در آن و خون ریزی میکنند و ما مرتب تسبیح می‌کنیم بحمدالله و پاکی تو را بیان می‌کنیم (فرشتگان این نکته را نه بعنوان اعتراض و نه برای اظهار استحقاق خویش اظهار کردند بلکه بطریقی اطلاع حاصل کرده بودند که در بین مخلوق جدید که روی زمین آفریده می‌شود. هر نوع آدم نیک و بدی یافت می‌شود و بعضی این وظیفه نیابت

را بسیار بد بجا می‌آورند. بنابراین نیازمندانه عرض کردند که ما برای هر گونه انجام وظیفه آماده‌ایم و در گروه ملائکه فرد گناهکاری هم وجود ندارد. پس اضافه کردن کارگر جدید و آفرینش مخلوقی تازه چه نیازی دارد بویژه اینکه احتمال میرود که این مخلوق جدید بر خلاف رضای شما عمل کند) حق تعالی فرمود: که من میدانم آنچه شما نمیدانید.

(یعنی آنچه بنظر شما مانع آفرینش انسان است که بعضی از آنها فساد بر پا می‌کنند. همان چیز در حقیقت سبب خلق آنان است؛ زیرا اجرای احکام و برقرار نمودن نظم زمانی می‌تواند واقع بشود که کسی از حد اعتدال متجاوز باشد و این مقصود با اجتماع شما فرمانبرداران نمی‌تواند انجام پذیرد و مخلوقی متجاوز از حد اعتدال یعنی جن قبلاً وجود داشت اما این وظیفه از آن جهت به آنها محول نگردید که مناسب به آن کسی بود که دارای ماده شرو فساد باشد اما این ماده در او غالب نباشد و در جِنّات این مادّه غالب بود. بنابراین آفرینش آدم به تصویب رسید. سپس این حکمت الهی را بیشتر توضیح داد که برای خلافت فی الارض نیاز به علم خاص هست که آن از استعداد ملائکه خارج است، بنابراین فرمود که) علم داد خداوند متعال(آموخت) به آدم علیه‌السلام (پس از آفرینش) نامهای همه چیزها(نام اشیاء و خواص و آثار همه آنها را به آدم نشان داد) باز آنها را به فرشتگان عرضه کرد و سپس فرمود که نشان دهید برای من نامهای این اشیاء را(با خواص و آثار آنها) اگر شما راستگو هستید،(یعنی در این سخن که میتوانیم وظیفه خلافت در زمین را بخوبی انجام دهیم) فرشتگان عرض کردند که شما پاک هستید،(از این الزام که این علم را به آدم نشان داده و از ما پنهان کرده‌ای زیرا از هیچ آیه و روایتی ثابت نشده است که تعلیم علم به آدم جدا از فرشتگان صورت گرفته باشد ظاهراً چنین بنظر می‌رسد که تعلیم علم اسماء در حضور همه آنها بطور یکسان ارائه شده است، در فطرت آدم صلاحیت تحصیل آن وجود داشته آنرا کسب کرده در حالی که طبیعت فرشتگان فاقد آن بوده و

نتوانسته است آنرا تحصیل کند) ما علمی نداریم مگر آنچه شما بما آموخته‌اید، بی‌شک شما دارای علم بزگ و حکیم هستید (به هر کس هر اندازه مصلحت دانستید همان قدر علم و فهم عطا کردید. از این اعتراف فرشتگان ثابت شد که آنها از انجام وظیفه‌ای که به جانشین تفویض می‌شود عاجزند مقصود خدا این بود که مناسبتی که این علم خاص با آدم دارد را برای فرشتگان آشکار کند، بنابراین) حق تعالی فرمود که ای آدم تو نشان بده به آنان اسماء این چیزها را (یعنی احوال و خواص آنها را وقتی آدم همه اینها را در حضور فرشتگان نشان داد آنها درک کردند که آدم در این علم ماهر شده است) پس وقتی نشان داد آدم به آنان اسماء آن چیزها را حق تعالی فرمود:(ملاحظه کنید) من به شما نگفتم که بیشک من میدانم تمام چیزهای مخفی آسمانها و زمین را و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید و آنچه را که در دل مخفی نگه میدارید.

معارف و مسایل

ربط آیات: در آیات گذشته با ذکر نعمتهای عمومی و خصوصی مردم هدایت شدند که از نافرمانی و ناسپاسی اجتناب کنند(از این آیه تا پایان رکوع یعنی در ده آیه داستان حضرت آدم را هم ذکر میکند) باید گفت نعمت بر دو قسم است: یکی صوری یعنی محسوس مانند، خوردن، نوشیدن، وجه نقد منزل، سرمایه و... دوم معنوی مانند عِلم، عزت، آبرو، مسرت و... در آیات گذشته نعمتهای صوری و ظاهری بررسی شدند.

أما حق تعالی در این یازده آیه پیرامون نعمتهای معنوی سخن میگوید و می‌افزاید که ما پدر شما حضرت آدم علیه‌السلام را به دولت علم نواخته بمقام عزت سجده ملائکه نایل گردانیدیم و شما را به فرزند بودن او مختص ساختیم. خلاصه هنگامیکه خدا خواست آدم را بیافریند و او

را خلیفه خود سازد، ظاهراً خواست که با اظهار نظر فرشتگان در این مورد آنها را مورد آزمایش قرار دهد فرشتگان هم چنین اظهار نظر کردند که در میان انسانها افرادی یافت می‌شوند که فساد می‌کنند و خونریزی مینمایند، همچنین تفویض مسئولیت خلافت به آنها برای ما قابل درک نیست زیرا فرشتگان برای این کار استحقاق بیشتری دارند و صدور نیکی برای آنها امری ذاتی میباشد و صدور بدی از آنها ممکن نیست، زیراآنها کاملاً فرمانبردارند و میتوانند نظم جهان را بر قرار سازند.

خداوند بطرز حکیمانه‌ای آنها را به رأی اشتباهشان واقف ساخت و فرمود: شما از حقیقت خلافت زمین و اسباب و لوازم آن اطلاع ندارید من آنها را بطور کامل میدانم.

سپس در پاسخ دوم خود به شیوه حکیمانه ترجیح آدم بر فرشتگان و تفوق او در مقام علم و دانش را به فرشتگان نشان داد و فرمود: برای خلافت زمین دانستن نامهای موجودات زمین وخواص وآثارآنها لازم‌است.

گفتگوی آفرینش انسان با فرشتگان بر چه مصلحتی استوار بود؟

این نکته قابل تأمل است که چرا خداوند متعال در جمع فرشتگان قضیه (آفرینش انسان) را مطرح ساخت؟ آیا هدف خدا مشورت کردن با فرشتگان بود یا فقط اطلاع دادن به آنها، یا اینکه میخواست رأی فرشتگان را از زبان خود آنها بشنود؟

بدیهی است که نیاز به مشورت هنگامی پیش می‌آید که ابعاد مختلف مسأله برای کسی روشن نباشد و او به علم و بصیرت خود اطمینان نداشته باشد. بدین جهت با خردمندان و دانایان مشورت میکند، یا هنگامیکه مشاوران در حقوق مساوی باشند مشورت بخاطر رأی گیری از آنان صورت میگیرد همانطور که در سراسر جهان مشاهده می‌شود ولی اینجا هیچکدام از موارد بالا مد نظر نیست؛ زیرا خداوند

متعال آفریننده همه موجودات است ظاهر و باطن هر چیز در برابر او یکسان است و نیازی ندارد که باکسی مشورت کند.

همچنین اینجا حکومتی نیست که تمام اعضای آن دارای حقوق مساوی باشند و مشورت بخاطر رأی گیری صورت گیرد؛ زیرا حق تعالی خالق و مالک همه چیز(فرشته، جن، انس، و سایر مخلوقات) است و کسی حق ندارد از او بپرسد که چرا این کار را انجام دادی یا چرا فلان کار را نکردی؟

«لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُوْنَ»(۱)(از خداوند متعال نسبت به کاری سؤال کرده نمیشود و از همه نسبت به اعمالشان سؤال خواهد شد) در حقیقت اینجا هدف مشورت خواستن نبود و نیازی به آن نداشت ولی این حادثه صورت مشورت بخود گرفت تا بدینوسیله سنت مشورت کردن به مردم تعلیم داده شود. همچنانکه به آن‌حضرت ﷺ امر شد تا با صحابه کرام مشورت کنند با وجودی که ایشان صاحب وحی بودند، و تمام امور و نکات توسط وحی به آن حضرت ﷺ خاطرنشان می‌شد، اما باز جهت اجرای سنت مشورت توسط ایشان و آموختن آن به امت به آن‌حضرت ﷺ در امر مشورت کردن تأکید شده است.

اولین فایده ازطرح این مسأله در جمع فرشتگان تعلیم مشورت کرداناست.(۲) فایده دوم آن اشاره که از الفاظ قرآن حاصل میشود این است که پیش از آفرینش انسان فرشتگان چنین تصور می‌کردند که خدا کسی را داناتر از آنها خلق نخواهد کرد.

در تفسیر ابن جریر از حضرت عبدالله بن عباس روایت شده که قبل از خلقت آدم علیه السلام فرشتگان با هم می‌گفتند:«لَنْ يَّخْلُقَ اللّٰهُ خَلْقاً اَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا وَلَا اَعْلَمُ» یعنی خداوند مخلوقی داناتر و بهتر از ما خلق نخواهد کرد، در حالی که در علم خدا وجود داشت که چنین مخلوقی آفریدنی

۱- آیه ۳۳ سوره انبیاء

۲- روح البیان

است که از تمام موجودات داناتر و بهتر می‌باشد، و خلعت خلافت و جانشینی خدا به او عطا میشود بدین جهت در مجلس فرشتگان از آفرینش آدم و نیابت او در زمین سخن بمیان آورد تا آنها در اینمورد اظهار نظر کنند.

فرشتگان نیز بر اساس علم و بصیرت خود با حالت نیاز چنین اظهار نظر کردند: مخلوقی را که شما خلیفه خود میکنید، در او ماده شر و فساد وجود دارد، و مرتکب خونریزی میشود پس چگونه می‌تواند دیگران را اصلاح کند و در زمین امنیت و آسایش برقرار سازد، در حالی که فرشتگان فاقد ماده شر و فساداند و از خطا معصوم هستند و هر لحظه به تسبیح و تقدیس و عبادت و طاعت تو مشغول‌اند. پس ظاهراً آنها میتوانند این وظیفه را بنحو احسن انجام دهند، منظور فرشتگان انتقاد بر فعل خدا(معاذالله) نبود زیرا آنها از چنین خیال هاو پندارهایی معصوم‌اند بلکه تنها هدفشان این بود که دریابند با وجود چنین مخلوقی معصوم، آفریدن مخلوقی دیگر و ترجیح او بر آنها همچنین سپردن امر خلافت به وی بر چه حکمتی استوار است؟

خداوند متعال بطور اجمال به آنها پاسخ داد:«اِنِّیٓ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ» یعنی شما از حقیقت خلافت الهی و اسباب و لوازم آن اطلاع ندارید و می‌پندارید که مخلوق معصوم میتواند این وظیفه را انجام دهد، در حالیکه چنین نیست و حقیقت آنرا ما میدانیم. سپس برای تعلیم مفصل وبیشتر آن به ملائکه، واقعه خاص ذکر گردید که در طبیعت آدم صلاحیت دانستن نام و خواص و آثار تمام موجودات عالم بودیعت نهاده شده که این أمر هیچ مناسبتی با فطرت فرشتگان نداشت، زیرا به آدم آموخته شده بود که نام تمام موجودات مفید و مضر دنیا و خواص و آثار آنها را بداند. در حالی که طبیعت فرشته نمی‌تواند متحمل آن شود، فرشته نمیداند که گرسنگی چیست؟ کشش‌های نفسانی چه تأثیری دارند؟ از چه چیزی نشه و مستی پدید می‌آید؟ و سم مار و کژدم بر چه

بدنها چه تأثیر دارد؟. خلاصه دانستن نام و آثار و خواص موجودات زمین خارج از طبیعت و مزاج ویژه ملائکه بود، این علم مخصوص آدم بود و تنها او می‌توانست آنرا درک کند. همچنین در هیچ آیه از آیات قرآن اشاره نشده که این علم بدون حضور فرشتگان تنها به آدم آموخته شده است، امکان دارد که تعلیم آن برای همه بطور یکسان انجام گرفته ولی استعداد کسب آن فقط در سرشت انسان بوده است که توانسته آنرا بیاموزد و فرشتگان که فاقد آن بوده‌اند نتوانستند آنرا بیاموزند.

بدین جهت در اینجا آموختن به انسان نسبت داده شده است. این امکان هم وجود دارد که تعلیم آن بصورت معمول انجام نگرفته، بلکه از ابتدای آفرینش، علم آن در فطرت آدم بودیعت نهاده شده باشد همانطور که کودک از ابتدای تولد مکیدن شیر از پستان مادر را میداند و جوجه مرغ دریایی شنا می‌داند و نیاز به تعلیم اکتسابی ندارند.

اکنون این سؤال مطرح میشود: با وجودی که هر چیزی تحت قدرت خدا بوجود می‌آید و خدا می‌توانست مزاج فرشتگان را تغییر دهد و این اسماء را به آنها بیاموزد چرا نیاموخت؟ در پاسخ باید گفت چرا ایشان را انسان نیافرید؟ زیرا اگر طبیعت فرشتگان را تغییر می‌داد آنها دیگر فرشته باقی نمی‌ماندند، بلکه انسان می‌شدند. خلاصه اینکه اسماء و آثار و خواص موجودات زمین به آدم آموخته شد، که این امر از نیروی استعداد فرشتگان خارج بود. سپس فرشتگان را در برابر آدم قرار داد و از آنها سؤال کرد که اگر شما در پندار خود راستگو هستید و یقین دارید که بهتر و داناتر از شما پیدا نمی‌شود یا در مقایسه با انسان فرشتگان شایستگی بیشتر برای خلافت و نیابت درزمین دارند پس نامها و خواص چیزهای راکه خلیفه زمین بر آنها حکمرانی میکند بیان کنید.

بدیهی است برای حاکم لازم است که مزاج و طبیعت رعایائی راکه تحت فرمان او هستند بداند زیرا بدون شناخت آنها نمی‌تواند با عدل و انصاف بر آنها حکومت کند کسی که نداند گرسنگی چیست و باعث چه

ناراحتی‌هایی میشود، اگر در محکمه او پرونده گرسنه نگهداشتن کسی مطرح شود، وی درباره آن چگونه داوری خواهد کرد؟ بدین جهت خداوند متعال به فرشتگان نشان داد که در خلافت زمین نباید توجه به عصمت کرد؛ بلکه باید توجه داشت که خلیفه اشیاء زمین را کاملاً بشناسد و طریق استفاده و فواید آنها را بداند. اما چون اظهار نظر فرشتگان مبنی بر هیچگونه اعتراض و کبر و ارائه استحقاق خود نبود، بلکه فقط بخاطر این بود که نسبت به تقدیم خدمات نیازمندانه خویش خوش بین بودند، بدین جهت فوراً گفتند: «سُبْحٰنَكَ لَاعِلْمَ لَنَآ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ط اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الحَكِيْمُ» پاکی سزاوار توست ما نمیدانیم مگر آنچه تو بما آموختی، بیشک تو دانا و حکیم هستی.

سرانجام فرشتگان از خیال ناصواب خود در گذشتند و اعتراف نمودند که مخلوق جدید (انسان) از ما بهتر و داناتر است و شایسته نیابت بر روی زمین می‌باشد.

سوال دیگری که در اینجا مطرح میشود این است که فرشتگان از کجا اطلاع یافتند که انسان خونریزی میکند؟ علم غیب داشتند یا اینکه فقط تخمین زدند؟ اکثر محققین در پاسخ ایش سؤال گفته‌اند که خداوند متعال خود فرشتگان را از احوال انسان و حوادث آینده او مطلع ساخته بود. در بعضی از آثار چنین روایت شده است هنگامیکه خداوند متعال در مورد خلافت آدم بر روی زمین سخن گفت، فرشتگان درباره آن از خدا توضیح خواستند. حق تعالی نیز آنان را از این امر آگاه ساخت.[1] فرشتگان از شنیدن این سخن که انسان بر روی زمین فساد و خونریزی میکند، تعجب کردند و گفتند: پس انتخاب انسان برای خلافت زمین مبتنی بر چه حکمتی است؟

خداوند در پاسخ آنها به برتری آدم(از نظر علمی) اشاره فرمود و

۱- روح البیان

تردیدی را که از استحقاق نیابت او به جهت فساد و خونریزی شده بود، اجمالاً در «إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ» بر طرف ساخت و اشاره نمود که آنچه شما آنرا منافی نیابت میدانید، در حقیقت همان چیز بزرگترین دلیل صلاحیت او می‌باشد؛ زیرا نیاز به خلافت زمین اساساً برای دفع فساد است و جائی که فساد نباشد، نیازی به فرستادن خلیفه و جانشین هم نیست.

خلاصه در اینجا نشان میدهد که خواست و مشیت الهی بر این استوار شد که بین مخلوق مقدس و معصوم بنام فرشته که احتمال صدور گناه از او وجود ندارد و شیطان که صلاحیت خیر ونیکی در او یافت نمی‌شود، موجود دیگری رابیافریند که مجموعه‌ای از خیر وشر و نیکی و بدی باشد و دارای هر دو جنبه خیر و شر گردد و بتواند جاذبه‌های شر را سرکوب کند و در این مبارزه گوی سبقت نیکی را ببرد و به خلعت رضای خدا نایل گردد.

واضع لغت، خداوند متعال است

از داستان حضرت آدم و واقعه تعلیم اسماء به وی ثابت شد که واضع اصلی زبان و لغت خداوند متعال میباشد.

سپس در اثر استعمال مردم صورتهای مختلف و لغات گوناگونی پدید آمده است، امام شعرانی به استناد همین آیه خداوند را واضع لغت میداند.

تفوق آدم بر فرشتگان

در این ماجرا کلمات فصیح قرآن حکیم قابل تأمل است؛ زیرا وقتی فرشتگان را خطاب میکند که اسماء چیزها را نشان دهید میفرماید: انبئونی (مرا نشان دهید) و هنگامیکه همین خطاب به آدم میشود،

میفرماید: انبئهم(یعنی به آدم امر شد تا این اسماء را به فرشتگان نشان دهند) از اختلاف این طرز بیان روشن می‌شود که آدم بعنوان معلم و فرشتگان بعنوان شاگرد انتخاب شدند.

اینجا فضیلت و برتری آدم بخاطر این امر مهم آشکار شد و دانستیم که در علم فرشتگان هم زیادی و نقصان پیش می‌آید، چنانچه چیزهائی را که نمی دانستند توسط حضرت آدم از آنها اطلاع حاصل کردند.

مسأله خلافت زمین

از آیات فوق برقراری نظم در زمین و جاری ساختن قوانین الهی و تعیین خلیفه از جانب او روشن شد و مهمترین باب قانون مملکت و جهان داری استنباط گردید، وآن باب این است که بالاترین اقتدار و تسلط بر کل کائنات و روی زمین تنها از آن خداست و آیات متعددی از قرآن مجید بر این امر گواه است از جمله: «اِنِ الْحُكْمُ اِلاّٰ لِلّٰهِ»(۱) «لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ»(۲)«اَلاٰ لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ»(۳)،برای برقراری نظم در زمین جانشینان از جانب خدا می‌آیند که در زمین سیاست و حکومت میکنند وظیفه تعلیم و تربیت مردم را بعهده میگیرند و احکام الهی را جاری مینمایند.

تعیین این خلیفه بیواسطه از جانب خدا صورت میگیرد و کسی دیگر در آن نقشی ندارد.

بدین جهت تمام امت متفقاً بر این اعتقادند که نبوت امری اکتسابی نیست و هیچکس نمی‌تواند آنرا از طریق کسب و عمل بدست آورد بلکه حق تعالی به اقتضای علم و حکمت خویش افراد ویژه‌ای را انتخاب و

۱- آیه ۵۷ سوره انعام ۲- آیه ۱۰۷ سوره بقره

۳- آیه ۵۴ سوره اعراف

آنها را پیامبر یا خلیفه خود تعیین میکند، قرآن در مواضع متعدد این نکته را اظهار کرده است:«اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ مِنَ الْمَلٰئِکَةِ رُسُلاً وَّ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ»:[1] خدا از میان فرشتگان و آدمیان رسولان خود را بر می‌گزیند همانا خدا شنوا و بینا است و نیز فرموده است:«اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَل رِسَالَتَهُ»[2]خدا بهتر میداند که رسالت خود را به چه کسی عطا فرماید؛ این خلیفه بیواسطه از جانب خدا احکام او را دریافت میکند و آنها را در جهان بر قرار می‌سازد.

سلسله خلافت و نیابت الهی از آدم آغاز شد و تا حضرت خاتم الانبیاءﷺ بر یک منوال جاری بود آن حضرتﷺ با ویژگیهای خاص خود آخرین خلیفه خدا بر روی زمین قرار گرفت. انبیای پیش برای طایفه و منطقه خاصی مبعوث می‌شدند و قلمرو حکومت و اختیار آنها محدود به همان قوم و سرزمین بود؛ مثلاً حضرت ابراهیمعلیه‌السلام، حضرت لوطعلیه‌السلام، حضرت موسیعلیه‌السلام، و حضرت عیسیعلیه‌السلام، هر کدام برای قوم و ملت خاصی مبعوث شدند در حالی که آن‌حضرتﷺ برای تمام مردم جهان و نیز ملت جن و انس، مبعوث گشتند و اختیار و اقتدار ایشان مشمول هر دو ملت جهان بود. قرآن کریم بعثت و نبوت عمومی ایشان را چنین اعلام کرده‌است :«قُلْ یٰآَیُّهَا النَّاسُ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ جَمِیْعاً اَلَّذِیْ لَه مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ»[3] ای پیامبرﷺ به مردم بگو که من فرستاده خدا هستم برای همه شما، خدا کسی است که آسمانها و زمین در حیطه تصرف اوست.

پیامبر اکرمﷺ، آخرین خلیفه خدا بر روی زمین و خصوصیات او

۱- آیه ۷۵ سوره حج
۲- آیه ۱۲۴ سوره انعام
۳- آیه ۵۸ سوره اعراف

در حدیث صحیح مسلم به نقل از آنحضرت ﷺ آمده است که فرمود: در مقایسه با تمام پیامبران پیشین خداوند شش برتری به من عنایت فرمودند. که در اینجا فهرست وار به آنها اشاره میشود.

۱- او را نبی و رسول تمام مردم جهان ساخت.

۲- نیابت و خلافت انبیاء گذشته محدود و به زمان و مکان خاص بود و بعد از هر کدام از آنها پیامبری دیگر می آمد و خلافت رسول گذشته به پایان میرسید و خلافت رسول جدید برقرار می‌شد در حالیکه خداوند متعال پیامبر ما را خاتم الانبیاء قرار داد که خلافت ایشان تا قیامت باقی خواهد ماند. همچنین زمان ایشان هم محدود نیست و تا پایان جهان ادامه خواهد یافت.

۳- شریعت و تعالیم هر کدام از پیامبران پیشین در زمان معینی محفوظ و اجراء می‌شد، سپس رفته رفته در آن تحریف بوجود می‌آمد و از بین می‌رفت وپس از آن پیامبر و شریعت دیگری می‌آمد ولی شریعت پیامبر اکرم ﷺ تا قیامت محفوظ خواهد ماند. خداوند متعال مسئولیت حفظ و نگهداری قرآن را چه از نظر الفاظ و چه از نظر معانی خود بعهده گرفته است، «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ»[1] ما قرآن را نازل کردیم و ما هم او را محفوظ خواهیم داشت، همچنین خداوند متعال برای حفظ تعالیم و گفته‌های آن حضرت ﷺ که به آن «حدیث» میگویند برنامه ویژه‌ای تنظیم کرده و مسئولیت نگهداری آنرا بعهده گروهی گذاشته که آن تعالیم را از جان خود عزیزتر میدانند. این گروه تا قیامت باقی خواهند ماند تا علوم و معارف مورد نظر را درست بمردم برسانند. کسی نمی‌تواند این گروه را نابود کند زیرا آنها همواره مشمول امداد غیبی خداوند میباشند خلاصه کتب و مصاحف انبیای گذشته یا همه منسوخ شده واز بین خواهد رفت یا همچنان تحریف شده باقی خواهد

۱- آیه ۹ سوره حجر

ماند. در حالی که کتاب آن حضرت ﷺ و احادیث نبوی به همان شکل و هیات اصلی خود تا قیامت باقی خواهند ماند، بدین جهت بعد از ایشان نه نیازی به پیامبر جدید هست و نه مجال برای خلیفه خدا باقی خواهد ماند.

۴- نیابت و خلافت پیامبران گذشته برای مدت محدودی بود و پس از هر کدام پیامبری دیگر از جانب خدا تعیین می‌شد، و وظیفه نیابت را بعهده میگرفت.

نظام خلافت بعد از آن حضرت ﷺ

در حالیکه خلافت آن حضرت ﷺ تا قیامت باقی خواهد ماند و جانشین هم که بعد از آن حضرت ﷺ برای برقراری نظم عالم بیاید، خلیفه رسول و نایب ایشان می‌باشد.

حدیثی در کتابهای صحیحین (بخاری و مسلم) آمده که آن حضرت فرموده است: «كَانَتْ بَنُوْاِسْرَائِيْلَ تَسُوْسُهُمُ الاَنْبِيَاء و كُلَّمَاهَلَكَ نَبِيٌ خَلَفَه نَبِيٌّ وَّاِنَّه لاَنَبِيَّ بَعْدِيْ وَ سَيَكُوْنُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُوْنَ» در میان بنی اسرائیل پیامبران وظیفه حکومت و سیاست را بعهده داشتند. اگر یکی از میان می‌رفت دیگری بجایش مبعوث می‌شد ولی آگاه باشید که بعد از من پیامبر دیگری مبعوث نخواهد شد اما خلفای زیادی خواهند آمد.

۵- خداوند بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ به مجموع امت ایشان مقام انبیاء عطا فرموده؛ یعنی امت را معصوم قرار داد که: «کل امت او هرگز بر گمراهی و اشتباه اجماع نخواهند کرد، و کل امت بر هر مسأله‌ای اتفاق نمایند آن چیز مظهر حکم الهی دانسته می‌شود. بدین جهت بعد از کتاب و سنت حجت سوم اجماع امت میباشد، آن حضرت ﷺ در این باره میفرماید: «لَنْ تَجْتَمِعَ اُمَّتِيْ عَلَى الضَّلاَلَةِ» امت من هرگز بر گمراهی اجماع نخواهد کرد.

از توضیح بیشتر حدیث مذکور چنین استنباط میشود که آن حضرتﷺ میفرمایند:«گروهی از امت من همیشه بر حق و حقیقت استوار خواهد ماند هر چند که دنیا تغییر کند و حق مضمحل شود، آن گروه همواره از حق دفاع خواهد کرد و سرانجام پیروز خواهد شد. بدیهی است چون تمام امت هیچوقت بر گمراهی و اشتباه جمع نمی‌شوند و مجموعه امت معصوم است، پس انتخاب خلیفه پیامبر هم بعهده آنان واگذار شد. بدین جهت بعد از پیامبر اکرمﷺ انتخاب و برقراری حکومت رایج شد. و هر کس راکه امت برای خلافت انتخاب کند وی به اعتبار خلیفه رسول بودن یگانه مسئول نظم عام قرار میگیرد و خلیفه تمام جهان می‌باشد. این شیوه خلافت تا پایان عهد خلفای راشدین به درستی اجرا شد و قضاوتهای آنان(خلفای راشدین) تنها قضاوتهای دینی و موقت نبودند، بلکه مستندات محکم بودند که تا حدی برای امت حجت قرار گرفتند زیرا آن حضرتﷺ خود راجع به آنها فرموده است:«علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین» سنت مرا و سنت خلفای راشدین را محکم بگیرید.

متأسفانه بعد از خلافت راشده در قلمرو اسلام حکومت ملوک الطوایفی سرکار آمد و امیران متعدد در مناطق مختلف تعیین شدند که هیچیک از آنها استحقاق خلیفه بودن را نداشت « و می توان او را امیر آن منطقه یا قوم گفت» چون اجتماع تمام مسلمانهای دنیا برای تعیین یک فرد امکان پذیر نبود و مردم هر کشور جداگانه به تعیین امیر اقدام کردند، مسلمانها نیز تحت لوای اسلام اقدام به تعیین امیر نمودند، و پذیرفتند که هرگاه اکثریت مسلمانان یک کشور امیری را انتخاب کنند آن فرد علاوه بر فرمانروا اولولاءمر نیز گفته میشود این استدلال متکی بر آیه ۳۸ سوره شوراست که میفرماید:«وَ أَمْرُهُمْ شُوْرَىٰ بَيْنَهُمْ»کارهایشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند. بدنبال آن بود که مجالس گوناگون قانونگزاری در دنیا بوجود آمد.

باید بگویم که بین مجالس یک اختلاف اساسی وجود دارد بدین معنی که مجالس نظامهای جمهوری در دنیا آزاد و مختارند و میتوانند از خوب و بد آنچه را که می‌پسندند جزء قانون کنند؛ در حالی که مجلس شورای اسلامی چنین نیست، بلکه کلیه اعضاء و رئیس منتخب آن پایبند اصول و قوانینی هستند که از طرف خدا بوسیله پیامبرﷺ به آنها رسیده است.

عضویت در این مجلس نیز شرایط و قیودی دارد، همچنین وضع قوانین آن تحت اصول و موازین قرآن و سنت است و کسی حق ندارد خلاف آن دستورات، قانون وضع کند. خلاصه از اینکه حق تعالی فرشتگان را خطاب کرده فرمود که من میخواهم جانشین بر روی زمین تعیین کنم چند چیز روشن می‌شود، اول اینکه اقتدار کلی در آسمانها و زمین فقط از آن خداست. دوم اینکه برای اجرای احکام خدا بر روی زمین پیامبری خلیفه و جانشین او می‌باشد همچنین گفتیم که چون سلسله خلافت الهی بر آن حضرتﷺ بپایان رسید و سلسله جانشینی رسول بجایش قرار گرفت پس تعیین آن به انتخاب ملت واگذار گردید.

وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّآ

وقتی امر کردیم به فرشتگان که سجده کنید به آدم همه سجده

اِبْلِيْسَ اَبٰى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ(۳۴)

کردند مگر شیطان که قبول نکرد و تکبر نمود و بود از کافران.

خلاصه تفسیر

و آنوقت که حکم دادیم به تمام فرشتگان (به جنها هم دستور دادیم همانطور که در بعضی روایات از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده است؛ خلاصه اینکه به همه این حکم داده شد) که سجده کنید در جلوی آدم، پس همه

سجده کردند بغیراز ابلیس که او حکم رانپذیرفت و در غرور آمـد و از کافران شد.

معارف و مسایل

ربط آیات: در حادثه گذشته فضیلت آدم بر فرشتگان آشکار شد و بر اساس دلایل روشن ثابت گشت که حضرت آدم علومی را که برای شایستگی خلافت لازم بود می‌دانست؛ در حالی که فرشتگان بعضی از آن علوم را می‌دانستند و جنها بخش کوچکی از آن را در اختیار داشتند همانطور که شرح آن گذشت آدم جامع علوم هر دو گروه یعنی فرشته و جن بود بدین جهت شرف او بر هر دو گروه مسلم شد و مشیت الهی بر این قرار گرفت تا آنرا بر همگان آشکار سازد و ملائکه و جنها به آدم تعظیم کنند تا ثابت شود که او از هر دو گروه کاملتر و مصداق این بیت است.

حسن یوسف دم عیسی یدبیضاداری
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

بدین جهت خدا خواست تا غیر کاملان تعظیم کاملی را بجا آورند و عملاً ثابت شود که این فرد از هر دو گروه کاملتر می‌باشد؛ لذا هر دو گروه به او تعظیم کنند و به زبان حال بگویند که ویژگی هائی که در تکتک ما وجود دارد یکجا در او یافت می‌شود خداوند متعال واقعه این تعظیم عملی را که تصویب شده چنین ذکر میفرماید:«ما به فرشتگان دستور دادیم تا آدم را سجده کنند همه فرشتگان سجده کردند اما ابلیس از سجده کردن انکار ورزید و مغرور شد.

آیا جن‌ها هم مشمول حکم سجده به آدم بودند؟

آنچه در این آیه صریحاً ذکر شده است این‌است که به فرشتگان امر شد تا حضرت آدم را سجده کنند؛ اما در آیات بعد استثناء میکند و میگوید: که همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که سجده نکرد. بدیهی است که حکم سجده به آدم در آن موقع برای همه ذوی العقول

عام بود، و شامل فرشته و جن‌ها می‌شد اما در خطاب فقط به فرشتگان اکتفا شد. زیرا آنها افضل و اشرف بر همه بودند. پس هنگامیکه به آنان دستور تعظیم به حضرت آدم داده می‌شود بطریق اولی جن‌ها هم مشمول آن میباشند.

سجده تعظیمی در میان امت‌های گذشته جایزبودولی دراسلام‌ممنوع است

در سوره یوسف از سجده کردن والدین و برادران حضرت یوسف به وی پس از رسیدن‌شان به شهر سخن بمیان آمده است، «وَ خَرُّوْالَهُ سُجَّداً» بدیهی است که این سجده نمی‌تواند برای عبادت باشد؛ زیرا عبادت غیر خدا شرک و کفر است و احتمال ندارد که گاهی در شریعتی جایز باشد. جز اینکه سجده در زمان انبیای سابق مانند سلام و مصافحه و معانقه و دست بوسی و قیام التعظیم زمان ما بوده احتمال دیگری وجود ندارد. امام جصاص در احکام القرآن چنین میفرماید:«در شرایع انبیای گذشته سجده برای تعظیم و بزرگداشت بزرگان مباح بوده است ولی در شریعت محمدی منسوخ گردیده و بجای آن تنها سلام و مصافحه جایز می‌باشد، و رکوع و سجده و دست بسته به هیات نماز ایستادن ناجایز می‌باشد.

توضیح اینکه اصل کفر و شرک و عبادت غیر از خدا مخالف با اصول ایمان می‌باشد و هرگز در هیچ شریعتی جایز نیست اما بعضی از اعمال در ذات خود شرک و کفر نیستند ولی بعلت نادانی و غفلت مردم وسیله کفر و شرک قرار میگیرند این گونه اعمال در شرایع گذشته مطلقاً ممنوع نبودند البته از اینکه وسیله شرک قرار گیرند، جلوگیری بعمل می آمد مانند: عکسبرداری از جانوران و استفاده از آن که ذاتاً شرک و کفر نیستند و در شرایع گذشته جایز بود همانطور که در قصه حضرت سلیمان ذکر شده است،«يَعْمَلُوْنَ لَه مَحَارِيْبَ وَ تَمَاثِيْلَ» [1] یعنی جنها برای او

۱- آیه ۱۲ سوره سبا

محرابهای بزرگ و تصاویر می‌ساختند.

همچنین سجده تعظیمی در شرایع گذشته جایز بود؛ ولی چون سرانجام بعلت جهالت مردم این اعمال وسیله شرک و بت پرستی قرار می‌گرفت و از این طریق در شریعت پیامبران تحریف بوجود آمد. اسلام آنرا از بین برد و منسوخ کرد.

زیرا شریعت محمدی دائمی و همیشگی است، و سلسله رسالت به آن حضرت ﷺ ختم شده است، بنابراین برای حفظ آن از تحریف کلیه روزنه‌هایی که احتمال ورود شرک و بت پرستی از آنها می‌باشد را مسدود نموده است و کلیه اعمالی را که در یک زمان وسیله شرک و بت پرستی قرار گرفتند، حرام کرد. بدین جهت عکسبرداری و استفاده از آن و نیز سجده تعظیمی همچنین خواندن نماز در اوقاتی که مشرکین به عبادت می‌پردازند حرام شد، تا این وجه تشابه ظاهری وسیله شرک قرار نگیرد.

در حدیث صحیح مسلم آمده است که آن حضرت ﷺ به خواجگان دستور داد که غلامان خود را عبد (بنده) صدا نکنند و به غلامان دستور داد که سروران خود را رب صدا نزنند، در صورتی که به اعتبار معنی لفظی بنده یعنی غلام و رب یعنی پرورش دهنده می‌باشد، و ظاهراً بکار بردن این الفاظ نباید ممنوع می‌شد. اما از آنجائیکه در این الفاظ ایهام شرک وجود داشت و احتمال داشت در آینده روزنه برای پرستش خواجگان باز گردد از استعمال آنها جلوگیری به عمل آمد. خلاصه سجده فرشتگان به آدم و سجده والدین و برادران یوسف به یوسف که در قرآن ذکر شده است، سجده تعظیمی است که در شریعت آنان مانند سلام و مصافحه و دست بوسی مجاز بود؛ ولی چون خدا میخواست که شریعت محمدی از شایبه شرک مصون بماند رکوع و سجده برای غیر خدا بقصد تعظیم هم ناجایز قرار گرفت.

بعضی از علما گفته‌اند: در نماز که اصل عبادت است چهار نوع فعل وجود دارد، قیام، قعود، رکوع و سجده. دو نوع اول یعنی قیام و قعود،

اعمالی هستند که عموم مردم بطور عادت آنها را انجام میدهند.(همین افعال بعنوان عبادت در نماز انجام میگیرند) اما رکوع و سجده بر خلاف آنها از روی عادت انجام نمیگیرند، و مختص عبادت‌اند بدین جهت در شریعت محمدی به آنها حکم عبادت داده شده و برای غیر از خدا ممنوع می‌باشند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که جواز سجده تعظیمی که از آیات قرآن آشکارا به چشم میخورد به چه دلیلی در شرع محمدی منسوخ شده است؟ در پاسخ باید گفت از احادیث مشهور و متواتر آن حضرتﷺ حرمت سجده تعظیمی ثابت شده است زیرا میفرماید:«اگر من سجده تعظیمی را برای غیر خدا جایز می‌دانستم به زنان دستور میدادم که شوهران خود را سجده کنند» ولی در این شریعت سجده تعظیمی مطلقاً حرام است، و هیچ کس حق ندارد برای شخص دیگری انجام دهد،که این حدیث از بیست صحابی روایت شده است.

در تدریب الراوی کتاب معروف اصول حدیث آمده است: حدیثی که آنرا ده نفر از صحابه نقل کنند آن حدیث متواتر شده مانند قطعی می‌باشد. حدیث فوق نیز از بیست صحابه نقل شده روایات این بیست صحابه در حاشیه تفسیر بیان القرآن جمع آوری شده است،درصورت نیاز میتوانید به‌آن مراجعه کنید.

مسئله: کفرابلیس تنها نتیجه نافرمانی عملی او نیست؛ زیرا ترک فرض عملاً در اصول شریعت فسق وگناه‌است وکفرنمی‌باشد، پس علت اصلی کفرابلیس معارضه با دستورات خداست زیرا آن ملعون گفت:«کسی که شما مرا به سجده او امر فرموده‌اید شایسته سجده من نمی‌باشد» و بدون تردید معارضه با حکم خدا کفر است.

مسأله: این نکته قابل توجه است که ابلیس در علم و معرفت به مقامی رسیده بود که به او طاووس ملائکه می‌گفتند، پس چرا این عمل از او صادر شد؟ بعضی از علما گفته‌اند که حق تعالی علم و معرفت خدادادی

خود را از ابلیس بعلت تکبرش سلب کرده؛ برخی دیگر گفته‌اند با وجود حقیقت شناسی ابلیس حب جاه و خودپسندی او را گرفتار این بلا ساخت که در تفسیر روح المعانی در این‌باره شعری نقل شده که مضمون آن چنان است:

بسااوقات برای نجات از و بال گناهی، تاییدات خداوند از انسان سلب میشود

در آنصورت هر کوشش و عمل وی او را بسوی گمراهی سوق میدهد.

شعر این‌است:

إِذَ الَمْ یَکُنْ عَوْنٌ مِنَ اللهِ لِلْفَتٰی
فَاَوَّلُ مَا یَجْنِیْ عَلَیْهِ اجْتِهَادُهُ

علاوه بر این: روح المعانی ثابت میکند که آن ایمانی دارای اعتبار است که انسان در پایان عمر و اولین منزل آخرت آنرا همراه داشته باشد، بدین جهت نباید به ایمان و عمل و علم و معرفت فریب خورد.[1]

وَ قُلْنَا یٰاٰدَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلَاَ مِنْهَا

وگفتیم ای آدم تو و همسرت ساکن باشید در جنت و بخورید از آن چه می خواهید

رَغَداً، حَیْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُوْنَا

از هرکجا می خواهید. و نزدیک نروید به این درخت واگر نه می‌شوید

مِنَ الظّٰلِمِیْنَ(۳۵) فَاَزَلَّهُمَا الشَّیْطٰنُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا

از ستمکاران پس لغزانید آنان را شیطان از آنجا پس بیرون راند آنانرا از آن جای عزت

مِمَّا کَانَا فِیْهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوْا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

و راحت که بودند در آن وگفتیم همه شما فرود آئید که شما دشمن یکدیگر

وَ لَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَّ مَتَاعٌ اِلٰی حِیْنٍ(۳۶)

می شوید و برای شما است در زمین جای سکونت و استفاده تا مدتی

۱- روح المعانی

خلاصه تفسیر

گفتیم به آدم که سکونت کن تو و همسرت (که خداوند او را با قدرت کامله خود از پهلوی آدم آفریده بود) در بهشت بخورید در آن آسوده و فراوان هر چه را هر جا که میخواهید و نزدیک نروید به این درخت وگرنه شما در زمره کسانی قرار میگیرید که خود را در زیان انداختهاند:(خدا میداند که آن چه درختی بود ولی از خوردن آن منع فرمود زیرا خواجه مختار است تااز اشیاء منزل آنچه را برای استفاده غلام خود بخواهد اجازه دهد و آنچه را نخواهد منع کند) پس لغزانید آدم و حوا را شیطان بخاطر آن درخت پس جداکرد آنان را از آن عیش که در آن بودند و ما گفتیم که پایین بروید از بهشت از شما بعضی دشمن بعضی دیگر هستید و شما در زمین سکونت میکنید و استفاده می‌برید تا مدت معین (آنجا میروید و دوام نمی‌کنید و پس از مدتی آن منزل را هم باید ترک کنید)

معارف و مسائل

این پایان داستان حضرت آدم علیه السلام است.

هنگامیکه شایستگی و فضیلت آدم بر فرشتگان جهت خلافت زمین روشن شد فرشتگان تسلیم شدند؛ ولی ابلیس بعلت تکبر و معارضه با خدا کافر شد و از درگاه او رانده گشت. پس به آدم و همسرش دستور رسید که شما هر دو در بهشت اقامت گزینید و از نعمت‌های آن برخوردار شوید. ولی نسبت بیک درخت معینی راهنمائی شدند که نزد آن نروند؛ یعنی از خوردن آن اجتناب ورزند، شیطان که بخاطر حضرت آدم علیه السلام رانده شده و شکست خورده بود چاره‌ای اندیشید و فواید خوردن آن درخت ممنوعه را برای آن دو بیان کرد و آنانرا برای خوردن آن درخت آماده ساخت.

سرانجام بعلت این لغزش به آنان دستور رسید که در زمین فرود آیید و آنجا سکونت اختیار کنید. سپس نشان داد که سکونت زمین مانند بهشت بدون غل و غش نیست؛ بلکه آنجا دشمنی و اختلاف وجود دارد و بعلت آن زندگی فاقد لذت کامل می‌باشد، «وَ قُلْنَا یَآدَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ»(و ما گفتیم ای آدم سکونت گزین تو و همسرت در بهشت) این واقعه بعد از آفرینش انسان و سجده ملائکه می‌باشد برخی از آن نتیجه گیری کرده‌اند که واقعه آفرینش انسان و سجده او در خارج از بهشت بوقوع پیوسته سپس آنها را داخل بهشت نموده‌اند اما در این کلمات مفهوم فوق یقینی نیست (ولی امکان دارد که تخلیق و واقعه سجده هر دو در بهشت صورت گرفته باشد) أما تا آن هنگام به اطلاع او نرسیده بود که مسکن وی در کجا واقع میشود این حل و فصل بعد از این واقعه به اطلاع آنان رسید.

«وَ کُلاَمِنْهَا رَغَداً حَیْثُ شِئْتُمَا» رغداً در لغت عرب بمعنی آن نعمت و رزقی است که در بدست آوردن آن هیچگونه رنج و مشقتی وجود نداشته باشد، و آنقدر زیاد باشد که خطر پایان یافتن آنرا تهدید نکند. در اینجا به آدم و حوا میفرماید: با فراغت از میوه‌های بهشت که در بدست آوردن آنها نیازی‌به تحمل سختی نیست و نیز هیچگاه کم یا تمام نمی‌شود استفاده کنید.

«وَ لاَ تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ» بطرف درخت مخصوص اشاره میکند و میفرماید: نزد آن نروید. در حقیقت منظور این‌است که میوه آن درخت را نخورید؛ ولی بخاطر تأکید این عنوان انتخاب شد که(نزد آن نروید) و مراد این‌است که برای خوردن نزد آن نروید، وقرآن تعیین نکرده که آن چه درختی بود، همچنین در حدیث مستندی هم تعیین‌نشده است برخی از مفسرین آنرا گندم، دیگری انگور و عده‌ای انجیر دانسته‌اند، رویهم

رفته آنچه را که قرآن مبهم گذاشته نیازی به تعیین آن نمی باشد.[۱]

«فَتَكُونَا مِنَ الظَّلِمِيْنَ» یعنی اگر شما از این درخت ممنوعه بخورید در شمار ظالمان بحساب می آیید. «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطٰنُ عَنْهَا» زلت در لغت عربی لغزش است و از ازلال بمعنی لغزاندن گرفته شده است یعنی شیطان آدم و حوا را لغزاند این کلمات قرآن به روشنی آشکار می کند که این تخلف آدم و حوا آنطور که از عامه گناهکاران سر می زند نبود زیرا آنها گرفتار مکر و حیله ابلیس شدند و این عمل یعنی خوردن از میوه درخت ممنوعه از آنها صادر شد لفظ عن از «عنها» سبب است یعنی شیطان به سبب این درخت آدم و حوا را لغزاند.

ممکن است در اینجا این سؤال پیش آید که هنگامیکه شیطان قبلاً بعلت عدم سجده انسان از بهشت بیرون رانده شده بود چگونه برای لغزانیدن آدم و حوا بار دیگر وارد بهشت شد؟

پاسخ صریح این است که برای فریبکاری شیطان و رسیدن او به آنجا راههای زیادی وجود داشته است، از جمله امکان دارد بدون ملاقات با آنها در دلشان وسوسه ایجاد کرده باشد، یا ممکن است شیطان از نژاد جنها باشد که خداوند متعال آنها را برای انجام بسیاری از کارها توانایی داده که از عامه انسانها ساخته نیست زیرا آنها توانائی متشکل شدن به اشکال مختلف را دارند.

ممکن است به وسیله نیروی جنی خویش ذهن آدم و حوا را بصورت عمل مسمیریزم متأثر قرار داده باشد و نیز ممکن است شیطان بشکل موجودی دیگر مانند مار و غیره در آمده و وارد بهشت شده باشد شاید بدین جهت بود که حضرت آدم به دشمنی او پی نبرد. واز ظاهر این آیه قرآن مجید«قَاسَمَهُمَا اِنِیْ لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِيْنَ» چنین بر می آید که شیطان تنها به القاء اثر در ذهن و ایجاد وسوسه اکتفا نکرده با آدم و حوا

۱- قرطبی

شفاهاً گفتگو نموده و سوگند یاد کرده و آنها را متأثر نموده است، «فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَافِيْهِ،» یعنی شیطان بوسیله‌ای این فریبکاری و لغزش آدم و حوا را از آن نعمتهایی که در آن قرار گرفته بودند بیرون راند اگر چه این اخراج به دستور خدا بود اما شیطان سبب آن شد، بدین جهت بیرون راندن از بهشت به او (شیطان) نسبت داده شد. «وَ قُلْنَا اهْبِطُوْا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» یعنی ما دستور دادیم که به پایین فرود آیید در حالیکه با هم دشمن شوید. مخاطب این دستور آدم و حوا بودند ولی شیطان هم که تا آن زمان از آسمانها بیرون رانده نشده بود مشمول این خطاب شد. مراد از دشمنی با هم این است که رشته دشمنی انسان با شیطان در این جهان همیشه باقی خواهد ماند، اگر طبق گفته بعضی شیطان قبل از این واقعه از بهشت بیرون رانده شده باشد پس روی سخن خدا تنها با آدم و حوا و فرزندانشان می‌باشد و به آنها با عتاب میگوید که: یک مورد از عقوبت شما این است که از بهشت به زمین فرود آورده شوید، دوم اینکه بین فرزندان شما عداوت و دشمنی برقرار میشود، بدیهی است که بعلت دشمنی فرزندان با هم، پدر و مادر از زندگی بهره‌ای نخواهند برد، که این نیز خود نوعی کیفر معنوی و روحانی است.(۱) «وَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَّ مَتَاعٌ اِلٰى حِيْنٍ،» یعنی به آدم و حوا خطاب شد که شما در روی زمین هم تا مدتی استقرار خواهید یافت و تا زمان معینی در آن کار خواهید کرد ولی در آن دوام نخواهید یافت و سرانجام پس از مدتی آن خانه را هم ترک خواهید کرد.

مسائل و احکام شرعی متعلق به آیات مذکور

در آیه «اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» از مسکن گرفتن حضرت آدم و حوا هر دو جداگانه سخن بمیان آمده، درحالیکه می توانست هر دو را در یک صیغه جمع نموده بفرماید: «اُسْكُنَا الْجَنَّةَ» چنانکه بعد از این در

۱- بیان قرآن

« کُلا» و «لاتقربا» هر دو را در یک صیغه جمع فرموده ولی در اینجا بر خلاف آن با اختیار نمودن انت و زوجک مخاطب تنها حضرت آدم می‌باشد، که به او میفرماید: همسر شما در بهشت باشد، میتوان گفت در اینجا به دو نکته اشاره شده است:

اول اینکه: تهیه مسکن زن بعهده شوهر می‌باشد.

دوم اینکه: زن در سکونت تابع شوهر است،(یعنی در هر منزلی که شوهر اختیار کند زن هم باید بماند و تابع او باشد).

مسأله: در لفظ «اُسْکُنْ» به این نکته هم اشاره شده که تا آن زمان ماندن در بهشت برای هر دو عارضی بود و چنان مالکیتی نداشتند که بتوانند برای همیشه در آن بمانند؛ زیرا معنی لفظی «اُسْکُنْ» این است که در این منزل سکونت گزینید نه اینکه این منزل را به شما دادیم و از آن شما می‌باشد، زیرا خدا می‌دانست که در آینده حوادثی اتفاق می‌افتد که آدم و حوا مجبور به ترک بهشت میشوند و استحقاق مالکیت بهشت در معاوضه ایمان و تمام اعمال صالح می‌باشد که آن نیز پس از وقوع قیامت صورت میگیرد. بدین جهت فقهای کرام از این مساله چنین استنباط کرده‌اند که اگر کسی بدیگری بگوید که در خانه من سکونت کن یا خانه من مسکن شما است، آن شخص مالک آن خانه نمی‌شود و مستحق دائمی آن منزل نمی‌گردد.[۱]

زن در غذا خوردن تابع شوهر نمی‌باشد

«وَ کُلاَمِنْهَا رَغَداً» یعنی شما هر دو در بهشت با فراغت بخورید در اینجا نیز به شیوه گذشته تنها حضرت آدم علیه‌السلام مخاطب نمی‌باشد بلکه هر دو را در این کلمه « کُلاَمِنْهَا» شریک گردانید یعنی زن در غذا و لباس

۱- قرطبی

تابع شوهر نیست بدین جهت زن مجاز است که بهنگام نیاز طبق نظر خود از آنها استفاده کند و شوهر طبق خواست خود از آنها بهره گیرد.

آزادی رفت و آمد در هر جا حق فطری انسان است

«رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا» لفظ «رغداً» اشاره به وسعت و کثرت خوراکها است یعنی از هر چیز به هر اندازه که بخواهند میتوانند تناول کنند، وبه استثنای یک درخت از خوردن هیچ چیز دیگر ممانعت بعمل نیامد، در لفظ «حَيْثُ شِئْتُمَا» بیان وسعت اماکن است؛ یعنی در تمام بهشت از هر جا و بهر نحوی که میخواهند بخورند و هیچ جائی از آن ممنوع نشد.

در این باره اشاره به آنست که آزادی نقل و حرکت و تحصیل لوازم زندگی از اماکن مختلفه حق طبیعی انسان است، اگر تمام لوازم زندگی و خواسته کسی در مکان و موضع خاص و معین مهیا گردد اما به او اجازه بیرون رفتن داده نشود آن اسارتی بیش به حساب نمی آید. لذا بر این اکتفا نگردید که تمام خوردنیها و آشامیدنیها به کثرت فراوانی به حضرت آدم اعطا گردید بلکه «حَيْثُ شِئْتُمَا» فرموده آزادی نقل و حرکت و ایاب و ذهاب به هر جا نیز اعطاء گردید.

مسأله سد ذرایع

«وَ لاَ تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی نزدیک این درخت هم نروید، بدیهی است که معنی در حقیقت این است که از میوه‌های این درخت نخورید، ولی جهت احتیاط امر شده که نزدیک آن هم نروید، از این نکته یک مسأله اساسی بنام سد ذرایع ثابت می‌شود، بدین معنی که بعضی از چیزها فی نفسه ناجایز و ممنوع نیستند ولی هنگامیکه به سبب انتخاب

آنها خطر ابتلاء به حرام و ناجایز پیش می‌آید آن چیز جایز هم ممنوع میگردد، مانند: رفتن به نزدیک درخت که وسیله خوردن میوه آن درخت می‌باشد، که به این مسأله در اصطلاح فقه سد ذرایع میگویند.

مسأله عصمت پیامبران

از این واقعه روشن شد که حضرت آدم از خوردن درخت مخصوصی باز داشته شده بود و نیز آگاه شده بود که شیطان دشمن اوست و می باید مواظب باشد که او را به گناهی مبتلا نسازد. با وجود این حضرت آدم علیه السلام از آن درخت خورد، پس او با این عمل ظاهراً مرتکب گناه شد در صورتی که پیامبران از گناه معصوم‌اند.

تحقیقاً عصمت پیامبران از گناههای (صغیره و کبیره) از روی عقل و نقل باثبات رسیده است، ائمه اربعه و جمهور امت بر این نظر متفق‌القول هستند که انبیاء علیهم السلام از هر گناه (صغیره و کبیره) معصوم‌اند و اینکه بعضی گفته‌اند که گناه صغیره از آنها سر می‌زند، نزد جمهور امت صحیح نیست.[1] زیرا پیامبران علیهم السلام الگو و سرمشق بشریت‌اند، اگر از آنها عملی (صغیره و کبیره) بر خلاف رضای خدا صادر شود؛ اطمینانی بر گفتار و کردارشان باقی نمی‌ماند و مردم به آنها اعتماد نمی‌کنند، و اگر انبیاء مورد اعتماد و اطمینان قرار نگیرند جائی برای دین باقی نخواهد ماند.

البته در قرآن کریم حوادثی از چند پیامبر ذکر شده و از آنها چنین استنباط می‌شود که از پیامبران مذکور گناه سرزده و از جانب خدا مورد عتاب هم قرار گرفته‌اند، که یکی از آنها حضرت آدم است. باید گفت وقوع این قبیل حوادث نزد جمهور امت بعلت خطا یا سوء تفاهم و فراموشی صورت میگیرد و هیچ پیامبری عمداً بر خلاف دستور خدا کاری انجام نمی‌دهد. این اشتباهات اجتهادی است و یا به سبب خطا و

۱- قرطبی

فراموشی صورت میگیرد باز این سهو و نسیان در امور تبلیغ و تعلیم و تشریع نمی‌باشد؛ بلکه در افعال و اعمال شخصی واقع می‌گردد.[۱] ولی چون مقام و منزلت پیامبران علیهم السلام نزد خداوند متعال بسیار بلند و رفیع است اشتباه کوچک آنها بزرگ دانسته می‌شود بدین جهت در قرآن کریم این وقایع به معصیت و گناه تعبیر شده و آنها(پیامبران) مورد عتاب قرار گرفته‌اند اگر چه در واقع آن اعمال گناه نمی‌باشند، أما در خصوص واقعه حضرت آدم علیه السلام علمای تفسیر توجیهات زیادی نوشته‌اند که برخی از آنها بشرح زیر می‌باشد.

۱- هنگامیکه حضرت آدم منع شد، اشاره به درختی خاص گشت، اما مراد از آن جنس آن درخت بود نه فقط آن درخت مخصوص زیرا در حدیث است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم یک قطعه طلا و یک تکه پارچه ابریشمی بدست گرفت و اشاره کرد که این دو چیز بر مردان امت من حرام‌اند، بدیهی است که این حرمت تنها شامل همان دو قطعه که در دست مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود نمی‌باشد، بلکه شامل تمام لباسهای ابریشمی و طلاها می‌باشد. در اینجا ممکن است کسی تصور کند که این حکم مختص همان قطعه طلا و تکه پارچه که در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود میگردد، شاید حضرت آدم هم خیال کردند که ممانعت مختص همان یک درخت می‌باشد و شیطان هم همین وسوسه را در دل ایشان مستحکم گردانید و سوگند یاد کرد و به او اطمینان داد که خیرخواه اوست و او را بر انجام کاری که ممنوع یا مضر باشد راهنمائی نمی‌کند و درختی که ممنوع شده درخت دیگری می‌باشد.

۲- ممکن است که شیطان به ایشان اینگونه وسوسه القاء کرده باشد که ممنوعیت از خوردن این درخت مختص در ابتداء آفرینش شما بوده است همانطور که افراد خوردسال در ابتدای عمر از خوردن غذاهای

۱- تفسیر البحر المحیط

مقوی باز داشته می‌شوند و غذاهای ضعیف به آنان داده می‌شود، ولی هنگامیکه بزرگ و قوی میشوند، مجاز به خوردن هر نوع غذا میگردند اکنون که شما قوی شده‌اید آن مخالفت خودبخود از بین رفته است.

۳- ممکن است هنگامیکه شیطان منافع آن درخت را به اطلاع حضرت آدم علیه‌السلام رساندو آدم علیه‌السلام اطمینان حاصل کرد که با خوردن آن درخت برای همیشه در بهشت باقی خواهد ماند، ممنوعیتی را که در بدو آفرینش از خوردن آن درخت به وی توصیه شده بود، از یاد برد، قرآن مجید در آیه «فَنَسِيَ آدَمُ وَ لَمْ نَجِدْلَه عَزْماً»[۱]، یعنی حضرت آدم فراموش کرد و در او عزم و اراده‌ای نیافتیم این احتمال را تأکید می‌کند.

به هر حال، چندین احتمال در این مورد می تواند وجود داشته باشد که از همه آنها نتیجه میگیریم که خلاف عمدی از حضرت آدم علیه‌السلام صادر نشده بلکه آن حضرت دچار فراموشی گشته یا در اجتهاد خود دچار لغزش شده است، و این عمل در حقیقت گناه نیست اما با توجه به آن مقام والایی که نزد خدا از نظرشان پیامبری داشت، این لغزش بزرگ دانسته شد و در قرآن با لفظ معصیت تعبیر گردید که پس از توبه و استغفار حضرت آدم علیه‌السلام مورد عفو و بخشش خداوند قرار گرفت. بحث اینکه شیطان پس از بیرون رانده شدن از بهشت چگونه جهت فریب دادن به آنجا رفته است بحث بیهوده‌ای است زیرا لازم نیست که شیطان برای فریب دادن و وسوسه انداختن انسان وارد بهشت شده باشد.

خداوند به جنها و شیاطین چنان نیرویی عطا کرده که آنها می توانند از راه دور در دل انسان وسوسه بیندازند، و اگر پذیرفته شود که او در بهشت وارد شده باشد، وشفاهاً گفتگو کرده باشد برای آن نیز احتمال زیادی می‌تواند وجود داشته باشد، که تحقیق پیرامون آنها نیز بی‌فائده است در اینجا این سوال پیش می‌آید که با وجودی که خداوند آدم و

۱- آیه ۱۱۵ سوره طه

حوا را قبلاً آگاه ساخته بود که: «إِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمَا عَدُوٌّ»[۱] شیطان دشمن شماست مواظب باشید که او کاری نکند که به علت آن شما از بهشت اخراج گردید پس چگونه آدم و حوا در دام فریب او گرفتار شدند؟

پاسخ این است که خداوند متعال به جنها و شیاطین چنان تسلطی عنایت فرموده که می‌توانند به شکلهای مختلف در بیایند. لذا ممکن است شیطان در چنان شکلی آشکار شده که حضرت آدم علیه السلام او را نشناخته است.

فَتَلَقّٰۤى اٰدَمُ مِنْ رَّبِّهٖ كَلِمٰتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ (۳۷)
پس یادگرفت آدم از پروردگار خویش سخنی چند پس متوجه شد الله بر او بی‌شک او است. توبه
قُلْنَا اهْبِطُوْا مِنْهَا جَمِيْعًا ۚ فَاِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ مِّنِّيْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ
پذیر مهربان گفتیم فرود آئید از اینجا همه شما پس اگر برسد به شما از طرف من هدایتی پس هر
هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ (۳۸) وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا
کس را او رفت بر هدایت من نه ترسی باشد بر آنها و نه آنان اندوهگین می‌شوند. وکسانی که انکار
وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَآ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ ۚ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ (۳۹)
کرده و تکذیب نمودند نشانی های ما را آنان به دوزخ خواهند رفت که در آن برای همیشه می‌مانند

خلاصه تفسیر

پس از آن آدم علیه السلام سخنی چند از طرف پروردگار خویش آموخت، (یعنی کلمات معذرت خواهی را نیز خداوند به او القاء فرمود و در اثر ندامت، مشمول عنایت او قرار گرفت) پس خداوند با رحمت (خویش) متوجه او شد (که توبه او را قبول کرد) بی‌شک او است بسیار توبه پذیر و مهربان بزرگ (تذکر: توبه حوا در سوره اعراف آمده

۱- آیه ۲۲ سوره اعراف

است بدین کلمات «رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا»[1] بدیهی است که او نیز در توجه و پذیرش توبه با آدمعلیه‌السلام شریک است، پس از عفو باز هم دستور فرود آمدن به زمین را منسوخ نفرمود؛ زیرا هزاران حکمت و مصلحت در آن نهفته بود البته شیوه آنرا تغییر داد که نخست دستور فرود آمدن بصورت حاکمیت به خاطر سزا دهی بود و اکنون بطور حکیمانه می‌فرماید: «قُلْنَا اهْبِطُوْا» یعنی ما دستور دادیم که همه شما از بهشت به زمین بروید. پس اگر بیاید پیش شما از طرف من یک گونه هدایتی (یعنی احکام شرع بوسیله وحی) پس هر کس که از این هدایت من پیروی کند پس نه ترس بر آنان واقع خواهد شد و نه آنان اندوهگین خواهند شد(یعنی بر آنان حادثه هولناکی پیش نمی‌آید البته ترسیدن آنان از واقعات خطرناک قیامت با این منافی نیست چنانکه در احادیث صحیح آشکار آمده است، که خوف و هول قیامت عام و شامل هر کس خواهد شد، حزن به آن کیفیتی گفته میشود که پس از وقوع مصیبت و زیان در قلب انسان پدید می‌آید و خوف همیشه قبل از وقوع مصیبت می‌باشد در اینجا خداوند خوف و حزن هر دو را یکنواخت نفی فرمود زیرا بر آنان هیچ گونه آفت و مشقتی واقع نخواهد شد تا از آن خوف یا حزنی بوجود بیاید و در آینده حال کسانی را بیان می‌کند که از هدایت پیروی نکنند) آنانکه کفر ورزند و تکذیب نمایند احکام ما را، ایشانند دوزخی که برای همیشه در آن می‌مانند.

معارف و مسائل

ربط آیات: در آیات گذشته از وسوسه شیطان و لغزش حضرت آدمعلیه‌السلام و در اثر آن لغزش بیرون آمدن او از بهشت و فرود آمدنش به زمین سخن بمیان آمد؛ چون حضرت آدمعلیه‌السلام چنین خطاب و عتابی

[1] - آیه ۲۳ سوره اعراف

نشنیده بود و نه آنقدر سنگدل‌بود که بتواند آنرا تحمل کند بی‌تاب شده فوراً ملتجی عفو و درگذشت شد، ولی بنابر معرفت پیامبرانه و از بیم نهائی آن نتوانست حرفی از زبان برآرد و یا از بیم آنکه نشاید تقاضای عفو خلاف شان او شده سبب مزید عتاب قرار گیرد مهر سکوت به دهان گذاشت، اما رب العزت که از راز دلها آگاه و نسبت به بندگان کریم و رحیم بود با مشاهده این وضع جهت درخواست عفو به آدم (ع) کلماتی یاد داد که ذکر آن در این آیه آمده است که «آدم از طرف پروردگار خویش چند کلمه دریافت. سپس خداوند با ترحم بسوی او متوجه شد یعنی توبه او را پذیرفت، بی‌شک اوست توبه پذیر و مهربان» اما چون در فرود آمدن او به زمین هزاران حکمت و مصلحت نهفته بود مانند پدید آمدن نسل جدید انسان از نژاد او در میان ملائکه و جنها و مکلف شدن آن به احکام شرع با دریافت نوعی از اختیار و برگذار شدن خلافت الهی و تنفیذ حدود و احکام شرع میان آنها تا این خلق جدید پیشرفت نموده به مقامی برسد که نصیب برخی از فرشتگان هم نشده است، و ذکر این مقاصد قبل از تخلیق آدم نیز به میان آمده بود که «اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً»[1] بنابراین با وجود مورد عفو قرارگرفتن حضرت آدم از آن لغزش، دستور فرود آمدن او به زمین منسوخ نشده بر جا ماند البته کیفیت آن تغییر یافت که نخست بصورت سزا ودستور حاکمانه‌ای بود که به زمین‌فرود آید اکنون این‌امر فرود آمدن مبتنی بر حکمت و همراه با اعزاز خلافت الهی قرار گرفت. لذا در آیه‌های بعدی وظایفی ذکر می‌گردد که از آنجاکه آدم (ع) خلیفة الله هست بر عهده او عاید گشته‌اند لذا امر فرود آمدن به زمین مکر را ذکر گردید که ما دستور دادیم که همه شما از بهشت فرود آئید. پس اگر بیاید پیش شما هدایتی از طرف من یعنی احکام شرع بوسیله وحی پس کسی که از هدایت من پیروی کند خوف و هراس لاحق

۱- آیه ۳۰ سوره بقره

او نمی‌گردد و نه او اندوهگین می‌شود یعنی نه نسبت به آنچه گذشت اندوه می‌خورد و نه نسبت به مشقتهای آینده احساس خطر می‌کند.

تلقی: معنی تلقی استقبال چیزی با شوق و رغبت و پذیرفتن آنست.[۱] مطلب اینکه کلمات توبه از طرف خداوند به او تلقین گردید که حضرت آدم علیه‌السلام با توجه کامل آنها را پذیرفت.

کلمات: کلماتی که به خاطر توبه به آدم تلقین گردیدند چه بودند؟ روایات متعددی در این باره از مفسرین صحابه منقول است، قول مشهور از حضرت ابن عباس این است که مراد از آنها کلماتی است که در آیه ۲۳ سوره اعراف به لفظ «رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَّمْ تَغْفِرْلَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ» آمده‌اند.

تاب: توبه در حقیقت بمعنی رجوع نمودن است، و هرگاه که نسبت به سوی بنده باشد پس عبارت از سه چیز است:

نخست کارهای گناه را گناه دانسته برانجام آنها پشیمان و شرمنده باشد.

ثانیاً کلا آنها را ترک نماید.

ثالثاً بر ترک آنها در آینده تصمیم جدی بگیرد. پس اگر یکی از این سه چیز ناقص باشد آن توبه بحساب نمی‌آید لذا تنها به زبان توبه گفتن برای نجات کافی نمی‌باشد باید هر سه بیک وقت جمع باشند: بر گذشته ها ندامت و فی الحال ترک و تصمیم جدی ترک آنها در آینده.

تاب الیه: در اینجا توبه به سوی خدا منسوب است که عبارت است از پذیرفتن توبه، از یکی از اسلاف سؤال شد که اگر کسی مرتکب گناهی شد چه کار بکند فرمود همان کاری راکه والدین اول او آدم و حوا علیهما‌السلام انجام دادند انجام دهد، یعنی بر گذشته خود اظهار ندامت توأم با عزم ترک آن در اینده و در خواست آمرزش از خداوند، چنانکه آنان عرض نمودند.

۱- روح و کشاف

«رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا.»[۱] یعنی پروردگارا ما بر خود ظلم کرده‌ایم اگر شما عفو نفرمایید و رحم نکنید ما در شمار زیانکاران خواهیم بود، همچنین حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: «رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَاغْفِرْلِیْ»[۲] یعنی پروردگارا من بر جان خویش ظلم کرده‌ام مرا ببخش و هنگامیکه حضرت یونس علیه السلام دچار لغزش شد، فرمود: «لَااِلٰهَ اِلاَّ اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ»[۳] یعنی غیر از تو کسی سزاوار پرستش نیست و تو از هر عیب پاکی، من در شمار ظالمان قرار گفته‌ام (منظور اینکه بر من رحم بفرما[۴])

۲- لغزش اجتهادی یا نسیان که از حضرت آدم و حوا صادر شد، قرآن کریم ابتدا آنرا به هر دویشان نسبت می‌دهد «فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطٰنُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا» و در دستور فرود آمدن به زمین هم با لفظ اهبطوا حضرت حوا را شریک گردانیده است، ولی در آخر یعنی در توبه و پذیرفتن آن تنها به لفظ مفرد آدم اکتفا نموده و ذکری از حضرت حوا علیها السلام بمیان نیاورده است. علاوه بر این در جای دیگر هم این لغزش تنها به آدم نسبت داده شده، «عَصٰى آدَمُ»[۵] امکان دارد بدلیل مراعات اینکه خدا زن را در حجاب قرار داده و بخاطر پرده پوشی در ذکر گناه و عقاب، صراحتاً نام او را ذکر نکرده باشد.

در «رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا،» توبه هر دو ذکر شده است تا در دل هیچ یک این شک بوجود نیاید که کوتاهی حوا علیها السلام بخشیده نشده است، علاوه بر این چون در بیشتر اوقات زن تابع مرد می‌باشد نیازی به ذکر جداگانه آن احساس نمی‌شود،[۶]

۱- سوره اعراف آیه ۲۳
۲-سوره قصص آیه ۱۶
۳-سوره انبیا آیه ۸۷
۴-قرطبی
۵-سوره طه آیه ۱۲۱
۶- قرطبی

فرق تائب و تواب

۳- امام قرطبی میفرماید:«لفظ تواب» هم برای خدا و هم برای انسان بکار میرود مانند«إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ» و «هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ» زمانیکه در مورد بنده بکار میرود معنی آن این است که او رجوع کننده به طرف اطاعت و بندگی است اما هنگامیکه در مورد خدا بکار میرود بدین معنی است که او قبول کننده توبه است. در حالیکه بکار بردن لفظ تائب برای خدا جایز نمی‌باشد. اگر چه باعتبار معنی آن اشتباه نیست اما در شأن خدا تنها استعمال همان صفات و القابی جایز است که در قرآن و حدیث آمده و اطلاق سایر الفاظ اگر چه از لحاظ معنی صحیح باشد بر وی درست نیست.

جز خدا، کسی اختیار پذیرفتن توبه را ندارد

۴- از این آیه روشن شد که قبول توبه و عفو گناه جز از خدا در اختیار کسی دیگر نیست؛ یهود و نصارا بعلت غفلت از این قانون گرفتار فتنه بزرگی شدند.

بگونه‌ای که نزد علما و مرشدان خود میرفتند و با اعطای هدیه حکم عفو گناهان خود را دریافت میکردند و چنین می‌اندیشیدند که پس از عفو آنها خدا هم آنان را می‌بخشد. امروز هم بسیاری از مسلمانان نادان چنین اعتقاد خام و بی اساسی دارند که کاملاً اشتباه است؛ زیرا هیچ عالم و مرشدی نمی‌تواند هیچ گناهی را ببخشد. البته می‌تواند در حق فرد گناهکار دعا کند.

فرود آمدن آدم به زمین برای کیفر نبود بلکه برای تکمیل هدف بود

۵- «قُلْنَا اهْبِطُوْا مِنْهَا جَمِيْعاً» در آیه گذشته دستور فرود آمدن آدم از بهشت به زمین ذکر گردید ،پس تکرار آن در اینجا شاید بر اساس این

حکمت باشد که در آیه قبلی فرود آمدن به زمین به شیوه عقاب و کیفر آمده بود لذا دشمنی انسانها با یکدیگر ذکر گردید؟ در حالی که اینجا هدف ویژه فرود آمدن آدم تکمیل خلافت الهی توأم با بزرگداشت وی ذکر شده است. لذا همراه آن ذکر ارسال هدایت که از وظایف خلافت الهی می‌باشد بمیان آمده است. از مطالب فوق روشن می‌شود که اگر چه دستور فرود آمدن آدم به زمین در مرحله نخست عقاب و کیفر بود، اما زمانی که آن لغزش مورد عفو قرار گرفت با توجه به مصالح و حکمتهایی که در نظر بود با تغییر جهت بر قرار ماند که اکنون او به حیث حاکم و خلیفه به زمین فرود می‌آید و این همان حکمتی است که هنگام آفرینش آدم با فرشتگان به میان آمد.

نجات از مصائب تنها نصیب افراد فرمانبردار میگردد

۶- «فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَاهُمْ یَحْزَنُوْنَ،»

در این آیه برای پیروان هدایت آسمانی دو نعمت ذکر شده است.

تخست اینکه: خطری متوجه آنان نمی‌شود.

دوم اینکه: هیچ وقت اندوهگین نمی‌شوند. خوف عبارت است از اندیشه مصیبت و تکلیف در آینده و حزن به اندوهی که بر فوت مقصد و مرادی پیش آید، گفته می‌شود. اگر اندکی دقت شود انواع عیش و راحت در این لفظ بگونه‌ای گنجانیده شده که هیچ فردی از این مقوله خارج نمی‌باشد. باز در تعبیر این لفظ اختلاف ویژه‌ای قایل شده بدین معنی که نفی خوف برای عموم می‌باشد ولی حزن چنین نیست. زیرا درباره آن نفرمود که لاحزن علیهم بلکه آنرا به صیغه فعل آورده و ضمیر فاعلش را مقدم نموده است.«وَلَاهُمْ یَحْزَنُوْنَ» در اینجا اشاره به این نکته است که آزاد شدن از اندوه از دست دادن چیزی و هدفی مختص مقام اولیاء خداست که کاملاً بر هدایت خداوندی عمل میکنند، غیر از آنها هیچ انسانی دیگر از این غم آزاد نمی‌شود؛ حتی اگر پادشاه هفت اقلیم یا

بزرگترین سرمایه‌دار جهان باشد. زیرا هیچ یک از آنها چنین نیست که اگر بر خلاف خواست و طبیعت آنها کاری انجام شود، او نسبت به آن غمگین نگردد. همانطور که گفته شده است:

در این دنیا کسی بی غم نباشد
وگـرباشد بـنی آدم نـباشد

در حالیکه اولیای خدا رضا و اراده خود را در رضا و اراده حق تعالی فنا می‌کنند. بدین جهت از فوت هیچ چیز ناراحت نمی‌شوند. قرآن در جای دیگر این نکته را بازگو میکند که مخصوصاً اهل بهشت به این مقام می‌رسند و هنگامیکه وارد بهشت می‌شوند، از خداوند بخاطر این نعمت که اندوه را از آنان دور کرده است سپاسگزاری میکنند. «اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ»[۱]. بدیهی است که در این جهان ابتلاء به نوعی اندوه لازمه هر انسان است به استثناء کسی که ارتباط خود را با خدا محکم نموده باشد. خواجه عزیز الحسن مجذوب چه زیبا گفته است:

«جو بچناهو غمون سی آپ کادیوانه هو جائی»

یعنی کسی که میخواهد از غمها آزاد شود خود را دیوانه شما(خداوند) قرار دهد.

۷- در این آیه مراد از نفی اندوه و ترس از اولیای خدا این است که آنان بر هیچ تکلیف دنیوی یا مراد و خواهش کسی ترس به دل راه نمی دهند و فکر و اندیشه آخرت و هیبت و جلال خداوند نسبت به دیگران در آنها بیشتر است؛ بدین جهت در مورد آنحضرتﷺ گفته‌اند که اغلب اوقات متفکر و غمگین بودند. علت این فکر و اندیشه نیز بخاطر فوت نعمت مادی یا خطر مصیبت نبود، بلکه بعلت هیبت و جلال خداوند و احوال امت بود. از این نکته هم لازم نمی‌آید که انبیا و اولیای خدا از چیزهایی که طبیعتاً ترسناک‌اند به اقتضای طبیعت بشری ترس نداشته

۱-سوره فاطر آیه ۳۴

باشند؛ زیرا هنگامیکه عصا در برابر حضرت موسی تبدیل به مار شد آن حضرت علیه‌السلام ترسید. ذکر این واقعه در قرآن آمده است «اَوْجَس فِیْ نَفْسِهٖ خِیْفَةً مُّوْسیٰ»[1]. چون این ترس در ابتدا فطری و طبیعی بود اما هنگامیکه خداوند فرمود:«لاَتَخَفْ» این ترس کاملاً بر طرف شد.

این هم گفته شده که ترس حضرت موسی علیه‌السلام مانند عامه مردم از این جهت نبود که مار به او گزند می‌رساند بلکه بخاطر این بود که نکنند بنی‌اسرائیل بخاطر آن دچار گمراهی شوند، پس این خوف از یک جهت در واقع خوف اخروی بود.

در آخرین آیه «وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا» نشان میدهد که کسانی که از هدایت فرستاده شده خداوند پیروی نکنند، جایشان برای همیشه در جهنم می‌باشد و مراد از آنان کسانی هستند که از هدایت دانستن و پیروی کردن آن (قرآن) انکار بورزند. در حالی که مؤمنین آنرا وسیله هدایت خود قرار میدهند و هر چند عملاً گناهکار باشند، أماپس از دریافت کیفر گناهان، خود سرانجام از دوزخ اخراج میشوند.

یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ اذْکُرُوْا نِعْمَتِیَ الَّتِیْٓ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ اَوْفُوْا

ای بنی اسرائیل به یاد آورید احسانی را که بر شما کردم و وفاکنید به عهد من که

بِعَهْدِیْٓ اُوْفِ بِعَهْدِکُمْ وَاِیَّایَ فَارْهَبُوْنِ (۴۰) وَ اٰمِنُوا بِمَآ اَنْزَلْتُ

من وفا می‌کنم به عهد شما فقط ازمن بترسید و قبول کنید کتابی راکه من نازل

مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَکُمْ وَ لاَ تَکُوْنُوْٓا اَوَّلَ کَافِرٍ بِهٖ وَلاَتَشْتَرُوْا بِاٰیٰتِیْ

کرده‌ام درحالیکه تصدیق کننده کتابی است که پیش شما است و نباشید نخستین

ثَمَناً قَلِیْلاً وَ اِیَّایَ فَاتَّقُوْنِ (۴۱) وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ

منکرین آن و نگیرید عوض آیات من قیمت کم و تنها از من بترسید و نه آمیزید

وَتَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۴۲)

حق را باباطل و پنهان‌نکنید حق را دیده و دانسته

۱-سوره طه آیه ۶۷

خلاصه تفسیر:

ای بنی اسرائیل (ای فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام) یاد کنید شما آن احسانهای مرا که کرده‌ام بر شما (تا قدر نعمت را بدانید و ایمان آوردن برای شما آسان گردد در آینده) (هدف از یاد آوری را نشان میدهد) و وفا کنید به عهد من یعنی عهدی که در تورات با من بسته بودید که بیان آن در این آیه آمده است:
«وَلَقَدْ اَخَذَاللّٰهُ مِيْثَاقَ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيْباً ـ تا ـ قَرْضاً حَسَناً» (۱)

وفا می‌کنم من به عهد شما «یعنی عهدی که من با شما در مورد ایمان آوردنتان بستم. و آن در این آیه ذکر شده است.
«لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّاٰتِكُمْ (۲)»

و فقط از من بترسید(از ارادتمندان عوام خود نترسید که با شکستن ارادت آنان در آمد تان بند می‌شود) و ایمان بیاورید بر کتابی که من نازل کرده‌ام (یعنی قرآن) در حالی که آن تصدیق کننده است به کتابی که پیش شما است (یعنی قرآن کتاب الهی بودن تورات را تصدیق می‌کند) البته مطالب تحریف شده آنها خودبخود از تورات و انجیل خارج‌اند و از این کلام تصدیق آنها لازم نمی‌آید) و نباشید شما اولین منکر به این قرآن،(یعنی نخستین بانی انکار و کفر شما می‌شوید که دیگران با اقتدا به شما انکار می‌نمایند لذا وبال کفر و انکار آنان تا قیامت در نامه اعمال شما درج می‌گردد) و نگیرید در عوض احکام من معاوضه حقیر، و فقط از من بترسید(یعنی احکام مرا رها یا تبدیل و پنهان نکنید و از عوام در ازای آنها متاعی پست و اندک دریافت ننمائید زیرا این کار عادت آنها بود که

۱-سوره مائده آیه ۱۲ ۲-سوره مائده آیه ۱۲

در آینده شرح آن خواهد آمد) و آمیخته نکنید حق را به ناحق و پنهان نکنید حق را در حالیکه شما میدانید (که پنهان کردن حق کار بدی است).

معارف و مسائل

ربط آیات: سوره بقره با توضیح درباره قرآن آغاز شده و نشان میدهد که اگر چه هدایت قرآن برای همه مردم عام است ولی این تنها مؤمنین‌اند که از آن استفاده می‌برند.

سپس عذاب شدید کسانی را ذکر میکند که به آن ایمان نمی‌آورند از جمله آنان یک گروه کفار و منکرین آشکارند و گروه دیگر منافقین میباشند که ذکر هر دو گروه توام با اشتباهات‌شان ذکر شد. سپس خطاب به هر سه گروه یعنی مومن و مشرک و منافق است، که آنان را به عبادت خدای تعالی فرا میخواند و ضمن ذکر اعجاز قرآن همه را دعوت به ایمان می‌کند.

سپس چگونگی آفرینش انسان و حقیقت او را بررسی می‌نماید و در مورد قدرت مطلق خدا توضیح می‌دهد، تا که آنها(انسانها)بفکر عبادت واطاعت خدا باشند و از نافرمانی اواحتراز کنند. باز بین دو گروه کفار علنی و منافق که قبلاً شرح آن گذشت دو نوع مردم وجود داشت:

۱- گروهی بت پرست و مشرک که فقط از آداب و رسوم آباء و اجدادی خویش پیروی میکردند و هیچگونه شناخت قدیم و جدیدی نداشتند و عموماً بیسواد بودند مانند بیشتر اهالی مکه، که در قرآن به آنها امی گفته شده است.

۲- گروهی که به انبیاگذشته ایمان داشتند و مطالب کتب آسمانی آنها چون تورات و انجیل را میدانستند و افراد باسواد گفته می‌شدند. از میان ایشان جمعی را که به حضرت عیسی علیه السلام اعتقاد نداشتند؛ ولی به حضرت موسی ایمان داشتند یهود می‌گفتند و برخی دیگر را که به

حضرت عیسی علیه السلام ایمان داشتند و موسی را از نظر پیامبری معصوم نمی دانستند، نصارا می گفتند. این دو گروه در قرآن بدین جهت اهل کتاب نامیده شده‌اند که به کتابهای آسمانی تورات و انجیل ایمان داشتند و چون اهل علم و دانش بودند در نظر مردم عزیز و قابل اعتماد بودند و نفوذ کلام داشتند. اگر آنها بسوی حق می آمدند، انتظار مسلمان شدن دیگران بیشتر می شد.

جایگاه اصلی این دو گروه که در آنجا بکثرت یافت می شدند مدینه طیبه و اطراف آن بود، و چون سوره بقره مدنی است بدین جهت علاوه بر ذکر مشرکین و منافقین، اهل کتاب را بطور خاص نیز مخاطب نموده است، از آیه چهل و چهارم تا آیه یکصدو سی وسه، جزء «الم» این مردم مورد خطاب قرار گرفته‌اند و بخاطر مانوس ساختن‌شان ابتدا شرافت خانوادگی آنها و آن اعزازی را که در دنیا داشتند، ذکر میکند. سپس نعمت هایی راکه خدا پیاپی به آنها عطا نموده بازگو میکند و آنگاه خطا و گمراهی آنها را نشان میدهد و سرانجام آنها را به راه راست دعوت میکند.

از جمله آیات در هفت آیه نخستین با خطاب اجمالی به آنها در سه آیه دعوت به ایمان و در چهار آیه دیگر بسوی اعمال صالح فراشان میخواند؛ پس از آن با تفصیل آنها را مورد خطاب قرار میدهد. در آغاز خطاب تفصیلی و همچنین در آخر آن با اهتمام یا بنی اسرائیل میفرماید و همان الفاظ که در ابتدا به آنها خطاب مینماید، اعاده میگردند. زیرا مرسوم است که برای موثر واقع شدن کلام از این روش استفاده میشود.

«يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ» اسرائیل لفظ عِبْری است به معنی عبدالله و نام دیگر حضرت یعقوب علیه السلام می‌باشد. بعضی از علما گفته‌اند که بجز پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم سایر پیامبران نامهای متعدد نداشته‌اند.

تنها حضرت یعقوب علیه السلام دو نام داشته که (یعقوب و اسرائیل) بوده‌اند. قرآن در اینجا آنهارابه بنی یعقوب خطاب نکرده بلکه نام دوم آن یعنی اسرائیل را بکار برده است. زیرا حکمتش این بوده که از لقب و نام

خود با خبر باشند که ما فرزندان عبدالله(بنده عبادت گزار خدا) هستیم و باید بر نقش قدم او عمل کنیم. در این آیه خطاب به بنی اسرائیل میفرماید: ای بنی اسرائیل آن احسان و محبت‌هائی راکه من در حق شما کرده‌ام، بیاد آورید تا در ادای حق آن نعمتها که همان ایمان آوردن است توفیق یابید. سپس طریقه یادآوری و چگونگی آنرا نشان میدهد، و به عهد من وفا کنید؛ یعنی آن عهد و پیمانی راکه با من بستید و بقول قتاده و مجاهد ذکر آن در تورات در این آیه آمده است.

«و لَقَدْ اَخَذَاللهُ مِيْثَاقَ بَنِىْ اِسْرَائِيْلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَىْ عَشَرَ نَقِيْباً» الٰی «قَرْضاً حَسَناً(۱)»

در این آیه مهمترین معاهده که ایمان به تمام پیامبران بویژه پیامبر اکرم ﷺ است، وجود دارد. همچنین در این میثاق نماز و زکات و سایر صدقات نیز داخل است و خلاصه آن ایمان آوردن به پیامبر اکرم ﷺ و اطاعت کامل از وی میباشد. بدین جهت است که عبدالله‌بن عباس نیز میفرماید: مراد از این معاهده همانا اطاعت کامل از پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد(۲). «وفا میکنم من به عهد شما» در این آیه خدا وعده داده است که کسانیکه به این معاهده وفا کنند گناهانشان بخشوده می‌شود و وارد بهشت میگردند پس بر حسب وعده، آنها هم با نعمت‌های بهشت سرافراز میگردند.

خلاصه اینکه ای بنی اسرائیل شما به عهد من که اطاعت از پیامبر اکرم ﷺ است وفا کنید من هم به عهد شما که همانا بخشش و ورود به بهشت است وفا خواهم کرد. و تنها از من بترسید نه از ارادتمندان عوام خویش (زیرا اگر بر خلاف میل آنها سخن حقی بگویید ارادتمندان شما باقی نمیمانند و سود ناشی از آنها متوقف میگردد)

۱-سوره مائده آیه ۱۲
۲-ابن جریر به سند (صحیح)

فضیلت ویژه امت محمد ﷺ

۱- در تفسیر قرطبی چنین آمده است که خداوند متعال در مورد بنی اسرائیل پس از بر شمردن نعمت‌ها و احسانهای خویش آنانرا به اطاعت از خود دعوت نموده است، در صورتی که هنگام دعوت امت محمد ﷺ بدون ذکر احسانها و نعمت‌های خویش میفرماید:« بیاد من باشید من نیز بیاد شما خواهم بود» که حاکی از تعلق بیواسطه آنها با منعم و محسن خویش می‌باشد زیرا ایشان بر خلاف امتهای گذشته که در سایه احسان به شناخت محسن نایل می‌گشتند ابتداء محسن را می‌شناسند و سپس به احسان او پی می‌برند.

۲- (وفای به عهد واجب و عهد شکنی حرام است)

از این آیه روشن میشود که وفای به عهد واجب است و پیمان شکنی حرام می‌باشد. این مورد با توضیح بیشتر در آیه ۱ سوره مائده بررسی شده است.«اَوْ فُوْابَـالعُقُوْدِ» آنحضرت ﷺ میفرماید:«قبل از کیفری که به عهد شکنان در آخرت داده شود، در صحرای محشر که محل تجمع اولین و آخرین انسان و تمام جهانیان است پرچمی بعنوان علامت نزد گروه عهد شکن نصب خواهد شد هر چه عهد شکنی فرد بزرگتر باشد آن پرچم بلندتر خواهد بود بدین صورت در میدان حشر رسوا و شرمنده خواهند شد.[1]

۳- «کسی که عامل گناه یا ثوابی گردد، گناه و ثواب مرتکبین بعدی هم به حساب او نوشته می‌شود»

«اَوَّلَ کَافِرٍ بِهٖ» کافر شدن چه قبل از همه باشد و چه بعد از آن در هر صورت ظلم و جرم بی‌نهایت بزرگی است اما در این آیه میفرماید:«اولین کافر نباشید» زیرا هر کس که با دیدن اولین کافر گرایش به کفر پیدا کند،

۱-صحیح مسلم عن سعید

وبال آن، همچنانکه شامل حال این فرد می‌شود؛ دامن آن کافر اول را هم خواهد گرفت، زیرا او سبب کفر گشته و مسئول و بال دیگران می‌باشد، بناچار عذاب او دو برابر خواهد شد.

از این نکته روشن میشود که اگر کسی در این جهان انگیزه و سبب ابتلای دیگران به گناه شود در جرم همه کسانی که مرتکب آن گناه گردند شریک و سهیم است. عکس آن نیز صادق است یعنی اگر کسی سبب خیر و نیکی قرار گیرد، هر قدر مردم به سبب او اعمال نیک انجام دهند ثواب آن همانطور که به آنها می‌رسد، در نامه اعمال آن شخص که باعث آن کار خیر شده است نیز منظور میگردد. این مطلب علاوه بر آیات متعدد قرآن در احادیث نبوی نیز ذکر گردیده است.

۴- «وَ لاتَشْتَرُوا بِآیَاتِی ثَمَناً قَلِیْلاً»منظور از منع اخذ قیمت در عوض آیات خداوند که در این آیه مطرح شده است و از سیاق و سباق آن روشن میگردد، این است که نباید آیات الهی بخاطر رضای دیگران و اغراض مردم اشتباه نشان داده شود و در ازای آن پنهانی از مردم پول گرفته شود ، که این عمل با جماع امت حرام می‌باشد.

دریافت اجرت برای تعلیم قرآن جایز است

اینکه دریافت مزد جهت آموزش قرآن و آیات الهی صحیح است یا خیر؟ مطلبی قابل تامل می‌باشد که در جای خود بررسی خواهد شد و ربطی به این آیه ندارد. فقها در این مورد اختلاف نظر دارند، امام مالک و شافعی و احمد آنرا جایز می‌دانند. ولی امام اعظم ابوحنیفه و بعضی ائمه دیگر آنرا منع کرده‌اند؛ زیرا پیامبر اکرمﷺ وسیله ارتزاق قرار دادن قرآن را منع فرموده است. اما متاخرین احناف بر اثر مشاهده این که قبلاً به معلمین قرآن از بیت المال حقوق میرسید و اکنون بعلت فتور در نظام اسلامی، عموماً چیزی به ایشان تعلق نمی‌گیرد و اگر آنها برای امرار

معاش خود، کار و کوشش و تجارت کنند، تمام اوقات آنها گرفته میشود و امر تعلیم کودکان منقطع می‌گردد، بنابراین بر حسب ضرورت، حقوق گرفتن برای تعلیم قرآن را جایز قرار داده‌اند. حتی فقهائیکه بعد از «صاحب هدایه» آمده‌اند اخذ اجرت بر امور دیگر را مانند امامت، اذان، تعلیم حدیث و فقه که بقای دین به آنها وابسته است، نیز جایز دانسته‌اند.[۱]

۵- گرفتن اجرت و مزد برای ختم قرآن جهت ایصال ثواب، به اتفاق، جایز نیست.

علامه شامی در شرح در مختار و رساله شفاء العلیل با شرح مفصل و دلایل قوی این نکته را روشن کرده است که فقهای متاخر اجرتی را که برای تعلیم قرآن و غیره اجازه داده‌اند بعلت ضرورت شدید دینی بوده که اختلال در آن باعث اختلال کامل در دین میگردد؛ بنابراین آن حکم منحصر به موارد محدود می‌باشد. ولی اجرت گرفتن در مقابل ختم قرآن برای ایصال ثواب و اوراد دیگر حرام است؛ زیرا در اینمورد ضرورت شدید دینی وجود ندارد، پس اجرت گرفتن برای خواندن آن حرام است. و خواننده و اجرت دهنده آن هر دو گناهکار میشوند، پس هنگامیکه این قرآن خواندن برای خواننده آن ثواب ندارد، بطریق اولی هیچگونه ثوابی برای میت نیز در بر نخواهد داشت. علامه شامی از فقهایی مانند تاج الشریعه، وشارح هدایه عینی، حاشیه خیرالدین بر بحر الرایق و غیره تصریحاتی در این مورد نقل فرموده است و نیز این قول خیرالدین رملی را هم نقل فرموده که: برای ایصال ثواب کسی را امر کردن که بر قبر قرآن بخواند،

یا بکسی اجرت دهد که قرآن را ختم کند، در هیچ جا از

۱-در مختار شامی

هیچ یک از صحابه و تابعین و اسلاف امت نقل نشده است، بنابراین این عمل بدعت بشمار میرود.(۱)

٦- پنهان کردن حق و آمیختن آن به باطل حرام است

از آیه «لاَتَلْبِسُواالْحَقَّ بِالبَاطِلِ »الخ روشن شد که آمیختن حق با باطل بنحوی که مخاطب را به اشتباه اندازد، جایز نیست. همچنین کتمان حق بدلیل ترس یا طمع حرام است. این مساله روشن است و نیازی به توضیح ندارد.

امام قرطبی گفتگوی ابوحازم تابعی را با خلیفه سلیمان بن عبدالملک درباره اجتناب از کتمان حق در تفسیر خود نقل کرده است، که ذکر آن در اینجا فواید بسیاری دارد. در «مسند» دارمی با سند ذکر شده است که یکبار سلیمان بن عبدالملک وارد مدینه شد و چند روز آنجا توقف کرد روزی از مردم پرسید، آیا در مدینه طیبه کسی که به مصاحبت صحابه شرف یاب شده باشد، وجود دارد؟ پاسخ شنید آری، «ابوحازم».

سلیمان او را به نزد خود فرا خواند. هنگامیکه وی تشریف آورد، سلیمان خطاب به او گفت این چه بی‌مروتی و بیوفائی است که شما در حق مار وامیدارید؟ ابوحازم گفت: شما از من چه بیوفایی دیده‌اید؟ سلیمان گفت:«تمام افراد سرشناس مدینه بدیدار من آمده‌اند مگر شما».

ابوحازم فرمود: از اینکه خلاف واقع سخن بگویید، شما را بخدا واگذار میکنم. پیش از این نه شما مرا می‌شناختید و نه من شما را دیده بودم؛ پس بعلت عدم شناخت یکدیگر، طبیعی است که بحثی از ملاقات پیش نمی‌آید تا چه رسد به بیوفائی. سلیمان با شنیدن این پاسخ روی به ابن شهاب زهری و حضار مجلس کرد. امام زهری فرمود: «ابوحازم

۱- شامی جلد ۱ صفحه ۴۷

درست میگوید و شما در اشتباهید» سپس سلیمان سخن را تغییر داد و سوالات دیگری از وی کرد و گفت: ای ابوحازم! چرا ما از مرگ می‌ترسیم؟ ابوحازم گفت: چون آخرت را ویران ساخته و دنیا را آباد کرده‌ایم بدین جهت از آبادی بسوی ویرانی رفتن بنظرمان خوش آیند نیست؛ سلیمان تایید کرد. سپس پرسید فردا حضور در پیشگاه خداوند چگونه خواهد بود؟ ابوحازم فرمود: نیکوکاران بمحضر خدای تعالی چنان شرفیاب می‌شوند که مرد مسافر از سفر خود برگردد و وارد خانه شود. ولی بدکاران چنانکه غلام گریخته را بگیرند کشان کشان نزد صاحبش حاضر کنند. سلیمان با شنیدن این سخن بگریه افتاد و گفت:« کاش میدانستیم که حضور در بارگاه کبریائیش چگونه خواهد بود» ابوحازم فرمود: اعمال خود را بر کتاب خدا عرضه کنید؛ این نکته برایتان روشن خواهد شد.

سلیمان گفت: از کدام آیه قرآن میتوان دریافت؟ فرمود: از آیه ۱۳ سوره انفال «إِنَّ الْأَبْرَارَلَفِي نَعِيْمٍ وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيْمٍ» بی‌شک نیکوکاران در بهشت و بدکاران در دوزخ هستند. سلیمان گفت: رحمت خدا وسیع است و شامل بدکاران هم میشود. ابوحازم فرمود: «إِنَّ رَّحْمَةَ اللهِ قَرِيْبٌ مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ»[۱] یعنی رحمت خدا به نیکان نزدیک است. سلیمان پرسید: ای ابوحازم! از همه بندگان خدا کدام یک عزیزتر است؟

فرمود: آنکه دارای مروت و عقل سلیم باشد. باز پرسید: بهترین عمل کدام است؟

فرمود: ادای فرایض و واجبات و اجتناب از حرام. سلیمان پرسید: کدام دعا بیشتر در مظان اجابت است؟ فرمود: شخصی که به وی احسان شده باشد دعای وی در حق محسنش قرین اجابت است.

باز پرسید: بهترین صدقه کدام است؟ فرمود: انفاق به سائل

۱- سوره اعراف آیه ۵۶

مصیبت‌زده با وجود عدم بضاعت مالی؛ «البته این انفاق باید بی درنگ و بدون منت و ایذاء صورت گیرد» پرسید: بهترین سخن کدام است؟ فرمود: گفتن حق بدون ریا به کسی که از او ترس داشته یا با نوعی وابستگی داشته باشی. پرسید: کدام مسلمان از همه هشیارتر است؟ فرمود: کسی که مطیع خدا باشد و دیگران را هم به این اطاعت فراخواند. پرسید: نادان‌ترین مسلمان کدام است؟ فرمود: کسی که به برادرش در ظلم کردن بدیگران یاری رساند که نتیجه این کار دین به دنیا فروختن است.

سلیمان گفت: راست گفتی. سپس پرسید نظر شما درباره ما چیست؟ ابوحازم گفت: بهتر است از پاسخ این سوال چشم پوشی نمایید. سلیمان با اصرار از ایشان خواست تا کلماتی چند بصورت نصیحت باو بگوید. ابوحازم فرمود: ای امیرالمؤمنین آباء و اجدادت بزور شمشیر بر مردم مسلط شدند؛ بسیاری را کشتند و بر بسیاری از آنها بر خلاف میلشان حکومت کردند؛ سرانجام دارفانی را وداع گفتند. کاش میدانستی که بعد از مرگ چه میگویند؟ و به آنها چه گفته می‌شود؟ یکی از درباریان از صراحت گویی ابوحازم که خلاف میل پادشاه سخن می‌گفت: رنجید و باو گفت: سخنان بدی گفتی. پاسخ داد تو اشتباه گفتی؛ من سخن ناصوابی نگفتم؛ بلکه آنچه را که بگفتن آن امر شده بودم، بیان کردم. زیرا خداوند از علما تعهد گرفته که سخن حق را پنهان نکنند بلکه بگوش مردم برسانند. «لَتُبَيِّنُنَّهُ وَ لاَ تَكْتُمُونَه[1]» این همان مطلبی است که بخاطر آن امام قرطبی این حکایت طولانی را در تفسیر این آیه درج نموده است.

سلیمان بار دیگر پرسید: اکنون طریق اصلاح ما چیست؟ أبوحازم پاسخ داد: تکبر را رها سازید و مروت را انتخاب کنید و حق را به صاحبشان برگردانید سلیمان گفت: ای ابوحازم! چه می‌شد اگر نزد ما می‌ماندی؟ فرمود: بخدا پناه می‌برم. گفت چرا؟ فرمود: زیرا خطر تمایل

۱- سوره آل عمران آیه ۱۸۷

من به جاه و مقام و ثروت شما، مرا گرفتار عذاب خواهد کرد. سلیمان گفت: اگر احتیاجی داری بگو تا آنرا بر طرف سازیم. فرمود: تنها یک نیاز دارم نجات از دوزخ و ورود به بهشت. گفت: این کار از من ساخته نیست. فرمود: پس من هم به شما نیازی ندارم. در پایان سلیمان گفت: دعای خیری در حق من بکن. ابوحازم اینگونه دعا کرد پروردگارا! اگر سلیمان دوست شماست سعادت دنیا و آخرت نصیبشان فرما. و اگر دشمن شماست او را بخود جذب نما و بسوی امور پسندیدهٔ خویش سوق ده. سلیمان گفت: مرا پندی ده. فرمود: عظمت و جلال پروردگارت را بحدی نگاهدار که او ترا در مقامی که از آن منع فرموده حاضر نبیند و در مقامی که ترا به آمدن آن امر فرموده غایب نبیند. سرانجام سلیمان پس از فراغت از این مجلس صد دینار برای ابوحازم فرستاد. ابوحازم طی نامه‌ای آنها را بر گرداند. در نامه چنین نوشته شده بود: «اگر این صد دینار برای سخنان من(در عوض سخنان من) میباشد گوشت خوک و خون برایم از اینها بهتر است. و اگر سهم من از بیت‌المال‌اند پس مانند من هزاران عالم و خدمتگزار دین وجود دارد. در صورت پرداخت سهمیه آنان من هم اجازه دارم آنرا بردارم در غیر اینصورت به آنها نیازی ندارم.» از سخنان فوق چنین برمی آید که ایشان معاوضه گرفتن برای نصیحت را همچون گوشت خوک می‌دانسته و این نکته را روشن کرده که معاوضه گرفتن بر طاعات و عبادات نزد او جایز نبوده است.

وَ اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وَارْكَعُوْا مَعَ الرّٰكِعِيْنَ (۴۳) اَتَاْمُرُوْنَ
و بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را و خم شوید در نماز با خم شوندگان آیا امر
النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ (۴۴)
می‌کنید مردم را به کار نیک و خود را فراموش می‌کنید درحالی‌که شما کتاب رامیخوانید چرا
وَ اسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوةِ وَاِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخٰشِعِيْنَ (۴۵)
فکرنمی‌کنید. و مدد بجویید به صبر و نماز و البته آن سنگین است مگربر فروتنان آنانکه

الَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ اَنَّهُمْ مُّلٰقُوْا رَبِّهِمْ وَ اَنَّهُمْ اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ (۴۶)

درفکراین‌هستندکه‌روبرومی‌شوندباپروردگارخویش‌وآنکه‌آنهابه‌سوی‌او بازگردنده‌هستند

خلاصه تفسیر

اقامه کنید نماز را(یعنی مسلمان شوید) و ادا کنید زکات را و عاجزی کنید همراه عاجزی کنندگان «بعضی از بستگان علمای بنی‌اسرائیل مسلمان شده بودند. علمای مذکور هنگام گفتگوی پنهانی با آنان می‌گفتند که بی‌شک محمدﷺ پیامبر بر حقی است؛ ما بنا بر مصلحتی مسلمان نمی‌شویم؛ ولی شما این مذهب را ترک نگویید. بدین جهت حق تعالی فرمود:شگفت است که أمر می کنید دیگران را به کار نیک (یعنی ایمان آوردن به رسول خداﷺ و اطاعت از وی) و از خود خبری نمی‌گیرید در حالیکه شما تلاوت میکنید کتاب را(یعنی تورات را که در چندین مورد از عالم بی‌عمل مذمت نموده است) پس شما این قدر هم نمی‌فهمید، و یاری بخواهید(اگر به جهت دوستی مال و جاه ایمان آوردن بر شما دشوار میگردد پس یاری بخواهید) از صبر و نماز (ایمان بیاورید و همراه آن از صبر و نماز کمک بجویید حّب جاه و مال از دلتان بیرون میرود و اگر بگوئید که التزام نماز و صبر خیلی دشوار است پس بشنوید که) و بیشک آن نماز حتماً دشوار است اما کسانیکه در قلوب‌شان خشوع باشد برآنان هیچ دشواری نیست و آن خاشعین کسانی هستند که بفکر این‌اند که آنان بی‌شک بطرف پروردگار خود رجوع کننده‌اند(پس در آن هنگام از این هم محاسبه خواهند شد. از این دو فکر هم رغبت پدید می‌آید و هم خوف و همین دو چیز روح هر عمل میباشند)

معارف و مسائل

ربط آیات: خداوند متعال نعمت‌ها و احسانهای خود را برای بنی‌اسرائیل یادآوری نمود و سپس آنها را به ایمان و عمل صالح دعوت

کرد. در سه آیه قبلی نسبت به اعمال و عقاید هدایتهایی ذکر شد در این چهار آیه توصیه به اعمال صالح است که مهمترین آنها ذکر گردید حاصل مطلب این است که اگر ایمان آوردن برای شما بعلت غلبه دوستی جاه و مال دشوار بنظر می‌آید، از صبر و نماز کمک بگیرید، دوستی جاه و مال کاهش می‌یابد؛ زیرا ثروت بدین جهت دوست داشتنی است که وسیله تکمیل لذات و شهوات است. هنگامیکه بر ترک همه جانبه آنها کمر همت ببندید نه نیازی به کثرت مال باقی میماند و نه محبت آن آنقدر بر شما مسلط می‌شود که شما را از تشخیص سود و زیان باز دارد. نماز حّب جاه و مقام را در انسان کاهش میدهد؛ زیرا در آن عجز و فروتنی آشکار و نهان وجود دارد. اگر به ادای نماز پایبند باشید و به آن عادت کنید حب جاه و مقام و غرور و تکبر در شما کاسته می‌شود؛ زیرا عامل اصلی فساد که ایمان آوردن را بر انسان دشوار می‌سازد، حب جاه و مال میباشد اگر این عامل ضعیف گردد ایمان آوردن آسان میگردد.

بدیهی است که در صبر، ترک هواها و خواهش‌های غیر مجاز مد نظر است. اما در نماز افعال و لذات مجاز مانند خوردن و نوشیدن، گفتگو رفت ِ آمد موقتاً ترک گفته میشوند؛ آنهم با پایبندی اوقات پنجگانه در شبانه‌روز. بنابراین نماز عبارت است از انجام افعال مخصوص و صبر از تمام چیزهائی جایز و ناجایز در اوقات معین.

اگر انسان بر ترک خواسته غیرضروری کمر همت بندد پس از چند روز تقاضای طبیعی همه آنها خاتمه می‌یابد و هیچ نوع دشواری دیگری باقی نمی‌ماند. پس پایبند بودن به اوقات و رعایت کلیه شرایط حتی اجتناب از خواهش‌های مجاز در این اوقات بر طبیعت انسان خیلی دشوار (سنگین) واقع می‌شود.

بنابراین در اینجا این شبهه بوجود می‌آید که نسخه‌ای که برای آسان ساختن ایمان تجویز شده (کمک گرفتن از صبر و نماز) خود،کار مشکلی است؛ بویژه پایبند بودن به نمازها، پس علاج این دشواری

چیست؟ میفرماید: بی‌شک آن نماز یقیناً دشوار است اما برای کسانی که در قلوب‌شان خشوع است دشوار نمی‌باشد. در این ترکیب آسان ساختن نماز را نشان میدهد.

حال اگر به علت دشواری نماز بیندیشیم در خواهیم یافت که قلب انسان به آزاد بودن در میدان خیال خومیگیرد بدین جهت از عملی که این آزادی را از او باز ستاند گریزان است و چون تمام اعضای دیگر انسان تابع قلب‌اند اقتضای طبیعی قلب ایجاب می‌کند که آنها نیز آزاد باشند. ولی در نماز خلاف این آزادی ملاحظه می‌شود؛ یعنی در آن هنگام انجام هر کار جایزی چون خوردن، نوشیدن، خندیدن، راه رفتن و غیره از او سلب میگردد.

قلب از این قید و بندها به تنگ می‌آید و اعضای تابع او نیز احساس ناراحتی می‌کنند. علت این سنگینی و دشواری حرکت فطری قلب است که با آرامش و سکون مداوا می‌شود. بنابراین خشوع که وسیله آسان ساختن نماز می‌باشد چیزی جز سکون قلب نمی‌باشد. اکنون این سوال پیش می‌آید که خشوع (سکون قلب) چگونه بدست می‌آید؟

پاسخ این امر به تجربه ثابت شده است که انسان نمی‌تواند مستقیماً افکار و خیالات گوناگون را از قلب خود بیرون راند. این کار تقریباً برایش محال است؛ بلکه چاره این است که چون قلب انسان در یک لحظه نمی‌تواند به دو چیز نظر داشته باشد، اگر او را سر گرم یک خیال و اندیشه کنند سایر افکار و خیالات خودبخود از دل او بیرون میرود و چون پس از خشوع خیالاتی در دل بوجود می‌آید که بعلت توجه قلب به آنها سایر خیالات دفع می‌شوند و حرکت فکری قلب قطع می‌شود و سکون حاصل می‌گردد که به سبب آن (سکون) خواندن نماز آسان میشود و تداوم و استقامت بر آن در انسان بوجود می‌آید.

مقید شدن به نماز بنوبه خود کبر و غرور و حب جاه و مقام را می‌کاهد و آنچه را که در راه ایمان حایل است از بین می‌برد(موانع ایمان را

بر طرف می‌سازد) سبحان الله! این معالجه عجیبی برای امراض روحانی است اکنون در مورد خیال مذکور چنین سخن میگوید. خاشعین کسانی هستند که در این فکرند که با پروردگارشان حتماً ملاقات خواهند کرد، و در آن هنگام در قبال این خدمت از خدا جایزه مناسبی دریافت خواهند کرد و نیز می‌اندیشند که بازگشت‌شان بسوی خدا خواهد بود و از آنان حساب پس گرفته خواهد شد. دو اندیشه فوق باعث پدید آمدن بیم و امید در انسان میگردد.

امید، قلب راپایبند امور پسندیده مینماید و آنرا در هر اندیشه نیک مستغرق می‌سازد و رویهمرفته اندیشه بیم و امید در مستعد نمودن انسان بکارهای نیک نقش ویژه‌ای دارد.

«اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ» صلوة در لغت بمعنی دعاست و در اصطلاح شرع عبارت از عبادت مخصوصی است که به آن نماز گفته می‌شود. در قرآن هر جا که به نماز تاکید شده به لفظ «اقامه» آمده است، ذکر مطلق نماز خواندن تنها در یک یا دو مورد آمده است.

اقامه چیست

معنی لفظی اقامه یعنی راست نمودن و ثابت نگاهداشتن است عموماً ستون دیوار یا درختی که راست باشد، قایم می‌ماند و خطر سقوطش کمتر است. و نیز بمعنی دایم و قایم کردن هم آمده است. در اصطلاح قرآن و سنت اقامه صلوة یعنی مقید بودن به ادای نماز در وقت معین با رعایت کلیه آداب آن، پس مطلق نماز اقامه صلوة نمی‌باشد زیرا کلیه فضایل و آثار و برکاتی که برای نماز در قرآن و حدیث ذکر شده منحصر به اقامه نماز می‌باشد نه خواندن نماز. «اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهیٰ عَنِ

الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»(۱)

یعنی نماز انسان را از هر کار زشت و ناپسندی بازمی‌دارد این اثر نماز زمانی آشکار می‌شود که اقامه آن بشرطی که گذشت رعایت گردد. بنابراین نباید از دیدن بسیاری از نماز خوانان که گرفتار کارهای زشت هستند در مورد این آیه شک کرد. زیرا آنها تنها نماز خوانده‌اند و آنرا اقامه نکرده‌اند.

«اُتواالزکوة»، زکوة در لغت به دو معنی آمده است:

۱- پاک کردن ۲- افزودن، ولی در اصطلاح شرع بآن قسمت از مال گفته می‌شود که طبق احکام شرع از اموال جدا شود و در اختیار نیازمندان قرار گیرد.

اگر چه در اینجا خطاب به بنی‌اسرائیل فعلی است و از آن ثابت نمی‌شود که نماز و زکات قبل از اسلام بر بنی اسرائیل فرض بوده است اما در سوره مائده از آیه «وَلَقَدْ اَخَذَاللهُ مِیْثَاقَ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیْباً وَ قَالَ اللهُ اِنِّیْ مَعَکُمْ لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ»الخ (۲)

ثابت می‌شود که نماز و زکات بر بنی‌اسرائیل فرض بوده است ولی در کم و کیف آن تفاوتهایی وجود داشته است.

«وَارْکَعُوْا مَعَ الرَّاکِعِیْنَ»رکوع در لغت بمعنی خم شدن است. بدین جهت بر سجده هم اطلاق میشود؛ زیرا آن نهایت خم شدن می‌باشد. اما در اصطلاح شرع به خم شدن مخصوصی که در نماز صورت میگیرد، رکوع گفته می‌شود.

معنی آیه فوق این است که همراه با رکوع کنندگان رکوع کنید. در اینجا این نکته قابل تامل است که از تمام ارکان نماز چرا اختصاصاً به رکوع اشاره شده است؟ پاسخ این است که از این جزء ذکر شده کل نماز مد نظر می‌باشد؛ زیرا در قرآن مجید یکجا «والفجر» گفته که مراد از آن

۱- سوره عنکبوت آیه ۴۵
۲- آیه ۱۲

تمام نماز فجر است. همچنین در بعضی روایات حدیث هم لفظ سجده بکار رفته است که از آن کل رکعت یا نماز مد نظر می‌باشد. بنا براین منظور آیه این است که همراه نماز خوانان نماز بخوانید ولی باز هم این سوال همچنان باقی است که چه حکمتی در تخصیص رکوع در مقایسه با سایر ارکان نماز وجود دارد؟ پاسخ این است که در نماز یهودیان سجده و غیره وجود داشت؛ اما رکوع نبود. رکوع از ویژگیهای نماز اسلامی است. مراد از راکعین نماز خوانان امت محمدی است که در نمازشان رکوع وجود دارد و در واقع معنی آیه این است که با نماز خوانان امت محمدی نماز بخوانید؛ یعنی اول ایمان بیاورید؛ سپس با جماعت اقدام به ادای نماز کنید.

احکام نماز جماعت

از واژه «اَقِیْمُوالصَّلٰوةَ» حکم نماز و فرض بودن آن مشخص شد. در اینجا باکلمه «مَعَ الرَّا کِعِیْنَ» حکم به ادای نماز با جماعت داده است. حال باید دید این حکم تا چه پایه‌ای اهمیت دارد؟ در این باره علما و فقها با یکدیگر اختلاف نظر دارند. گروهی از صحابه و تابعین و فقهای امت نماز جماعت را واجب و ترک آنرا گناه میدانند؛ حتی بعضی از آنها ترک جماعت را بدون عذر شرعی جایز نمی‌دانند و الفاظ این آیه را به اعتبار ظاهر، دلیل و حجّت خود برای این ادعا قرار میدهند.

علاوه بر این از چند روایت حدیث هم استنباط می‌شود که نماز جماعت واجب است. «لاصلوة لجار المسجد الافی المسجد» (رواه ابوداوود) مراد از نماز در مسجد خواندن نماز بصورت جماعت است یعنی نماز همسایه مسجد بدون جماعت جایز نیست. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که یکی از اصحاب نابینا پس از شرف یاب شدن بمحضر آن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کرد، یا رسول الله! کسی ندارم که مرا تا مسجد همراهی نماید و برگرداند. اگر اجازه فرمایید در خانه نماز بخوانم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم ابتداءً به او اجازه داد؛ اما هنگامیکه خواست

بیرون رود، از او پرسید: «آیا صدای اذان به خانه شما میرسد؟» گفت: بلی. آن حضرتﷺ فرمود: «من نمی‌توانم به شما اجازه دهم که نماز را در خانه بخوانید».

عبدالله‌بن عباس از آنحضرتﷺ روایت می‌کند که فرمودند: شخصی که صدای اذان را بشنود و برای جماعت به مسجد نرود نمازش صحیح نیست؛ «مگر اینکه عذر شرعی داشته باشد» با در نظر داشت احادیث فوق، عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری و بعضی دیگر چنین فتوا داده‌اند: هر کس که به مسجد آنقدر نزدیک باشد که صدای اذان را بشنود و عذر شرعی نداشته باشد، نماز او در غیر مسجد صحیح نیست. (مراد از شنیدن صدای اذان این است که صدای مردی که آوازش متوسط باشد، بخانه او برسد) بلندگو و تقویت صوت در این مورد اعتباری ندارند. همه روایات فوق دلایل کسانی است که جماعت را واجب میدانند، اما نزد جمهور امت و علما و فقهای صحابه و تابعین جماعت سنت موکده میباشد. از بین سنت‌های موکده بر سنت‌های فجر بیشتر تاکید شده که آنها را نزدیک به واجب قرار داده است. همه آنها دستور قرآن یعنی «وَارْكَعُوْا مَعَ الرَّاكِعِيْنَ» را با در نظر گرفتن آیات و روایات دیگر برای تاکید جماعت میدانند.

منظور از احادیث فوق که از ظاهر آنها چنین استنباط می‌شود که: «نماز همسایه مسجد بدون از جماعت در مسجد صحیح نیست» را چنین دانسته‌اند که نمازش کامل و مقبول نیست. در این مورد توضیح عبدالله بن مسعود خیلی روشن و کافی است که امام مسلم آنرا روایت کرده است، ترجمه آن بدین قرار است.

فقیه امت حضرت عبداله بن‌مسعود میفرماید: «هر کس که میخواهد فردا (روز قیامت) با خدا در حال مسلمانی ملاقات کند بر وی لازم است که نمازهای پنجگانه را با پایبندی در جائی که اذان گفته می‌شود(در مسجد) ادا کند. زیرا حق تعالی برای پیامبر اکرمﷺ

هدایت‌هایی فرستاده است که از جمله آنها یکی ادای نمازهای پنجگانه در وقت معین و با جماعت است که از سنن هدی بشمار میرود. اگر شما در خانه نماز بخوانید همانطور که یک تارک جماعت در خانه میخواند پس شما سنت پیامبر خود را ترک گفته‌اید و در نتیجه گمراه خواهید شد. هر کس که وضو بگیرد و طهارت کامل کند، سپس عازم مسجد شود، حق تعالی در قبال هر قدم او یک نیکی در نامه اعمالش درج میفرماید و مقامش را یک درجه بالاتر می‌برد و یک گناه از گناهان او را می‌بخشد و ما جامعه خود را چنین یافتیم که غیر از منافق آشکار هیچ کس جداگانه و بدون از جماعت نماز نمی‌خواند. حتی بعضی را که مریض بودند و عذر شرعی داشتند مردم بدوش میگرفتند و در صف نماز قرار می‌دادند.» در این حدیث همانطور که به اهمیت و لزوم نماز جماعت تاکید کامل شده است، بهمراه آن سخن از پایه‌اش که سنن هداست بمیان آمده است؛ وفقها آنها را سنت مؤکده میگویند.

پس اگر کسی بدون عذر شرعی تنها نماز بخواند و با جماعت شریک نشود نمازش درست است؛ اما به سبب ترک سنت موکده مستحق عتاب میگردد، و اگر معتاد به ترک جماعت گردد، خیلی گناهکار میشود. بویژه اگر به سبب او مسجد از رونق بیفتد و مردم در خانه نماز بخوانند، همه چنین کسانی مستحق کیفر میگردند بدین جهت است که قاضی عیاض میفرماید: این قبیل از مردم اگر با وجود تفهیم بخود نیامدند واصلاح نشدند باید با آنها قتال کرد.[1]

نکوهش از واعظ بی عمل

«اَتَأْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ اَنْفُسَکُمْ»

خطاب این آیه به علمای یهود است زیرا آنها بستگان و

۱-قرطبی صفحه ۲۸۹ جلد ۱

خویشاوندان خود را توصیه به اسلام و تبعیت از پیامبر اکرمﷺ میکردند. (بدیهی است که علمای یهود دین اسلام را بر حق می‌دانستند) اما خود آنها آنقدر مغلوب هواهای نفسانی شده بودند که آماده پذیرفتن اسلام نبودند.

از لحاظ معنی این مذلت شامل هر کس که دیگران را بکار نیک ترغیب کند اما خود بدان عمل ننماید یا آنها را از خدا بترساند و خود نترسد نیز میگردد.

در مورد این افراد در احادیث وعید عذاب شدید آمده است. حضرت انس﵁ به نقل از پیامبر اکرمﷺ روایت کرده‌اند که فرمود:«شب معراج گذر من به افرادی افتاد که لب هاو زبانهایشان را قیچی میکردند، از جبرئیل پرسیدم اینان چه کسانی هستند؟ گفت: واعظان امت شمایند که مردم را دستور به نیکی میدادند ولی بفکر خود نبودند و عمل نمیکردند.[1]» ابن عساکر می‌گوید: که پیامبر اکرمﷺ فرمود:«در قیامت جمعی از بهشتیان عده‌ای از دوزخیان را در آتش می‌بینند و از آنها می‌پرسند که چرا شما وارد دوزخ شدید؟ در حالی که ما به برکت همان اعمال نیکی که شما به ما توصیه میکردید، وارد بهشت شدیم. دوزخیان میگویند ما آن سخنان را فقط به زبان می‌آوردیم و بدانها عمل نمیکردیم.»

آیا فاسق نمی‌تواند وعظ و نصیحت کند

از بیان فوق نمی‌توان نتیجه گرفت که برای فرد بی‌عمل و فاسق جایز نیست که دیگران را نصیحت کند و کسی که خود مبتلا به گناهی باشد، نباید دیگران را توصیه به امتناع از آن نماید. زیرا کار خوب یک نوع نیکی است و تبلیغ به آن، نیکی دیگر. بدیهی است رها ساختن یک

۱- ابن کثیر

نیکی ترک نیکی دیگر را ایجاب نمی‌کند، مثلاً کسی که نماز نمی‌خواند لازم نیست که روزه را ترک کند. همچنین کسی که خود نماز نمی‌خواند لازم نیست دیگران را از خواندن نماز باز دارد.

زیرا ارتکاب عمل ناجایز یک گناه است و باز نداشتن پیروان خود از آن عمل زشت گناه دیگری است، از انجام یک گناه لازم نیست که گناهی دیگر هم انجام گیرد.(۱)

امام مالک رحمه‌الله این سخن ابوسعید خدری رضی‌الله‌عنه را نقل میکند و میفرماید: اگر کسی امر بمعروف و نهی از منکر را بدین جهت که من خود گناهکارم ترک کند و بگوید هرگاه از گناه پاک شوم اقدام به تبلیغ دیگران خواهم کرد.در نتیجه کسی برای هدایت و ارشاد دیگران باقی نخواهد ماند. زیرا چنین شخصی که کاملاً معصوم باشد وجود ندارد. حضرت حسن رحمه‌الله میفرماید: شیطان نیز خواهان این است که مردم دچار چنین اندیشه باطلی شوند و دست از تبلیغ بردارند.(۲)

حضرت مولانا اشرف علی تهانوی میفرماید: هر گاه من از یک عادت بد خود مطلع می‌شوم بطور ویژه در مواعظ خود آنرا مذمت میکنم تا شاید به برکت وعظ و نصیحت دیگران آن عادت زشت در من از بین برود، بنابراین منظور از «اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَـنْسَوْنَ اَنْـفُسَكُمْ» این نیست که برای فرد بی‌عمل نصیحت کردن جایز نیست؛ بلکه منظور این است که واعظ نباید بی‌عمل باشد.

اختلاف این دو مورد کاملاً روشن است، با وجودی که بی‌عمل بودن هم برای واعظ و هم برای غیر واعظ جایز نیست، در اینجا یک سوال مطرح میشود که منظور از خطاب ویژه به واعظ چیست؟ پاسخ این است که بی‌عمل بودن برای هر دو ناجایز است. اما جرم واعظ در مقایسه با غیر واعظ سنگین تر و ملامتش بیشتر می‌باشد. زیرا واعظ با شناخت

۱- روح المعانی

۲- قرطبی

جرم آگاهانه مرتکب آن میشود. ولی غیر واعظ بعلت عدم تحصیل علم (که خود گناهی دیگر است) عذری دارد که می گوید: من نمی دانستم یا قبح و زشتی آنرا درک نکردم.

علاوه بر این، ارتکاب جرم توسط عالم و واعظ استهزاء به دین تلقی می شود. حضرت انس رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمودند: «خداوند متعال در روز قیامت به اندازه‌ای که افراد امی (بیسواد) را می بخشد علما را مورد عفو قرار نمی دهد.»

دو بیماری روحی و معالجه آنها

حب جاه و مال دو بیماری روحی هستند که در اثر آنها حیات دنیا و آخرت انسان تباه میگردد، و اگر دقت شود تمام جنگ‌های خانمانسوز و فسادهای خطرناک دیگر در طول تاریخ در سایه همین دو بیماری بوقوع پیوسته و رواج یافته‌اند.

نتایج حب مال، (مال دوستی)

۱- ایجاد بخل و تنگ نظری در انسان که بنوبه خود زیانهای بسیاری بدنبال دارد:

الف- زیانهای اجتماعی بدین معنی که از ثروت او هیچ نفعی به ملت نمی رسد.

ب - زیانهای فردی، یعنی این شخص در جامعه و در میان وابستگان خود بدیده احترام نگریسته نمی شود.

۲- ایجاد خودپسندی و خودخواهی در شخص بگونه‌ای که برای جامه عمل پوشاندن به هواهای خود همیشه در اندیشه تقلب، رشوه ستاندن، کم و کاست نمودن ترازو، مکر و حیله و پر نمودن جیب خود و

مکیدن خون دیگران و در نتیجه راه انداختن نزاع بین سرمایه‌دار و کارگر میباشد.

۳- چنین شخصی با وجود مکنت و دارائی زیاد همچنان در اندیشه افزودن ثروت خود میباشد؛ بگونه‌ای که در هنگام تفریح و استراحت نیز مضطرب و پریشان است که چگونه و از چه راههای نسبت به بالا بردن میزان دارائی خود اقدام کند.

سرانجام سرمایه‌ای که باید وسیله استراحت و آرامش او باشد، باعث پریشانی خاطرش می‌گردد.

۴- سخن حق هر چند واضح و روشن باشد و در برابر او گفته شود، وی حوصله ندارد که در زمان هوس جمع آوری مال، آنرا بپذیرد و در پایان باید گفت عوامل فوق امنیت و آسایش جامعه را نیز بهم میزند. با اندکی دقت میتوان دریافت که زیانهای حب جاه بسیار شبیه زیانهای حب مال است،در نتیجه آن در انسان تکبر، خودخواهی، پایمال نمودن حقوق دیگران وحس اقتدار بوجود می‌آید که برای تحقق این آرمانها جنگهای خانمانسوز و خرابیهای بسیار زیاد بوجود می‌آید که دنیا را تبدیل به جهنم می‌کند.

قرآن کریم این دو بیماری را با «وَاسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ» یعنی با کمک گرفتن از صبر و نماز که قبلاً شرح آن گذشت مداوا می‌کند. «صبر انتخاب کنید» یعنی، لذات و شهوات خود را کنترل نمایید چون در اثر آن حب مال کاهش می‌یابد؛ زیرا محبت مال از اینجا سرچشمه میگیرد که وسیله تکمیل لذات و شهوات است. هنگامیکه انسان بر ترک پیروی کورکورانه شهوات کمر همت ببندد، اگر چه در آغاز برایش مشکل بنظر می‌رسد، ولی رفته رفته غرایز وی تعدیل میشوند، و انسان میانه‌رو میگردد. در آنصورت نه نیازی به فراوانی مال و ثروت احساس می‌کند، و نه محبت مال آنقدر بر او مسلط می‌شود که چشم عقل او را از دیدن نفع و ضرر از کار بیندازد.

نماز حب مقام در انسان را کاهش میدهد، زیرا در نماز ظاهر و باطن آن تواضع و فروتنی است. اگر نمازگزاران مقید به ادای صحیح نمازهای پنجگانه باشند و خود را در برابر خدای خود عاجز و پست تصور کنند، کبر و غرور و حب جاه در آنها کاسته می شود.

حقیقت خشوع

در قرآن و حدیث از خشوع بسیار سخن گفته شده و انسان به داشتن آن ترغیب گشته است. خشوع عبارت از آرامش قلبی و انکساری است که در اثر تصور عظمت خدا و حقارت خویش در انسان پدید می آید. و در نتیجه آن طاعت و بندگی بر انسان آسان میگردد. گاهی آثار خشوع بر هیات و شکل ظاهر فرد آشکار می‌شود و از او انسانی با ادب، متواضع و شکسته دل می‌سازد و زمانی در باطن انسان تاثیر می‌گذارد. اگر تواضع و ترس از خدا در دل انسان بوجود نیاید، هر چند که فرد ظاهراً مؤدّب و متواضع باشد، اما حامل خشوع نیست. تظاهر به خشوع نیز عملی پسندیده نمی‌باشد. حضرت عمر رضی الله عنه جوانی را دید که سرش را پایین انداخته و نشسته است، فرمود: «سرت را بلند کن زیرا خشوع در قلب می باشد».

حضرت ابراهیم نخعی رحمه الله میفرماید: خشوع عبارت از پوشیدن لباس خشن و خوردن نان خشک و سر پایین افکندن نیست، بلکه آنست که شما در معامله حق با شریف و وضیع یکسان رفتار کنید و دل را برای ادای آنچه خداوند بر شما فرض نموده است، فارغ کنید.

حضرت حسن بصری رحمه الله میفرماید:« حضرت عمر رضی الله عنه بلند حرف میزد تا مخاطب آنرا بدرستی بشنود؛ تند راه می رفت؛ مجرمان را با قدرت تنبیه میکرد؛ اما بی تردید از خشوع کامل بهره‌مند بود».

پس نباید از روی قصد و تکلّف خود را بصورت خاشعین در آورد؛

زیرا که آن مکر و فریب نفسانی و شیطانی میباشد و مذموم است. البته آشکار شدن این حالت بطور طبیعی و غیر ارادی اشکالی ندارد.[۱]

فایده: مترادف کلمه «خشوع» لفظ «خضوع» است که در قرآن بطور مکرر ذکر شده است. این دو کلمه تقریباً هم معنی هستند؛ اما باعتبار اصل معنی خشوع بر تذلل و پستی صدا و نگاه اطلاق میشود؛ در صورتی که تصنعی نبوده و عکس العمل طبیعی و مطلوب قلب باشد. قرآن میفرماید:«خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ»[۲] (صداها پست شدند) و لفظ خضوع بر تواضع و انکسار اعضای بدن بکار میرود. در قرآن آمده است:«فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُم لَهَا خَاضِعِيْنَ»[۳] (گردنهایشان نزد آنها خم شدند)

خشوع در نماز از نظر فقه

در قرآن و حدیث بطور مستمر در مورد خشوع در نماز تاکید بسیار شده است. قرآن میفرماید: «وَأَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِى»[۴] نماز را برای یاد من بپادار.

بدیهی است که غفلت ضد یادآوری است و کسی که در نماز از خدا غافل باشد، وظیفه بیادآوردن خدا را انجام نداده است، در آیه دیگری میفرماید:«وَلَاتَكُنْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ»[۵] (و از غافلان مباش.) پیامبر اکرم ﷺ میفرماید:«نماز فقط فروتنی و تواضع است، و اگر همراه بامسکنت و تواضع نباشد نماز گفته نمی‌شود.» در حدیث دیگری آمده:«کسی که نماز نتواند او را از زشتی و فحشاء باز دارد رفته رفته از خدا دور می‌شود.» نماز فرد غافل را از زشتی و فحشاء باز نمی‌دارد. بدیهی است

۱- قرطبی
۲- سوره طه آیه ۱۰۸
۳- سوره شعرا آیه ۴
۴- سوره طه آیه ۱۴
۵- سوره اعراف آیه ۲۰۵

کسی که با غفلت نماز بخواند، رفته رفته از خدا دور می شود.

امام غزالی با ارائه آیات و احادیث مذکور و دلایل دیگر میفرماید: شرط صحت نماز خشوع است که صحت نماز بر آن متوقف است. سپس فرمود که طبق مذهب سفیان ثوری و حسن بصری و معاذبن جبل نماز بدون خشوع فاسد است. اما ائمه اربعه و فقهای دیگر خشوع را شرط صحت نماز قرار ندادهاند؛ بلکه با وجود این که آنرا روح نماز خوانده اند، اعتقاد داشتهاند که فقط شرط است که هنگام تکبیر تحریمه، دل متوجه خدا شود و برای او نیت نماز کند. اگر در نماز خشوع حاصل نشد به آن قسمت از نماز وی که خالی از خشوع میباشد، ثواب نمی‌رسد. ولی از روی فقه به او تارک صلوة گفته نمی‌شود و احکام تعزیر و غیره که در حق تارک صلوة اجرا میشود، در مورد او اعمال نمیگردد.

امام محمد غزالی علت آنرا چنین بیان می‌کند که فقها بر احوال باطن و کیفیات قلبی انسان حکم صادر نمی‌کنند؛ بلکه آنها از روی اعمال ظاهری فرد حکم صادر می‌کنند. این بحث که ثواب فلان عمل در قیامت می‌رسد یا خیر؟ از حدود فقه خارج است، و چون صدور حکم بر کیفیات باطنی خارج از بحث آنهاست و خشوع یک کیفیت باطنی است؛ بدین جهت آنان خشوع را در کل نماز شرط قرار ندادهاند. بلکه ادنی رتبهای را از آن شرط گفتهاند که حداقل به هنگام تکبیر تحریمه قصد تعظیم و عبادت خدا را در دل داشته باشد.

علت دیگری که خشوع در تمام نماز شرط قرار داده نشد، این است که در آیات دیگر قرآن اصول واضح تشریع احکام روشن ساخته است که چیزی که از حیطه قدرت انسان بالاتر باشد، براو فرض نمی‌شود و چون بجز عده معدودی از افراد ازبیشتر آنها بر قرار کردن خشوع در تمام نماز ساخته نیست، پس برای رهائی از تکلیف مالایطاق بجای تمام نماز تنها در ابتدای آن خشوع شرط قرار داده شد.

نماز بدون خشوع نیز کاملاً بی‌فایده نیست

امام محمد غزالی در پایان میفرماید: با وجود اهمیت زیاد خشوع از خدا امیدواریم که اداکننده نماز با غفلت مانند تارک صلوة نباشد؛ زیرا اداکننده نماز در هر صورت، اقدام به خواندن نماز میکند و تا حدی قلب خود را متوجه خدا مینماید و حداقل هنگام نیت نماز یاد خدا در ذهنش پدید می‌آید. کمترین ارزش اینگونه نماز در این است که وی را از فهرست نافرمانان خارج می‌سازد. اما ازجهت دیگر این خطر وجود دارد که نکند حال این غافل از تارک بدتر باشد.زیرا بنده‌ای که بخدمت خواجه خویش حاضر شود و بابی‌اعتنائی و لحن تحقیر آمیز با او صحبت کند، بمراتب از غلامی که بخدمت حاضر نشده باشد، بدتر است. خلاصه اینکه سخن از خوف و رجاء است؛ خطر عذاب و امید بخشش هر دو وجود دارد. پس تا سر حد امکان باید برای ترک غفلت و تساهل کوشش کرد.

يٰبَنِىٓ اِسْرآءِيْلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِىٓ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَنِّىْ فَضَّلْتُكُمْ

ای بنی اسرائیل بیاد آورید احسانم راکه بر شما کرده‌ام و آنکه برتری دادم شما را بر

عَلَى الْعٰلَمِيْنَ (۴۷) وَاتَّقُوْا يَوْمًا لَّا تَجْزِىْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَيْئًا وَّلَا

جهانیان و بترسیدازروزی‌که‌به‌کارنمی‌آیدکسی برای کسی هیچ و نه پذیرفته می‌شود

يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَّلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَّلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ (۴۸)

از طرف او سفارشی و نه گرفته می شود از او عوض و نه به آنها یاری می شود.

خلاصه تفسیر

ای اولاد یعقوب علیه‌السلام شما آن نعمت را بیاد آورید(تا محرک شما به شکرگزاری و اطاعت گردد) که من بشما انعام کرده بودم و این(امر) را (یاد کنید) که من شما را(در موارد خاصی) بر تمام جهانیان برتری دادم یا شما را بر عدهٔ کثیری از مردم همان زمان برتری دادم.

فایده: این آیه خطاب به یهودیان زمان آنحضرت ﷺ میباشد در اینجا احسان به آباء و اجداد را احسان به فرزندان میداند که ایشان نیز مشمول آن احسان گشته و از ثمرات آن بهره می‌برند.(این مورد عموماً در جامعه دیده می‌شود) بدین جهت آنان را در این آیه مخاطب قرار داده است. و بترسید از چنین روزی که (در آن روز) نه کسی از طرف دیگری میتواند مطالبه‌ای را بپردازد و نه از طرف کسی سفارش پذیرفته می‌شود(بویژه هنگامیکه شخص مورد سفارش ایمان نداشته باشد) و نه از کسی معاوضه گرفته می‌شود و نه جانبداری و باصطلاح پارتی بازی آنها بدرد میخورد.

فایده: مراد از آن روز قیامت است و مراد از پرداخت مطالبه این است که مثلاً شخصی بدهکار نماز و روزه باشد. شخص دیگری بگوید که نماز و روزه مرا بگیرید و با او تسویه حساب کنید. و منظور از معاوضه این است که مقداری پول بدهد و او را نجات بخشد. هیچیک از موارد فوق در روز قیامت پذیرفته نمی‌شود. آنچه فرمود که بدون ایمان سفارش پذیرفته نمی‌شود، از آیات معلوم میشود که برای چنین افرادی (بی‌ایمان) سفارشی نخواهد شد تا مورد قبول واقع شود.

و مراد از طرفداری و پارتی بازی این‌است که شخص نیرومندی از او حمایت کند و بزور وی را آزاد سازد، سرانجام نتیجه میگیریم که هیچ یک از راههای کمک و امدادی که در دنیا وجود دارد بدون داشتن ایمان در آخرت کارساز نخواهد بود.

وَ اِذْ نَجَّيْنٰكُمْ مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُوْمُوْنَكُمْ سُوْٓءَ الْعَذَابِ

و بیاد آورید زمانی‌راکه نجات‌دادیم شماراازکسان فرعون‌که‌می‌رسانیدند‌به‌شما‌بدترین

يُذَبِّحُوْنَ اَبْنَآءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُوْنَ نِسَآءَكُمْ وَ فِيْ ذٰلِكُمْ بَلَآءٌ

عذاب‌که‌ذبح‌می‌کردند‌پسران‌شمارا‌و‌زنده‌می‌گذاشتند‌زنهای‌شمارا‌و‌درآن‌برای‌شما‌از‌طرف

مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيْمٌ (۴۹)

پروردگارتان‌آزمایش‌بزرگی‌بود.

خلاصه تفسیر

در آیه قبل از امتیازات ویژه بنی‌اسرائیل سخن بمیان آمد. در اینجا با تفصیل آنرا مورد بحث قرار میدهد. اولین امتیاز این است که به آنها میگوید: آن زمان را بیاد آورید که رهائی دادیم (آباء و اجداد) شما را از بستگان فرعون که در اندیشه اذیت و آزار شما بودند می‌کشتند. پسران شما را و زنده میگذاشتند زنهای شما را (دختران را می‌گذاشتند تا بزرگ و زن شوند) در این واقعه از جانب پروردگارتان امتحان بزرگی بود.

فایده: کسی برای فرعون پیش گوئی کرده بود که از بنی‌اسرائیل پسری بدنیا خواهد آمد که توسط او پادشاهی تو از بین خواهد رفت. بدین جهت او اقدام به کشتن نوزادان پسر ایشان نمود و چون دختران برایش خطری نداشتند و نیز از آنها بعنوان ماما و کلفت استفاده میکردند، متعرض آنان نشدند (این عنایت هم بخاطر خودشان بود) و مراد از این واقعه یا ذبح و قتل مذکور است و در مصائب از صبر آزمون بعمل می‌آید و یا مراد نجات است که خود نعمتی است که از تشکر به آن آزمون انجام می‌گیرد و تفصیل آن نجات در آیه بعدی آمده است.

وَاِذْفَرَقْنَابِكُمُ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْنٰكُمْ وَاَغْرَقْنَآ اٰلَ فِرْعَوْنَ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ (۵۰)

وقتی که شکافتیم به خاطر شمادریاراپس نجات دادیم شماراوغرق کردیم کسان فرعون‌را

وَاِذْوٰعَدْنَا مُوْسٰى اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهٖ

وشمامی دیدید. ووقتی که‌وعده‌دادیم‌بموسی چهل شب سپس شماگوساله‌را(معبودی) گرفتید

وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ (۵۱)

وبودیدشماظالم.

خلاصه تفسیر

و(آن زمان را بیاد آورید) که دریا را بخاطر راه شما شکافتیم و شما را (از غرق شدن) نجات دادیم و بستگان فرعون را (بهمراه خودش) غرق

کردیم و شما (آن صحنه را) مشاهده میکردید.

فایده: این حادثه زمانی بوقوع پیوست که حضرت موسی علیه السلام جوان شد و بمقام نبوت مفتخر گشت و تا مدت مدیدی فرعون را ارشاد و تفهیم کرد ولی متاسفانه فرعون بهیچوجه توحید و نبوت را نپذیرفت در نتیجه از سوی خدا دستور رسید که ای موسی علیه السلام مخفیانه بنی‌اسرائیل را از اینجا بردار و برو. حضرت چنان کرد، در راه به دریا رسیدند بدستور خدا دریا شکافته شد و راهی برای عبور بنی‌اسرائیل فراهم شد، ایشان از طریق آن از دریا گذشتند و به ساحل نجات رسیدند. در این هنگام فرعونیان نیز که در تعقیب آنان بودند، به دریا رسیدند. دریا بهمان صورت باقی ماند، فرعون و لشکریانش به قصد تعقیب بنی اسرائیل از همان راه وارد دریا شدند هنگامیکه همه وارد دریا شدند و به نیمه راه رسیدند، دریا مجدداً دستور یافت که بحال اولیه خود برگردد. در نتیجه فرعون و کلیه همراهانش در مقابل چشم بنی‌اسرائیل غرق شدند و از بین رفتند. و (بیاد آورید زمانی را) که ما وعده دادیم به موسی صلی الله علیه و سلم (به دادن کتاب تورات پس از گذشت مدتی که باضافه ده شب) چهل شب (تکمیل شد) سپس شما مردم (برای پرستش) بعد از (رفتن) موسی علیه السلام گوساله را انتخاب کردید و شما (دراین انتخاب) بر ظلم (صریح) کمربستید (که قایل به چنین سخن بی جائی شدید).

فایده: این حادثه زمانی بوقوع پیوست که بنا بقول بعضی پس از غرق شدن فرعون، بنی اسرائیل در مصر یا جاهای دیگر سکنی گزیدند. سپس به حضرت موسی علیه السلام گفتند: «اکنون ما کاملاً در امنیت بسر می‌بریم. اگر احکام شرع برای ما وضع گردد، آنرا دستورالعمل زندگی خود قرار میدهیم و براساس آن عمل میکنیم» بنا به درخواست آنها و تقاضای حضرت موسی علیه السلام از خدا، حق تعالی وعده داد که ای موسی علیه السلام شما به کوه طور بیایید و یک ماه مشغول عبادت شوید؛ سپس من کتابی برای شما خواهم فرستاد. حضرت موسی علیه السلام چنان

کرد، اما پس از انقضای مدت مذکور دستور رسید، که علاوه بر شب‌های گذشته ده شب دیگر مشغول عبادت شوید. زیـرا پس از یک مـاه روزه گرفتن حضرت موسی علیه السلام افطار کرده بود. و چون رایحه کریهۀ را که از تبخیر معده خالی به دهان روزه دار می آید و نزد خدا پسندیده است ازاله نموده بود، به حضرت موسی امر شد تا مزید بر روزهای گذشته ده روز دیگر روزه بگیرد تا همان شرایط تجدید گردد، بدین ترتیب چـهل روز کامل گذشت و کتاب تورات از سوی خدا نازل گشت، متاسفانه در طول این مدت که حـضرت مـوسی علیه السلام در کـوه طـور مشـغول عـبادت بـود شخصی بنام سامری از غـیبت آن حـضرت علیه السلام سـوء اسـتفاده کـرد و گوساله‌ای را از نقره ساخت و در دهان آن قدری خاک که از قدمگاه اسب جیرئیل برداشته بود ریخت و گوساله زنده شد، نادانان بنی‌اسرائیل اقدام به پرستش آن کردند.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۵۲)

باز عفو کردیم شما را پس از آن تا شما احسان بپذیرید.

خلاصه تفسیر

باز هم ما از شما (بعلت توبه) در گذشتیم ازاین واقعه بزرگ به این امید که شما احسان را می‌شناسید.

فایده: ذکر این توبه در آینده در آیه سوم خواهد آمد. منظور از امید داشتن خداوند (به شکرگذاری آنها در آینده) این نـیست کـه خـداونـد (معاذالله) شک داشت یا نمی‌دانست. بلکه مقصود اینکه درگذر نـمودن چنان چیزی است که توقع شکرگذاری از بینندگان بیشتر میشود.

وَاِذْ اٰتَيْنَا مُوْسَى الْكِتٰبَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ (۵۳)

ووقتی که دادیم به موسی کتاب واحکام فارق بین الحق والباطل تاشماراه یاب شوید.

خلاصه تفسیر

و (آن زمان را بیاد آورید) که ما به موسی علیه السلام کتاب (تورات) دادیم و داوری، به این امید که شما به راه هدایت بروید.

فایده: داور یا فرقان در این آیه مبارکه به آن احکام شرع گفته شده که در تورات نوشته بودند زیرا بیشتر اختلافات اعتقادی و عملی بوسیله شرع خاتمه می‌یابد و یا به معجزه‌هایی گفته شده که بوسیله آنها بین ادعاهای دروغ و راست داوری می‌شود و یا به خود تورات گفته شده که هم دارای صفت کتاب است و هم دارای صفت داوری.

وَ اِذْ قَالَ مُوْسٰی لِقَوْمِهٖ یٰقَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِ

و چون گفت موسی به قوم خودکه‌ای قوم! شما زیان رسانیدید بر خود به ساختن تان

كُمُ الْعِجْلَ فَتُوْبُوْٓا اِلٰی بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ

گوساله را پس توبه کنید به سوی آفریدگار خویش پس بکشید خود را این بهتر است برای

لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ (۵۴)

شما نزد خالقتان پس متوجه شد به سوی شما بی‌شک اواست عفوکننده مهربان.

خلاصه تفسیر

و (آن زمان را بیاد آورید) که موسی علیه السلام به قوم خود فرمود که: ای قوم من! بی‌شک شما برخود خیلی ستم کردید به سبب انتخاب گوساله (پرستی) پس شما اکنون به خدایتان متوجه باشید. پس بعضی مردم (که گوساله پرستی نکرده‌اند) بعضی دیگر را (که گوساله پرستی کرده‌اند) بکشید این کار برای شما بهتر است نزد خدای شما پس (بخاطر این کار) خداوند متعال بر حال شما (بعنایت خویش) متوجه شد بی شک او چنین است که توبه می‌پذیرد و عنایت میفرماید.

فایده: این عمل برای پذیرفتن توبه آنها تجویز شده بود که افراد

مجرم باید بقتل برسند، همچنانکه در شریعت ما نیز برای بعضی از گناهان علاوه بر توبه کشتن نیز وجود دارد. مثلاً کیفر قتل عمد، قتل می‌باشد و کیفر زنا پس از اثبات با شهادت رجم است، این کیفرها با توبه ساقط نمی‌شوند بدین جهت آنان به این دستور عمل کردند و به سبب آن در آخرت مورد رحمت و عنایت خدا قرار گرفتند.

وَ اِذْ قُلْتُمْ یٰمُوْسٰی لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْكُمُ
ووقتی گفتیدای موسی ماهرگزیقین نمی‌کنیم بتو تا نه بینیم خدارا آشکارا پس گرفت شمارا
الصّٰعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ(۵۵)
صاعقه و شما می‌دیدید

خلاصه تفسیر

و (آن زمان را بیاد آورید) که شما مردم (چنین) گفتید که ای موسی ما گفته شما را هرگز قبول نداریم (که این کلام خدای تعالی است) تا وقتی که (خود ما) حق تعالی را آشکارا نبینیم پس (برای گستاخی) بر شما صاعقه افتاد و شما (آن صاعقه را) می‌دیدید.

فایده: واقعه فوق از این قرار است، هنگامیکه حضرت موسی علیه‌السلام از کوه طور برگشت و کتاب تورات را آورد خطاب به بنی اسرائیل گفت این کتاب خداست، بعضی از مردم گستاخ گفتند: اگر خدا شخصاً بما بگوید که این کتاب از اوست، یقیناً قبول خواهیم کرد، حضرت موسی علیه‌السلام بدستور خدا گفت که به کوه طور برویم تا این آرزوی شما بر آورده شود برای انجام این کار بنی اسرائیل هفتاد نفر از میان خود انتخاب کردند و همراه حضرت موسی علیه‌السلام به کوه طور اعزام داشتند.

پس از رسیدن به آن مقام و شنیدن کلام الهی تغییر سخن دادند و گفتند که ما تنها به شنیدن اکتفا نمی‌کنیم؛ زیرا نمی‌دانیم این چه کسی است که سخن میگوید، اگر خدا را به بینیم قطعاً می‌پذیریم و چون در این

جهان کسی نمی تواند خدا را ببیند بدین جهت در پاسخ این گستاخی آنها خداوند صاعقه‌ای فرستاد که همه را هلاک ساخت، درمورد هلاکت آنهادر آینده سخن خواهیم گفت.

ثُمَّ بَعَثْنٰكُمْ مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ(۵۶)

باز برانگیختیم شمارا بعد از مردن‌تان تا احسان بپذیرید

خلاصه تفسیر

باز ما (بدعای حضرت موسی) شما را زنده کرده بلند کردیم پس از مرگ تان (باین امید) که احسان بپذیرید.

فایده: از ظاهر کلمه موت روشن میشود که آنها در اثر صاعقه مرده بودند واقعه دوباره زنده شدنشان نیز چنین بوقوع پیوست که حضرت موسی علیه السلام فرمود: «پروردگارا! بنی اسرائیل نسبت بمن بدگمان هستند اکنون می پندارند که من آنها را با چاره اندیشی بدینجا آورده و بهلاکت رسانده‌ام مرا از این تهمت نجات ده»، حق تعالی به کرم خویش بار دیگر آنان را زنده کرد.

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوٰى كُلُوْا مِنْ

و سایبان ساختیم بر شما ابر را و فرود آوردیم بر شما مَنّ و سَلوٰی بخورید از

طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ وَمَا ظَلَمُوْنَا وَلٰكِنْ كَانُوْٓا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ(۵۷)

چیزهای پاکیزه که به شما داده‌ایم و آنان بر ما ستم نکردند بلکه برخود ستم می‌کردند

خلاصه تفسیر

و سایه افکن کردیم ما بر شما ابر را (در میدان تیه) و رساندیم ما برای شما (از خزانه غیب) مَنّ و سلْوٰی (ترنجبین و بلدرچین) و (بشما

اجازه دادیم که) بخورید از چیزهائی نفیس و پاکیزه‌ای که ما بشما داده‌ایم(اما آنها در این مورد هم سخن بر خلاف گفتند) و (بدین جهت) آنان بر ما ستم نکردند بلکه بر خود ستم کردند.

فایده: هر دو واقعه فوق در وادی تیه بوقوع پیوست، علت نامگذاری این وادی به (تیه) بدین جهت است که وطن اصلی بنی اسرائیل سرزمین شام بود؛ ولی در روزگار حضرت یوسف به مصر آمدند و در آنجا سکنٰی گزیدند، سپس قوم «عمالقه» بر کشور شام مسلط شد. پس از اینکه فرعون غرق شد و مردم آسوده خاطر شدند از جانب خدا دستور جهاد با عمالقه یافتند تا وطن اصلی خود را از چنگال آنها بیرون آورند. بنی‌اسرائیل برای دستیابی به این هدف از مصر عازم شام شدند. ولی هنگامیکه نزدیک آنها رسیدند و از قدرت آنها با خبر شدند ترسیدند و از جهاد با آنها اعراض کردند. خداوند متعال برای کیفر این عمل آنها را در میدان تیه سرگردان و پریشان کرد و از رسیدن بخانه و کاشانه خود محروم شدند. مساحت این میدان زیاد نبود بلکه حدود ۲۰ کیلومتر بود که در حد فاصل شام و مصر قرار داشت.

روایت میکنند که آنها صبح بقصد رفتن به وطن حرکت میکردند و تمام روز راه میرفتند، و شب استراحت میکردند ولی متاسفانه صبح روز بعد با تعجب مشاهده میکردند که در همان جای قبلی خود قرار دارند، اینگونه آنها چهل سال در این میدان سرگردان بودند و دور میزدند بدین جهت به این وادی «تیه» گفته می‌شود؛ یعنی حیران و پریشان، وادی تیه میدان سرگشاده‌ای بود که نه در آن ساختمانی وجود داشت و نه درختی که بتوان از آفتاب گرم منطقه در سایه آن لحظه‌ای پناه گرفت و نیز هیچگونه امکانی برای خوردن و آشامیدن وجود نداشت و لباسی برای پوشیدن نبود اما حق تعالی به یمن دعای حضرت موسی علیه‌السلام بطور معجزه آسایی کلیه مایحتاج آنها را بر آورده ساخت بدین معنی که با فرستادن ابر سفید و رقیق آنها را از تابش آفتاب نجات داد و برای رفع

گرسنگی غذاهای چون من و سلوا نازل فرمود یعنی بر درختهای ترنجبین مادهای شیرین که بوفور یافت میشود بوجود آورد که به آن من گفته میشد. و نیز پرندگان بلدرچین را که نزد آنها جمع می‌شدند و از ایشان نمی‌گریختند ذبح مینمودند و تناول میکردند برای رفع تشنگی آنها به حضرت موسی علیه‌السلام امر شد تا عصای خود را به سنگ زند، از آن سنگ چشمه‌ای جاری شد که شرح آن در آیه دیگری از قرآن آمده است. برای اینکه شب را در تاریکی بسر نبرند خداوند ستون روشنی در منطقه آنها بوجود آورد همچنین برای رفع مشکل لباس آنها مشیت الهی بر آن قرار گرفت که لباسهایشان نه کهنه و چرکین می‌شد و نه پاره می‌شدند حتی لباسی که برتن کودکان‌شان بود هماهنگ با رشد جسمی آنها بزرگ می‌شد.[1] به آنها دستور داده شده بود که به اندازه نیاز روزانه خود از امکانات یاد شده بهره بگیرند و برای آینده ذخیره نکنند ولی آنها بعلت حرص و طمع خلاف دستور فوق عمل نمودند در نتیجه مواد غذائی و گوشت‌های ذخیره شده فاسد شدند بدین جهت قرآن میفرماید که آنها بر خود ظلم کردند.

وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوْا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوْا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَّ

ووقتیکه گفتیم داخل شوید دراین شهر پس بخورید ازآن هرکجا می خواهید به فراخی

ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَّ قُوْلُوْا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطٰيٰكُمْ وَ سَنَزِيْدُ

و داخل شوید به دروازه سجده کنان و بگوئید ببخش، می بخشیم کوتاهیهای تان را و اضافه می

الْمُحْسِنِيْنَ (۵۸)

دهیم به نیکوکاران

۱- تفسیر قرطبی

خلاصه تفسیر

و (آن زمان را بیاد آورید) که ما امر کردیم که در این شهر داخل شوید، پس بخورید از (چیزهای) آن از هر جا که می‌خواهید بدون تکلف و (نیز دستور دادیم که هرگاه به شهر وارد شدید) به دروازه داخل شوید خم شده (به عاجزی) و (به زبان) بگوئید توبه پس ما می‌بخشیم گناهان‌تان را(همه)ونیزاضافه برآن می‌دهیم به نیکوکاران

فایده: حضرت شاه عبداالقادر رحمه الله میفرماید: «این حکایت نیز مربوط به وادی تیه است» زیرا هنگامیکه بنی‌اسرائیل از خوردن من و سلوا خسته شدند و آرزوی خوراک عادی خود راکردند (که شرح آن در آیه ۶۱ سوره بقره آمده است) به ایشان دستور رسید که به شهر بروند زیرا در آنجا وسایل خوردن و آشامیدن و اشیاء معمول میسر میشود. حکم فوق متعلق به رفتن آن شهر می‌باشد و در آن آداب قولی و فعلی ورود به آن شهر را بیان می‌کند، چون وارد شهر شدند، در خورد و نوش آنها وسعت بکار رفت با توجه به این قول، گفته شده که در اینجا تقدیم و تاخیر بکار رفته است. دنباله داستان اول آن در آخر بیان گردیده است.

اما این ایراد زمانی وارد می‌گشت که هدف قرآن بیان نمودن خود داستن می‌بود ولی چون نتایج مد نظر است پس اگر در نتجه گیری تقدیم و تأخیری دراجزاء بوقوع به پیوندد ایرادی در برنخواهد داشت.

سایر مفسرین این حکم را متعلق به شهری میدانند که پس از قضیه تیه برای فتح آن توسط حضرت یوشع علیه السلام که پیامبر آن روزگار بود، دستور جهاد صادر شده و آن شهر فتح گشته بود.

بنابه قول اول در خطایای گذشته‌شان تقاضای غذای معتاد بجای من و سلوی نیز داخل می‌باشد، یعنی این خواسته شما گستاخی است اما باشد اگر این ادب و دستور را انجام دادید آنرا خواهیم بخشید. خلاصه بنا بهر قول که باشد این شامل همه گویندگان کلمه «حطه»است و کسانی که با اخلاص اعمالی انجام می‌دهند پاداش آنها اضافه بر این می‌باشید.

فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِىْ قِيْلَ لَهُمْ فَاَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا

پس تغییر دادند ظالمان گفتار را بر خلاف آنچه به آنها گفته شده پس نازل کردیم برظالمان

رِجْزاً مِّنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ (۵۹)

عذاب از آسمان بر نافرمانی آنان

خلاصه تفسیر

پس تبدیل کردند ظالمان کلمه را، بر خلاف آن کلمه‌ای که «گفتن آن» به ایشان فرمان داده شده بود، بدین جهت ما از آسمان آفتی بر ظالمان نازل کردیم زیرا که ایشان از حکم سرپیچی می‌کردند.

فایده: این آیه پایان بخش آیه گذشته می‌باشد، آن کلمه خلاف که برای تمسخر و بجای کلمه حطه بمعنی توبه بکار می‌بردند، حبة فی شعیره (یعنی گندم در میان جو) بود، و آن آفت آسمانی نیز طاعون بود که طبق روایات حدیث برای نافرمانان عذاب و برای فرمانبرداران رحمت بود، کیفر این عصیان بصورت شیوع بیماری طاعون به آنها رسید که در اثر آن عده زیادی از آنها هلاک شدند، برخی آمار هلاک شدگان را هفتادهزار نفر گفته‌اند.[۱]

معارف و مسایل

«حکم شرعی تغییر و تبدیل لفظی در کلام» از این آیه مشخص شد که به بنی اسرائیل دستور رسیده بود که با گفتن کلمه حطه یعنی توبه وارد آن شهر شوند، ولی آنها بدلیل شرارتی که داشتند آن لفظ را تغییر دادند و بجای آن اقدام به گفتن کلمه حنطه کردند، بدین جهت و بعلت این عصیان

۱- قرطبی

بر آنها از آسمان عذاب نازل شد. تغییر این الفاظ در واقع تنها تغییر لفظی نیست بلکه معنی آن نیز بطور کلی نیز تغییر می‌یابد؛ زیرا معنی حطه یعنی توبه از گناهان است، در حالی که حنطه بمعنی گندم می‌باشد که هیچ ارتباطی با کلمه مورد نظر ندارد. لذا اینگونه تغییر الفاظ چه در قرآن و حدیث و چه در امر دیگر الهی بدون شک و به اتفاق آراء حرام است. زیرا نوعی استهزاء و تحریف می‌باشد. بدین جهت بر بنی‌اسرائیل عذاب نازل شد. اما این مسئله که با حفظ معنی و مقصد تنها تغییر در الفاظ چه حکمی دارد؟ امام قرطبی درباره آن فرموده که در بعضی کلمات و اقوال، الفاظ نیز مانند مقصود ومعنی لازم می‌باشند. پس در چنین کلماتی تغییر لفظی هم جایز نیست. همچنین دعاهای که در نماز وجود دارد مانند سبحانک اللهم، التحیات، دعای قنوت، یا تسبیحات رکوع و سجده مشمول این حکم‌اند، که ادای آنهابه شکل منقول و پذیرفته شده لازم است و تغییر آنها به الفاظ مترادف و هم معنی جایز نمی‌باشد، حکم تمام الفاظ قرآن همین‌است یعنی احکامی که متعلق به تلاوت قرآن است تنها به همین الفاظی که در قرآن وجود دارد تعلق میگیرد پس اگر کسی قرآن را به زبانی دیگر ترجمه کند و آن را بخواند در اصطلاح شرع به آن تلاوت قرآن نمی‌گویند و ثوابی که برای قرائت قرآن مقرر شده بر آن مرتب نمی‌شود و برای خواندن هر حرف ۱۰ نیکی دریافت نمی‌کند زیرا قرآن تنها نام معنی نیست بلکه به مجموعه معنی و الفاظ نازل شده قرآن گفته میشود. از جمله «فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا» در آیه مذکور معلوم گردید که تغییر دادن ایشان کلمه حطه را که بطور توبه به آنان نشان داد شده و مامور به گفتن آن بودند خود فی نفسه گناهی بود، باز تغییر در آن به گونه‌ای انجام یافت که معنی نیز تغییر خورد بنابراین آنها سزاوار عذاب الهی قرار گرفتند اما اگر هدف در بعضی از کلمات و اقوال تنها معنی است پس اگر در آنها تغییر لفظ به گونه‌ای باشد که بر معنی اثری نگذارد و

آن کاملاً محفوظ می‌ماند نزد جمهور محدثین و فقها این گونه تبدیلی[۱] جایز است (مانند روایت بالمعنی دراحادیث) و برخی از محدثین این گونه تبدیل و تغییر را در حدیث رسول خدا هم جایز نمی‌دانند.

علامه قرطبی از امام ابوحنیفه و مالک و شافعی نقل فرموده است که روایت بالمعنی در احادیث جایز است به شرطی که را وی به زبان عربی ماهر و از موارد خطاب و محیطی که حدیث در آن وارد شده است کاملاً آگاه باشد تا از اشتباه در الفاظ فرقی در معنی نیاید.

برخی دیگر از ائمه نقل الفاظ حدیث را همانطوری که شنیده شده لازم می‌دانند و در آن هیچگونه تبدیل و تغییری را روا نمی‌دانند. که مسلک محمدبن سیرین و قاسم بن محمد و غیره همین است، حتی ایشان فرموده‌اند که اگر راوی حدیث در نقل لفظی از روی لغت اشتباهی مرتکب شده است شنونده باید آنرابا همان اشتباه نقل بکند و از طرف خود به اصلاح آن اقدام ننماید البته همراه با آن اظهار نماید که به فکر من لفظ صحیح این است ولی روایت برایم همانگونه که نقل کردم رسیده است و ایشان در این باره به حدیثی استدلال نموده‌اند که آن حضرت ﷺ به شخصی تلقین نمود که چون برای استراحت بر رخت خواب می‌روی این دعا را بخوان:

«آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِيْ اَنْزَلْتَ وَ نَبِيِّكَ الَّذِيْ اَرْسَلْتَ»

و آن شخص بجای نبیک رسولک خواند آن حضرت ﷺ به او تلقین فرمود که لفظ نبیک را بخواند لذا معلوم گردید که تغییر در لفظ هم جایز نیست اگر چه در معنی تغییری وارد نشود و نیز آن حضرت ﷺ در حدیث دیگری فرموده است «نَضَّرَاللّٰهُ امْرَاً سَمِعَ مَقَالَتِيْ فَبَلَّغَهَا كَمَا سَمِعَهَا» یعنی خداوند تر و تازه نگهدارد کسی را که کلام مرا شنید و همانگونه که شنیده است آنرا به امت رسانید، یعنی هر آن الفاظی را

۱- این حکم مختص به روایت بالمعنی در احادیث است نه در الفاظ فعلی

شنیده عیناً همان الفاظ را باید به دیگران برساند اما جمهور فقها و محدثین با وجود اولی و افضل دانستن روایت عین الفاظ بدون دادن تغییری در آن فرموده‌اند که اگر عین الفاظ در یاد کسی نماند می‌تواند مفهوم آنها را با لفظ خود ادا نماید.

و مطلب از بلغها کما سمع در حدیث می‌تواند این باشد که عین مطلبی را که شنیده آنرا نقل کند و نباید در نقل مفهوم آن فرقی بیاید و تغییر در الفاظ منافی با این نیست . امام قرطبی در تائید این نظر فرموده است که خود این حدیث با الفاظ مختلف به ما رسیده است اما حکم به عدم اجازه خواندن «رسولک» به جای «نبیک» از آنجا است که در لفظ نبی صفت مدح نسبت به لفظ رسول بیشتر است زیرا لفظ رسول علاوه بر انبیأعلیهم السلام به معنی قاصد بر افراد دیگر نیز اطلاق میشود. برخلاف لفظ نبی که اطلاق آن مختص به مقامی است که از طرف خداوند به بندگان خاص بوسیله وحی تفویض می‌گردد.

ثانیاً اتباع الفاظ منقول در دعاها با توجه به اثر و خاصیت آنهااز اهمیت خاصی برخوردار است که در الفاظ دیگر آن اثر و خاصیت باقی نخواهد ماند.[1]

بنابراین کسانی که مجاز به تعویذ دادن هستند این مطلب را کاملاً مراعات می‌نمایند که در الفاظ منقول هیچگونه تغییر و تبدیلی نیاید لذا می‌توان گفت که ادعیه ماثوره در قسم اول داخل‌اند که در آنها با حفظ معنی، الفاظ نیز مقصود می‌باشد.

والله سبحانه و تعالی أعلم.

۱- قرطبی

وَ اِذِ اسْتَسْقٰی مُوْسٰی لِقَوْمِهٖ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ
و چون آب خواست موسی برای قوم خود گفتیم بزن عصای خود را بر سنگ
فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوْا
پس روان شد. از آن دوازده چشمه شناخت هر قوم آب خور خود را بخورید
وَ اشْرَبُوْا مِنْ رِّزْقِ اللّٰهِ وَ لَا تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِيْنَ (۶۰)
و بنوشید از رزق خدا و مگردید در زمین فساد کار

خلاصه تفسیر

و (آن زمان را بیاد آورید) که حضرت موسی علیه السلام برای خواستن آب دعا کرد، بخاطر قوم خویش، پس ما امر کردیم به موسی علیه السلام که عصای خود را به سنگ بزن (از آن آب بیرون میآید هنوز از زدن عصا چیزی نگذشته بود) که فوراً از آن (سنگ) دوازده چشمه جاری شد(و بنی اسرائیل هم دوازده قبیله بودند بنابراین) هر شخص جای برداشت آب خود را مشخص کرد(و ما نصیحت کرده بودیم که از خوردنیها) بخورید و (از آشامیدنیها) بیاشامید از رزق‌های خدا و (از حد اعتدال) تجاوز نکنید و نباشید فساد (و فتنه) بر پا کننده در زمین

فایده: این واقعه نیز در وادی «تیه» بوقوع پیوست، پس از اینکه بنی‌اسرائیل احساس تشنگی کردند و آب خواستند حضرت موسی علیه السلام دعا کرد، دستور آمد که: عصای خود را به سنگ مخصوص که در آنجا وجود داشت بزن. به‌خواست و قدرت پروردگار دوازده چشمه از آن جاری شد برای دوازده قبیلهٔ آنان. این چشمه های دوازده گانه از آنجا بود که حضرت یعقوب علیه السلام دوازده فرزند داشت از هر فرزندش قبیله‌ای بوجود آمد که آنها را برای امور انتظامی از یکدیگر جدا نگاه می داشتند و فرمانده هر کدام هم مستقل بود، بدین جهت چشمه‌ها نیز دوازده عدد شد، مراد از خوردنی، من‌وسلوا ومراد از آشامیدنی همین آب بود.و مراد

از فتنه و فساد ترک احکام و نافرمانی بود.

قاضی بیضاوی رحمه الله میفرماید: انکار این معجزات اشتباه بزرگی است، زیرا هنگامیکه خداوند بر خلاف عقل و دور از قیاس در بعضی سنگها نیرویی قرار داده که آهن را بسوی خود جذب می‌کند. پس اگر نیروئی در آن قرار دهد که اجزای آن آب را جذب نمایند و از خود بیرون دهند، این أمر بهیچوجه محال نیست، دانشمندان زمان ما باید از این حقایق پند گیرند باز این نکته در مورد کسانی است، که شناخت سطحی دارند زیرا اگر از اجزای خود همان سنگ آب پدید آید محال نمی‌باشد بخدا سوگند کسانی که اینگونه امور را محال میدانند هنوز حقیقت محال را درک نکرده‌اند.

معارف و مسایل

در آیه مذکور نشان می‌دهد که حضرت موسی علیه السلام برای قوم خود دعای استسقاء خواند و اراده خداوند برای آب رساندن بر این امر استوار شد که از زدن عصا بر سنگ چشمه آب جاری گردد.(بدیهی است که استسقاء در اصل دعا است) در شریعت موسویه نیز تنها به دعا اکتفا شده است.امام ابوحنیفه نیز میفرماید:« حقیقت استسقاء دعا کردن برای آب است» این دعا همانطور که در حدیث آمده گاهی بصورت نماز ویژه استسقاء بود، بدینصورت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به عیدگاه تشریف می‌برد و نماز و خطبه و دعا میخواند، و گاهی نیز بدون نماز ویژه تنها به دعا اکتفا میکردند. در صحیحین از حضرت انس روایت شده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه جمعه دعا خواند و خداوند باران نازل کرد. این نکته نزد همه روشن است که استسقاء چه بصورت نماز باشد یا دعا در هر صورت برای تأثیر آن لازم است که از گناهان توبه کرد؛ عبودیت و فقر و مسکنت خود را آشکار ساخت.پس در صورت اصرار بر گناه و نافرمانی، انتظار بر اجابت دعا داشتن خیال باطلی بیش نیست و اگر خداوند با این صورت هم اجابت بفرماید پس او بر هر چیز قادر است.

وَاِذْ قُلْتُمْ يٰمُوْسٰى لَنْ نَّصْبِرَ عَلٰى طَعَامٍ وَّاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ

و وقتی که گفتید ای موسی ما هرگز صبر نمیکنیم بر یک نوع طعام واحد پس بخواه برای ما از پرورد

لَنَا مِمَّا تُنْۢبِتُ الْاَرْضُ مِنْۢ بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُوْمِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ؕ

گارت که بیرون آورد برای ما آنچه از زمین می روید. سبزی و خیار و گندم و عدس و پیاز گفت موسی

قَالَ اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِیْ هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِیْ هُوَ خَيْرٌ ؕ اِهْبِطُوْا مِصْرًا فَاِنَّ

آیا می خواهی چیز یراکه ادنی است عوض چیزی که بهتر است؛ فرود آئید درشهری می رسد

لَكُمْ مَّا سَاَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآءُوْ بِغَضَبٍ

بشما آنچه میخواهید. لازم شد بر آنان خواری وناداری و برگشتند باخشمی از خدا این به

مِّنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ النَّبِيّٖنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ

آن خاطر است که نمی پذیرفتند احکام خدا راو قتل می کرد ند انبیارا بناحق این از آنجاست که

ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ (۶۱)

نافرمان بودند و از حد تجاوز می کردند

خلاصه تفسیر

و (آن زمان را بیاد آورید) که شما مردم چنین گفتید که ای موسی! ما نمی توانیم (روزانه) بر یک نوع طعام صبر کنیم (یعنی من وسلوا) شما برای ما دعا کنید که او برای ما چیزهائی بیرون آورد که از زمین میرویند، این چیز هاسبزی (باشد) خیار (باشد) گندم (باشد) عدس (باشد) پیاز(باشد) او فرمود: آیا در عوض چیز بهتر چیزی پست تر را میخواهید؟ (خوب است اگر این را نمی خواهید) بروید در شهری که می رسد در آنجا برای شما آنچه را می خواهید و (در اثر اینگونه گستاخیها زمانی)

لازم شد بر آنها ذلت (که برای‌شان در نظر اغیار آبرویی نماند) و پستی (که در طبیعت شان مروت و همتی نماند) و مستحق غضب الهی قرار گرفتند(و) این (ذلت و غضب) از آنجا است که انکار می‌کردند احکام خدا را و قتل می‌کردند پیامبران را(که قتل آنان در نزد خود آنان هم)بناحق (بود) و(نیز)این(ذلت و غضب)از آنجاست که اطاعت نکردند و از حد (اطاعت) خارج می‌شدند.

فایده: این حکایت هم مربوط به وادی تیه است، هنگامیکه بنی‌اسرائیل از خوردن من و سلوا به تنگ آمدند تقاضای سبزیجات و گندم کردند، در قسمت داخلی آن دشت ، شهری آباد وجود داشت دستور رسید که آنجا بروید و سکونت اختیار کنید و بکارید و بدست بیاورید و بخورید.

از جمله ذلت و خواری ای که نصیب یهودیها شده است یکی اینکه تا قیامت از آنها سلطنت سلب می گردد، البته برای دجال یهودی نیروی توانائی همانند راهزنان قریب چهل روز فراهم میگردد ولی هیچ عاقلی آنرا حکومت نمیداند، این نکته توسط حضرت موسی علیه‌السلام باطلاع آنها رسیده بود که در صورت نافرمانی برای همیشه محکوم مِلل دیگر خواهید شد. همانطور که در آیه ۱۶ سوره اعراف یعنی «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» ذکر شده است، وباید گفت که ارزش و اعتبار حکومت فعلی اسرائیل چیزی برتر از بردگی آمریکا و بریتانیا نیست. عده زیادی از پیامبران در زمانهای مختلف توسط قوم یهود بقتل رسیده‌اند آنها(یهودیان) پیش خود میدانستندکه پیامبران را بناحق ازبین می‌برند ولی متاسفانه دشمنی و عناد؛ چشم عقل آنها را کور کرده بود.

معارف و مسایل

(مطلبی پیرامون ذلت ابدی یهودیهاو تردید پیرامون حکومت فعلی اسرائیل و جواب آن).

در آیات فوق کیفر دنیوی یهودیها ذلت و مسکنت و کیفر دنیوی و اخروی آنها خشم و غضب الهی ذکر شده است. ابن کثیر به نقل از ائمه تفسیر صحابه و تابعین مفهوم ذلت و مسکنت دائمی یهودیها را چنین ذکر میکنند:

«لایزالون مستذلین من وجدهم استذلهم و ضرب علیهم الصغار» یعنی آنها هر چند دارای مال و ثروت باشند، در تمام دنیا برای همیشه خوار و ذلیل دانسته میشوند و بدست هر کس که بیفتند آنها را پست میداند و چون برده با آنها رفتار می‌کند. امام تفسیر ضحاک بن مزاحم به نقل از عبدالله بن عباس رضی الله عنه مفهوم ذلت و مسکنت را چنین نقل میفرماید: «هم اهل القبالات یعنی الجزیه» یعنی اینکه یهودیان برای همیشه برده و غلام دیگران قرار گرفته و به آنها جزیه و مالیات پرداخت می‌نمایند و به پای خود نمی‌ایستند.

یک آیه راجع به این مطلب در سوره آل عمران با ازدیاد کلماتی چند چنین آمده است: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَمَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ»[1] یعنی هر جا که باشند تصویر ذلت بر جبین‌شان نقش بسته است؛ مگر در صورتی که وسیله‌ای از جانب خدا یا مردم برایشان فراهم شود.

مراد از وسیله مردم معاهده و صلح است که یک صورت آن برقرار نمودن معاهده و صلح با مسلمانان و پرداخت جزیه به آنها برای سکونت کردن در کشورشان می‌باشد؛ ولی در کلمات قرآن، «من الناس» آمده نه «مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ» بدین جهت این احتمال وجود دارد که با غیر مسلمانان معاهده و صلح بر قرار کنند و در حمایت آنها مصون بمانند. پس این استثنای «حَبْلٍ مِّنَ اللهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ» اگر بقول صاحب کشاف متصل قرار داده شود، معنی آن چنین میشود که: یهود همیشه و در هر جا ذلیل و

۱-آیه ۱۱۲ سوره آل عمران

خوار ساخته شده اند، مگر در دو صورت: یا بوسیله عـهد الهـی، زن و کودکانشان از این ذلت و خواری بیرون میآ یند؛ یا بوسیله برقراری صلح و معاهده با مسلمانان خود را از این ذلت نجات می دهند. همانطور که قبلاً شرح آن گذشت نجات بوسیله معاهده صلح عبارت از این است که یا با مسلمانان معاهده صلح بر قرار کنند یا با ملل دیگر قرار داد صلح امضاء کنند، تا در حمایت آنان مصون و محفوظ بمانند. تمام ایـن مـطلب در صورت استثناء متصل است و بسیاری از مفسرین آنرا استثنای مـنقطع دانسته‌اند.

پس بدین جهت این مردم فی نفسه و از نظر قومی خـوار و ذلیـل می‌باشند؛ اگر چه بعضی از آنان تحت پوشش قانون الهـی آمـده یـا بـه حمایت کسانی دیگر خواری و ذلت خود را پـنهان کـنند. بـاین طـریق توضیح آیه ۶۱ سوره بقره بوسیله آیه ۱۱۲ سوره آل عمران تکمیل شد. و در سایه آن تمام شبهاتی که مبنی بر تشکیل حکومت یهودیها در فلسطین در ذهن مسلمانان وارد شده بود بر طرف شد. زیرا میگویند از نص صریح قرآن چنین استنباط می‌شود که هیچوقت حکومتی بـرای یـهود بـرقرار نخواهد شد؛ در حالیکه امروز می‌بینیم که در فلسطین دارای حکومت‌اند.

پاسخ روشن است زیرا کسانی که از حقیقت حکومت فعلی یهودیها در فلسطین اطلاع دارند، بخوبی میدانند که این حکومت در حقیقت از آن اسرائیل نیست؛ بلکه در واقع پایگاهی برای آمریکا و بریتانیا است و اگر حمایت آنها نباشد با تکیه بر نیروی خود نمی‌تواند یک ماه دوام بیاورد. قدرت‌های غربی برای تضعیف مسـلمانان در مـیان آنـها پـادگانی بـنام اسرائیل تاسیس نموده‌اند که در نـظرشان هـم بـیش از یک غـلام حـلقه بگوش ارزشی ندارد. فقط براساس گـفته قـرآن در حـمایت «حَـبْلٍ مِّـنَ النَّاسِ» و با ذلت، این حکـومت وجـود دارد؛ بـنابرایـن از وجـود دولت پوشالی فعلی بنی‌اسرائیل نـمی‌توان بـر هـیچ نـص قـرآنـی کـوچکترین شبهه‌ای وارد نمود.

علاوه بر آن این نکته نیز قابل تامل است که از میان شریعت‌های یهودیان، نصارا، و مسلمانان، شریعت و تهذیب یهودیها از همه جلوتر بوده است اگر در سراسر جهان تنها بر یک دهستان کوچک بنام فلسطین بشکلی که شرح آن گذشت تسلط داشته باشند، پس در برابر نقشه تمام جهان ارزش آنها بیش از یک نقطه نمی‌باشد. در حالی که دولت‌های نصارا و مسلمانان با وجود تنزل‌شان و دولت‌های بت پرستان و بی‌دینان در هر جا از مشرق تا مغرب پراکنده می‌باشند(وجود دارند) در برابر آنها یهودیان تنها بر نیمی از خاک فلسطین آنهم با حمایت آمریکا و بریتانیا تسلط دارند. آیا این واقعیت نمی‌تواند دلیل روشنی برای ذلت دائمی‌ای که از جانب خدا بر بنی‌اسرائیل واقع شده، بوده باشد؟!

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِيْنَ هَادُوْا وَالنَّصٰرىٰ وَ الصَّابِئِيْنَ مَنْ اٰمَنَ

هرآئینه آنانکه مسلمان شدند و آنانکه یهود شدند و نصرانیها و صابیین هرکس‌از آنان

بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمَ الْاٰخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

ایمان‌آورد به‌خداو روزقیامت‌وکردکارشایسته‌پس‌برای‌آنهااست‌ثوابشان درنزدپروردگارشان

وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمْ يَحْزَنُوْنَ (۶۲)

و نیست بر آنان ترسی و نه آنهااندوهگین می شوند.

خلاصه تفسیر

(در این جا پس از اطلاع از احوال و شرارتهای یهود، شکی در ذهن شنوندگان یا خود یهود خطور کرد که اگر با این اوضاع بخواهند ایمان بیاورند، غالباً نزد خدا پذیرفته نخواهد شد. برای دفع اینگونه اوهام حق تعالی در این آیه قانون وضابطه‌ای ذکر فرموده است که) مسلمانان،

یهود، نصاریٰ، صابئین و هرکس از آنان که بخدا (ذات و صفات او) و روز قیامت ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد (طبق قوانین شریعت محمدی) برای اینگونه افراد (نزد پروردگارشان) حق الزحمه‌ای وجود دارد، همچنین نه خطری متوجه آنها میگردد و نه غمگین خواهند شد.

فایده: مفاد قانون روشن است، حق تعالی میفرماید: بارگاه ما مخصوص کسی نیست؛ بلکه هر کس که کاملاً به ما اعتقاد داشته باشد و از دستورات ما اطاعت کند و اعمال نیک انجام دهد، اگر چه قبلاً پیرو راه وروش دیگری بوده، مقبول بارگاه ما میگردد و از خدمات او قدردانی خواهد شد. بدیهی است که پس از نزول قرآن، اطاعت کامل منحصر به شریعت محمدی، یعنی مسلمان بودن می‌باشد؛ یعنی هر کس که مسلمان باشد، مستحق نجات اخروی خواهد شد.

قرآن در اینجا به این شبهه هم که بعد از آنکه ما مسلمان شدیم، همه شرارتهای ما بخشیده خواهد شد، پاسخ مثبت میدهد. در مورد فرقه صابئین و اعتقادات و طرز عمل‌شان اطلاع کاملی بدست نرسیده است، با وجود این درباره آنها اقوال مختلفی وجود دارد،(والله‌اعلم)

در بیان این ضابطه به ظاهر نیازی به ذکر مسلمانان نبود؛ زیرا آنان خود مسلمانند؛ اما از ذکر آن در کلام پاک، بلاغت خاص و در بیان مطلب رفعت خاصی پدید آمد.

و این به آن می‌ماند که پادشاه یا حاکمی بگوید، قانون ما عمومی است خواه قبلاً کسی موافق بوده یا نبوده، ولی اکنون هر کس از آن اطاعت کند مورد توجه و عنایت ما قرار می‌گیرد. بدیهی است که شخص موافق از آن اطاعت میکند. ولی منظور شخص مخالف است، در اینجا این نکته وجود دارد که مورد عنایت قرار گرفتن موافقین ویژگی ذاتی آنها نیست، بلکه صفت موافقت در واقع مدار عنایت ما میباشد. پس اگر مخالف هم موافقت را انتخاب کند در این عنایت با موافقین برابر میشود بدین جهت با ذکر مخالف سخن از موافق هم بمیان آورد.

وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ ط خُذُوْا

و هنگا میکه که گرفتیم از شما اعتراف و برداشتیم بر سر شما کوه طور راکه بگیرید.

مَآ اٰتَيْنٰكُمْ بِقُوَّةٍ وَّ اذْكُرُوْا مَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ (۶۳)

کتابی راکه به شما دادهایم بانیروی کامل ویادآورید آنچه در آن هست تا بترسید.

خلاصه تفسیر

و (آن زمان را بیاد آورید) که ما از شما اقرار گرفتیم (که بر تورات عمل کنید) و (برای اخذ این معاهده) کوه طور را برداشته بالای سرتان آویزان کردیم. و (در آن زمان گفتیم) که بزودی بپذیرید کتابی (تورات) را که ما به شما دادهایم با کمال نیرو؛ و به یاد آورید احکامی راکه در آن (کتاب) است، امید میرود که شما به سبب آن تقوی پیشه شوید.

فایده: هنگامیکه کتاب تورات درکوه طور به حضرت موسی علیه السلام عطا شد، وی برگشت و آنرا به قوم خود نشان داد و احکام آنرا بازگو کرد. احکام یاد شده اندکی سنگین بود؛ اما متناسب با احوال آنها بود، نخست آنها گفتند که اگر خدا شخصاً بگوید که این کتاب من است آنرا می‌پذیریم «که شرح آن قبلاً گذشت» خلاصه، آن هفتاد نفری که همراه حضرت موسی علیه السلام به کوه طور رفته بودند، برگشتند و گواهی دادند؛ اما در گواهی خود افزودند که حق تعالی در پایان فرموده است که احکامی را که می‌توانید، انجام دهید و آنها را که نمی‌توانید مشمول عفو قرار می‌گیرد، بدین ترتیب شرارت طبیعی آنها از یک سو و سنگینی احکام از سوی دیگر، بهانه‌ای دستشان داد و علناً گفتند که ما نمی‌توانیم به این کتاب عمل کنیم. در اینجا بود که حق تعالی به فرشتگان دستور داد تا یک قطعه بزرگ از کوه طور را برداشته و بالای سر آنها آویزان نمودند و به آنها (یهودیان) گفتند که یا حکم تورات را بپذیرید یاکوه بر سر شما فرود

خواهد آمد؛ سرانجام بر خلاف میل باطنی خود آنرا پذیرفتند.

رفع یک شبهه: در اینجا این امر مشتبهه میگردد که اگر اکراهی در دین نیست، چرا در اینجا اکراه پیش آمد؟ پاسخ این است که اکراه برای ایمان آوردن نبود؛ زیرا آنها با رغبت، اسلام را پذیرفتند. سپس علیه آن طغیان کردند، و کیفر باغیان در تمام ممالک از عامه مخالفین و دشمنان جداست؛ یعنی در هر دولتی برای آنان فقط دو راه وجود دارد یا باید اطاعت انتخاب کنند یا اینکه کشته شوند بدین جهت کیفر مرتد در اسلام قتل است و کیفر کفر قتل نیست.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ

پس از آن شما برگشتید پس اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمی بود.

مِّنَ الْخٰسِرِيْنَ (۶۴)

حتماً شما تباه‌می‌گشتید.

خلاصه تفسیر

شما بعد از این میثاق (از آن) برگشتید پس اگر بر شما فضل و رحمت خدا نمی‌بود(اقتضای این عهد شکنی این بود که) حتماً شما (فوراً) تباه (هلاک) می‌شدید (اما عنایت و رحمت عامه حق تعالی است که تا پایان حیات دنیوی بما مهلت داده است؛ ولی سرانجام پس از مرگ به و بال اعمال خود گرفتار خواهیم شد.)

فایده: رحمت عامه حق تعالی در دنیا شامل مومن و کافر می‌باشد که تندرستی و راحت دنیوی است و رحمت خاصه در آخرت ظاهر میگردد که از نشانه‌های آن نجات و قرب خداوندی می‌باشد. ظاهراً مخاطب قسمت آخر آیه، یهودیان زمان آن حضرتﷺ می‌باشند. زیرا

عدم ایمان به آن حضرت مشمول عهد شکنی می‌گردد،بدین جهت آنانرا در گروه عهدشکنان قرار داده بعنوان مثال می‌فرماید: ما برای شما عذابی را که برای بی‌ایمانان و عهد شکنان نازل می‌کردیم نفرستادیم. (این فقط لطف و عنایت پروردگار می‌باشد که به برکت وجود آن حضرتﷺ اکنون از آنگونه عذابها نازل نمی‌شود بنابراین برخی از مفسرین فضل و رحمت خدا را به بعثت محمدی تفسیر کرده‌اند، برای تایید این مطلب واقعه‌ای از بی‌ایمانان گذشته در آیه بعدی بیان می‌شود.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِيْنَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُوْنُوْا

و شما خوب می دانید کسانی را که در روز شنبه تجاوز نمودند پس ما گفتیم به آنان که باشید بوز

قِرَدَتاً خَاسِئِيْنَ (۶۵) فَجَعَلْنٰهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا

ینه ذلیل شده پس قرار دادیم این واقعه را عبرتی برای کسانی که در آنجا بودند و کسانی که پشت

وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِيْنَ (۶۶)

سر می آیند و نصیحتی برای تقوی پیشه گان

خلاصه تفسیر

و شما میدانید(حال) کسانی را که از شما (از حد شرعی) تجاوز کردند درباره(حکمی که متعلق به) روز شنبه (بود که در آن روز،ماهی صید نکنند) پس ما به آنان (از جهت مسخ کردن بحکم قهری تکوینی خود) گفتیم که شما بوزینه‌ای خوارشده باشید(آنان نیز به هیات بوزینه‌ها مسخ شدند) پس ما آنرا یک(حادثه) عبرت (انگیزی) قرار دادیم برای کسانیکه با آنان همزمان بودند و برای کسانیکه در زمانهای بعد می آیند و (نیز این واقعه را) برای خدا ترسان موجب نصیحت قرار دادیم.

فایده: این واقعه بنی‌اسرائیل در زمان حضرت داود بوقوع پیوست، روز شنبه برای بنی‌اسرائیل بی‌نهایت محترم و برای عبادت مقرر بود، وصید ماهی در آن روز ممنوع شده بود و چون آنها در کنار ساحل دریا زندگی میکردندو به صید ماهی بسیار علاقمند بودند این حکم الهی را نپذیرفتند و اقدام به صید ماهی نمودند بدین جهت از جانب خدا عذابی بصورت مسخ بر ایشان نازل شد و پس از سه روز همه مردند، ناظرین وسامعین این واقعه دو گروه بودند: فرمانبرداران و نافرمانان. این حادثه برای نافرمانان توبیخ کننده بود بدین جهت آنرا به نکال تعبیر کرد و برای فرمانبرداران نگاهدارنده بود که آنرا به موعظه تعبیر نمود.

معارف و مسایل

بکار بردن چنین تدبیری در امور دینی که از آن اصل حکم شرعی باطل گردد، حرام است، در اینجا اعتدای یهودیان یعنی تجاوز از حدود را ذکر میکند و آنراعلت نزول عذابش میداند، از روایات چنین معلوم میشود که آن کار تخلف علنی از حکم شرعی نبود؛ بلکه تدبیری بود که از آن بطلان حکم شرعی لازم می‌آمد، مثلاً روز شنبه ریسمان را به دام ماهی می‌بستند و آنرا در دریا رها میکردند و سر دیگر طناب را به زمین می‌بستند و روز یکشنبه ماهی صید شده را از آب بیرون میآوردند و میخوردند. این تدبیری بود که نه تنها از آن ابطال حکم شرعی بلکه استهزای آن لازم میآمد بدین جهت آن تدبیر کنندگان سرکش محسوب شدند و برای آنها عذاب نازل گشت.

اما از این مطلب حرمت آن تدابیر فقهی ای لازم نمی‌آید که برخی از آنها را آن حضرت ﷺ نشان میدادند، مثلاً دو کیلو خرما گرفتن در عوض یک کیلو خرمای خوب داخل ربا است اما برای رهائی از ربا آن حضرت ﷺ تدبیری نشان داد که جنس را به عوض جنس نگیرید بلکه با

قیمت خرید و فروش نمائید چون هدف در اینجا عمل بر حکم شرعی است پس نه ابطال آن مقصود است و نه آن بوقوع پیوسته است، هم چنین فقها کرام به خاطر نجات از حرام در برخی مسائل دیگر تدابیری از این قبیل نشان داده‌اند که اگر کسی آنها را مانند حیله‌های یهود قرار دهد دچار اشتباه می باشد.

واقعه مسخ صورت یهود

در تفسیر قرطبی آمده است که یهودیان در بدو امر چنین حیله‌ای بکار می‌بردند و ماهی میگرفتند، اما رفته رفته آشکارا اقدام به صید ماهی کردند. سپس مردم به دو گروه تقسیم شدند؛ یکی گروه علما و صالحین که یهود را از انجام این کار باز می‌داشتند ولی متاسفانه آنها توجهی نمی‌کردند. بناچار ایشان (گروه علما) رابطه خود را با آنها قطع نمودندو شهر را به دو بخش تقسیم نمودند در یک قسمت نافرمانان سکونت کردند و در قسمت دیگر علماء، روزی مشاهده کردند که سراسر منطقه نافرمانان را تاریکی فراگرفته است. مردم گروه گروه جهت بازدید بدانجا رفتند و با کمال تعجب دیدید که آنان همه بصورت بوزینه مسخ شده‌اند. حضرت قتاده میفرماید: جوانان آنها بشکل بوزینه و پیرانشان بشکل خوک در آمده بودند، بوزینه‌های مسخ شده بستگان خود را می‌شناختند نزد آنان می‌آمدند و گریه می‌کردند.

نژاد قوم مسخ شده باقی نمی‌ماند

به روایت حضرت عبدالله بن مسعود در صحیح مسلم حدیث صحیح از رسول خداﷺ که در این مورد نقل شده آنست که بعضی نسبت به بوزینه‌ها و خوکهای زمان خود از آن حضرتﷺ پرسیدند که آیا اینها همان یهودیان مسخ شده هستند؟ آن حضرتﷺ فرمود: خیر؛ زیرا حق تعالی برای هر قومی که عذاب مسخ نازل کند آن قوم از بین میرود؛ یعنی

(ظرف مدت چند روز هلاک می‌شوند.) سپس فرمودند که بوزینه و خوک از ابتدا در جهان وجود داشته و امروز هم وجود دارد و این بوزینه‌ها و خوکهای مسخ شده با آنها ارتباطی ندارند. بعضی از مفسرین بحواله صحیح بخاری سزای زنا بین بوزینه‌ها را بصورت سنگسار نقل کرده‌اند، اما این واقعه نه در نسخه‌های صحیحه بخاری وجود دارد و نه این روایت صحیح است. علامه قرطبی آنرا در این مقام با تفصیل بررسی و بیان کرده است.

وَ اِذْ قَالَ مُوْسیٰ لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً قَالُوْٓا

وقتی‌که گفت موسی به‌قوم خویش که خدامی فرمایدشماراکه گاوی ذبح‌کنید. آنان‌گفتند

اَتَتَّخِذُنَا هُزُواً قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِیْنَ (۶۷)

تو داری مارامورداستهزاءقرارمی‌دهی فرمودبه‌خداپناه‌می‌برم‌ازاین‌که‌من‌ازجاهلان‌باشم.

خلاصه تفسیر

و(بیاد آورید) آن وقتی راکه حضرت موسی علیه السلام به قوم خود گفت: خدای تعالی شما را امر می‌کند که (اگر میخواهید قاتل این جسد را بشناسید) پس یک گاو ذبح کنید و (بکشید) آنان گفتند که آیا شما دارید ما را مسخره می‌کنید؟ (ذبح گاو با پیدا شدن قاتل چه ربطی دارد؟) موسی علیه السلام فرمود: پناه بر خدا که من کار جاهلانه بکنم(با احکام خداوند مسخره کرده باشم)

فایده: آورده‌اند که در بنی اسرائیل قتلی بوقوع پیوست که علت آنرا در کتاب «مرقات» شرح «مشکوة» چنین نوشته‌اند: شخصی خواستگار دختری شد؛ اما پدر دختر موافقت نکرد. آن شخص او را کشت و

متواری شد. طوری که کسی آدرس او را نمی دانست. معالم از کلبی چنین نقل کرده است که تا آن زمان راجع به آن در تورات قانون شرعی نازل نشده بود؛ از این نکته روشن میشود که این واقعه قبل از نزول تورات بوقوع پیوسته است. خلاصه بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه السلام گفتند که ما میخواهیم قاتل او را بشناسیم، حضرت موسی علیه السلام به فرمان خدا دستور کشتن گاوی را صادر کرد. ولی آنها بر حسب عادت و طبیعت خویش به بهانه گیری پرداختند که شرح آن در آیات آینده می آید.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَّنَا مَا هِيَ ط قَالَ اِنَّه يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا

گفتند دعا کن برای ما پیش پروردگارت نشان دهد بما که چگونه گاوی است گفت می فرماید که آن

فَارِضٌ وَّ لَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ ط فَافْعَلُوْا مَا تُؤْمَرُوْنَ (۶۸)

گاوی است نه پیر و نه کوچک میانه است بین پیری و جوانی انجام دهید آنچه بشما امر شده است گفتند

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَّنَا مَا لَوْنُهَا ط قَالَ اِنَّه يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَآءُ

از پروردگارت بخواه نشان دهد که رنگش چگونه است گفت می فرماید که آن گاوی است زرد رنگ که

فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النّٰظِرِيْنَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَّنَا مَا هِيَ اِنَّ

رنگش پخته است که خوش می شوند از آن بینندگان گفتند دعا کن برای ما پیش پروردگارت نشان دهد به

الْبَقَرَ تَشٰبَهَ عَلَيْنَا وَ اِنَّا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُوْنَ (۷۰) قَالَ اِنَّه يَقُوْلُ

ما که چه قسم گاوی هست زیرا درباره آن در شک و تردید می باشیم و ما بخواست خدا راه یاب خواهیم بود. گفت

اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُوْلٌ تُثِيْرُ الْاَرْضَ وَ لَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ

می فرماید: که آن گاوی است نه محنت کشی که شخم زند زمین را و نه آبیاری کند مزرعه را بی عیب که هیچ لکه ای

فِيْهَا ط قَالُوا الْئٰنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوْهَا وَمَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ (۷۱)

در آن نیست گفتند اکنون حق را آشکار کردی پس ذبح کردند آنرا در صورتی که قبلاً آمادگی نداشتند

خلاصه تفسیر

آنها (مردم) گفتند که شما بخواهید برای ما از خدا که برای ما بیان کند اوصاف این (گاو) را،آن حضرت فرمود: (خداوند در پاسخ در خواست من) می‌فرماید: که چنان گاوی باشد که نه پیر باشد و نه زیاد کوچک (خردسال) بلکه جوانی باشد، در میان هر دو نوع (پس اکنون بیشتر بهانه گیری نکنید) بلکه آنچه به شما امر شده انجام دهید. گفتند که خوب است، این را هم از خدا برای ما بخواهید تا اینرا (هم) برای ما توضیح دهد که آن گاو مورد نظر چه رنگی داشته باشد؟

آن‌حضرت (موسی) فرمود که:(راجع به این خدای تعالی) می‌فرماید: که آن گاوی است زرد رنگ که رنگش خیلی تیز و برای ناظرین فرح بخش باشد. گفتند که (اکنون این بار) از خدا برای ما بخواه (که جواب سوال اول را قدری روشنتر) توضیح دهد، که آن گاو دارای چه اوصافی است . زیرا هنوز ما درباره آن (قدری) دچار اشتباه هستیم (که آیا آن گاو ساده می‌باشد یا عجیب و غریب که در شناسائی قاتل اثر خاصی دارد) و مااگر خدا بخواهد (این بار) درست خواهیم فهمید. موسی علیه‌السلام جواب داد که حق تعالی چنین میفرماید: که آن (حیوانی عجیب و غریبی نیست بلکه گاو ساده‌ای است که باید دارای صفات زیر باشد) نه در شخم زدن زمین بکار رفته باشد که در آن زمین شخم شود و نه (در کشیدن آب از چاه مستعمل که) از آن مزرعه آبیاری شود(الغرض از هر نوع عیب) سالم باشد و در آن (بهیچوجه) کوچکترین لکه‌ای از رنگهای دیگر بجز رنگ زرد نباشد (این را شنیده) گفتند که (بلی) اکنون تو سخن درست (و روشنی) فرمودی.

(القصه به جستجوی حیوان پرداختند و آن را خریدند) پس آنرا ذبح کردند در حالیکه بظاهر برای انجام آن آماده نبودند.

فایده: در حدیث آمده است که اگر آنها بهانه گیری نمیکردند دچار این همه زحمت نمی‌شدند و کشتن هر نوع گاوی برای حل این مسئله

کفایت می‌کرد.

وَ اِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّٰرَءْتُمْ فِيْهَا ط وَ اللّٰهُ مُخْرِجٌ مَّا
وقتی که کشتید نفسی را پس تهمت زدید آنرا بر یکدیگر و خدا آشکار کننده
كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ (۷۲) فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ بِبَعْضِهَا ط كَذٰلِكَ
است آنچه پنهان می کردید پس گفتیم بزنید برآن مرده پاره‌ازگاو چنین زنده می‌کند
يُحْيِ اللّٰهُ الْمَوْتىٰ وَيُرِيْكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ (۷۳)
خدامردگان راونشان می‌دهدبه شما نمونه ای ازقدرت خویش تا شما بیند یشید.

خلاصه تفسیر

(و بیاد آورید که) چون (یکی از) شما کشتید کسی را سپس (برای تبرئه خویش) قتل او را بر یکدیگر می‌انداختید و خداوند متعال میخواست که آشکار کند آنچه را که شما (مردم جنایتکار) میخواستید پنهان نگهدارید. لذا (پس از ذبح گاو) ما دستور دادیم که بزنید بر (نعش) این (مقتول) قطعه‌ای از آن (گاو) را.(پس همینکه زدند، او زنده شد. در آینده در پاسخ به منکرین قیامت حق تعالی از این داستان بعنوان استدلال و مقایسه استفاده میکند که) این چنین حق تعالی مردگان را (در قیامت) زنده خواهد کرد.

والله تعالی نمونه‌های (از قدرت) خود را به شما نشان می‌دهد به امید آنکه شما از عقل استفاده کنید.(و از مشاهده یک نظیر از انکار نظیری دیگر باز آئید)

فایده: هنگامیکه این کار با شخص مقتول انجام گرفت زنده شد و نام قاتل خود را گفت و بلافاصله مرد. در اینجا بدین جهت سخن مقتول

کافی بود که حضرت موسی علیه‌السلام از طریق وحی میدانست که او راست میگوید در غیر اینصورت سخن مقتول بدون شهادت شرعی برای اثبات قتل بر کسی کافی نیست.

شاید در اینجا این شک بوجود آید که حق تعالی بدون کشتن گاو قادر به زنده کردن مرده بود، یا بدون زنده ساختن مرده می توانست قاتل را معرفی کند، پس چه نیازی داشت که این همه مقدمه فراهم کند؟ پاسخ این است که هیچ فعل خدا بنا به ضرورت و نیاز انجام نمی‌گیرد؛ بلکه مبنی بر حکمت و مصلحتی صادر می‌شود. زیرا حکمت هر حادثه در علم خدا وجود دارد. ما نه مکلف هستیم که حکمت هر حادثه را بدانیم و نه دانستن آن برای ما الزامی است. پس بجای اینکه خود را در جستجوی آنها ضایع کنیم، بهتر است طریقه تسلیم و سکوت را در پیش گیریم.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوْبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً ط

پس سخت شدند دلهایتان بعد از این؛ پس شدند آنها مانند سنگ یا از آنهم سخت‌تر

وَ اِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهٰرُ ط وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ

و بعضی از سنگها بگونه ای است که جاری میشود از آن نهر ها و بعضی از آنها می

فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَآءُ وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَ مَا اللّٰهُ

شکافدو از آنها آب بیرون می آید و بعضی از آنها می غلطد از ترس خدا و خداوند از

بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ (۷۴)

کارهای شما غافل نیست.

خلاصه تفسیر

(با گلایه از عدم متاثر شدن دلهای یهودیان از حوادث گذشته

میفرماید) بعد از چنین حوادثی (شایسته بود که دلهایتان کاملاً نرم و مملو از عظمت پروردگار می شد اما) دلهایتان باز هم سخت ماند(طوری که باید گفت) مثال آنها مانند سنگ است یا (بگویند) که در سختی از آن(هم) اضافه (میباشند) و (بدین جهت بسیار سخت‌تر گفته شده زیراکه) بعضی از سنگها طوری است که از آنها نهرهای (بزرگی) منفجر شده جاری میشوند و بعضی از آنها طوری است که شکافته می شوند. سپس از آنها (اگر نه زیاد اما قطره قطره) آب بیرون می آید، و بعضی از آنها طوری است که از ترس خدا از بالا بپایین می‌ریزد (و در دلهای شما هیچ گونه اثری نمی‌گذارد) و حق تعالی از (اینگونه) اعمال (بد) شما (که در اثر این قساوت صادر میگردد) غافل نیست(خیلی زود شما را به سزای آن اعمال خواهد رساند).

فائده: در اینجا سه اثر از سنگ بیان شد: نخست جریان یافتن آب زیاد از آن، دوم خروج آب کم از آن، (این دو مورد برای کسی جای شک باقی نگذاشته است) خصوصیت سوم آن، ریزش خود سنگ است از بالا به پایین در اثر ترس از خدا. در اینجا ممکن‌است این تردید بوجود آید که عمل فوق چگونه از سنگ امکان پذیر است؟ در حالی که سنگ فاقد حس و عقل می‌باشد؟.

باید دانست که برای ترس، نیاز به داشتن عقل نیست: زیرا در حیوانات فاقد عقل، ترس دیده می‌شود. اما دلیلی بر این‌که جمادات فاقد حس‌اند، وجود ندارد. زیرا حس وابسته به حیات است. و چه بسا امکان دارد که جمادات دارای چنان حیات لطیفی باشند که ما نتوانیم آنرا درک کنیم. همانطور که بسیاری از دانشمندان نمی‌توانند احساس جوهر مغز را درک کنند. بلکه تنها توسط دلایل آنرا می‌پذیرند، و دلایل نص قرآن کمتر از طب نیست.

همچنین نمی‌توان ادعا کرد که همیشه ترس علت ریزش کوه است و بس، زیرا حقتعالی میفرماید: برخی از سنگها از ترس خدا فرو میریزند.

بنابراین انگیزه ریزش کوهها زیاد است که برخی از آنها انگیزه های طبیعی است و یکی از آنها هم ترس از خدا میباشد. اینجا در ذکر سه نوع سنگ، ترتیبی در نهایت لطافت و بیان مقصود و بی‌نهایت بلیغ نشان داده شده است یعنی متاثر شدن برخی از سنگها آنقدر قوی است، که نهر از آن روان میشود و خلق خدا از آن استفاده میبرند، و دلهای یهود چنین هم نیست که از اذیت و آزار رسانی به خلق ذوب شود و تأثر برخی از سنگها کمتر از آن است، که نفع کمتری از آن به مردم می‌رسد. پس نرمش این دومی در برابر اولی کمتر خواهد بود؛ ولی دلهای آنها از این سنگ درجه دوم هم سخت‌ترند. و برخی دیگر از سنگها اگر چه تا این حد متاثر نمی‌شوند، اما باز هم در آنها یک نوع اثر وجود دارد که از ترس خدا از بالا به پائین فرو میریزند، اگر چه تاثر این نسبت به دو نوع اول ضعیف‌تر است اما در قلوب آنها تا این حد هم جذبه انفعال و تاثر وجود ندارد.

اَفَتَطْمَعُوْنَ اَنْ يُّؤْمِنُوْا لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُوْنَ

ای مسلمانان آیاطمع داریدآنهاسخنان شماراباوردارند وگروهی‌ازآنهامی‌شنیدند

كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُوْنَه مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَ هُمْ يَعْلَمُوْنَ(۷۵)

کلام خدا را پس آنرا درک نموده تغییر می دادند؛ در حالی که می دانستند.

خلاصه تفسیر

(امید و توقع مسلمانان را که می‌کوشیدند تا یهود ایمان بیاورند، با بیان احوال و وقایع آنها از این آیه دفع نموده می‌فرماید: ای مسلمانان) آیا باز هم شما (با شنیدن این داستان هنوز) توقع دارید، که یهود به گفته شما ایمان می‌آورند، در حالی که (بالاتر از این وقایع مذکور امر دیگری نیز از آنان به وقوع پیوسته است که) گروهی از آنها چنین گذشته اند که کلام

خدا را می‌شنیدند و سپس آنرا تغییر می‌دادند و آن هم پس از درک آن و (عجب اینکه) می‌دانستند (که ما داریم کار زشت و ناروائی می‌کنیم و موجب اینگونه امور فقط اغراض نفسانی می‌تواند باشد)

فائده: کسانیکه چنان بی‌پروا و اسیر هواهای نفسانی باشند، چگونه بگفتن و شنیدن سخن کسی باز می‌آیند و کی حاضر می‌شوند تا به سخن کسی گوش فرا دهند، و مراد از کلام الهی یا کتاب تورات و شنیدن آن بواسطه انبیاء علیهم السلام است، و مراد از تحریف آن است که در بعض کلمات یا در تفسیر آنها یا در هر دوی آنها تغییر بوجود آید و یا مراد از کلام آن کلامی است که هفتاد نفری که برای تصدیق حضرت موسی علیه السلام به کوه طور رفته بودند در آنجا آنرا شنیده بودند، لذا مراد از سماع شنیدن آن بدون واسطه است ،و مقصد از تحریف، اینکه پیش قوم خود گفتند که خداوند در آخر نیز فرموده است، هر حکمی راکه نتوانستید بجا بیاورید از شما عفو می‌باشد. اگر یهود موجود در عهد آن حضرت صلی الله علیه وسلم هیچ یک از امور مذکوررا انجام نداده بودند اما چون از اعمال گذشتگان و نیاکان خود اظهار نفرت و انزجار نکردند آنان هم در حکم گذشتگان قرار گرفتند.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْٓا اٰمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلٰى بَعْضٍ

وچون ملاقات می‌کنند با مسلمانان می‌گویند ما مسلمانیم و چون تنها می‌شوند با یکد-

قَالُوْٓا أَتُحَدِّثُوْنَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَآجُّوْكُمْ بِهٖ عِنْدَ

نگر می‌گویند چرا می‌گوئید آن چه را خدا بر شما اظهار داشته تا تکذیب کنند شما را پیش

رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُوْنَ (۷۶)

پروردگارتان آیا نمی‌فهمید.

خلاصه تفسیر

و چون (منافقان یهود) با مسلمانان ملاقات می‌کنند (به آنان) می‌گویند که ما نیز ایمان آورده‌ایم و چون در تنهائی بعضی (از این منافقان یهود) پیش بعضی دیگر از یهودان علنی می‌روند،(ادعای هم مشربی و هم مسلکی باآنان می‌نمایند آنگاه آنها) می‌گویند که شما چرا (چنین ستم ظریفی می‌کنیدکه) به (خاطر سر خوش کردن) مسلمانان اموری را نشان می‌دهید که خداوند (در تورات جهت تقویت مذهب آنها) بر شما منکشف فرموده است،(و بنا به مصلحتی آنها را پنهان نگهداشتیم) مگر نمی دانید که در نهایت آنان از روی حجت بر شما غالب خواهند آمد که (ببینید) این مطلب از نزد خداوند (در کتاب خود شما آمده) است؟ آیا شما (این امر واضح و روشن را هم) نمی‌فهمید؟.

فائده: در برخی موارد منافقان به صورت تملق سخنانی جهت اظهار صدق ایمان خویش به پیش مسلمانان می‌گفتند که در شأن رسول خداﷺ پیشگوئیهای در تورات آمده است. و یا نسبت به قرآن خبری در آن هست و این قبیل صحبتها می‌گفتند اما یهودان دیگر آنها را ملامت می‌کردند که نباید شما اینگونه امور سری را به مسلمانان بازگو نموده فرصتی به آنها بدهید تا در احتجاج علیه شمااز کتاب خود شما استدلال نموده بر شما غالب آیند.

اَوَلاَ يَعْلَمُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّوْنَ وَمَا يُعْلِنُوْنَ (۷۷)

آیانمی دانندکه خدامی داندآنچه پنهان‌می‌کنندوآنچه ظاهرمی کنند. وبعضی

وَمِنْهُمْ اُمِّيُّوْنَ لاَ يَعْلَمُوْنَ الْكِتٰبَ اِلَّآ اَمَانِيَّ وَ اِنْ هُمْ اِلَّآ

ازآنهاناخوانندنمی‌دانندکتاب راجزازچندآرزوی‌دروغین ونیست پیش آنان

يَظُنُّوْنَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِّلَّذِيْنَ يَكْتُبُوْنَ الْكِتٰبَ بِاَيْدِيْهِمْ ثُمَّ

جزخیالات پس هلاکت‌هست برآنها که‌می نویسندکتاب رابه‌دستهای خویش

يَقُوْلُوْنَ هٰذَا مِنْ عِنْدِاللّٰهِ لِيَشْتَرُوْا بِهٖ ثَمَناً قَلِيْلًا فَوَيْلٌ
سپس می‌گویند این از طرف خداست تا بگیرند بر آن مقداری مال پس هلاکت
لَّهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ اَيْدِيْهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُوْنَ (۷۹)
هست برای آنها از نوشته دستهایشان. و هلاکت هست برای آنها از کسب خودشان.

خلاصه تفسیر

آیا نمی‌دانند که خداوند از همه چیز آگاه است، از آنچه پنهان می‌کنند، و از آنچه آشکار می‌نمایند(پس اگر منافقان کفر خود را از مسلمانان پنهان نمودند، یا آن ملامت گران مطالبی را مشتمل بر بشارت آن حضرت ﷺ پنهان نگهداشتند، چه میشود، خداوند از همه امور آگاه و با خبر است چنانکه در وقت مناسب آن مسلمانان را از دو مطلب فوق با خبر کرد.)

در این آیه ذکری از یهودان باسواد بود و در آیه بعدی از یهودان بی‌سواد یاد آوری می‌شود که:

بسیاری از آن (یهودها) بیسواد (نیز) هستند که علمی از کتاب ندارند بجز از سخنانی دل خوش کن(که بدون سند و مدرک یاد دارند)و نیستند بجز اینکه (چنین) خیالهای (بی‌اساس) در اذهان خود می‌پرورانند(و این در اثر آن است که قدری از تعالیم ناقص و آمیخته علما پیش آنها است و اضافه بر آن درک کاملی هم ندارند، پس در این صورت بجز از بافتن خیالهای بی اساس کی به تحقیق حقایق واقعه نایل می‌گردند.

به قول بعضی: «کریلا اورنیم چڑھا اسمین مٹھائی کہاں»: یعنی تلخی بالای تلخی است پس شیرینی از کجا، چون بزرگترین علت این توهم پرستی خیانت علما است لذا آنان در قبال سایر مردم از نظر جرم در

خط مقدم قرار می‌گیرند. چنانکه می‌فرماید: که(وقتی عوام سزاوار زجر و توبیخ می‌باشند در صورتی که سبب اصلی جهالت و نادانی آنها علماء می‌باشند)، پس بزرگترین هلاکت نصیب کسانی است که می‌نویسند کتاب (تورات تحریف شده) را به دستهای خویش و آنگاه پس (به عوام) می‌گویند: این (حکم) از جانب خدا (چنین نازل گردیده) است هدف ایشان (فقط) این است که با این تدبیر قدری پول بدست بیاورند پس هلاکت بزرگی بر آنها در اثر این (تحریف کتاب پیش» می‌آید که به دست خود نوشته بودند و تباهی بزرگی بر آنها در اثر آن (وجه نقدی) می‌آید، که آنان کسب می‌کردند.

فائده: چون در اثر فتواهای اشتباهی که به خاطر رضاجوئی مردم می‌دادند، وجه نقدی به آنها می‌رسید و نیز در نظر آنها وقعت و احترامی داشتند بدین خاطر تحریفات لفظی و معنوی در تورات بکار می‌بردند؛ لذا در این آیه بر این عمل زشت تهدید گردیدند.

وَ قَالُوْا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّآ اَيَّاماً مَّعْدُوْدَةً قُلْ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَاللهِ عَهْداً

ومی‌گویند هرگزنمی‌رسدبه ماآتش مگرچند روز شمرده‌بگوآیاگرفته‌ایدازپیش خداعهدی

فَلَنْ يُّخْلِفَ اللهُ عَهْدَهٗٓ اَمْ تَقُوْلُوْنَ عَلَى اللهِ مَالَا تَعْلَمُوْنَ (۸۰)

که هرگز او به عهد خود تخلف نمی‌کند یا می‌گوئید نسبت به خدا آنچه نمی‌دانید.

خلاصه تفسیر

و (یهود این‌را نیز) گفتند که آتش (دوزخ) هرگز ما را لمس نمی‌کند مگر چند روز شمرده (پس ای محمدﷺ به ایشان) بگو که آیا شما (نسبت به این ادعای خویش) از خداوند عهد(و پیمانی) گرفته‌اید که خداوند در این باره بر خلاف آن عهد خویش هرگز رفتار نخواهد کرد. و

یا عهد و پیمانی نگرفته‌اید بلکه همین طور سخنی به خدا نسبت می‌دهید، که از آن نزد شما هیچ مدرک علمی وجود ندارد.

فائده: حضرات مفسرین توجیهات مختلفی بر این قول یهود ذکر نموده‌اند، که از آنجمله یکی در اینجا ذکر می‌گردد و آن اینکه این امر محقق است که اگر مؤمن، عاصی و گناهکار باشد، بقدر گناهانش به عذاب دوزخ گرفتار می‌گردد؛ ولی چون ایمان دارد در عذاب جاوید جهنم باقی نخواهد ماند بلکه پس از مدتی از آن نجات خواهد یافت. لذا حاصل ادعای یهود این بود که چون دین حضرت موسی علیه‌السلام منسوخ نشده است آنها مومن می‌باشند، و در اثر انکار نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم کافر نشده‌اند، پس اگر چند روزی بنا به گناهی که به آن مرتکب شده‌اند،در جهنم بروند بالاخره از آن نجات خواهند یافت.

اما چون این ادعای آنان بناء الفاسد علی الفاسد می‌باشد، زیرا ادعای ابدیت دین حضرت موسی(ع) به جای خود اشتباه است لذا با انکار نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم آنها کافر شده‌اند و در هیچ کتاب آسمانی نیامده است که کفار پس از مدتی از دوزخ نجات می‌یابند تا بتوان آنرا به عهد خداوند تعبیر نمود لذا ثابت گردید که ادعای آنها فاقد دلیل بلکه بر خلاف دلیل می‌باشد.

بَلٰى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَّ اَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيْٓـئَتُهٗ فَاُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ

چراچنین نمی‌باشد هرکس کرد گناهی واحاطه نمودبه او گناهش پس ایشانند باشندگان

النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ (۸۱) وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ

دوزخ‌که‌برای‌همیشه‌درآن‌می‌مانندو کسانی که ایمان آوردندوکردند کارهای نیک‌ایشانند

اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ (۸۲)

ساکنان جنت. که برای همیشه درآن‌می‌مانند.

خلاصه تفسیر

معیار جاوید ماندن در دوزخ

چرا بجز چند روزی به شما آتش (دوزخ)نمی‌رسد.(بلکه جاوید ماندن تان در آن لازمی است زیرا معیار نزد ما چنین است که) هر کس که عمداً کارهای ناشایسته انجام داده باشد و خطایا (و کوتاهیها) ی او (چنان) اورااحاطه‌نمایند(که اثری از نیکیها برایش باقی نماند)پس چنین مردم دوزخی هستند که برای همیشه در آن می‌مانند و کسانی که (به‌خدا و رسول) ایمان بیاورند و کارهای نیک انجام دهند، ایشان اهل بهشت‌اند که برای همیشه در آن ماندگار خواهند شد.

فائده: احاطه نمودن خطایا بدان معنی که در بالا ذکر گردید، مختص به کفار می‌باشد، زیرا در اثر کفری که دارند هیچ عمل صالحی از آنها پذیرفته نمی‌شود، بلکه اگر پیش از کفر اعمال نیک انجام داده‌اند، آن هم ضایع و حبط خواهد شد. لذا در وجود کفار از سر تا به قدم بجز بدی چیز دیگری نمی‌باشد. و سزای آن بطور ابد جهنم خواهد بود، بر خلاف اهل ایمان که اولا ایمان آنان خود عملی ل بسیار نیک است ثانیاً اعمال فرعی نیز در نامه اعمال آنان درج می‌گردد. پس وجود آنان از آثار نیکی تهی نمی‌باشد. لذا احاطه مذکور در حق آنان صادق نمی‌آید.

خلاصه اینکه وقتی موافق به این معیار، جاوید ماندن کفار در جهنم ثابت گردید و چون حضرت موسی علیه‌السلام خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیستند؛ زیرا بعد از ایشان حضرت عیسی علیه‌السلام و پس از حضرت عیسی علیه‌السلام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم مبعوث گردیدند و یهود با انکار از نبوت ایشان در ردیف کفار در آمدند، لذا موافق با این معیار آنها مخلد فی النار می‌باشند پس ادعای آنها از روی دلیل قطعی باطل قرار گرفت.

وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ لَا تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ

و وقتی که گرفتیم ازبنی اسرائیل پیمان که عبادت تکنید مگر برای خدا و به پدرو مادر

اِحْسَاناً وَّ ذِی الْقُرْبٰى وَ الْيَتٰمٰى وَ الْمَسٰكِيْنِ وَ قُوْلُوْا لِلنَّاسِ

نیک‌رفتارکنید و به خویشاوندان و یتیمان و محتاجان و بگوئید به همه مردم سخن

حُسْناً وَّ اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا الزَّكٰوةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ اِلَّا قَلِيْلاً مِّنْكُمْ

خوب و بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را پس شما برگشتید مگر اندکی از شما

وَ اَنْتُمْ مُّعْرِضُوْنَ (۸۳)

وشماهستید روگردان.

خلاصه تفسیر

(بیاد آورید آن) وقتی که ما از بنی اسرائیل (در تورات) عهد و پیمان گرفتیم که بجز خدا (هیچ کسی را) عبادت نکنید و به پدر و مادر با بهترین روش خدمت نمائید و نیز از خویشان و فرزندان بی‌پدر و محتاجان. و (وقتی می‌خواهید) با عموم مردم (صحبت کنید) با بهترین روش صحبت کنید و نماز را با پایبندی نگهدارید و زکوة را اداکنید، پس شما (با وجودیکه عهد و پیمان بسته بودید) از آن برگشتید بجز افرادی چند و برگشت بعد از اقرار عادت مستمری شما است.

فائده: مراد از افرادی چند کسانی هستند که کاملاً بر تورات پایبند بودند که قبل از نسخ تورات پایبند شریعت موسوی و بعد از نسخ آن بر شرع محمدی پای بند گشتند.

مسئله: از این أمر معلوم گردید که توحید و خدمت والدین و خوش رفتاری با خویشاوندان و یتیمان و محتاجان و نیز نرمش و صحبت نیک با سایر مردم و اقامه نماز وادای زکوة در اسلام و شرایع گذشته بطور یک

نواخت مشترک می‌باشند و مراد از «قُوْلُوْا الِلنَّاسِ حُسْناً» قولا ذاحسن، هست، و خلاصه اینکه به هنگام صحبت نمودن با مردم از خود پیشانی گشاده وسعه صدر نشان دهید، اعم از اینکه روی صحبت شما با مردم نیک باشد و یابد، از اهل سنت باشد و یا اهل بدعت، البته در ارتباط با امور دین مداهنت و حق پوشی نکنید؛ زیرا زمانی که خداوند حضرت موسی علیه‌السلام و حضرت هارون علیه‌السلام را بسوی فرعون اعزام نمود، آنان را چنین راهنمائی فرمود که: «قُوْلاَلَه قَوْلاً لَيِّناً»؛ لذا کسی که امروز براه حق دعوت می‌کند از حضرت موسی علیه‌السلام بالاتر نیست و مخاطب او هم در هر حدی باشد از فرعون بدتر و خبیث‌تر نیست.

طلحه بن عمر می‌گوید: که من به امام تفسیر و حدیث، حضرت عطا عرض نمودم که پیش شما مردمان فاسد العقیده‌ای می‌آیند اما هر گاه کسی از این قبیل مردم پیش من بیاید من با خشونت با او برخورد می‌کنم. حضرت عطا فرمود: چنین نکن زیرا خداوند فرموده: «قُوْلُوْ الِلنَّاسِ حُسْناً» و لفظ «ناس» شامل یهود و نصاری هم هست، پس هر کس در هر پایه از مسلمانی که باشد چگونه در این عموم داخل نمی‌باشد؟!

وَاِذْاَخَذْنَامِيْثَاقَكُمْ لاَتَسْفِكُوْنَ دِمَآءَكُمْ وَلاَتُخْرِجُوْنَ

و وقتی که گرفتیم از شما عهد که نریزید خونهای یکدیگر را وبیرون

اَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَ اَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ (۸۴)

نرانید یکدیگر رااز وطن‌تان، پس شمااعتراف نمودید و شما قبول دارید.

خلاصه تفسیر

(آنچه در این آیه بیان میشود تتمه‌ای است از عهد و میثاق گذشته؛ چنانکه می‌فرماید) و (آن) وقتی (را بیاد آورید که) وقتی ما از شما عهد و پیمان گرفتیم.

که (با خانه جنگی) با یکدیگر خون ریزی نکنید و یکدیگر را از

وطن بیرون نرانید پس شما(بر این عهد ما) اقرار نمودید و آن هم (ضمنی نبود بلکه) بگونه که شما (برآن) گواهی می دهید.

فائده: بسا اوقات چنین می شود که در ضمن گفتگوی کسی اقراری مترشح می شود؛ اگر چه آن سخن علناً اقراری نباشد، در عرف و عقل به آن اقرار می گویند ولی در اینجا جمله «ثم اقررتم» این شبه را زایل نموده نشان داد که این اقرار بگونه صریح و واضحی بود که خود شما بر آن اعتراف دارید. مراد از ممنوعیت بیرون راندن از وطن اینکه چنان به کسی شکنجه ندهید که به تنگ آمده بر ترک وطن مجبور گردد.

ثُمَّ اَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُوْنَ فَرِيْقاً مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ

بازشما کسانی هستیدکه می کشیدهمدیگرراوبیرون می رانیدگروهی ازخودراازوطن خودشان؛

تَظٰهَرُوْنَ عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ يَّاْتُوْكُمْ اُسٰرٰى تُفٰدُوْهُمْ وَهُوَ

حمله می کنید بر آنهابا گناه و ظلم و اگر آنان بیایند پیش شمابصورت اسیر،فدیه داده آنهارا

مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتٰبِ وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ

می رهانید؛ در حالی که حرام است بر شما بیرون راندن آنها.آیا می پذیرید حصه ازکتاب را

فَمَا جَزَآءُ مَنْ يَّفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ

ونمی پذیریدحصه دیگرراپس نیست سزای کسی که این کاررابکنداز شمابجزرسوائی درزندگی

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّوْنَ اِلٰٓى اَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ (۸۵)

دنیاودرروزقیامت به سخترین عذاب برگردانیده می شوندوخداونداز کردارشمابی خبرنیست.

خلاصه تفسیر

(در اینکه راجع به نقض دستوری که جهت تتمه میثاق به آنها داده شده بود بحث و بررسی فرموده است.)

باز (پس از این اقرار صریح) شما چنان کسانی هستید که (روبروی) همدیگر کشتار راه می‌اندازید و همدیگر را بر ترک وطن اجبار می‌کنید(به گونه‌ای که بیگانگان را) در برابرخودی‌ها به ظلم و گناه کمک می‌کنید (پس این دو نوع حکم را چنین نقض کردید) و (چون حکم سوم از نظرتان آسان می‌باشد، برای اجرای آن کاملاً آمادگی دارید که) اگر کسی از آنها اسیر شده پیش شما بیاید با تحمل هزینه کم او را آزاد می‌کنید در حالی که این (را می‌دانید که) اجبارشان بر ترک وطن (وکشتار آنها بصورت اولی) حرام است.

معارف و مسائل

فائده: در این باب سه نوع حکم بر آنها لازم شده بود؛

اول: عدم کشتار بین همدیگر.

دوم: عدم اخراج یکدیگر از وطن.

سوم: اینکه اگر کسی را از خودیها در زندان بیابند با تحمل هزینه باید او را آزاد نمایند.

اما آنان دو حکم اول را نقض نموده برای اجرای حکم سوم، فوق العاده اهمیت قائل می‌شدند مثال آن بدین شکل تحقق یافت که در مدینه منوره دو قبیله به نامهای «اوس» و «خزرج» وجود داشت که از قدیم الایام با هم عداوت و دشمنی داشتند و در اثر آن گاهی نوبت به جنگ و کشتار هم می‌رسید و در گوشه و اطراف مدینه دو گروه دیگر از یهود نیز به نامهای «بنی نضیر» و «بنی قریظه» وجود داشت. اوس و بنی قریظه با هم دوست و عهد و پیمان داشتند و «خزرج» و «بنی‌نضیر» با هم رابطه و عهد و پیمان داشتند و هرگاه بین اوس و خزرج جنگی در می‌گرفت بنا به رابطه دوستی بنی قریظه به کمک اوس و بنی نضیر به کمک خزرج می شتافتند . پس هرگاه اوس و خزرج کشته و یا آواره می‌شدند، این بلا و مصیبت به دوستان و حامیان ایشان نیز سرایت می‌کرد و بدیهی است که

در قتل و آواره کردن بنی قریظه، بنی‌نضیر دست داشت و بالعکس در کشتار و آواره نمودن بنی‌نضیر، بنی قریظه نیز دست داشت. البته اگر کسی از این دو گروه یهود اسیر می‌شد هر یکی از دو گروه وابستگان خود را راضی نموده با پرداخت مقداری مال آن اسیر را آزاد می‌کردند و اگر کسی می‌پرسید که چرا چنین می‌کنید، در پاسخ می‌گفتند، آزاد نمودن اسیران بر ما واجب است، و اگر کسی براعانت به قتل و کشتار اعتراض می‌کرد می‌گفتند اگر از حمایت وابستگان و هم پیمانان خود دست بردار باشیم خجالت می‌کشیم.

خداوند بطور گلایه آنرا در این آیه ذکر فرموده و از بهانه جوئی آنها پرده برداشته است، و مراد از ملل مخالف که کمک به آنها در این آیه ذکر گردیده است اوس و خزرج می‌باشند، که اوس با حمایت بنی‌قریظه مخالف بنی‌نضیر بود، و خزرج با حمایت بنی‌نضیر مخالف با بنی‌قریظه بود.

آوردن دو لفظ «اثم» و «عدوان» (ظلم و گناه) می‌تواند اشاره به دو حق باشد؛ یکی تضییع حق الله به عدم اجرای دستور او،ودوم تضییع حق العباد به اذیت و آزار آنها. سپس با ایراد و سرزنش و گلایه بر عهد شکنی سزای آن را نیز به صراحت بیان فرموده می‌گوید، که (فقط به آنان چنین بگوئید) آیا شما بر بعضی (احکام) کتاب تورات) ایمان دارید، و بر بعضی (احکام آن) ایمان ندارید پس سزای چنین شخص که مرتکب چنین حرکت است چه (باید) باشد، بجز اینکه در این زندگی دنیا رسوا شده و در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار آید و خداوند از اعمال (بد) شما غافل نیست.

فائده: اگر چه یهود که ذکر آنها در این قصه به میان آمده، در اثر انکار از نبوت آن حضرت ﷺ کافر بودند؛ ولی کفر آنها در اینجا ذکر نشده است بلکه از عمل نه نمودن آنان به بعضی احکام به کفر تعبیر گردیده است. در حالی که انسان با ارتکاب حرامی که آن را حرام می‌داند،

کافر نمی‌گردد. پس جواب این شبهه اینکه گناه هر گاه شدید باشد، با توجه به شدت آن در محاورات شرع بر آن کفر اطلاق می‌گردد. چنانکه مثال آنرا ما روزانه در محاورات عرفی خویش مشاهده می‌کنیم. مانند آنکه به مرتکب کارهای پست گفته میشود تو کفاشی، در صورتی که مخاطب به کار کفاشی سرو کار ندارد اما هدف شدت نفرت و اظهار قباحت آن کار است. عیناً همین است مطلب حدیث من ترک الصلوة متعمداً فقد کفر، در این مقام از دو سزا یادآوری شده است یکی رسوائی در این جهان که در زمان آن حضرت ﷺ در اثر عهد شکنی با مسلمانان در بنی قریظه بصورت قتل و اسارت و در بنی‌نضیر بصورت تبعیدی با ذلت و خواری بسوی شام انجام گرفت.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ

ایشان آنانند که خریدند زندگی دنیارادر عوض آخرت پس سبک نمی‌شود از آنها عذاب و

وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ (۸۶)

نه به آنها مدد می‌رسد.

خلاصه تفسیر

(علت سزای آنها اینست که) ایشان کسانی هستند که (با سرپیچی از انجام احکام) لذتهای زندگی دنیا را در عوض (نجات) آخرت (که با اطاعت می‌باشد) خریدند، پس نه (از طرف سزا دهنده) سزای آنها تخفیف داده می‌شود و نه کسی می‌تواند (با وکالت نامه یا خویشاوندی صمیمی) از آنها طرفداری (و حمایت) نماید.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى

و به تحقیق که دادیم به موسی کتاب و پی در پی فرستادیم بعدازوی پیامبرو دادیم به عیسی

ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنٰتِ وَاَيَّدْنٰهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ ط اَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ

پسر مریم معجزات روشن و تقویت کردیم او را به روح القدس آیا پس هرگاه آورد پیامبری پیش شما

بِمَا لَا تَهْوٰٓى اَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيْقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيْقًا تَقْتُلُوْنَ (۸۷)

آنچه دوست نمی دارد نفسهای شما تکبر کردید. پس گروهی را تکذیب نمودید و گروهی را کشتید.

خلاصه تفسیر

و ما (برای هدایت شما ای بنی اسرائیل برنامه ریزی درستی انجام دادیم که نخست از همه) به موسی علیه السلام کتاب تورات دادیم و پس از وی پیامبران (مختلفی) را (مرتب) فرستادیم (پس در پایان سلسله این خاندان حضرت عیسی علیه السلام پسر مریم را دلائل واضح (پیامبری که انجیل و معجزات باشند) عنایت کردیم و او را با روح القدس (جبرئیل علیه السلام) تایید کردیم، آیا باز (هم جای حیرت و شگفتی نیست که شما با این دلیل واضح و روشن سرکشی می کردید و) هرگاه پیامبری پیش شما احکامی می آورد (که دل بخواه شما نبود فوراً) شما (از اطاعت آنها سرباز زده) تکبر نمودید، پس بعضی «از آنها» را (العیاذبالله) تکذیب نمودید و بعض دیگر را (بی درنگ) کشتید.

فائده: در مواضع متعددی از قرآن و حدیث بر حضرت جبرئیل لفظ «روح القدس» اطلاق شده است، چنانکه در آیه ۱۰۲ سوره نحل فرموده است، «قُلْ نَزَّلَهُ رُوْحُ الْقُدُسِ» و نیز در شعری از حسان بن ثابت در احادیث چنین آمده است:

و جبریل رسول الله فینا
و روح القدس لیس له کفاء

حضرت عیسی علیه السلام به توسط حضرت جبرئیل از چند نظر تائید شده است:

نخست به هنگام تولد از لمس شیطان در امان ماند.

ثانیاً به توسط نفخ او، حمل عیسوی در شکم مادر قرار گرفت.
ثالثاً به خاطر حفظ از اذیت و آزار یهود که مخالف او بودند همیشه جبریل با وی همراه بود تا اینکه به توسط جبرئیل حضرت مسیح به آسمان برداشته شد. یهود پیامبران زیادی را تکذیب کردند تااینکه حضرت مسیح را نیز تکذیب نمودند و حضرت زکریاعلیه السلام را به قتل رساندند.

وَ قَالُوْا قُلُوْبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيْلًا مَا يُؤْمِنُوْنَ (۸۸)

می‌گویندکه بردلهای ماپرده‌هست بلکه‌لعنت‌کرده‌است آنهاراخدابه‌سبب‌کفرشان‌لذااندکی‌ایمان‌می‌آورند.

خلاصه تفسیر

و آنها (یعنی یهود بصورت طنز) می‌گویند که دلهای ما چنان محفوظ‌اند. (که مذهب مخالف که اسلام باشد در آن اثر نخواهد کرد لذا ما بر مذهب خویش پخته هستیم خداوند می‌فرماید که این محفوظی و پختگی نیست) بلکه در اثر کفرشان خداوند بر آنها لعنت کرده است (که از مذهب حقانی که اسلام است نفرت نموده بر مذهب منسوخ اصرار دارند) پس اندکی ایمان دارند (که آن مقبول نیست لذا آنها کافر قرار گرفتند).

فائده: مبنای ایمان اندک آنهاآن اموری است که در مذهب آنان و اسلام مشترک است. مثل اعتقاد به خدا و قیامت که آنان نیز به اینها معتقد بودند و چون از نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و حقانیت قرآن انکار داشتند، ایمانشان کامل نبود و با توجه به معنای لغوی به آن ایمان اندک گفت: یعنی یقین نمودن نسبت به برخی چیز ها که از روی شرع به آن ایمان گفته نمی‌شود زیرا در شرع ایمانی معتبر است که با یقین بر تمام امور وارده در شرع توام و همراه باشد.

وَ لَمَّا جَآءَهُمْ كِتٰبٌ مِّنْ عِنْدِاللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِّمَامَعَهُمْ وَ كَانُوْامِنْ قَبْلُ

وقتی‌که رسیدبه آنهاکتابی‌از طرف خداکه‌تصدیق می‌کندکتابی‌راکه‌پیش آنهااست واز‌قبل

يَسْتَفْتِحُوْنَ عَلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَلَمَّا جَآءَهُمْ مَّا عَرَفُوْا كَفَرُوْا بِهٖ

فتح‌می‌خواستندبرکفار پس وقتی که رسید به آنان آنچه را شناخته بودند. منکر شدند ازآن

فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ (۸۹)

پس لعنت خدا است بر منکران

خلاصه تفسیر

وقتی که به آنان کتابی (یعنی قرآن مجید) رسید که از جانب خدا است و تصدیق کننده آن (کتاب تورات نیز) هست که (از قبل) نزد آنها است، در حالی که قبلاً(خود) آنان با کفار (یعنی مشرکین عرب) بیان می‌کردند (که پیامبری دارد می‌آید و کتابی همراه با خود می‌آورد) چون رسید به آنان چیزی که آنرا (خوب می‌دانستند) می‌شناختند آشکارا از آن انکار نمودند، پس لعنت خدا باد بر چنان منکران (که دانسته بوجه تعصب انکار می‌نمایند).

فائده: قرآن را از آن جهت مصدق تورات گفت که در تورات به بعثت آن حضرتﷺ و نزول قرآن پیش گوئی آمده بود که با نزول قرآن صدق آن ظاهر گردید لذا کسی که تورات را قبول دارد، نمی‌تواند قرآن و صاحب آن را تکذیب کند، زیرا در این صورت تکذیب تورات لازم می‌آید.

ازاله شبهه: و اگر به ذهن کسی این شبهه خطور کند که وقتی آنها حق را حق می‌دانستند می‌بایستی به آنها مومن گفت پس چگونه کافر گفته شدند.

جوابش بدیهی است که ایمان تنها عبارت از دانستن نیست، بلکه عبارت از پذیرفتن است و اگر نه شیطان از همه بیشتر حق را حق می‌دانست اما با وجود آن در اثر انکار، کفرش شدیدتر شد. لذا در آیه بعدی علت کفر آنان عناد بیان گردید چنانکه می‌فرماید:

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهٖٓ اَنْفُسَهُمْ اَنْ يَّكْفُرُوْا بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بَغْياً

بدچیزی است، آنچه درعوض آن فروختند خود را که منکرشدند از آنچه نازل فرموده

اَنْ يُّنَزِّلَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ فَبَآءُوا

خدا به ضد آنکه نازل کند خدا از فضل خویش بر هرکس که بخواهد از بندگانش پس

بِغَضَبٍ عَلٰى غَضَبٍ وَ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ (۹۰)

کسب کردند خشمی بالای خشمی و برای کافران است عذاب ذلت بار.

خلاصه تفسیر

آن حالت (بسیار) بزرگی است که با اختیار نمودن آن (به زعم خویش) می‌خواهند خود را (از عذاب آخرت) نجات دهند (و آن) اینکه انکار می‌کنند آنچه را حق تعالی (بر پیامبر بر حق) نازل فرموده است، (یعنی قرآن را و آن انکار هم) فقط به ضد آن است که چرا خداوند بر بنده مورد نظرش محمدﷺ از فضل خویش نازل بفرماید، پس (علاوه بر کفر به علت این حسد) آنها سزاوار خشمی بالای خشمی قرار گرفتند و (در آخرت) آن کفار به سزای خود خواهند رسید که (اضافه بر مشقت ذلت (نیز) در آن هست.

فائده: چون یک خشمی در اثر کفر و دیگری بنا به حسد بر آنها وارد شده بود، فرمود: خشمی بالای خشمی. و هدف از مقید نمودن

عذاب به مهین اظهار اختصاص آن به کفار است، زیرا هدف از تعذیب مومن گناهکار تزکیه و پاکیزه نمودن او است نه تذلیلش و از قول آنها که در آیه بعدی نقل میشود هم کفر آنها ثابت می‌گردد و هم حسد از آن مترشح میشود.

وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوْا نُؤْمِنُ بِمَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا

وچون گفته شود به ایشان بپذیرید آنچه راالله نازل فرموده می‌گویند: می‌پذیریم آنچه بر ما نازل شده و نمی

وَيَكْفُرُوْنَ بِمَا وَرَآءَهٗ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ

پذیرند آنچه غیرازاین است درحالی که آن راست است تصدیق کننده است کتابی را که باآنها است بگو

تَقْتُلُوْنَ اَنْۢبِيَآءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (۹۱)

پس چرا می‌کشتید پیامبران راپیش ازاین اگرایمان می داشتید.

خلاصه تفسیر

وقتی که به آن (یهودی‌ها) گفته شود که ایمان بیاورید به تمام کتابهای که خداوند (بر پیامبران) نازل فرموده (و از آنجمله یکی قرآن) است پس در جواب می‌گویند که ما فقط به کتابی ایمان می‌آوریم که (توسط حضرت موسی علیه السلام) بر ما نازل شده (که آن تورات) است و از (بقیه) آنچه غیر از این (کتاب مانند انجیل و قرآن،) است انکار می‌نمایند در حالیکه آن (کتابهابجز تورات) نیز (در واقع) بر حق بودند (و علاوه از برحق بودن آنها) تصدیق کننده آن (کتابی) که بنزد آنها است نیز بودند (و مراد از آن کتاب تورات است و نیز) بگو پس چرا قتل می‌کردید پیامبران را در گذشته اگر (بر تورات) ایمانی می داشتید.

فائده: این گفته یهود که می‌گویند: ما فقط بر تورات ایمان می‌آوریم

و بر کتابهای دیگر ایمان نمی‌آوریم کفر صریحی است و از این گفته آنها که «توراتی که بر ما نازل شده» حسد مترشح میشود و مفهوم صریح آن اینکه چون کتابهای دیگر بر ما نازل نشده است ما بر آنها ایمان نمی‌آوریم خداوند این گفته آنها را به سه وجه رد فرموده است:

اولاً: اینکه وقتی حقانیت و واقعیت کتب دیگر نیز به دلیل قطعی ثابت است پس انکار آنها معنایی ندارد و اگر در قطعیت دلیل، بحثی می‌داشتند آنرا عرضه نموده، تشفی حاصل می‌کردند. پس انکار محض بی جا است.

ثانیاً: از انکار کتب دیگر مانند قرآن که تصدیق کننده تورات است **انکار** و تکذیب خود تورات لازم می‌آید.

ثالثاً: قتل انبیا از روی کتب آسمانی کفر است؛ پس کسانی از شما **که** چندین پیغمبر را که تعلیم‌شان نیز به احکام تورات اختصاص داشت **قتل** کردید، و شما آنان را مقتدا و رهبر خود قرار داده‌اید پس شما دارید **مستقیماً** کفر می‌ورزید لذا ادعای ایمان شما به تورات نیز اشتباه **است**.خلاصه اینکه در هیچ صورت قول و فعل شما صحیح و درست **نیست**.

سپس با دلایل و وجوه دیگر، یهود را رد ومحکوم می‌فرماید، چنانکه فرموده است:

وَ لَقَدْ جَآءَكُمْ مُّوْسٰى بِالْبَيِّنٰتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهٖ وَ

وآورد به پیش شماموسی معجزات روشنی پس انتخاب کردید گوساله راپس از رفتن او

اَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ (۹۲)

وشماظالم هستید.

خلاصه تفسیر

و موسی علیه السلام (بر ادعای توحید خدا و رسالت خویش) دلایل روشنی را به پیش شما آورد(ولی) با وجود آن شما گوساله را پس از (رفتن) او (به کوه طور معبود) انتخاب کردید و شما در این انتخاب ظلم می‌کردید.

فائده: مراد از بینات، آن دلایلی است که پیش از این واقعه زمانی که **هنوز** تورات نازل نشده بود بر حقانیت نبوت موسی علیه السلام اقامه گردید، **مانند** عصا و شکافتن دریا وغیره، حاصل از رد آنها بدیهی است که شما از **یکسو** مدعی ایمان هستید و از سوی دیگر در شرک صریح مبتلا **می**‌باشید و از این أمر تکذیب صریحی به موسی علیه السلام بلکه برای خدا لازم می‌آید.

اگر چه معبود قرار دادن گوساله بوسیله یهود زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقوع نه پیوسته بود اما چون ایشان حامی و طرفدار پدران خود بودند، بنا بر این ایشان نیز فی الجمله در این رد شامل می‌باشند.

ونیز بدیهی است که اگر آباء و اجداد آنها با تکذیب حضرت موسی علیه السلام کفر ورزیدند ایشان با انکار نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم مرتکب کفر گردیدند، جای تعجب و شگفتی نیست.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ خُذُوْا مَآ اٰتَيْنٰكُمْ

وهنگامی که گرفتیم پیمان‌از شماوبرداشتیم‌بالای شماکوه‌طوررابگیرید آنچه دادیم به شما

بِقُوَّةٍ وَّ اسْمَعُوْا ۞ قَالُوْا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اُشْرِبُوْا فِيْ قُلُوْبِهِمُ

به قوة وبشنویدگفتندشنیدیم ونپذیرفتیم‌وآمیخته شددردلهایشان‌محبت‌گوساله‌به سبب

الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (۹۳)

کفر شان بگو چیز های بدی نشان می دهد به شما ایمان شما اگر اهل ایمان هستید.

خلاصه تفسیر

و (زمانی را بیاد آورید) که وقتی از شما عـهد و پـیمان گـرفتیم و (برای این عهد و پیمان) کوه طور را بالای (سر) شما قرار داده بودیم (و آنگاه بشما دستور دادیم که) بگیرید آن (احکامی) را که ما بشما می‌دهیم محکم و بشنوید (آنها را از ته دل آنگاه) آنها (از ترس به زبان) گفتند، که ما پذیرفتیم و شنیدیم و (چون این سخن از روی حقیقت و از ته دل نبود گوئی به زبان حال می‌گفتند که) نمی‌توانیم روی آن عمل کنیم و (سبب بد دلی آنها این بود که) در (اعماق) قلوب‌شان (محبت) گوساله (بنا به کفر قبلی) پیوست شده بود (زیرا هنگامی که از دریای قلزم عبور کـردند بـا قومی برخورد نمودند که بت مـی‌پرستیدند، پس بـا دیـدن آنـها تـقاضا نمودند که برای ما هم چنین مـعبودی مـجسم بـاید مـقرر شـود.) شـما بگوئید که(شما افعال ایمان مزعوم خویش را دیدید و) افعالی که ایمان شما به شما تعلیم می‌کند، بسیار بد است اگر شما (هنوز به زعم خویش از) اهل ایمان هستید،(یعنی این ایمان نیست).

فائده: حاصل ترتیب اسباب و مسبباتی که در این آیه ذکر گردیده است این است که چون از دریای قلزم عبور کردند کلمه کفر بر زبان راندند اگر چه سپس بنابه زجر و توبیخ حضرت موسی علیه السلام توبه کردند اما چون مراتب توبه متفاوت هست و آنان برای بجا آوری بالاترین پایه آن موفق نگردیدند، قدری از آثار ظلمت در دلهایشان باقی ماند که آهسته آهسته پیشرفت نموده موجب گوساله پرستی آنان قرار گرفت؛ سپس به هنگام توبه از این عمل نوبت رسید که بعضی، بعضی دیگر را قتل کند و بعضی بدون قتل عفو شدند. چنانکه بعضی از حضرات مفسرین ذکر کرده‌اند، توبه ایشان شاید نیز ضعیف بوده است و آنانکه از گوساله پرستی محفوظ مانده‌اند، چون در اجتناب و خودداری از گوساله پرستان آنگونه که لازم بود کوتاهی کردند یک گونه اثر از معصیت شرکیه در دلهایشان باقی بود.

در هر صورت بقای آثار ضعف توبه و عدم نفرت از کفر در دلهایشان درباره امور دین سستی و تنبلی بارآورده بود تا جائی که به هنگام گرفتن عهد و پیمان نوبت به برداشتن کوه طور بربالای سرشان رسید.

قُلْ اِنْ کَانَتْ لَکُمُ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ عِنْدَاللّٰهِ خَالِصَةً مِّنْ دُوْنِ النَّاسِ

بگو اگر هست سرای آخرت نزدخداتنهامال شمابجزازمردمان دیگر پس آرزو کنیدمرگ را

فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ (۹۴) وَلَنْ یَّتَمَنَّوْهُ اَبَداً بِمَاقَدَّمَتْ

اگرراست می‌گوئید. وهرگزآرزونخواهندکردمرگ راگاهی بسبب گناهانی که جلوفرستاده است

اَیْدِیْهِمْ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِالظّٰلِمِیْنَ (۹۵)

دستهای ایشان والله خوب می‌شناسدگناهکاران را

خلاصه تفسیر

(بعضی ازیهود مدعی بودند که نعمتهای آخرت حق ویژه ما هستند خداوند جهت ابطال این ادعای آنها) به نبی خود دستور داد که به آنها بگو که اگر (آنچنان که شما می‌گوئید) عالم آخرت بدون شرکت دیگران تنها به نفع شما است پس شما (جهت تصدیق این ادعای خویش) مرگ را آرزو کنید اگر (شما در این ادعا) راستگو هستید و (اما می‌گوئیم که) آنها هرگز گاهی آن (مرگ) را بنا به (ترس از سزای) آن اعمال (کفریه) که به دست خود انجام داده‌اند (آرزو) نخواهند کرد والله کاملاً از (حال) ظالمان آگاه است (هنگام محاکمه جرم هر فردی اعلام شده به سزایش دستور می‌رسد.)

فائده: و این ادعای آنها از آیات دیگر قرآن نیز مفهوم می‌گردد چنانکه در آیه ۸۰ از سوره بقره فرموده: «قَالُوْا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلاَّ اَیَّاماً

مَّعْدُوْدَةً» و نیز در آیه ۱۱۰ از این سوره آمده است: «وَ قَالُوْا لَنْ يَّدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلاَّ مَنْ كَانَ هُوْداً اَوْنَصَارىٰ» و در آیه ۱۸ از سوره مائده فرموده است: «وَ قَالَتِ الْيَهُوْدُ وَ النَّصَارىٰ نَحْنُ اَبْنَآءُ اللهِ وَ اَحِبَّاءُه» و غیرها. مفهوم همه این ادعاها اینکه چون ما بر دین بر حق هستیم، حتماً در آخرت نجات خواهیم یافت. کسانی از ما که تائب شده یا مشمول رحمت الهی قرار گیرند، در بدو امر به ورود بهشت نایل می‌گردند، و گناهکاران چند روزی مبتلا به عذاب شده سپس نجات می‌یابند و فرمانبرداران مانند فرزند و دوست محبوب و مقرب می‌باشند.

صرف نظر از قبح بعضی عناوین اگر چه ادعای آنها در صورتی که بر دین حق استوار می‌ماندند بجا بود ولی چون دین آنها منسوخ گشته و بنا به آن بر حق نمانده‌اند خداوند در مواضع متعددی به عناوین مختلف آنها را تکذیب نمود، و در اینجا روش خاصی ذکر گردیده است، که اگر بر حسب معمول حاضر به داوری از روی بحث و دلیل نیستید، به داوری خارق العاده‌ای حاضر شوید؛ زیرا در آن نه نیازی به کثرت فهم و دانش هست و نه دقت نظر در کار است، فقط نیاز به حرکت دادن زبان است ولی ما بصورت پیشگویی می‌گوئیم که شما حتی به زبان هم نمی‌توانید بگویید که پس از این پیشگویی می‌گوئیم که ما آرزومند مرگ هستیم،اگر شما در این ادعاهای خویش راستگو هستید این کلمه را بگویید و اگر نگفتید دروغگوئی شما ثابت خواهد شد، چون برای آنها کاملاً واضح و روشن بود که ما بر باطل و کفر قرار گرفته و آن حضرت ﷺ و اهل ایمان بر حق می‌باشند، چنان بیمی بر آنها مسلط گردید که زبان از جای خود تکان نخورد و یا ترسیدند که اگر در حین گفتن این کلمه مرگ رسید مستقیماً وارد جهنم خواهند شد و اگر نه با توجه به آن عداوت و دشمنی ای که با آن حضرت ﷺ داشتند لازم بود با شنیدن این طعنه به جوش آمده، این کلمه را بگویند و در حقیقت برای اثبات حقانیت اسلام این واقعه کاملاً کافی است، در این مقام دو امر دیگر قابل توجه هست:

نخست: آنکه این استدلال به آن دسته از یهود متوجه بـود کـه در عهد آن حضرتﷺ موجود بودند و نبوت ایشان را درک نموده از روی دشمنی و عناد انکار می‌کردند، و این خطاب برای یهود هر زمان نیست.

ثانیاً: نباید این شبهه خطور کند که هم چنانکه تمنا به زبان می‌باشد به دل نیز می‌تواند باشد و امکان دارد آنها در دل تمنا کرده باشند.

اولاً این شبهه از آنجا درست نیست که فرمان الهی، لن یتمنّوه: آنرا کاملاً رد می‌کند.

ثانیاً: اگر در دل تمنا می‌کردند حتماً آنرا به زبان آشکار می‌کردند زیرا پیروزی آنها در این صورت بود کـه بـه زبـان آرزو کـرده و بـهترین فرصتی برای تکذیب آن حضرتﷺ بدست بیاورند.

و نباید این شبهه به دل خطور کند که شاید آنها تمنا کرده‌اند، اما تمنایشان انتشار نیافته است. زیرا این شبهه از آن جهت درست نیست که در قبال معاو نان و همدردان آمار معاندان و مخالفان همیشه بیشتر هست، و اگر چنین چیزی وجود می‌داشت خود آنها آن را آشکار می‌کردند، و می‌گفتند آنچه را شما معیار حق و صداقت قرار می‌دهید بر مـا صـادق می‌آید.

وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النَّاسِ عَلٰى حَيٰوةٍ وَ مِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا يَوَدُّ

و می‌بینی آنها را از همه مردم حریص‌تر بر زندگی و از مشرکان نیز حریص‌تر می‌خواهد

اَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهٖ مِنَ الْعَذَابِ اَنْ يُّعَمَّرَ

هر یکی از آنها که بیابد عمر هزار سال و نیست رهاننده وی از عذاب این قدر زندگی

وَ اللّٰهُ بَصِيْرٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ (۹۶)

و خدا می‌بیند آنچه را آنان می‌کنند.

خلاصه تفسیر

و (آنان کجا مرگ را آرزو می‌کنند بلکه) تو آنها را بر حیات (دنیا) از عموم مردم حریص‌تر می‌یابی و (از دیگران چه می‌پرسی تعجب در این است که) از (بعضی) مشرکین نیز (آنها را حریص‌تر می‌بینی و آنان بگونه‌ای هستند که) هر یکی از آنها می‌خواهد که عمرش به هزار سال برسد و (اما اگر بالفرض کسی به این عمر هم برسد) این امر نجات بخش او از عذاب نیست که به این عمر (زیاد) برسد و تمام اعمال (بد) آنها در نظر خدا است (و دربرابر آنها آنان را عذاب خواهد داد)

فائده: علت حیرت و استبعاد در اینجا از آن است که مشرکان عرب منکر آخرت بودند، و عیش و نوش آنها فقط در این جهان بود پس اگر آنان خواهان عمر طویل می‌بودند، جای تعجب نبود اما یهود که معتقد به آخرت بودند و خود را مستحق نعمتهای آخرت می‌دانستند آرزوی بقاء دنیا از آنها حیرت انگیز و تعجب آور بود پس با وجود اعتقاد به آخرت تمنای طول عمر دلیل بر آنست که ادعای استحقاق نعمتهای آخرت بی‌جا است، لیکن آنها حقیقت را کاملاً می‌دانند که با ورود به آنجا جای آنها جهنم خواهد شد. لذا هر چه دیرتر برسند بهتر است.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيْلَ فَاِنَّه نَزَّلَه عَلٰى قَلْبِكَ بِاِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقاً

بگو هر کس باشد دشمن جبریل پس او نازل کرده این کلام را بر دل تو بدستور خدا تصدیق کننده

لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَّ بُشْرٰى لِلْمُؤْمِنِيْنَ (۹۷) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّلّٰهِ

کلامی است که پیش از آنست راه نشان می‌دهد و مژده می‌دهد به اهل ایمان هر کس باشد دشمن خدا

وَ مَلٰٓئِكَتِه وَرُسُلِه وَجِبْرِيْلَ وَمِيْكٰيلَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْكٰفِرِيْنَ (۹۸)

و فرشتگان و پیامبرانش و جبرئیل و میکائیل پس خداوند دشمن کافران است

خلاصه تفسیر

(چون یهود از پیامبرﷺ شنیدند که جبرئیلعلیه‌السلام بر ایشان وحی می‌آورد گفتند که ما با او دشمن هستیم، زیرا حوادث خطرناک و احکام مشکل توسط او بر ما آمده است، میکائیل خوب است که متصدی باران و رحمت است، اگر او وحی می‌آورد ما می‌پذیرفتیم، خداوند این سخن آنان را رد کرده می‌فرمایند که) تو به آنها بگو هر کس که با جبرئیل دشمنی دارد،(او میداند و عملش اما این با قبول نکردن قرآن چه ربطی دارد جبرئیل در این میان سفیر محض است) پس او(بصورت یک سفیر) این قرآن را بر قلب شما بنا بدستور خدا رسانیده است،(لذا نباید به ویژگیهای آورنده بنگرید بلکه بخود قرآن بنگرید که آن چگونه است) در حالیکه کتابهای قبلی سماوی را تصدیق می‌نماید و(به مصالح ضروری) رهنمائی نموده و به مومنین مژده می‌دهد،(و شان کتب سماوی این چنین است، پس در هر حال قرآن مجید کتابی است آسمانی و قابل اتباع؛ لذا انکار از آن بنا به عداوتی که با جبرئیل داشته‌اید حماقت و نادانی محض است اما نسبت به عداوت با شخص جبرئیل باید دانست که عداوت با خداوند و یا با فرشتگان و رسولان و یا به میکائیل که آنها دم از دوستی او می‌زنند، و یا با جبرئیل همه در یک ترازو هم وزن بحساب می‌آیند و قانون در حق همه این عداوتها این است که) هر کس که دشمن خدا یا فرشتگان و یا پیغمبران یا جبرئیل و یا میکائیل باشد (و بال همه آنها این است که) خداوند دشمن این کفاراست

وَ لَقَدْ اَنزَلْنَآ اِلَيْكَ اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا اِلَّا الْفٰسِقُوْنَ (۹۹)

و ما نازل کردیم به‌سوی شما آیاتی روشن و انکار نمی‌کنند از آنها مگر کسانی که نافرمان باشند.

خلاصه تفسیر

و (بعضی از یهود به آن حضرت ﷺ گفته بود که بر شما چنان دلیلی واضح و روشنی که به پیش ما شناخته و دانسته باشد نازل نگردیده است. در پاسخ به او گفته شد که آیا آنان به دنبال یک دلیل واضح بوده وجویای آن قرار گرفته‌اند در حالیکه) ما به نزد شما بسیار دلائل روشن نازل کرده‌ایم (که آنان نیز راکاملاً می‌دانند و می‌شناسند پس انکار آنها مبتنی بر ناآشنائی نیست بلکه بنا بر عدول از حکم است) و قانون کلی این است که انکارنمی‌کند از این‌گونه دلایل بجز کسانی که به عدول از حکم عادی باشند.

اَوَ كُلَّمَا عٰهَدُوْا عَهْداً نَّبَذَهٗ فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لاَ يُؤْمِنُوْنَ(۱۰۰)

آیاهرگاه بر قرار کنند پیمانی رانقض می کندآنراگروهی از آنان بیشتر شان یقین ندارند.

خلاصه تفسیر

(هرگاه به بعضی از یهود عهد و پیمانی یادآوری می‌شد که نسبت به ایمان بر آن حضرت ﷺ در تورات از آنها گرفته شده بود از چنین عهدی انکار می‌کردند، در ارتباط به آن می‌فرماید که) آیا آنان از این معاهده انکار می‌کنند، و(حال آنها چنین است که گاهی به معاهدات خویش وفا ننموده‌اند بلکه) هرگاه آنان در ارتباط با امر دینی با کسی پیمان بسته‌اند(حتماً) گروهی از آنها آن را نقض کرده است بلکه بیشتر آنان (ناقضین عهد) کسانی هستند که (اصلاً روی این عهد) یقین ندارند(پس عدم وفا به عهد فسق بود و این عدم یقین کفر است.)

فائده: تخصیص یک گروه از آنجاست که بعضی از آنان بر این معاهدات وفا کردند، که در پایان به آن حضرت ﷺ ایمان آوردند.

وَ لَمَّا جَآءَهُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ عِنْدِاللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيْقٌ مِّنَ

و وقتی که رسید به نزد آنان رسولی از جانب خدا تصدیق کننده به کتابی که پیش

الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ كِتٰبَ اللّٰهِ وَرَآءَ ظُهُوْرِهِمْ كَاَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ(۱۰۱)

آنها است انداخت. گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سرخود گویا آنها نمی‌دانند.

خلاصه تفسیر

(در این آیه بخصوص از عهد شکنی یادآوری فرموده است، که در آن از عدم ایمان به رسول خداﷺ بحث شده است چنانکه می‌فرماید) و وقتی که بنزد آنان پیغمبری عظیم‌الشان از جانب خداوند آمد که (ضمن آنکه رسول خدا بود) تصدیق می‌کرد کتابی را که بنزد آنها است (یعنی تورات را زیرا در آن پیش گوئی از نبوت آن حضرتﷺ هست، پس در این صورت ایمان آوردن بر آن حضرتﷺ عین عمل بر تورات است که خود آنان آن را کتاب الله می‌دانند اما با وجود این هم) گروهی از اهل کتاب چنان کتاب الله را پس پشت انداختند که گویا (اصلاً محتوی آنرا کتاب الله) نمی دانند.

وَ اتَّبَعُوْا مَا تَتْلُوا الشَّيٰطِيْنُ عَلٰى مُلْكِ سُلَيْمٰنَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ

و پیروی نمودند از علمی که می‌خواندند شیطانان درعهد سلطنت سلیمان و کفر اختیار

وَ لٰكِنَّ الشَّيٰطِيْنَ كَفَرُوْا يُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا اُنْزِلَ عَلَى

نکرد سلیمان ولی شیطانها کفر ورزیدند که می آموختند به مردم سحر. و پیروی کردند

الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوْتَ وَ مَارُوْتَ وَ مَا يُعَلِّمٰنِ مِنْ اَحَدٍ

از علمی که نازل شد بر دو فرشته در شهر بابل به نام هاروت و ماروت و نمی‌آموختند.

حَتّٰی یَقُوْلَآ اِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَکْفُرْ ط فَیَتَعَلَّمُوْنَ مِنْهُمَا مَا

هیچ یکی را تا نمی‌گفتند با وی که ما برای آزمایش هستیم پس کافر مشو پس یاد

یُفَرِّقُوْنَ بِهٖ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهٖ ط وَ مَا هُمْ بِضَآرِّیْنَ بِهٖ مِنْ اَحَدٍ

می‌گرفتند از آن دو تا جادوئی را که جدائی می‌افکندند به آن بین مرد و همسرش و آنها نمی‌توانند

اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ یَتَعَلَّمُوْنَ مَا یَضُرُّهُمْ وَ لَا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوْا

ضرر برسانند به آن بکسی بدون از حکم خدا و یاد می‌گیرند چیزی ضرر بدهد را که به

لَمَنِ اشْتَرٰهُ مَالَهٗ فِی الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهٖٓ

آنها و فائده‌ای ندهد به آنان و خوب دانستند که هرکسی سحر را اختیار کرد؛ نیست برای او در آخرت

اَنْفُسَهُمْ لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ (۱۰۲) وَ لَوْ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوْبَةٌ

بهره‌ای و بسیار بد چیزیست آنچه فروختند در عوض آن خود را اگر فهمی می داشتند و اگر آنان

مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ خَیْرٌ ط لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ (۱۰۳)

ایمان می‌آوردند و تقوی می‌گزیدند پاداش بهتری بنزد خدا دریافت می کردند اگر فهمی می داشتند.

خلاصه تفسیر

و آنان (یعنی یهود چنان فاقد عقل اند که بجای پیروی از کتاب الله) از چنان چیزی (یعنی از سحر و جادو) اتباع نمودند که شیاطین (یعنی جن‌های خبیث) آنرا در عهد سلطنت حضرت سلیمان می خواندند و (آنچه بعضی نادان می‌پندارند که حضرت سلیمان سحر کرده است، کاملاً سخنی است بیهوده، زیرا سحر از روی عمل و عقیده کفری است و) سلیمان علیه السلام گاهی (العیاذبالله) کفر نورزیده است ولی (البته) شیاطین (یعنی جنات خبیث یقیناً سخنان) کفر (آمیز و کار سحر) می‌کردند در

حالیکه (از یک طرف خود سحر می‌کردند و از طرفی) به دیگران نیز سحر تعلیم می‌دادند (و آن تا هنوز مانند ارث در بین یهود باقی است که از آن پیروی می‌کنند) و (هم چنین) به دنبال آن (سحری) که بر دو فرشته که در (شهر) بابل (سکونت داشتند) به نام هاروت و ماروت (به خاطر حکمت خاصی) نازل می‌شد.

آن دو به کسی سحر تعلیم نمی‌دادند تا وقتی که (جلوتر بنا به احتیاط) با وی (نه) می‌گفتند که وجود ما یک گونه آزمایش (خدائی) است (برای مردم که چه کسی از زبان ما به سحر مبتلا شده در دام می‌افتد و کدام شخص نجات می‌یابد) پس تو (از آن آگاه شده) کافر مباش (که به آن گرفتار باشی) پس بعضی مردم از آن دو فرشته این نوع سحر را می‌آموختند که بوسیله آن بین مرد و همسرش جدائی می‌افکندند (أما نباید از این أمر کسی به این وهم و خوف گرفتار باشد که ساحر هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد. زیرا یقینی است که) این مردم (ساحر) بوسیله این (سحر) نمی‌توانند به اندازه ذره‌ای به کسی ضرر برسانند مگر به امر مقدر خداوند و با (تحصیل چنین سحر) چیزهائی می‌آموزند،که بنا به گناه بودنش ضرر بخودشان می‌رساند و (در هیچ صورت) برای آنان نافع نمی‌باشند (پس یهود نیز باپیروی از سحر در ضرر بسیار بزرگی واقع شده‌اند) و (این سخن گفته ما نیست بلکه) لازماً (یهود) نیز این قدر می‌دانند که هر کس این (سحر) را (بجای عوض از کتاب الله) اختیار کند برای او در آخرت بهره‌ای (باقی) نیست و بی‌شک بد است، آن چیزی (یعنی سحر و کفر) که مردم به آن جان می‌دهند کاش آنها (ذره‌ای) عقل می‌داشتند و اگر آنان (بجای کفر و بد عملی) ایمان و تقوی (اختیار) می‌کردند پاداش آن بنزد خدا (از این کفر و بد عملی هزاران درجه) بهتر می‌بود،کاش (ذره‌ای) عقل می‌داشتند.

معارف و مسائل

از نقل روایات اسرائیلی و شان نزول این آیه‌ها برای بسیاری مردم شبهات مختلفی پدید آمده که سیدی حضرت حکیم الامة تهانوی قدس‌سره آنها راکاملاً به روش واضح وآسانی حل فرموده که عیناً در ذیل نقل می‌گردد:

۱- این احمقان که سحر را به حضرت سلیمان علیه السلام نسبت می‌دادند یهودی بودند بنا براین خداوند متعال در اثنای آیه، برائت حضرت سلیمان علیه السلام را ازاین بهتان آشکار ساخت.

۲- مقصد از این آیه‌ها نکوهش یهود است زیرا آوازه سحر در میان آنها وجود داشت و در ارتباط به این آیه‌ها قصه طولانی زهره که از هیچ روایتی معتبر ثابت نیست نیز مشهور است، چون علماء این داستان را بر خلاف قواعد شرع یافته‌اند، آن را رد کرده‌اند و کسانی که تاویل در آن را خلاف شرع نه فهمیده‌اند آن را رد ننموده‌اند، و ما فعلاً راجع به صحت و سقم آن بحثی نداریم (البته این‌را) باید دانست که تفسیر این آیات موقوف بر این داستان نیست چنانکه خوانندگان محترم از مضمون زیر تحت عنوان معارف و مسائل خواهند دانست.

۳- چون یهود دیده و دانسته بر خلاف علم عمل کرده و به تدبر و اندیشه نمی‌پرداختند نخست از دانش آنها خبر داده و در پایان آن را نفی فرمود، که کاش آنها علم و عقلی می‌داشتند زیرا علمی که بر آن عمل و تدبر نباشد به جهل می‌ماند.

۴- در زمان گذشته (که از روی تحقیق نمی‌توان گفت که چه زمانی ازآن گذشته‌است) در جهان به ویژه در شهر بابل آوازه بزرگی از سحر و جادو وجود داشت و از مشاهده اثرات شگفت‌آور آن نادانان از درک حقیقت آن و حقیقت معجزات انبیاء علیهم السلام در اشتباه و سوء تفاهم قرار

گرفته بودند؛ لذا بعضی کسان ساحران را مقدس و مقتدی قرار می‌دادند، و بعضی خود عمل سحر را امر شایسته‌ای قرار داده در پی تحصیل و اجرای آن قرار گرفته بودند چنانکه در عصر حاضر مردم دارند با مسمریزم عمل می‌کنند خداوند جهت از الهای این اشتباه دو فرشته به نامهای هاروت و ماروت در شهر بابل فرستاد تا مردم را از حقیقت سحر و شعبه‌های آن آگاه سازند و این اشتباه بر طرف گردد و مردم از عمل به سحر و پیروی از ساحران پرهیز کنند و همانطوری که پیامبری پیامبران علیهم‌السلام به وسیله معجزه‌ها و دلایل ثابت می‌گردد، فرشته بودن هاروت و ماروت نیز به دلایل اثبات گردید، تا عمل بر آن احکام وفرامین و اطاعت از آنها ممکن باشد، و انجام این وظیفه از آن جهت بر دوش انبیاء علیهم‌السلام گذاشته نشد که اولاً: هدف از آن برقرار نمودن امتیاز بین ساحران و انبیاء علیهم‌السلام بود، گویا انبیاء علیهم‌السلام از جهتی گروه مخالف بودند،لذا مناسب آن است که حکم و میانجینگر شخص سومی باشد.

ثانیاً: انجام این وظیفه بدون نقل و حکایت کلمات سحر عادتاً امکان نداشت و اگرچه بر أساس قاعده مسلم عقلی و نقلی، نقل کفر، کفر نیست ،و از انبیاء علیهم‌السلام نیز انجام آن امکان داشت اما چون آنان مظهر هدایت بودند، لذا مناسب نبود این وظیفه به دوش آنان گذاشته شود، از این جهت فرشتگان برای این امر مقرر گردیدند، زیرا در کارخانه امور تکوینی که مشتمل بر خیر و شرند از فرشتگان کارهای گرفته می‌شود که به اعتبار مجموعه عالم و مصالح عامه خیراند، اما بسبب آنکه فی نفسه مستلزم مفسده‌ای باشند شر بحساب می‌آیند، مانند تربیت شخص ظالم و جابر یا حیوانی موذی که از نظر تکوین درست و محمود است اما از نظر قانون تشریع نادرست و مذموم می‌باشد، بخلاف انبیاء علیهم‌السلام که از آنان تنها کارهای تشریعی گرفته می‌شود که برای عام و خاص خیر می‌باشند، و اگر چه این نقل و حکایت با توجه به هدفی که از آن در نظر بود از امور شرعی محسوب می‌شد، اما چون احتمال داشت که سرانجام منجر به

عمل سحر گردد؛ چنانکه منجر به آن نیز گردید. مناسب نبود که انبیاءعلیهم‌السلام به واسطه نقل مسبب آن قرار بگیرند، البته به توسط انبیاءعلیهم‌السلام کلیات شرعیه این مقصد تکمیل گردید که آنها را خوانندگان محترم در ضمن فوائد ملاحظه فرمودند، و تفاصیل جزئیه آن کلیات بوجه احتمال فتنه بوسیله انبیاءعلیهم‌السلام انجام داده نشد، مثلاً انبیاءعلیهم‌السلام به مردم نشان می‌دهند که اخذ رشوه حرام است و حقیقت آن را توضیح می‌دهند اما جزئیات آن را بیان نمی‌فرمایند که یکی از راههای اخذ رشوه این است که با صاحب معامله این تدبیر بکار برده چنین گفته شود، زیرا با توضیح چنین تفاصیل مردم تراکیب دیگری یاد می‌گیرند. و یا مثلاً در اقسام سحر یکی از قواعد کلیه این نشان داده شد که از عمل دست غیب بدست آوردن پول زیر متکا و یا در جیب ناجایز و حرام است ولی این نشان داده نشد که از خواندن فلان افسون چنین پولی بدست می‌آید.

خلاصه اینکه این فرشتگان در بابل آمده کار خود را آغاز کردند.اصول و فروع سحر را آشکار نموده مردم را به اجتناب از این عمل زشت و تنفر از ساحران آگاه و تاکید کردند، چنانکه هرگاه عالمی مشاهده کند که اکثر مردم نادان کلمات کفریه می‌گویند آنها را کتباً و یا شفاها جمع بندی نموده عامه مردم را از آنها آگاه نموده متوجه می‌کند که از بکار بردن چنین کلمات دوری جسته پرهیز و اجتناب کنید، هنگامی که فرشتگان کار را شروع نمودند، مردم به آنان مراجعه نمودند و متقاضی شدند که ما را نیز از اصول و فروع این أمر آگاه کنید تا در اثر ندانستن آن در فساد عقیدتی و عملی مبتلا نگردیم لذا فرشتگان به خاطر احتیاط و تبلیغ و اصلاح مردم برخود لازم دانستند که قبل از تعلیم اصول و فروع سحر به مردم بگویند: متوجه باشید که مقصد از این تعلیم آزمایش بندگان خدا است، تا معلوم شود که پس از آگهی و اطلاع از آنها کدام یک در فکر حفظ و اصلاح دین خود میشود تا از شر آنها آگاه شده دوری کند،و چه کسی دین خه د را به باد می‌دهد که با وجود آگاه شدن بر

زشتی آنها باز هم آنها را اختیار می‌نماید که سرانجام آنها کفر می‌باشد، چه کفر عملی و چه کفر اعتقادی، آگاه باشید ما به شما توصیه و نصیحت می‌کنیم که با نیت نیک آنرا تحصیل کنید سپس بر همان نیت پای بند بمانید طوری نباشد که در جلو ما بگوئید که ما به خاطر اجتناب و پرهیز از آن می‌پرسیم و سپس در مفاسد آن مبتلا شده ایمان خود را به باد دهید بدیهی است که آنان بیش از این نمی‌توانستند از خود دلسوزی و خیرخواهی نشان دهند.

خلاصه اینکه کسانی که به این ترکیب متعهد می‌شدند، فرشتگان اصول و فروع سحر را به آنها تعلیم می‌دادند؛ زیرا وظیفه آنان همین بود و اگر کسی بر خلاف تعهد نقض عهد نموده با اراده و اختیار خویش کافر می‌شد، مسئولیت این به عهدهٔ فرشتگان نبود چنان که بعضی بر این تعهد استوار نماندند و این سحر را که یقیناً فسقی بود، وسیله ایذاء رسانی مخلوق قرار دادند و برخی از طرق استعمال آن سحر قطعاً به سرحد کفر رسیده بودند. از این جهت آنان فاجر و کافر شدند مثال این دستور اصلاحی و سپس تخلف مخاطب از آن چنین می‌باشد، که کسی پیش عالمی با عمل جامع معقول و منقول بر و دو بگوید که فلسفه قدیم و یا جدید را بمن یاد بده تا خودم از شبهاتی که بر خلاف اسلام در فلسفه بیان می‌شود محفوظ بمانم و بتوانم به مخالفان پاسخ بگویم و در نظر آن عالم این احتمال وجود داشته باشد که این شخص او را فریب داده فلسفه را بخواند و سپس آنرا بر خلاف شرع برای تقویت عقائد باطله بکار ببرد پس آن عالم با در نظر گرفتن این احتمال به او نصیحت کند که چنین نکن و او تعهد بدهد که چنین نخواهم کرد بنابراین به او تعلیم دهد اما آن شخص آراء و عقائد فلسفه را که مخالف با اسلام باشند صحیح دانسته بر آن عامل باشد. بدیهی است که از این حرکت او بر معلم هیچگونه ملامت و یا نکوهش عاید نمی‌گردد، هم چنین از اطلاع شدن به سحر نه بر فرشتگان مجال شبه‌ای وجود دارد و نه جای وسوسه‌ای باقی است و پس از انجام

این وظیفه غالباً فرشتگان به آسمان فرا خوانده شده باشند.
والله اعلم بحقیقة الحال(۱)

حقیقت سحر

سحر به کسر سین در لغت بر آن اثری اطلاق میشود که سببش ظاهر نباشد (قاموس) برابر است که سبب آن معنوی باشد مانند کلمات ویژه‌ای و یا از اشیاء غیر محسوس باشد مانند اثر جنات و شیاطین و یا اثر قوه خیالیه در مسمریزم و یا از محسوساتی باشد که نهفته باشد مانند جذب مغناطیسی مخفی از نظر برای آهن و یا اثر نهفته ادویه و یا اثر نجوم و سیارات، بنابراین اقسام سحر بسیار است ولی در عرف عام سحر به آن چیزهائی اطلاق میشود که عمل جنات و شیاطین در آنها دخیل باشد و یا به قوۀ خیالیه «مسمریزم» و یا چند کلمات و الفاظ زیرا این أمر عقلا ثابت و فلاسفه قدیم و جدید از روی تجربه و مشاهده آنرا تسلیم دارند که در کلمات و حروف ویژه‌ای تاثیراتی وجود دارد که با خواندن آنها در اندازه خاص و یا نوشتن آنها آن تاثیر مشاهده می‌گردد، و یا به تاثیراتی گفته میشود که با افزایش چیزی به موی انسان و یا ناخن و یا عضو دیگر و یا لباس مستعمل او پدید آیند که در عرف عام اردو به آن تونه تو تکا گفته شده است که در سحر بشمار می‌روند.

و در اصطلاح قرآن وسنت سحر بر آن امر عجیبی اطلاق می‌گردد، که با خشنود گردانیدن شیاطین در آن از آنها کمک و امداد گرفته شود و برای رضای آنها راههای زیاد وجود دارد، گاهی چنان افسونهای اختیار کرده میشود که در آنها کلمات کفر و شرک و یا مدح از شیاطین و یا پرستش کواکب وجود دارد که از آن شیاطین شاد می‌گردند، و گاهی چنان

۱-بیان القرآن

اعمالی انجام داده میشود که مورد پسند شیاطین می‌باشند مانند قتل ناحق و بکار گرفتن خون مقتول و یا به وضع جنایت و نجاست ماندن و دوری جستن از پاکیزگی و طهارت و غیره، هم چنانکه با انجام اعمال و گفتار مورد پسند ملائکه و فرشتگان مانند تقوی و طهارت و پاکیزگی و ذکرالله و اعمال خیر و دوری از نجاست و بدبوئی از آنها کمک گرفته میشود،نیز از شیاطین با انجام اعمال و اقوالی که مورد پسند آنها باشند از آنان کمک گرفته میشود، بنابراین سحر کسانی پیروز میشود که کثیف‌تر و پلیدتر باشند و از پاکیزگی و نام خدا دوری جسته معتاد بکارهای خبیث باشند، زنان اگر در ایام حیض این کار را بکنند نیز مؤثر واقع میشود، اما به شعبده و توتکا و کارهای تر دستی و مسمریزم و غیره مجازاً سحر گفته می‌شود، (روح المعانی)

اقسام سحر

امام راغب اصفهانی در مفردات القرآن نوشته که سحر دارای اقسام گوناگونی است، نوعی از آن تنها چشم‌بندی و تخیل می‌باشد،که حقیقت واقعی ندارد چنانکه بعضی شعبده بازان از تر دستی خویش کارهایی را انجام می‌دهند که نگاه عامه مردم از دیدن آنها قاصر می‌ماند و یا با نیروی تخیلی مسمریزم و غیره بر مغز کسی چنان اثری می‌اندازند که او چیزی را با چشم دیده و احساس می‌کند اما آن چیز حقیقت واقعی ندارد.

و گاهی این کار از اثر شیاطین هم میشود که بر نگاه و مغز مسحور چنان اثری انداخته می‌شود که او یک امر غیر واقعی را حقیقی تصور می‌کند، سحر ساحران فرعون که در قرآن آمده از این نوع سحر بود چنانکه می‌فرماید «سَحَرُوْٓا اَعْيُنَ النَّاسِ» آیه ۱۱۶ سوره عراف آنها بر چشمهای مردم سحر کردند و نیز در آیه ۶۶ از سوره طه می‌فرماید: «يُخَيَّلُ اِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّهَا تَسْعٰى» یعنی از سحر آنها در خیال موسی

آمد که این مارهای ریسمانی می‌دوند، در اینجا از لفظ یخیل معلوم میشود که آن ریسمانها و چوبهای که ساحران به زمین انداخته بودند نه در حقیقت مار گشتند و نه بحرکت در آمدند بلکه قوه متخیله موسی علیه السلام متاثر شده آنها را مار دونده فهمید. قسم دوم آن تخیل و نظربندی است، که با اوقات از اثر شیاطین پدید می‌آید چنانکه از آیه ۲۲۲ و ۲۲۱ سوره شعرا معلوم می‌شود.

«بَلْ اُنَبِّئُكُمْ عَلٰى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِيْنَ تَنَزَّلُ عَلٰى كُلِّ اَفَّاكٍ اَثِيْم»

من بشما نشان می‌دهم که شیاطین در نزد چه کسانی فرود می‌آیند بر هر تهمت زننده و گناه کار فرود می‌آیند و نیز در آیه ۱۰۲ سوره بقره فرموده است.

«وَلٰكِنَّ الشَّيَاطِيْنَ كَفَرُوْا يُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ السِّحْرَ»

یعنی شیاطین کفر اختیار کردند که به مردم سحر می‌آموزند.

قسم سوم آنست که بوسیله سحر حقیقت چیزی تبدیل گردد. چنانکه انسانی یا حیوانی را سنگ یا انسانی را حیوانی دیگر بکنند، که امام راغب اصفهانی و ابوبکر جصاص رازی و غیره از این انکار کرده‌اند که بوسیله سحر بتوان حقیقت چیزی را تبدیل نمود بلکه معتقدند که اثر سحر تنها در تخیل و نظربندی می‌تواند باشد و همین است قول معتزله اما تحقیق جمهور علماء بر این است که در انقلاب اعیان نه امتناع عقلی وجود دارد و نه شرعی؛ مانند اینکه جسمی سنگ بگردد و یا از نوعی به نوع دیگری تبدیل گردد، و مراد از عدم امکان انقلاب حقایق که در نزد فلاسفه مشهور است آنست که در حقایق سه گانه محال و ممکن و واجب مجال هیچگونه انقلابی وجود ندارد که محالی ممکن و یا ممکنی محال بگردد و از اینکه قرآن سحر ساحران فرعون را تخیل قرار داده است لازم نیست که هر سحر تخیل باشد و بجز آن سحر نوع دیگری نداشته باشد، بعضی از علماء بر امکان انقلاب حقایق بوسیله سحر از حدیث کعب احبار استدلال نموده‌اند که در موطا امام مالک به روایت حضرت قعقاع

بن حکیم منقول است، «لولا کلمات اقولهن لجعلتنی الیهود حمارا» یعنی اگر این چند کلمه که مرتباً من آنها را می‌خوانم نمی‌بودند یهود مرا خر می‌گردانید، اگر چه خر گردانیدن مجازا کنایه از احمق گردانیدن نیز می‌آید اما بدون ضرورت، گذاشتن حقیقت و رفتن به سوی مجاز صحیح نیست لذا مفهوم حقیقی و ظاهری آن این است که اگر من این کلمات را روزانه با اهتمام نمی‌خواندم یهودان ساحر مرا خر می‌گردانیدند، از این حدیث دو چیز ثابت می‌شود یکی آنکه امکان دارد انسان بوسیله سحر خر بگردد، دوم آنکه کلماتی که ایشان می‌خواندند تاثیرش خنثی نمودن سحر بود و وقتی مردم از حضرت کعب پرسیدند که آنها چه کلماتی می‌باشند کلمات زیرا را به مردم نشان داد.

اعوذبالله العظیم الذی لیس شیءٌ اعظم منه و بکلمات الله
التامات التی لایجاوزهن برو لافاجر و باسماءالله الحسنی
کلهاماعلمت منها ومالم اعلم من شر ما خلق و برء و ذرء[1]

ترجمه: من خودم را در پناه خدای بزرگ قرار میدهم که از او کسی بزرگتر و بالاتر نیست، و پناه می‌برم به کلمات تا ماتی که از آنها نه انسان نیک تجاوز می‌کند و نه بد و پناه می‌برم به تمام اسماء حسنی خدا آنچه من آنها را می‌دانم و آنچه نمی‌دانم از بدی هر چیزی که خداوند آفریده و ایجاد فرمود و انتشار داده است.

خلاصه اینکه این هر سه نوع سحر ممکن الوقوع می‌باشد.

فرق بین سحر ومعجزه

هم چنانکه دراثر معجزات انبیاءعلیهم السلام وکرامات اولیاء کرام چنان وقائعی مشاهده می‌شود که خارق العاده می‌باشند به ظاهر از سحر و

۱ – اخرجه فی الموطا باب التعوذ عند النوم

جادو نیز چنان آثاری به مشاهده می رسد لذا بعضی اشخاص نادان نسبت به این دو امر در اشتباه قرار می‌گیرند و از این جهت به تعظیم و تکریم ساحران می پردازند لذا بیان فرق بین این دو لازمی است، پس فرق بین آنها از جهتی به اعتبار اصل حقیقت است و از جهتی به اعتبار آثار ظاهر، فرق حقیقی آنست که چیزهائی که از سحر و جادو به مشاهده می رسند بیرون از دایره اسباب نیستند فرق تنها در ظهور و خفاء اسباب است جایی که اسباب ظاهر باشند آن آثار بسوی اسباب منسوب شده موجب شگفتی و حیرت قرار نمی‌گیرند اما جایی که اسباب مخفی باشند آن چیز تعجب‌آور فهمیده می‌شود و عوام در اثر عدم آگهی به اسباب آنرا خرق عادت قرار می دهند در صورتی که در حقیقت آن أمر مانند سایر عموم عادی از اثر جن و شیاطین واقع می‌شود.

اگر امروز نامه‌ای از خاور دور نوشته و الآن‌در جلوی ما بیفتد بینندگان آنرا خارق العاده می‌گویند در صورتی که به جنات و شیاطین چنان نیروی داده شده که می توانند چنین اموری را انجام دهند و اگر این قبیل علل آشکار گردند هیچ خارق العاده‌ای باقی نخواهد ماند اما در اثر آنکه اسباب آنها مخفی و نهفته است مردم در اشتباه قرار گرفته آنها را خارق العاده قرار می‌دهند، بر خلاف این چون معجزات مستقیماً فعل خود حق تعالی می‌باشند وهیچ گونه اسباب طبعیه در آنها هیچ نوع دخالتی ندارند، حق تعالی به آتش نمرود دستور داد که در حق حضرت ابراهیم علیه السلام سرد باش امانه آن قدر که از آن به او مشقتی وارد بشود بلکه به اندازه موجب سلامتی او باشد از این حکم الهی آتش سرد گردید امروز بعضی مردم مقداری دوای ویژه بر بدن خود مالیده در آتش راه می‌روند این معجزه نیست بلکه اثر دواها است که از مخفی ماندن آنها مردم در اشتباه به آن کار خارق العاده می‌گویند اینکه گفتیم معجزه مستقیماً فعل خود خداوندی است به صراحت در قرآن آمده است چنانکه درآیه ۱۷ سوره انفال میفرماید:«و مار میت اِذْرَمَیْتَ وَلٰکِنَّ اللهَ

رَمَیٰ» مشت ریگی که شما انداختید در حقیقت شما نینداختید بلکه الله انداخت، این است فرق حقائق معجزه و سحر که معجزه مستقیماً بدون توسط اسباب طبیعی فعل خود حق تعالی است و سحر اثر اسباب مخفی طبیعی می‌باشد،لذا این برای درک حقیقت هر یکی کافی و وافی می‌باشد اما در اینجا سؤالی مطرح می‌گردد و آن اینکه این فرق را عـوام النـاس چطور بشناسند زیرا صورت ظاهری هر دو یکـی است، جـواب آنکـه خداوند برای آشنا ساختن عوام بر این امر چند فرق ظاهر فرموده است.

نخست: آنکه معجزه و کرامات از کسانی صادر می‌گردد که تقوی و طهارت و پاکیزگی اخلاق و اعمال‌شان را همه مشاهده کنند و بر عکس این اثر سحر فقط از کسانی پدید می‌آید که گندیده و ناپاک و از ذکر نام خدا و عبادت او دور باشند، این امر را هر کس مشاهده کرده بین سحر و معجزه فرق را می‌شناسند.

دوم: آنکه عادةالله بر این جاری است که مدعی نبوت نـمی‌توانـد عمل سحر انجام دهد البته بدون ادعاء نبوت می‌توان عمل سحر را انجام داد.

آیا عمل سحر می‌تواند بر انبیاء علیهم‌السلام اثر بگذارد؟

جواب: آری، زیرا سحر در حقیقت هم چنانکه قبلاً ذکر گردید اثر اسباب طبعی است که انبیاء علیهم‌السلام نیز از آنها مـتاثر مـی‌شوند و ایـن تـاثر منافاتی با نبوت آنان ندارد، سحر نمودن یهود بر آن حضرت ﷺ و متاثر شدن آن حضرت ﷺ از آن و سپس اطلاع یافتن ایشان بوسیله وحی و از اله آن همه اینها از احادیث صحیح ثابت است و مـتاثر شـدن حـضرت موسی علیه‌السلام از سحر در آیه ۶۷-۶۶ از سوره‌طه «يُخَيَّلُ اِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّهَا تَسْعىٰ» و «فَاَوْجَسَ فِيْ نَفْسِهٖ خِيْفَةً مُّوْسىٰ» آمده است و طاری شدن خوف بر موسی علیه‌السلام در اثر سحر بود.

احکام شرعی سحر

همانطوری که قبلاً بیان گردید ،موافق به اصطلاح قرآن و حدیث،سحر تنها بر اعمالی اطلاق شده که در آنها کفر و شرک و فسق و فجور اختیار می‌گردد و هدف از آنها خشنود گردانیدن جنها و شیاطین می‌باشد، تا از آنها استمداد شده و در اثر آن آثار عجیبی ظاهر گردد.

سحر بابل که در قرآن ذکر شده همین بود(جصاص) و همین سحر را قرآن کفر قرار داده است، ابو منصور فرموده که صحیح این است که مطلقاً همه انواع و اقسام سحر کفر نیستند بلکه فقط آن سحری کفر است که اعمال و افعال خلاف ایمان در آن بکار برده شود.(روح المعانی)

بدیهی است که احکام لعن بر شیاطین و دشمنی و عداوت نمودن با آنها مکر را در قرآن و احادیث آمده است و بر عکس فکر و اندیشه دوستی و ارضای آنها خود گناه می‌باشد و باز هم آنها زمانی راضی می‌گردند، که کسی به کفر و شرک آلوده گردد و در این صورت ایمان از او سلب خواهد شد. یا حداقل به فسق و فجور مبتلا گردد و نیز بر خلاف رضای خداوند و فرشتگان آلوده شدن به نجاسات و کثافتها،این خود گناه است، و اضافه بر آن اگر بوسیله سحر بکسی آزار برساند، این گناه دیگری می‌باشد.

خلاصه اینکه آنچه در اصطلاح قرآن و حدیث به آن سحر گفته شده است از کفر عقیدتی و یا حداقل از کفر عملی خالی نمی‌باشد، و اگر برای ارضای شیاطین اعمال و اقوال کفریه و شرکیه بکار برده شود، این کفر حقیقی عقیدتی می‌باشد و اگر با اجتناب از اعمال و اقوال کفریه گناههای دیگری را ارتکاب کرده باشد باز هم از کفر عملی خالی نخواهد ماند و سحری که در آیات قرآنی از آن بکفر تعبیر شده است از آن جهت است که در آن کفر عقیدتی یا عملی وجود داشته است.

خلاصه آنکه هر سحری که در آن عمل کفر بکار برده شود مانند

استغاثه و استمداد از شیاطین و یا تصور استقلال تاثیر در کواکب و یا معجزه‌ای را سحر تصور نمودن و ادعای نبوت برای خویش و غیره، این قبیل سحر به اجماع امت کفر است و آنچه در این افعال به حد کفر نرسیده اما موجب ارتکاب معاصی قرار گیرد گناه کبیره است.

مسئله: وقتی معلوم گردید که این سحر از کفر عملی و یا عقیدتی خالی نیست، پس آموختن و آموزانیدن و نیز عمل بر آن همه حرام می‌باشد.

البته اگر از مسلمانان برای دفع ضرر در حد نیاز آموخته شود بعضی از فقهاء به آن اجازه داده‌اند (شامی‌وعالمگیری)

مسئله: تعویذ و بند که عاملین می‌کنند اگر از جنات و شیاطین استمداد بشود آن نیز در حکم سحر و حرام می‌باشد و اگر الفاظ شبیه باشند که معنای آن معلوم نگردد و در آن احتمال استمداد از بتها و شیاطین باشد آن نیز حرام است.

مسئله: اگر علاوه از سحر اصطلاحی قرآن و حدیث که به سحر بابل معروف است در سایر اقسام سحر کفر وشرک بکار برده شود، آن نیز حرام است.

مسئله: اگر در تعویذ تنها امور مباح و جایز بکار برده شود، پس آن مشروط به این شرط جایز است که برای مقصد ناجایزی مستعمل نگردد.

مسئله: هم چنین بکار گرفتن قرآن و حدیث برای مقصد ناجایز درست نیست مانند تعویذ گرفتن و بکار بردن برای ضرر دادن‌بکسی‌به ناحق و یا خواندن و ردی برای اینگونه اهداف اگر چه در آن اسماء الهی و یاآیات قرآنی هم باشد که همه اینها حرام است (فتاوی‌قاضی خان و شامی)

يَآاَيُّهَاالَّذِيْنَ اٰمَنُوْالاَ تَقُوْلُوْا رَاعِنَا وَ قُوْلُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوْا

ای ایمانداران نگوئید راعنا و بگوئید انظرنا و بشنوید

وَ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۱۰۴)

و برای کفار است عذاب دردناک.

خلاصه تفسیر

(بعضی از یهود شرارت دیگری بکار بردند، وقتی که در محضر آن حضرت ﷺ می‌آمدند او را به لفظ راعنا مخاطب قرار می‌دادند و این در زبان عبرانی به معنای د شنامی زشت است و آنها نیز به این نیت آنرا تلفظ می‌کردند. ولی در زبان عربی معنای آن این است که مصلحت ما را مراعات بفرما. چون اهل عرب به این شرارت و نیت بد آنها پی نبرده بودند، آنان نیز این لفظ را به نیت معنای خوب بکار می‌بردند و اشرار یهود از این رویه برای سوء استفاده فرصت بیشتری بدست یافتند و باهم می‌نشستند و می‌خندیدند و می‌گفتند که تاکنون ما او را در نهان بد می‌گفتیم الآن برای بد گفتن او برملا تدبیر خوبی بدست آمد که خود مسلمانان نیز در آن شریک شدند، خداوند جهت از بین بردن ریشه این فساد به مسلمانان دستور داد) که ای ایمانداران شما (لفظ) «رَاعِنَا» نگوئید و بجای آن (لفظ) «اُنْظُرْنَا» بگوئید، (زیرا معنای هر دو از نظر لغت عرب یکی است اما در تلفظ به «رَاعِنَا» شرارت یهود به اجرا گذاشته می‌شود. بنابراین آنرا ترک نموده لفظ دومی را بکار برید که در آن هیچگونه اشتباهی وجود ندارد) و (به دستور توجه نموده) کاملاً گوش کنید (و آنرا از بر کنید) برای این کفار سزای دردناکی خواهد رسید (زیرا درشان پیغمبر (ص) چنین گستاخی و آن هم با جرأت کردند.)

مسئله: از این آیه این امر استنباط گردید که اگر کار جایزی برای

دیگران مجال کارهای ناجایز را بدهد آنهم ناجایز خواهد شد، مانند اینکه عالمی امر جایزی را انجام دهد اما از انجام آن احساس شود که جاهلان و نادانان از آن در اشتباه قرار گرفته کارهای ناجایز انجام می دهند پس این امر جایز در حق او ممنوع و ناجایز خواهد شد؛ اما مشروط بر آنکه انجام آن از روی شرع ضروری نبوده و از مقاصد شرع نباشد. و امثال این در قرآن و سنت زیاد دیده می‌شود و یکی از ادله آن حدیثی است که رسول خدا ﷺ نسبت به تعمیر بیت الله که قریش آن را در عهد جاهلیت انجام داده و در چند چیز بر خلاف بنای حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام قرارش داده بودند فرمود: دلم می خواهد آنرا منهدم نموده از سر نو موافق به بنای ابراهیمی آنرا تعمیر کنم. اما احساس می کنم که در اثر آن مردم نافهم در فتنه مبتلا می‌شوند لذا اکنون این کار را نخواهم کرد. و بر چنین احکامی در اصطلاح اصول فقه سد ذرائع اطلاق می‌شود که همه فقهاء آنرا معتبر می‌دانند و حضرات حنابله بیشتر به آن اهتمام قایل هستند. (قرطبی)

مَا يَوَدُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ وَلَا الْمُشْرِكِيْنَ اَنْ يُّنَزَّلَ

کفار اهل کتاب و مشرکان از ته دل نمی خواهند که خیری از طرف

عَلَيْكُمْ مِّنْ خَيْرٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ يَّشَآءُ

پروردگار شمابر شمانازل گرددوالله اختصاص می‌دهدبرحمتش هر کس را بخواهد

وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ (۱۰۵)

و خداوند دارای فضل بزرگی است.

خلاصه تفسیر

(نحوه برخورد یهود با رسول خدا ﷺ در آیه گذشته بیان گردید و در این آیه نحوه برخورد آنها با مسلمانان بیان می‌گردد. بعضی از یهود به

بعضی از مسلمانان می‌گفتند به خداقسم که ما قلباً خیرخواه شما هستیم و آرزو داریم که به شما احکام دینی بهتر از احکام دین ما عنایت گردد تا ما نیز آنها را بپذیریم اما چه باید کرد که برای ما ثابت نشد که دین شما از دین ما بهتر است. خداوند این ادعای خیرخواهی آنها را تکذیب می‌فرماید که) کفار (چه) از اهل کتاب (باشند) و (چه از) مشرکین حتی اندکی این را نمی‌پسندند که از جانب پروردگار شما خیری نصیبتان گردد.

(ولی از حسد بردن آنها کاری ساخته نمی‌شود زیرا) خداوند رحمت و عنایت خویش را به کسی اختصاص می‌دهد که مورد نظر او باشد و خداوند بسیار فضل کننده است.

فائده: یهود در اینجا دو ادعا داشتند:

اولاً: اینکه یهودیت از اسلام بهتر است.

ثانیاً: اینکه آنان نسبت به اهل اسلام دلسوز و خیرخواه هستند؛ چون نمی‌توانند ادعای اول را به اثبات برسانند تنها به ادعا، کاری ساخته نمی‌شود و باز هم این ادعای بیجا است؛ زیرا هرگاه ناسخ بیاید منسوخ متروک می‌شود و این موقوف بر آن نیست که بین افضل و غیر افضل فرقی بیان بگردد. لذا با بدیهی بودن این امر در اینجا توجهی به پاسخ آن مبذول نگردید و تنها بر ادعای دوم آنان که خیر خواهی بود، بحث شد و ذکر مشرکین همراه با یهود برای تاکید و تقویت مطلب است که همانگونه که مشرکین خیرخواه شما نیستند یهود را هم خیر خواه خودتان نپندارید.

مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰيَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ اَوْ مِثْلِهَا اَلَمْ تَعْلَمْ

آنچه منسوخ می‌کنیم آیه‌ای یا فراموش می‌گردانیم می‌فرستیم بهتر از آن یا مانند آن آیا

اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ (۱۰۶) اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَه مُلْكُ

نمی‌دانی که خداوند بر هر چیز قادر است آیا نمی‌دانی که به خدا مختص است پادشاهی

السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَالَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَّلَا نَصِيْرٍ (۱۰۷)

آسمانها و زمین و نیست برای شما بجز خدا هیچ حامی و مددگاری.

خلاصه تفسیر

(چون به هنگام تبدیل قبله یهود بر آن و هم چنین مشرکین بر نسخ بعضی احکام زبان طعن گشودند، خداوند در پاسخ به طعن و اعتراض آنها می‌فرماید: که) آنچه ما حکم آیه‌ای را متوقف می‌کنیم. (اگر چه خود آیه در قرآن یا اذهان باقی می‌باشد) یا آن را از ذهنها فراموش می‌گردانیم (دراین جای اعتراض نیست زیرا در آن مصلحتی وجود دارد.) ما (بجای آن) آیه‌ای بهتر از آن یا مانند آن می‌آوریم آیا مگر تو (ای معترض) نمی‌دانی که حق تعالی بر هر چیز قادرست (پس برای او ملاحظه نمودن مصالحی هیچگونه مشکلی در بر نخواهد داشت.) آیا نمی‌دانی که تنها خدا است که سلطنت او روی آسمانها و زمین کار فرما است (چون کسی در قدرت و سلطنت شریک و سهیم او نیست کسی نمی‌تواند در مراعات مصالح و اسرار احکام دیگر مزاحم او بشود. خلاصه اینکه کسی جلوگیر از تصویب حکم ثانی و تنفیذ آن نیست) و (نیز یاد داشته باشید که) برای شما بجز خداوند کسی یارو مددگار نیست،(پس چون کارساز او است، حتماً در صدور احکام مصالح را در نظر خواهد گرفت و چون مددگار او است به هنگام عمل بر احکام شما را از مزاحمت مخالفان در امان قرار خواهد داد البته علاوه از این ضرر با در نظر گرفتن نفع اخروی اگر مخالفی به ظاهر تسلطی پیدا کند آن بحثی است دیگر).

معارف و مسائل

«مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰيَةٍ اَوْ نُنْسِهَا» تمام صورتهای محتمل نسخ آیه های قرآنی را در این آیه جمع فرمود: نسخ در لغت به معنای زایل کردن و نوشتن آمده است تمام مفسرین معتقدند که مراد از نسخ در این آیه زایل

کردن یعنی منسوخ کردن حکمی است بنابه این نسخ در اصطلاح قرآن و سنت عبارت از اجرای حکمی بجای حکم دیگری می‌باشد چه حکم دوم چنان باشد که حکم قبلی را کلاً از بین ببرد، یا بجای آن عمل دیگری نشان داده شود.

حقیقت نسخ در احکام الهی

منسوخ نمودن حکمی و اجرای حکم دیگری بجای آن در دوایر دولتی جهان معروف و مشهور است؛ ولی نسخ در احکام انسانها گاهی از آن جهت می‌باشد، که حکم قبلی اشتباهاً به اجرا در آمده و پس از آگهی یافتن به حقیقت آن آنرا تبدیل کرده‌اند.

و گاهی به این خاطر می‌باشد که به هنگام اجرای آن احوال و اوضاع مناسب بودند و از احوال و اوضاع آینده اطلاعی در دست نبود به محض آنکه احوال دگرگون شد، حکم هم تغییر یافت. در احکام الهی هیچ یک از این دو صورت امکان ندارد.

صورت سوم که امکان دارد، آنست که دستور دهنده از اول می‌داند که احوال در آینده تغییر می‌یابند و در آن زمان این حکم مناسب نخواهد ماند و حکم دیگری باید به اجرا در آید؛ این را دانسته حکمی اجرا می‌کند و چون پس از مدتی حسب علم سابق او اوضاع و احوال تغییر می‌یابند او بر حسب پیشنهاد سابق حکم را نیز تبدیل می‌نماید مانند آنکه دکتری موافق به اوضاع حال حاضر مریض نسخه‌ای تجویز می‌کند و می‌داند که ظرف دو روز با استعمال این نسخه احوال بیمار تغییر خواهد کرد آنگاه باید نسخه دیگری تجویز نمود.

با وجود دانستن همه این احوال او روز نخست نسخه‌ای تجویز می‌کند که مناسب همان روز است و پس از دو روز که احوال تغییر می‌یابد نسخهٔ دیگری تجویز می‌کند.طبیب و پزشک ماهر می‌تواند اینطور هم بکند که در روز اول برنامه کلی مداوای او را بنویسد و به او

دستور دهد که تا دو روز ازاین نسخه استفاده بکن و پس از آن تا سه روز دیگر از نسخهٔ دوم و بعد از آن تا یک هفته فلان نسخه را مورد استفاده قرار بده ولی این یک نوع بار سنگینی است که بدون ضرورت بر مزاج بیمار تحمیل میشود و در آن به علت سوء فهم خطر خلل در عمل نیز وجود دارد، لذا در روز نخست تمام تفاصیل برنامه تداوی را نشان نمی‌دهد.آری ! در احکام الهی و کتب نازل شده او فقط همین صورت سوم نسخ بوقوع پیوسته است.

هر نبوت جدید و کتاب نازل شده بسیاری از احکام نبوت و کتب گذشته را منسوخ نموده و بجای آنها احکام تازه‌ای به اجرا گذاشته است، و نیز در یک نبوت و شریعت چنان شده که حکمی تا مدتی جاری گشته و سپس به مقتضای حکمت الهی آن حکم تبدیل شده وحکم دیگری بجای آن به اجرا در آمده است.

در حدیث صحیح مسلم آمده است:«لم تکن نبوة قط الا تناسخت»(مسلم) یعنی گاهی چنین نبوده که نبی جدیدی بیاید و در احکام نسخ و تبدیل پیش نیاید.(قرطبی)

شبهات جاهلانه

عده‌ای از یهود جاهل بنا به جهالت خویش نسخ در احکام الهی را بر دو صورت نسخ احکام دنیوی قیاس نموده، بناءًبر آن حضرتﷺ زبان طعن گشودند و این آیات در پاسخ به آنان نازل گردید.(ابن‌جریر، ابن کثیر و غیره).

از میان فرق اسلامی عده‌ای از معتزله بخاطر نجات از طعن مخالفین این روش را اختیار نمودند که نسخ در احکام الهی ممکن هست و هیچ چیزی مانع این امکان نیست ولی در هیچ جایی از قرآن نسخی واقع نشده و نه آیه‌ای منسوخ شده ونه ناسخی موجود هست. و این قول

منسوب به ابومسلم اصفهانی است که همیشه علماء بر او رد و انکار نموده‌اند.

و در تفسیر روح المعانی آمده است:

«واتفقت اهل الشرایع علی جواز النسخ و وقوعه و خالفت الیهود غیر العیسویة فی جوازه و قالوا یمتنع عقلاً و ابومسلم الاصفهانی فی وقوعه فقال انه و ان جاز عقلا لکنه لم یقع»(۱)

تمام اهل شرایع بر جواز نسخ و وقوع آن اتفاق نظر دارند. تنها یهود بجز از عیسویه از امکان نسخ انکار نموده و گفته‌اند که آن ممتنع عقلی است و ابومسلم اصفهانی از وقوع آن انکار نموده می‌گوید: که اگر چه وقوع نسخ در احکام الهی عقلا ممکن هست اما در هیچ جایی واقع نشده است. وامام قرطبی در تفسیر خویش فرموده است:

«معرفة هذا الباب اکیدة وفائدته عظیمة لاتستغنی عن معرفته العلماء ولاینکره الا الجهلة الاغبیاء»(۲)

شناختن باب نسخ بسیار موکد و فوائد زیادی در بر دارد که علماء از آشنائی به آن مستغنی نیستند و بجز نادانان کم فهم کسی از آن انکار ندارد. علامه قرطبی در پیرامون این قضیه ،واقعه‌ای از حضرت علی کرم الله وجهه نیز نقل فرموده است که یک مرتبه ایشان به مسجد تشریف آوردند وملاحظه فرمودند که در آنجا کسی به موعظه پرداخته است، آن جناب از مردم پرسید که این شخص چه می‌کند. عرض کردند که موعظه می‌کند فرمود: خیر این موعظه نمی‌گوید بلکه می خواهد بگوید که من فلان بن فلان هستم مرا بشناسید سپس او را پیش خود طلبید و از او پرسید که آیا تو با احکام ناسخ و منسوخ قرآن و حدیث آشنا هستی؟ او جواب داد که خیر! من آنها را نمی‌دانم. حضرت علی کرم الله وجهه فرمود: که از مسجد ما بیرون برو و سپس در اینجا وعظ نگو.

۱-روح المعانی صفحه ۳۵۲ جلد ۱
۲-قرطبی صفحه ۵۵ جلد ۱

در باب وقوع نسخ در قرآن و حدیث آنقدر آثار و اقوال از صحابه و تابعین نقل شده که نقل همه آنها در اینجا مشکل است، و در تفسیر ابن‌کثیرو ابن جریر و دُرمنثور و غیره روایاتی زیاد به اسانید قوی و صحیح نیز مذکور است و روایات ضعیف بی‌شماری در این باره وجود دارد از آن جهت این مسئله در میان امت همیشه مجمع علیه بوده است فقط ابومسلم اصفهانی وعده‌ای از معتزله از وقوع آن انکار دارند و امام رازی در تفسیر کبیر آن را با شرح و تفصیل رد فرموده است.

تفاوت اصطلاحات متقدمین و متاخرین نسبت به مفهوم نسخ

چون معنای اصطلاحی نسخ تبدیل نمودن حکم است و آن هم چنانکه در منسوخ نمودن کامل حکمی و آوردن حکم دیگری بجای آن مانند تبدیل قبله از بیت‌المقدس بسوی بیت‌الله می‌باشد هم چنان اضافه کردن قید و شرطی در حکم مطلق و عام نیز نوعی تبدیلی است و اسلاف امت نسخ را دراین معنای عام که شامل تبدیلی کامل حکم و تبدیلی جزئی قید و شرط و استثنا و غیره می‌باشد بکار برده‌اند. بنابراین آمار و آیات منسوخه در نزد آنان تا پانصد آیه رسیده است، اما متاخرین فقط به آن تبدیلی نسخ می‌گویند که حکم ثانی با حکم قبلی به هیچ وجه تطبیق نخورد بدیهی است که موافق به این اصطلاح آمار آیات منسوخه کاسته می‌شود، و در نتیجه این تفاوت دو اصطلاح معلوم شد که نسخ در پانصد آیه، طبق اصطلاح متقدمین شامل ادنی ترین تبدیلی قید و شرط و استثنائی که هر کجا پیش بیاید نیز می‌باشد.

از علماء متاخرین علامه جلال الدین سیوطی فقط در بیست آیه به نسخ قایل شده است و پس از وی حضرت شاه ولی الله در آنها نیز تطبیقی بکار برده و پنج آیه را منسوخ گفته است؛ زیرا در اینها بدون تاویل بعیده تطبیق امکان ندارد و این روش از آن جهت مستحسن و نیکو است که اصل در احکام بقاء حکم است و نسخ خلاف آن است.

لذا هر کجا که توجیهی برای بکار بردن آیه ممکن باشد در آنجا

بدون ضرورت قایل شدن به نسخ صحیح و درست نیست ولی منشاء این تقلیل هرگز نمی‌تواند این باشد که مسئله نسخ در قرآن از دیدگاه اسلام عیبی بوده و جهت از اله آن در چهارده قرن مساعی جریان داشته تا اینکه آخرین انکشاف توسط حضرت شاه ولی الله بوده است و آمار آیات منسوخ کاسته شده و به پنج رسیده است و اکنون انتظار میرود که محقق دیگری بیاید و نسخ در این پنج آیه را خاتمه داده آن را به درجه صفر برساند و اختیار چنین روش درباره تحقیق نسخ نه خدمت درستی به اسلام و قرآن است و نه با انجام دادن آن می‌توان تحقیقات و مقالات صحابه و تابعین و علماء متقدمین و متاخرین چهارده قرن را شست و نه زبان طعن مخالفان به آن بسته می‌شود، بلکه با این روش سلاحی بدست ملحدان عصر حاضر داده میشود، تا بگویند امکان دارد آنچه تمام علمای امت تا چهارده قرن می‌گفتند همه اشتباه از آب در آمده است. العیاذ بالله و با گشودن این در امان از قرآن برداشته میشود و چه چیزی می‌تواند ضامن این باشد که آنچه امروز تحقیق شده فردا اشتباه از آب در نیاید نوشته‌ای از بعضی علماء معاصر از نظرم گذشت که آیه ما ننسخ را به علت آنکه متضمن معنای شرط است قضیه مانند:

«لَوْ كَانَ فِيْهِمَا اٰلِهَةٌ» و آیه «لَوْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ»

قرار داده و فقط آن را دلیل بر امکان نسخ گفته است و از وقوع آن انکار نموده است در حالیکه بین قضیه شرطیه به حرف لو و تضمن معنای شرط تفاوت زیادی وجود دارد و این همان استدلالی است که ابومسلم اصفهانی و معتزله تقدیم داشته بودند ولی پس از ملاحظه تفاسیر صحابه و تابعین و تراجم تمام امت نمی‌توان قبول کرد که این مدلول قرآنی است. صحابه کرام از همین آیه بر وقوع نسخ استدلال نموده و وقایع بیشماری را تقدیم داشته‌اند (ابن‌کثیر وابن جریر و غیره) و بدین جهت هیچ یکی از متقدمین و متاخرین امت در وقوع مطلق نسخ انکار ننموده است و خود حضرت شاه ولی الله اگر چه با تطبیق آمار آن را کم گفته است ولی از

مطلق وقوع نسخ انکار نکرده است و پس از او تمام اکابر علماء دیوبند بدون استثناء به وقوع نسخ قایل می‌باشند و بعضی از ایشان تفاسیر مستقل یا جزوهای تفسیری دارند ولی هیچ یکی از مطلق وقوع نسخ انکار ننموده است.

والله سبحانه و تعالی اعلم

«اَوْ نُنْسِهَا» این طبق قرائت مشهوره از انساءو نسیان ما خوذ است **مطلب** آنکه صورت نسخ گاهی بدین شکل می‌باشد که آیه‌ای از ذهن **مبارک** رسول خداﷺ و نیز از اذهان صحابه کلاً فراموش گردانیده شود **چنانکه** در تفسیر آن بعضی ازمفسران وقایع چند از این قبیل نقل **نمود**ه‌اند مقصد ازاین فراموش گردانیدن آنست که در آینده عمل بر آن **مـ**قصود نباشد. لیکن مجالی پیرامون بحث بقیه احکام نسخ **در**اینجانیست محل اصلی آن کتب اصول فقه است.

اَمْ تُرِيْدُوْنَ اَنْ تَسْئَلُوْا رَسُوْلَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوْسٰى مِنْ قَبْلُ

آیا شما مسلمانان می خواهید که سوال کنید رسول خود را همانگونه که سوال شده

وَ مَنْ يَّتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْاِيْمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِيْلِ (۱۰۸)

موسی پیش از این و هر کس که بگیرد کفر را در عوض ایمان او گم شده از راه راست

خلاصه تفسیر

(یکی از یهود در محضر آن حضرتﷺ از روی عناد گفت: همانگونه که تورات به یکبار بر حضرت موسیعليه السلام نازل شده شما نیز قرآن را بصورت مجموعه‌ای بیاورید ، خدای متعال در رد این مقوله فرمود) آیا شما هم می‌خواهید که از رسول (زمان) خود تقاضای (بیجا) بکنید به گونه‌ای که پیش از این (وسیله بزرگان شما) از حضرت

موسی علیه السلام چنین تقاضاهایی شده بود (مثلاً خواسته بودند که خدا را علناً ببینند و چنین خواسته که هدف از آن ایراد گرفتن بر رسول خدا و ایجاد مزاحمت در مصالح الهی باشد و باز هم اراده به ایمان آوردن نباشد کفر محض است) و هر کس که به جای ایمان آوردن مرتکب امور کفر باشد، بدون تردید او از راه راست به دور افتاده.

فائده: این خواسته از آن جهت بی جا است که خداوند در هر فعل حکم و مصالح جداگانه‌ای دارد و بنده حق ندارد در آن طریقه‌ای را تعیین نماید که این امر باید چنین باشد و آن چنان بلکه وظیفه او فقط این است.

زبان تازه کردن به اقرار تو
نینگیختن علت از کار تو

در ترجمه شیخ‌الهند روی سخن به مسلمانان قرارداده شد و حاصل آنکه آنان متنبه شده‌از رسول‌خدا ﷺ سوال بیجانکنند.

وَدَّ كَثِيْرٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَوْيَرُدُّوْنَكُمْ مِّنْ بَعْدِ اِيْمَانِكُمْ كُفَّاراً

عده‌ای از اهل کتاب به دل می خواهند که شما را پس از مسلمان شدن کافر برگردانند.

حَسَداً مِّنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِم مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوْا

بنا به حسدی‌که در دل دارند بعد از آنکه ظاهر شد برای آنان حق پس درگذر بفرمائید

وَاصْفَحُوْا حَتّٰى يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ ط اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ (۱۰۹)

و به فکرخودنیاورید تااینکه‌بفرستد خداحکم‌خود را بی‌شک خدابر هر چیز قادر است

وَ اَقِيْمُو الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا الزَّكٰوةَ وَ مَا تُقَدِّمُوْا لِاَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ

و قایم کنید نماز را و ادا کنید زکوة را و آنچه را جلو می فرستید برای خود می‌یابید

تَجِدُوْهُ عِنْدَاللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْلَمُوْنَ بَصِيْرٌ (۱۱۰)

پیش خدا بی‌شک خدا به آنچه عمل می‌کنید بینا است.

خلاصه تفسیر

(بعضی از یهود شب و روز به تدابیر گوناگون در لباس دوستی و خیر خواهی می‌کوشیدند تا مسلمانان را از اسلام بر گردانند و با وجود عدم پیروزی از این روش خود باز نمی‌آمدند، حق تعالی مسلمانان را بر آن آگاه ساخت که) بسیاری از این اهل کتاب یهود به دل می‌خواهند تا شما را پس از ایمان (آوردن‌تان) کافر کنند (و این خواست آنان از روی خیر خواهی چنان که اظهار می‌دارند نیست بلکه) بنابه محض حسدی است که (آن از طرف شما بسبب امری برنخاسته است بلکه)از دل خود آنان (که جوش می‌زند) می‌باشد (و چنین نیست که حق برایشان واضح نشده بلکه) پس از وضوح حق (حالشان این‌است، لذا فرصتی رسیده بود که مسلمانان به خشم بیایند. بنابراین می‌فرماید که آری اکنون) عفو کنید و در گذر بفرمائیدتا زمانی که خداوند(در این باره) حکم (قانون)جدید خود رابفرستند (اشارت نشان داد که شرارتهای‌شان را عنقریب بوسیله قانون انتظامیه امن عام یعنی قتال و جزیه معالجه خواهیم کرد، بنابر این امکان داشت مسلمانان با مشاهده ضعف خویش و نیروی آنان نسبت به اجراء قانون، تعجب کنند. لذا می‌فرماید که شما چرا تعجب می‌کنید) خداوند بر هر چیزی (چه ادنی باشد و چه عجیب) قادر است و (الان فقط) نماز را با پایبندی بخوانید و (شماکسانی که بر شمازکوة فرض است،) زکوة بدهید(و به هنگام رسیدن دستور به اجرای قانون آنرا با این اعمال اضافه کنید) و (چنین نپندارید؛ که تا زمانی که دستور به جهاد نیامده تنها از ادای نماز و روزه در ثواب کسری می‌آید بلکه) هر کار نیک که برای بهبودی خویش انجام می‌دهید به نزد خداوند (رسیده) آنرا (کاملاً با پاداشش) در می‌یابید زیرا خداوند همه کارهای شما را مشاهده می‌فرمایند، (وبدانید که ذره‌ای از آنها ضایع نخواهد شد.)

فائده: مقتضای آن زمان چنین بود سپس خداوند آن وعده را تکمیل فرمود و آیات جهاد نازل شدند و با یهود هم چنان برخورد شد و با افراد ناشایسته بر حسب اوضاع آنها در برابر فساد به قتل یا تبعید یا اخذ جزیه رفتار شد.

وَقَالُوْا لَنْ يَّدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلاَّ مَنْ كَانَ هُوْداً اَوْ نَصٰرٰى تِلْكَ

و می‌گویند هرگز در جنت نمی‌رود مگر کسانی که یهودی باشند یا نصرانی این

اَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوْا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۱۱۱) بَلٰى

آرزوهائی است که آنان درسر پروانیده‌اند بگو بیاورید سند خویش را اگر راستگو هستید

مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهٖ

چرا چنین نیست. هر کس که خود را تابع خدا کرد و او عامل کار نیک است برای

وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ (۱۱۲) وَ قَالَتِ الْيَهُوْدُ

او است ثوابش به نزد پروردگارش و نه ترسی دارند و نه غمگین میشوند

لَيْسَتِ النَّصٰرٰى عَلٰى شَيْءٍ وَّ قَالَتِ النَّصٰرٰى لَيْسَتِ الْيَهُوْدُ

و یهود می گویند که نیست نصاری بر راهی و نصاری می گویند نیستند

عَلٰى شَيْءٍ وَّ هُمْ يَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ ط كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ

یهود بر راهی با وجودی که همه کتاب می خوانند و هم چنین گفتند کسانی که

مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيْمَا كَانُوْا

جاهل‌اند به مثل گفته آنان اکنون خدا داوری می‌کند بین آنها در روز قیامت

فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ (۱۱۳)

در امری که اختلاف می‌کنند

خلاصه تفسیر

و یهود و نصاری چنین می‌گویند که هرگز کسی در بهشت نمی‌رود بجز کسانی که یهودی باشند (این قول یهود است) یا کسانی که نصاری باشند (این قول نصاری است خداوند آنرا رد فرموده می‌فرماید که) این (فقط) سخنهای دل خوش کن میباشند،(و در حقیقت چنین چیزی نیست) شما (به آنها) بگوئید (که خیلی خوب) دلیل خود را بیاورید اگر شما در این ادعای خویش راستگو هستید،(پس آنان چه دلیلی می‌آورند زیرا هیچ گونه دلیلی وجود ندارد لذا اولاً: ما بر خلاف آن ادعا داریم که) حتماً دیگران (هم در جنت) میروند (سپس بر این ادعا دلیل می‌آوریم که قانون ما که باتفاق آئینهای آسمانی بپایه ثبوت رسیده است این است که) هر کس که در برابر خدا سر تسلیم فرود آورد (یعنی در عمل و عقیده فرمانبردار باشد.) و (بااین‌حال) مخلص هم باشد (که از ته دل فرمانبردار باشد نه از روی مصلحت) پس برای چنین شخص پاداش (فرمانبرداری) به هنگام رسیدن بنزد پروردگارشان می‌رسد و نه بر این قبیل مردم (در قیامت واقعه‌ای) خطر(ناک) واقع میشود و نه آنان (در آن روز) غمگین خواهند شد (زیرا فرشتگان به آنان مژده داده آسوده خاطرشان خواهند کرد. حاصل استدلال اینکه وقتی که این قانون تسلیم شده است پس اکنون فقط به این توجه کنید که مصداق این سخن چه کسی است پر واضح است که کسی که بعد از نسخ بر حکم منسوخ عمل بکند، به هیچ وجه فرمانبردار گفته نمی‌شود. لذا یهود و نصاری فرمانبردار نشدند. بلکه عمل بر حکم ناسخ اطاعت و فرمانبرداری محسوب میشود و این‌شان مسلمانان است که نبوت و شریعت محمدیه را قبول دارند پس ایشان داخل شونده جنت بشمار می‌آیند.

واز قید مخلصین منافقین خارج شدند زیرا آنان از نظر شرع در جمع کفار داخل و مستحق جهنم می‌باشند.

باری چند نفر از یهود با چند نفر از نصاری گرد هم جمع شده به بحث پرداختند، یهودیها طبق عقیده خویش دین نصاری را باطل گفته از نبوت حضرت عیسی علیه‌السلام و کتاب الله بودن انجیل انکار کردند، نصرانیها هم از روی ضد و عناد دین یهود را بی‌اساس و باطل گفته و از نبوت حضرت موسی علیه‌السلام و کتاب الله بودن تورات، انکار نمودند. خداوند این داستان را نقل کرده آنرا رد می‌فرماید که) یهود گفتند که (مذهب) نصاری بر هیچ اساسی استوار نیست (یعنی اصلاً اشتباه است) و هم چنین نصاری گفتند که (مذهب) یهود بر هیچ اساسی استوار نیست (که این پندار هااصلاً اشتباه است).

در حالیکه همه ایشان (یعنی هر دو گروه) کتابها(ی آسمانی) را می‌خوانند (و به دیگران تدریس می‌کنند یعنی یهود تورات و نصاری انجیل را می‌خوانند و در هر دو کتاب تصدیق هر دو رسول و هر دو کتاب که اساس و منبع هر دو مذهب است وجود دارد اگر چه آن کتب به علت منسوخ شدنشان قابل عمل نیستند. اما این چیز دیگری است و چون اهل کتاب چنین ادعایی را کردند مشرکین با مشاهده آنها بجوش آمدند و (هم چنین) آنان (هم) که بی‌علم (محض) هستند مانند گفته آنها (یعنی اهل کتاب) تکرار کردند (که دین یهود و نصاری هر دو بی‌اساس است تنها ما بر حق هستیم) پس در اینجا هر یکی اسب خود را دوانید (الله تعالی) بین همه آنها در روز قیامت در تمام آنچه با هم اختلاف می‌کردند (عملاً) داوری خواهد فرمود (و آن داوری عملی بدین شکل می‌باشد که اهل حق در جنت و اهل باطل در جهنم داخل کرده می‌شوند قید داوری عملی به این خاطر افزوده شد که داوری شفاهی و برهانی به وسیله دلائل عقلی و نقلی در جهان انجام گرفته بود.)

معارف و مسائل

در این آیه‌ها خداوند متعال اختلاف یهود و نصاری را با رد نمودن هر یکی مذهب دیگر را و نادانی آنها را با اثرات مضر اختلافشان و سپس

اصل حقیقت را اظهار فرمود که در تمام این وقایع رهنمودهای ضروری برای مسلمانان هست که در آینده توضیح داده خواهند شد. یهود و نصاری هر دو گروه، اصل و حقیقت دین را فراموش کرده؛ بنام مذهب ملیت درست کرده بودند و هر گروهی از آنان طائفه خود را مقبول و جنتی قرار داده و بجز از خود نسبت به دوزخی و گمراه شدن تمام ملل جهان معتقد بودند. نتیجه این اختلاف غیر خردمندانه آنها چنین بر آمد که به مشرکین هم فرصتی رسید تا بگویند که مسیحیت هم بی‌اساس و موسویت هم بی‌اساس است فقط مذهب حق و صحیح بت پرستی است.

حق تعالی نسبت به جهالت و گمراهی این هر دو گروه فرمود که این هر دو گروه از اصل سبب دخول جنت بی‌خبر و فقط بنام مذهب در پی ملیت قرار گرفته‌اند، حق این است که روح اصلی همه مذاهب اعم از یهودیت و مسیحیت و اسلام دو چیز است اول اینکه بنده خود را به دل و جان به خدا بسپارد و اطاعت و فرمانبرداری او را عقیده و مذهب خود قرار دهد؛ ولو اینکه این مطلب در هر گونه مذهب حقی بدست بیاید. وحقیقت دین و مذهب را فراموش کرده و یا پشت سرانداخته ملیت یهودیت و نصرانیت را مقصد خویش قرار دادن از دین و مذهب ناآگاهی و گمراهی است. دوم اینکه برای دخول جنت تنها این کافی نیست که کسی در دل خود اراده اطاعت خدا را بکند؛ ولی روش اطاعت و فرمانبرداری و عبادت را از طرف خود موافق با اندیشه و فکر خود ابتکار نماید بلکه لازم است، روشهای را در اطاعت و عبادت و امتثال امر اختیار کند که خداوند بوسیله رسولِ خویش نشان داده و متعین فرموده است نخستین امر بوسیله «بَلیٰ مَنْ اَسْلَمَ» و دومی بوسیله «وَ هُوَ مُحْسِنٌ» توضیح داده شده است.از بحث فوق معلوم گردید که برای نجات اخروی و دخول جنت این کافی نیست که کسی تنها قصد اطاعت داشته باشد، بلکه حسن عمل هم لازم است، و مصداق آن همان طرق و تعالیمی است که موافق قرآن و سنت خیرالانام باشند.

مسلمان نژادی یا یهود و نصاری نژادی به بارگاه خداوند هیچ ارزشی ندارد، اصل ایمان و عمل صالح می‌باشد

پس هر کس که یکی را از این اصول اساسی گذاشته چه یهود و نصاری و چه مسلمان و سپس بنام ملیت بزعم خویش خود را اختیاردار جنت قرار دهد، این فریب محض است؛ که با واقعیت رابطهٔ دوری هم ندارد. و هیچ یکی با اتکاء به این دعاوی نه در نظر خدانزدیک می‌شود و نه مقبول، مگر اینکه روح ایمان و عمل صالح در او موجود باشد.

از اینکه بگذریم اصول ایمان در زمان هر رسول و در هر شریعت مشترک و یکسان بوده است البته صورتهای عملی و مقبولیت تغییر خورده است در عهد تورات مفهوم عمل صالح این بود که موافق به تعلیم حضرت موسی علیه السلام و تورات برگذار گردد، و در عهد انجیل یقیناً عمل صالح آن بود که با تعالیم حضرت عیسی علیه السلام و انجیل مطابقت داشته باشد الآن‌همان عمل سزاوار عمل صالح گفتن است که مطابق به فرامین نبی آخرالزمان صلی الله‌علیه وسلم و هدایت کتابی باشد که او از جانب خداوند بنام قرآن آورده است.

خلاصهٔ کلام اینکه خداوند متعال راجع به اختلاف یهود و نصاری چنین قضاوت فرمود: که هر دو ملت سخنهای جهالت می‌گویند و هیچ یکی از آنها پیمان کار جنت نیست و نه مذهب هر دو گروه بی‌اصل و بدون اساس است. بلکه اساس صحیح هر دو مذهب موجود است سبب اصلی و سوء تفاهم این دسته که آنان روح اصیل مذهب و ملت که عقاید و اعمال و نظریات باشد را گذاشته بر اساس نژاد و یا وطن ملتی را یهود قرار دادند و دیگری را نصاری کسانی را که از نژاد یهود باشند و یا در شهر یهود سکونت داشته باشند و یا در مردم شماری خود را یهودی معرفی کرده‌اند، یهود می‌پندارند و به همین طریق نصاری تشخیص و تعیین گردیدند در حالی که هر دو گروه اصول ایمان را نقض و از اعمال صالحه انحراف ورزیده‌اند که نه یهود، یهود مانده و نه نصاریٰ،نصاریٰ

مانده است. یادآوری به این اختلاف و قضاوت در قرآن کریم برای اعلام و آگهی مسلمانان است که مبادا آنان هم به چنین سوء تفاهمی مبتلا گردند، که ما از آباء و اجداد پشت در پشت مسلمان هستیم و در هر دفتر و صورت، اسامی ما در ردیف مسلمانان مندرج است و ما به زبان هم خود را مسلمان می‌گوئیم.

لذا ما مستحق جنت و تمام آن نعمتهای می‌باشیم که بوسیله آن حضرت ﷺ به مسلمانان وعده داده شده است. از این قضاوت برای آنان کاملاً روشن گردید که هیچ کسی تنها به ادعا مسلمان نمی‌باشد و نه درج شدن نامش در دفتری و نه باتولدش از نژاد مسلمانان و نه بسکونتش در شهر آنها مسلمان قرار می‌گیرد بلکه برای مسلمانی اولاً اسلام لازم است که آن عبارت است از سپردن و تحویل دوم احسان عمل که عملکرد خود را طبق سنت در آورد. ولی با وجود این آگهی قرآن مجید، بسیاری از مسلمانان شکار همان اشتباه یهود و نصاری شده‌اند که از خدا و رسول و آخرت و قیامت کاملاً غافلند و مسلمانی نژادی را برای خود کافی تصور کرده‌اند خود را سزاوار وعده فلاح و پیروزی دنیا و آخرت که به مسلمانان شده قرار داده‌اند و در انتظار ایفاء به آنها می‌باشند و چون می‌بینند که به آنها ایفاء نشده نسبت به وعدهای قرآن و حدیث در شک و تردید قرار می‌گیرند این را ملاحظه نمی‌کنند که قرآن تنها به مسلمانی نژادی کسی تا وقتیکه او در تمام اراده های خویش تابع خدا و رسول نباشد و بر طرق ارائه شده از سوی آنان پایبند عمل صالح نباشد وعده‌ای نداده است و همین است خلاصه آیه مذکوره: «بَلىٰ مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَرَبِّهِ وَلاَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَهُمْ يَحْزَنُوْنَ،» امروز که مسلمانان سراسر جهان به مصائب و آفات گوناگون مبتلا هستند و مردمان ناآگاه با مشاهده آن مصائب چنین می‌پندارند که شاید علت تمام این آفات و مصائب اسلام ما است، ولی از تحریر مذکور روشن گردید که علت اصلی آنها اسلام ما نیست. بلکه ترک اسلام است که ما تنها اسمی از

اسلام را باقی گذاشته و از عقاید و اعمال و اخلاق اسلامی هیچ چیزی در ما وجود ندارد گویا ما مصداق قول شاعریم که می‌گوید: «وضع مین هم هین نصاری، تو تمدن مین‌هنود» یعنی به اعتبار وضع و هیأت مانند نصرانیها و در تهذیب و تمدن مانند هندوها قرار گرفته‌ایم، پس ما با چه استحقاقی در انتظار مواعید و انعامهای مسلمانان باشیم؟!

البته در اینجا این سوال پدید می‌آید ما هر چه هستیم ولی اسمی از اسلام می‌بریم و نام خدا و رسول را ورد زبان داریم کفار که آشکارا با خدا و رسول مخالف هستند و نمی‌پسندند که نام اسلام را بر زبان بیاورند؛ امروز دارند از هر جهت پیشرفت می‌کنند مالک سلطنتهای بزرگ و پیمان کار صنعت و تجارت جهان می‌باشند پس اگر سزای کردار بد به ما این می‌رسد که در هر جا پایمال و پریشان باشیم کفار و فجار به این سزاء سزاوارترند اما اگر اندکی سربه گریبان فرو برده بیندیشیم این شبهه خودبخود بر طرف خواهد شد.

اولاً: باید دانست که بر خورد با دوست و دشمن یکسان نمی‌باشد، به دوست بر هر قدم و در هر لحن تنقید میشود و به فرزندان و شاگردان بر ادنی‌ترین اشتباه سزا داده میشود ولی با دشمن به این سلوک رفتار نمی‌شود بلکه به او مهلت داده می‌شود تا سر فرصت ناآگاه گرفتار گردد.

مسلمان تا وقتی که اسم از اسلام و ایمان برده و از محبت و عظمت خدا دم می‌زند در فهرست دوستان بشمار می‌آید و بر اعمال بدش در دنیا با و سزا داده میشود تا در آخرت بارش سبک گردد بر خلاف کافر که با وی طبق قانون باغیها و دشمنان رفتار می‌شود و به سزاهای کوچک دنیوی بار عذاب اخروی از او سبک گردانیده نمی‌شود بلکه به یکبار در عذاب گرفتار می‌گردد همین‌است مطلب قول پیغمبر ﷺ که فرمود: «دنیا زندان مؤمن و جنت کافر است.»

عامل مهم دوم انحطاط و پریشانی مسلمانان و ترقی و رفاهیت کفار اینست که خداوند برای هر عملی خاصیت جداگانه مقرر کرده که از

انجام یک عمل خاصیت عمل دیگر بدست نمی‌آید. مثلاً خاصیت تجارت افزونی مال است؛ وخاصیت دوا صحت بدن. پس اگر کسی شب و روز در تجارت مشغول شده، بسوی مرض و معالجهٔ آن اصلاً توجه نکرده باشد، فقط بوسیله تجارت از مرض نجات نمی‌یابد هم چنین از استعمال دوا و دارو خاصیت تجارت یعنی افزونی مال هم بدست نمیاَید. ترقی دنیوی کفار و فراوانی اموال و ثروت نتیجه کفر آنها نیست، همانطوریکه افلاس و پریشانی نتیجه اسلام نیست، بلکه کفار وقتی که اندیشه آخرت را گذاشته کلاً در فکر مال و ثروت و عشرت و راحت قرار گرفته‌اند و طریقهای مفید تجارت و صنعت و کشاورزی و حکومت و سیاست را اختیار کرده‌اند و از طرق مضر اجتناب می‌ورزند، در جهان ترقی بدست می‌آورند. اگر آنان هم بمثل ما تنها اسم از مذهب می‌گرفتند و می‌نشستند و طبق اصول ترقی جهانی به جدو جهد نمی‌پرداختند پس کفرشان آنها را مالک مال و ثروت و حکومت نمی‌گردانید. پس ما از کجا بدانیم که اسلام ما و آنهم تنها نام او درهای فتوحات را باز گشاید، اسلام و ایمان اگر کاملاً طبق اصول صحیح هم باشد خاصیت اصلی آن نجات آخرت و راحت دائمی جنت است، فراوانی مال و متاع دنیوی یا وسعت عیش و آرام در نتیجه آن حاصل نمی‌گردد مگر وقتی که مناسب به آن جدو جهد بکار برده شود و این امر از تجربه ثابت است که هر کجا و هر وقت که مسلمانی اصول صحیح تجارت و صنعت و حکومت و سیاست را یاد گرفته بر آن جامه عمل به پوشاند او هم از ثمرات و نتایج دنیوی که کفار بدست میآورند محروم نمیشود.

از این واضح شد که در این جهان افلاس ، احتیاج ، مصائب و آفاتی که بر ما می‌آیند، در نتیجه اسلام ما نیستند؛ بلکه از یک طرف نتیجه ترک اعمال و اخلاق اسلامی ما هستند و از طرف دیگر نتیجهٔ اعراض ما است از یاد گرفتن اموری که بکار بردن آنها در مال افزونی میآورد. متاسفانه وقتی که ما با اهل اروپا اختلاط ورزیدیم ما از آنان کفر و غفلت از آخرت

و بی حیائی و بداخلاقی را یاد گرفتیم؛ اما اعمالی را یاد نگرفتیم که بوسیله آنها آنان در جهان پیروز بنظر میرسند. آنان برای هر مقصدی که قیام می کنند، در دنبال آن نهایت کوشش را بکار می برند و در معاملات و گفتگو پای بند راستگوئی میباشند و برای تحصیل اثر و رسوخ روشهای جدیدی که در حقیقت تعلیمات اصیل اسلامی میباشند بکار می برند و ما با مشاهده آنان به پیروی آنها نکوشیدیم پس آیا این کوتاهی اسلام مااست یا کوتاهی خود ما است. الغرض این آیه‌های قرآن روشن ساختند، که فقط بطور نژادی نام گذاری مسلمانی نتیجه بخش نیست ،تا وقتی ایمان و عمل صالح بطور کامل اختیار نگردد.

وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَّنَعَ مَسٰجِدَ اللهِ اَنْ يُّذْكَرَ فِيْهَا اسْمُهٗ

وچه کسی ظالم تراز او است که جلوگیری کرد مساجد خدارا از اینکه نام او در آنها برده

وَسَعٰى فِىْ خَرَابِهَا اُولٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ اَنْ يَّدْخُلُوْهَا اِلَّا

شود.وکوشید در تخریب آنها برای چنین افراد زیبا نیست که داخل باشند در آنها مگر با ترس

خَآئِفِيْنَ لَهُمْ فِى الدُّنْيَا خِزْىٌ وَّ لَهُمْ فِى الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ

برای آنها در جهان ذلت است و برای آنها در آخرت عذاب بزرگ است وبرای خدا

عَظِيْمٌ (۱۱۴) وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ

است مشرق و مغرب پس بهر طرف که شما رخ بکنید بانجا خدا متوجه هست

وَجْهُ اللهِ اِنَّ اللهَ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ (۱۱۵)

خداوند،بی نهایت بخشش کننده و بهمه چیز دانا است.

خلاصه تفسیر

(یهود به هنگام تحویل قبله اعتراضهای گوناگونی وارد ساخته در قلوب مردمان ساده و کم فهم شبهات پدید میاورند و اگر آن شبهات

بصورت عمومیت در دلها اثر میکردند نتیجه لازمی آنها انکار رسالت و ترک نماز بر میآمد و از ترک نماز ویرانی مسجد لازم میاید پس گویا یهود باین شکل برای ترک نماز و ویرانی مسجدها بویژه مسجد نبوی کوشیده بودند و بعضی از سلاطین روم که از نیاکان نصاری بودند و نصاری هم بر افعال آنها با وجودیکه نصرانی نبودند انکار هم نمی‌کردند یک زمانی بر یهود شام هجوم آوردند و نوبه بقتل و قتال رسید حتی بوسیله بعضی از نادانان آنها نسبت بتوهین و تذلیل مسجد بیت المقدس تعرض کردند و بعلت بدامنی نتوانستند یهود در مسجد نماز برگذار کنند باین شکل گویا اسلاف نصاری مؤسس ترک نماز و ویرانی مسجد قرار گرفتند و چون نصاری براین حرکت آنها را محکوم نکردند. این الزام باآنها هم عاید گشت و نام آن پادشاه طیطس بود و این واقعه از این جهت موجب ناگواری نصاری قرار نگرفت که در آن نسبت به یهود تذلیل شده بود و آنان با یهود عداوت داشتند و آنحضرتﷺ قبل از فتح مکه وقتی خواستند که در مکه داخل شده کعبه را طواف و در مسجد الحرام نماز ادا کنند، مشرکین مکه از داخل شدن ایشان جلوگیری کردند تا اینکه آنجناب در آن سال از حدیبیه بر گشتند. پس به این شکل مشرکان مکه هم در ویرانی مسجدالحرام کوشیدند.

بنابراین خدای تعالی بصیغه عموم قباحت و خرابی آنرا ظاهر فرمود یعنی) و از آن شخص چه کسی ظالم‌تر میباشد که مساجد خدا را (که در آنها مسجد حرام و مسجد نبوی و مسجد بیت المقدس و مساجد دیگر داخل‌اند). از بجا آوری ذکر او (و عبادت او) منع کند و نسبت به ویرانی و تعطیل نمودن آن (مساجد) بکوشد و این مردم گاهی بی‌هیبت و بی باک شده در آن (مساجد) نباید (قدم) بگذارند (بلکه هر وقت میرفتند با نهایت عظمت و حرمت و ادب میرفتند وقتی که حق ندارند با بی باکی داخل شوند چگونه حق دارند که هتک حرمت آنرا بکنند و اینرا ظلم فرمود) برای آنان در دنیا هم رسوائی است و برایشان در آخرت هم

سزای بزرگ خواهد شد. (یهود بر حکم تبدیل قبله اعتراض کرده بودند که مسلمانان از این جهت بطرف جهت دیگر چرا برگشتند جواب آنرا خداوند داده میفرماید) فقط مملوک خداوند هست همه جهت‌ها هم مشرق و هم مغرب (و آنها مکان او نیستند پس وقتی که او است مالک هر جهتی راکه بخواهند قبله مقرر می‌کنند زیرا حکمت در تعیین قبله مثلاً اجتماع خاطر و اتفاق هیات عابدین است و این حکمت از هر جهت حاصل میگردد بهر جهتی که حکم صادر فرمایند همان قبله متعین میگردد البته اگر ذات معبود (نعوذ بالله) در یک جهتی مقید می‌بود پس بوجه ضرورت انحصار قبله عبادت در آن زیبا می‌بود، اما آن ذات پاک بهیچ جهتی مقید و محدود نیست وقتی که وضع چنین است) پس شما مردم بهر جهتی که روی بیاورید بهمان جهت (ذات پاک) خدا است زیرا که (خود) خدای تعالی (بتمام جهات و اشیاء) محیط است، (به احاطه که لایق‌شان او باشد اما با وجود محیط و غیر محدود بودنش باز هم جهت عبادت را باین خاطر متعین فرمود که او) کامل العلم است (که مصالح هر چیز را خوب میداند و چون این تعیین در علم او مشتمل بر بعضی مصالح بود نسبت به آن دستور داد.)

فوائد: ۱- کوشش کنندگان در ویرانی مساجد در جهان باین رسوائی مبتلا شدند که همه‌شان رعایا و جزیه دهنده سلطنت اسلامی قرار گرفتند و عذاب آخرت برایشان بعلت کفرشان ظاهر است و بعلت کوشش در ویرانی مساجداین عذاب از این نیز سخت‌تر و شدیدتر خواهد شد. در آیه بالا که ادعای بر حق بودن این سه فرقه مذکور بود از این قصه یک نوع تردیدی بر آن مفهوم گردید که با انجام چنین افعال ادعاء بر حق بودن سخنی است خجالت‌آور.

۲- و نیز از حکمتی که برای تعیین قبله در بالا ذکر گردید، اعتراض بعضی از مخالفین اسلام که مسلمانان کعبه پرست‌اند کلاً بر طرف شد. خلاصه جواب اینکه عبادت و پرستش مختص بخدا است اما بوقت

عبادت یک سوئی قلب لازم است و نیز هیات اجتماعی عبادت در این یک سوئی دخلی دارد چنانچه این هر دو امر از تجربه و مشاهده ثابت است. بنابراین برای بدست آوردن این یک سوئی هیات اجتماعی تعیین جـهت مشـروع گشت، لذا مـجالی بـرای ایـن اعـتراض و شـبهه بـاقی نماند. واگر کسی براین مدعی برائت خود باشد که ما هم بتهارا در جلو خود هم باین مقصد و غرض می گذاریم.

اولاً: باین ادعاء برائت اعتراض مذکوره بر مسلمانان وارد نمیشود و آن حسب دستور سابق مرتفع هست که مقصد اصلی در این مقام است.

ثانیاً: از تفتیش احوال عموم مسلمانان و عموم کـفار بـر هـر کس روشن میگرددکه مسلمانان در ادعاء عـدم پـرستش راسـتگو و دیگـران دروغگو هستند.

ثالثاً: علی سبیل التنزل گفته میشود که اگر صدق این ادعاء تسلیم هم باشد، باز هم برای این تعیین و تغییر ارائه حکمی از یک شریعت غیر منسوخ لازمی است که این بجز از اهل اسلام بنزد دیگران مفقود است.

و آنچه در ضمن تفسیر و ترجمه لفظ مثلاً برای بیان حکمت افزوده شده از این جهت است که حکم و مصالح احکام خداوندی بطور انحصار و استیعاب در درک کسی نمی آیند. پس در این حکم هم هزارها حکمت میتواند باشد پس بدرک یک دو تای انحصاری در آنها و نفی دیگر لازم نیست.

۳- و اینکه فرمود که به همه جهت رخ خدا است. و هم چنین که فرمود او محیط است و از این قبیل هر مضمون که باشد در همهٔ اینها نباید بیشتر تـجزیه و تـحلیل کـرد. زیـرا کـه هـمانطوریکه ادراک کـامل ذات خداوندی برای هیچ بندهٔ ممکن نیست هم چنین حقیقت صفات او هم از فهم خارج است که باید اجمالاً بر همه آنها ایـمان آورد و از ایـن بـیش انسان مکلف نیست.

عـنقا شکـار کس نشـود دام بـاز چـین
کاینجا همیشه باد بدست است دام را

معارف و مسائل

در این دو آیه دو مسئله مهم بیان گردیده است آیه اول متعلق بواقعه ویژه نازل شده و آن اینکه قبل از اسلام وقتی یهود، حضرت یحیی علیه السلام را به قتل رسانیدند پس نصارای روم بقصد انتقام با شاه مجوسی عراق همراه شده زیر فرماندهی پادشاه خود، «طیطوس» بر بنی‌اسرائیل شام حمله بردند آنها را قتل و غارت کرده و نسخه‌های تورات را به آتش کشیدند و در بیت المقدس نجاست و گوشت خنزیر انداختند و بنای آنرا ویران کردند و نیروی بنی اسرائیل را کلاً سرکوب و نابود ساختند و تا عهد مبارک آن حضرت ﷺ بیت المقدس همانطور ویران و منهدم بصورت خرابه مانده بود، هنگامی که در عهد فاروق اعظم رضی الله عنه شام و عراق فتح شدد، حسب دستور او بیت المقدس بار دوم تعمیر شد و تا مدت طولانی، کشور شام و بیت المقدس در قبضه مسلمانان ماند و پس از مدتی بیت المقدس از تصرف مسلمانان بیرون رفت و در حدود صد سال مسیحیان اروپا بر آن مسلّط شدند تا اینکه در قرن ششم هجری سلطان صلاح الدین ایوبی مجدداً آنرا فتح کرد و بر این حرکت گستاخی نصارای روم که تورات را به آتش کشیدند و بیت المقدس را منهدم و ویران کرده توهین نمودند، آیه نازل شد:

اینست قول مفسر القرآن حضرت عبدالله بن عباس، وحضرت ابن زید.

و مفسران دیگرشان نزول آیه را چنین بیان فرموده‌اند که وقتی مشرکین مکه بهنگام صلح حدیبیه آنحضرت ﷺ را از دخول مسجدالحرام و طواف باز داشتند این آیه نازل گردید.

ابن جریر روایت قبلی و ابن کثیر روایت دوم را ترجیح داده‌اند، به هر حال‌شان نزول آیه بنزد مفسرین یکی از این دو واقعه است ولی آنرا در الفاظ عمومی بصورت یک ضابطه و قانون بیان فرموده تا که این حکم مختص بآن نصاری و مشرکین نباشد، بلکه برای همه ملل جهان عام گردد

از اینجا است که بجای تخصیص نام بیت‌المقدس در آیه مبارکه، «مساجد الله» فرموده حکم را بر تمام مساجد عام قرار داده است. منظور آیه اینکه هر کس در هر مسجدی از مساجد الله مردم را از ذکر خدا باز دارد یا کاری بکند که به سبب آن مسجد ویران گردد او ظالم بزرگی است مقتضای عظمت مساجد الله این‌است که هر کس که در آنها داخل میشود با هیبت و عظمت و خشوع وخضوع داخل شود همانطوریکه در بارگاه شاه داخل میشوند.

چند تا مسائل و احکام ضروری که از این آیه مستنبط میگردند از این قراراند:

مسئله اول: اینکه تمام مساجد جهان از لحاظ آداب مسجد با هم برابرند هم چنانکه توهین بیت المقدس، مسجدالحرام، مسجد نبوی ظلمی عظیم است هم چنین‌است حکم مساجد دیگر، اگر چه عظمت و بزرگی این مساجد ثلاثه بطور ویژه بجای خود مسلم است که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر با یکصد هزار نماز است و در مسجد نبوی و بیت المقدس با پنجاه هزار برابر است و به خاطر نماز خواندن در آن مساجد سفر از مسافت دور و دراز موجب برکات و ثواب عظیم است بخلاف مساجد دیگر بجز از این سه مسجد، که آن حضرت (ص) سفر به نیت نماز خواندن در آنها را، به این جهت که مسجدی دیگر را افضل بداند، منع فرموده است.

مسئله دوم: این أمر نیز معلوم شد که جلوگیری از ذکر و نماز در مساجد به‌هر شکلی که باشد، حرام است که از آنجمله یک صورت ظاهر و روشن آن اینست که کسی از رفتن‌به مسجد یا در آنجا از نماز و تلاوت باز داشته شود. صورت دوم اینکه در مسجد سر صدا و غوغا بلند کند یا در قرب و جوار مساجد موسیقی نواختن‌راه اندازد که مخلّ نماز و ذکر و غیره مردم قرار گیرد؛ این همه در منع از ذکرالله داخل است. هم چنین در اوقات نماز که مردم بنوافل یا تسبیح و تهلیل و غیره مشغول میشوند اگر

کسی بصدای بلند به تلاوت قرآن یا ذکرالله مشغول باشد، اینهم در نماز خواندن و تسبیح آنان خلل انداز شده از یک جهت صورتی برای منع از ذکرالله است. بنابراین فقهاء این را هم ناجایز قرار داده‌اند. البته وقتی که مسجد از عموم نماز خوانان خالی باشد در آن تلاوت یا ذکر به جهر مضائقه‌ای ندارد از این أمر معلوم شد که وقتی مردم در مسجد به‌نماز و تسبیح مشغول باشند، برای خود سوال کردن یا کمک و عطیه گرفتن بکار دین هم ممنوع است.

مسئله سوم: این أمر معلوم شد که تمام صورتهای ویران کردن مساجد حرام است، همانطوریکه ویران کردن علنی در این داخل است ایجاد چنان اسبابی که به سبب آنها مسجدی ویران گردد، هم در این أمر داخل‌اند، ویرانی مسجد اینست که مردم برای نماز آنجا نروند یا که کمتر باشند. زیرا در اصل تعمیر مسجد با در و دیوار و نقش ونگار نیست بلکه با ذکر الله گویان است از این‌جااست که در آیه ۱۸ قرآن سوره توبه آمده است که «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلٰوةَ وَ أٰتَى الزَّكٰوةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللهَ» یعنی در اصل آبادی مسجد از کسانی است که به خداایمان می‌آورند و به روز قیامت، و نماز قایم می‌کنند و زکوة ادا می‌کنند و بغیر از خدا از کسی دیگر نمیترسند» بنابراین آنحضرت ﷺ در حدیثی فرموده که چون قیامت نزدیک شود ،مساجد مسلمانان بظاهر آباد و مزین و خوبصورت میباشند اما در حقیقت ویران می‌باشند که در آن حاضرین برای نماز کم میباشند.

حضرت علی کرم‌الله وجهه فرمود: که برای شرافت و انسانیت شش چیز در کار است، سه در حضر و سه در سفر. سه در حضر از این قرار است: تلاوت قرآن، آباد کردن مساجد و تشکیل چنین انجمنی از احباب که در کارهای دین خدائی کمک کنند.

کارهای سفر بدین شرح‌اند که: از توشه‌های خود به فقراء و همراهان انفاق کند و با حسن خلق به آنان پیش بیاید و با همراهان سفر با

خنده و خوش طبعی رفتار کند بشرطیکه این خوش طبعی بحد گناه نرسد. مقصود از آباد کردن مساجد در این فرمایش حضرت علی کرم‌الله وجهه آنست که در آنجا با خشوع و خضوع حاضر باشند و بعد از حضور حاضر شده بذکر و تلاوت قرآن وادای فرائض ونوافل مشغول گردند. بنابراین در مقابل، مراد از ویرانی مسجد اینست که در آن نمازخوان نباشد یا نماز گزاران کم گردند. و اگر شان نزول آیه واقعهٔ حدیبیه و جلوگیری آنحضرتﷺ از مسجد الحرام بوسیله مشرکین باشد، پس از همین آیه اینهم واضح میگردد که ویرانی مسجد تنها این نیست که آنرا منهدم کرد بلکه مسجد برای چه مقصدی بنا شده یعنی نماز و ذکرالله پس هرگاه آنها نماز گزاران را مانع گردیدند ، یا نماز گزاران کم گشتند، مسجد ویران گفته میشود.

در آیه دوم به رسول خداﷺ و مومنان تسلی داده شده که اگر چه مشرکین مکه شما را به هجرت از مکه مجبور کردند و بعد از هجرت به مدینه ، شانزده یا هفده ماه بشما دستور رسید که بطرف بیت المقدس رخ کرده نماز بخوانید اما در این أمر برای شما هیچ نقص نیست، و نه برای غمگین شدن شما علتی هست، زیرا ذات پاک خدا در یک جهت خاص نیست او در هر جا هست، برای او مشرق و مغرب یکسان است اگر کعبه را قبله قرار دهد یا بیت المقدس را در هیچ یکی خصوصیت ذاتی نیست بلکه آنچه در هر جا موجب فضیلت است، انجام دستور الهی است .

داد حق را قابلیت شرط نیست
بلکه شرط قابلیت داد هست

بنابراین وقتی که دستور باستقبال کعبه رسید، این أمر فضیلت یافت و وقتی که حکم استقبال بطرف بیت المقدس داده شد، آن هم دارای فضیلت قرار گرفت، پس شما دلگیر نباشید ، زیرا روآوردن بسوی خدا در هر حال یکسان است، بشرطیکه بنده حکم او را جامه عمل بپوشاند.

آنحضرتﷺ با دستور قبله قرار دادن بیت المقدس ظرف چند ماه

عملاً و قولاً توضیح دادند که قبله قرار دادن مکان خاص یا جهت خاصی باین خاطر نیست که معاذالله خدایتعالی در آن مکان یا جهت خاص میباشند و در جای دیگر نیستند بلکه خدای تعالی در هر جا و هر جهت یکسان با توجه موجوداند، قبله قرار دادن جهت مخصوصی مبنی بر حکم و مصالح دیگر است. زیرا وقتی توجه خدا بسمت خاص یا مکان خاصی مقید نیست پس اکنون برای عمل دو صورت میتواند باشد یکی اینکه برای هر کس اختیار داده شود که بهرجهتی که میخواهد روی آورده نماز بخواند.

دوم اینکه برای همه طرف بخصوص و جهتی معیّن مقرر گردد، روشن است که در صورت اول یک منظره از تشتت و افتراق بنظر میرسد که ده نفر نماز بخوانند اما رخ هر یکی جدا و قبله هر یکی علیحده است، و در صورت دوم درس عملی برای تنظیم و اتحاد میباشد، با توجه به حکمتهای یاد شده بیشتر مناسب این است که قبله تمام جهان یکی باشد برابر است که بیت المقدس باشد یا کعبه، هر دو مقام مقدس و مبارک هستند.

مناسب به هر قوم و هر زمان از طرف خداوند متعال احکام میآید، تا مدتی بیت المقدس قبله قرار گرفته، سپس طبق خواهش قلبی آنحضرتﷺ واصحاب کرام این حکم منسوخ شده کعبه قبله عالم قرار گرفت میفرماید: «قَدْ نَرىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِي السَّمَآءِ فَلَنُوَلِّيَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضٰهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ شَطْرَه» یعنی برای قبله قرار گرفتن کعبه حسب دل خواه وباآرزوی قلبی باربار روی به آسمان آورده نگاه میکردند که شاید فرشته حکمی بیاورد، ما همه اینها را مشاهده میکردیم، بنابراین اکنون ما شما را بطرف قبله‌ای متوجه می‌کنیم که شما آنرا میخواهید، لذا ازالآن روی خود را در نماز بسوی مسجد الحرام به بگردانید ، و این حکم مختص بشما نیست بلکه برای تمام امت، این دستور داده شده که شما هر کجا باشید

حتی در خود بیت المقدس هم اگر هستید روی خود را در نماز بطرف مسجد الحرام بگردانید. الغرض آیه مذکوره «وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ» حقیقت کامل استقبال قبله را روشن ساخته که منشاء آن پرستش بیت‌الله یا بیت المقدس نیست و نه ذات پاک خدای تعالی بآن دو مکان مختص است بلکه ذات او بر تمام عالم محیط است و توجه او به هر جهت برابر است پس اینکه مکان یا جهتی متعین میگردد در آن حکمتهای دیگر مضمر است. برای توضیح و دل‌نشین کردن مطلب آیه مذکوره شاید به‌آن حضرت ﷺ و صحابه در اوایل هجرت ظرف شانزده یا هفده ماه بااین دستور که در اداء نماز روی خود را بطرف بیت‌المقدس بکنید این را نشان داد که توجه ما به هر طرف است.

و این حکم را در نوافل برای همیشه جاری ساخت که در سفر اگر کسی بر سواری سوار باشد. مانند شتر و اسب و غیره، مجاز است که بر سواری نشسته بااشاره نماز بخواند، و بر او لازم نیست که روی خود را بطرف قبله بکند به هر جهتی که سواری او می‌رود بآن طرف روی آوردن کافی است بعضی از مفسرین آیه «فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ» را درباره حکم نماز نفلی قرار داده‌اند اما باید دانست که این حکم برای سواریهایی است که بعد از سوار شدن بر آنها روی بطرف قبله آوردن دشوار باشد و در سواریهایی که روی آوردن بسوی قبله دشوار نباشد مانند قطار، کشتی، و هواپیما حکم آنها همان است که در حال استقامت در شهر روی بقبله میشود، حتی اگر نماز نفل هم در اینها خوانده شود روی بقبله بخوانند البته اگر در حالت نماز خواندن مسیر قطار یا کشتی از قبله بر گشت و برای نماز خوان میسّر نشد که روی خود را بطرف قبله برگرداند پس در همان حالت نماز را ادا بکند. هم چنین در جایی که برای نمازخوان جهت قبله معلوم نباشد و بعلت تاریکی شب و غیره تعیین جهت قبله دشوار باشد و کسی نباشد که از جهت اطلاع دهد در آنجا هم حکم همین است که باندازه و تخمین خود هر جهتی را که تعیین می‌کند

همان جهت قبله او قرار میگیرد و بعد از اداء نماز اگر اطلاع یافت که او بسوی جهت اشتباهی نماز خوانده است، باز هم نمازش صحیح است واعاده آن لازم نیست از توضیح آیه و تعامل آن حضرت ﷺ و جزئیات مذکور حقیقت کامل شرعی استقبال قبله واضح و روشن گردید.

وَ قَالُوا اتَّخَذَاللهُ وَلَداً سُبْحٰنَه بَلْ لَّه مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ

ومیگویندکه خدافرزند دارد اوازهمه‌سخنهاپاک است بلکه‌ازآن‌اواست‌آسمانهاو‌آنچه‌در

كُلٌّ لَّه قَانِتُوْنَ(۱۱۶)بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ط وَ اِذَاقَضٰٓى

زمین‌است‌همه تابع‌اومیباشند.بطرزنوآفریننده‌آسمانهاوزمین‌است واگر بکاری دستور

اَمْراً فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَه كُنْ فَيَكُوْنُ(۱۱۷)

میدهد می‌گوید به آن که: باش. پس او میشود.

خلاصه تفسیر

(بعضی از یهود حضرت عزیرعلیه السلام را و نصاری حضرت مسیح علیه السلام را پسران خدا می‌گفتند و مشرکین عرب ملائکه را دختران خدا می‌گفتند؛ چنانکه در آیه های مختلف باین اقوال خبر داده شده است، خداوند متعال قباحت و بطلان این قول را بیان میفرماید: یعنی) و این مردم (بعناوین مختلف) میگویند که خدای تعالی فرزند دارد، سبحان الله! (چه سخن مهملی است!) بلکه (تولد اولاد از او عقلا ممکن نیست زیرا از دو حال خالی نیست؛ یا اولاد از غیر جنس میباشد، یا هم جنس.

اگر غیر هم جنس باشد، پس تولد اولاد غیر جنس عیب است و خداوند از عیب پاک است، عقلا. چنانکه این امر مسلّم است و نقلا هم. چنانکه مدلول لفظ سبحانه هم هست و اگر اولاد هم جنس باشد از این وجه باطل است که خدای تعالی هیچ هم جنسی ندارد زیرا صفات

کمال که لازم ذات واجب است،مختص بذات خدا بوده و از غیرالله منتفی است و نفی لازم دلیل نفی ملزوم است، بنابراین غیرالله ذات واجبی نمی‌باشد و وجوب خود عین حقیقت یا لازم حقیقت است. پس هیچ غیرالله با حقیقت الله شریک نمی‌شود. لذا هم جنس بودن هم باطل شد. اکنون دلائل اختصاص صفات کمال تنها برای ذات خدا ذکر میگردند:

نخست اینکه: مملوک خاص خدا است؛ آنچه در آسمانها و زمین (موجودات) است،(و دیگر اینکه با مملوک بودن آنها) همه محکوم او(هم) هستند(باین معنی که کسی نمی‌تواند تصرفات قدرت او را مانند کشتن و زنده کردن بر طرف کند.

دوم اینکه: احکام شرعی را تغییر دهد.

سوم اینکه: حق تعالی موجد آسمانها و زمین (هم) هست.

چهارم اینکه: قدرت ایجادش هم، چنان عظیم و عجیب است که هرگاه کاری را (مثلاً بخواهد بیآفریند) و بخواهد تکمیل کند فقط اینست که بآن (چنین) بگوید که باش؛ پس آن (هم چنان) میشود(او نیازی باآلات و اسباب و صنعت‌گران و مُعینان ندارد و این چهار امر بجز از ذات خدا در هیچ یکی دیده نمی‌شوند و این از مسلمات کسانی است که مدعی اولاد برای خدا هستند پس مقدمه اختصاص بدلیل ثابت شده حجت تکمیل گشت.)

فوائد: تقرر بعضی ملائکه برای بعضی کارهای ویژه مانند باران و رزق و غیره و هم چنین بکار بردن اسباب و مواد و قوی همه بر حکمت خداوندی مبتنی میباشد و چنین نیست که مردم آن اسباب و قُویٰ را حاجت روا قرار داده، از آنها خواستگار اعانت و کمک باشند.

علامه بیضاوی فرموده که در شرایع گذشته خدای تعالی را بعلت سبب اولی بودنش پدر می‌گفتند. جاهلان از آن معنی ولادت را فهمیدند، بنابراین چنین عقیده داشتن یا چنین گفتن کفر قرار داده شد و به خاطر دفع فساد اکنون بکار بردن چنین الفاظ اصلاً مجاز نیست.

وَ قَالَ الَّذِيْنَ لاَ يَعْلَمُوْنَ لَوْلاَ يُكَلِّمُنَا اللهُ اَوْ تَاْتِيْنَآ اٰيَةٌ

و میگویند آنانکه چیزی نمیدانند چرا خدا بما صحبت نمیکند یا چرا نمی‌آید بنزد ما آیتی

كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ

هم‌چنین گفتند کسانی که پیش از آنان بوده‌اند بمثل سخنانشان سخن دلیشان یکی است

قَدْ بَيَّنَّا الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يُّوْقِنُوْنَ(۱۱۸)

بی شک ما بیان کردیم نشانیها برای آنانکیه یقین میاورند.

خلاصه تفسیر

و (بعضی‌از) جاهلان (یهود و نصاری و مشرکین در مقابل رسول خداﷺ) چنین می‌گویند که: چرا خود خدایتعالی با ما صحبت نمی‌کند(خواه بلاواسطه فرشتگان همانگونه که با فرشتگان صحبت می‌کند یا بوساطت فرشتگان همانطوریکه با انبیاءعلیهم‌السلام بصورت وحی تکلم می‌فرماید و در این مصاحبه خود او بما احکام نشان دهد که نیازی برسول دیگر نداشته باشیم، یا حداقل اینقدر بگوید که محمدﷺ رسول من است تا ما برسالت او قائل شده از او اطاعت بکنیم) یا (اگر تکلم نمی‌کند پس) بنزد ما دلیل دیگری برای ثبوت رسالت او بیاید (حق تعالی اولاً" این سخن‌را رسم جاهلی نشان داد که) آن (جاهل)ها اینچنین سخن آنانی را میگویند که پیش از ایشان گذشته‌اند بمثل قول (جاهلانه) آنها (پس معلوم شد که این‌گفتاری با وقعت و مبتنی بر دقت نیست؛ بلکه هم چنین تخمین‌زده میشود باز در درجه دوم منشا و سبب این‌قول را بیان می‌فرماید که) قلوب همه (این جاهلان گذشته و آینده در کج فهمی) با هم شبیه یکدیگر است (بنابراین‌از زبان همه یک گونه سخن‌بر میآ ید، باز

در درجه سوم باین قول پاسخ میدهد و چون جزو اول این گفتار مبتنی بر حماقت محض بود که خود را در شایستگی با ملائکه و انبیاء علیهم‌السلام برابر قرار میدادند که این کاملاً بدیهی البطلان است. بنابراین سخن احمقانه آنها را نظر انداز کرده فقط به جزو دوم پاسخ داده شده است: که شما متقاضی یک دلیل هستید) ما بسیاری دلایل (در اثبات رسالت محمدیه‌را) صاف و روشن بیان کرده‌ایم (اما این دلایل) برای کسانی (نافع و کافی میشوند) که بخواهند یقین (و اطمینان) حاصل کنند (و چون مقصد معترضین ضدیت و حسادت است ،بنابراین هدفشان از روی حق طلبی جهت تحقیق نیست پس چه کسی کفیل تسلّی و تشفی‌شان میشود.)

فائده: یهود و نصاری اهل کتاب بودند که در میانشان اهل علم هم وجود داشت ، ولی با وجود این خداوند بآنها از آن جهت جاهل گفت که با وجود اقامه دلایل کثیره قطعی و قوی باز هم انکار کردند پس اگر این أمر جهالت نیست پس چیست اینگونه گفتگو بدون شک جاهلانه گفته میشود لذا خدای تعالی به آنها هم جاهل فرمود.

اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بِالْحَقِّ بَشِيْراً وَّنَذِيْراً وَّلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِيْمِ (۱۱۹)

بیشک ما تو را همراه با دین حق فرستادیم؛ مژده‌دهنده و ترساننده و شما سوال نمی شوی راجع به ساکنین دوزخ.

خلاصه تفسیر

(چون مقتضای شأن رحمة‌للعٰلمین آن حضرت ﷺ این بود که آن جناب از جهالت و عناد آنان دل تنگ باشند و بسبب اینکه علت انکارشان از ایمان مفهوم نبود، آزرده خاطر گردند، خداوند بخاطر تسلی ایشان فرمود که: ای رسول) ما بشما دین حقانی داده(بطرف خلق)

فرستادیم که (برای قبول کنندگان) مژده بدهید و (منکرین را به سزا) بترسانید و از شما نسبت به دوزخیان باز خواستی نخواهد شد (که ایشان چرا قبول نکردند و چرا به دوزخ رفتند شما وظیفه خود را انجام دهید و نباید در فکر قبول یا انکار کسی باشید).

وَلَنْ تَرْضٰی عَنْكَ الْيَهُوْدُ وَلَاالنَّصٰرٰی حَتّٰی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ط قُلْ

هرگز راضی نمیشوند از تو یهود و نه نصاری تا وقتی که تو تابع دینشان نباشی بگو

اِنَّ هُدَی اللهِ هُوَالْهُدٰی ط وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَآءَهُمْ بَعْدَ

راهی که خدانشان داده همان است راه راست و اگر بالفرض پیروی کنی ازخواهشات آنان پس

الَّذِیْ جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَكَ مِنَ اللهِ مِنْ وَّلِیٍّ وَّ لَا نَصِیْرٍ (۱۲۰)

ازعلمی که بتو رسیده پس نیست کسی که ترا از دست خدا حمایت کند و نه مددگاری هست.

خلاصه تفسیر

هیچ گاهی از شما خوش نمیشوند یهود و نه نصاری تا وقتی که شما(خدا نخواسته) پیرو مذهب‌شان نباشید (و ازآنجائیکه این أمر محال است پس راضی شدن آنان هم محال است و اگر گاهی چنین سخنی از زبان یا حالشان مترشح گشت) شما (رک و روشن) بگوئید (آقایان!) در حقیقت (راه هدایت) همان است که آنرا خدا راه هدایت نشان داده است (و بدلائل این راه تنها اسلام ثابت گردیده است پس راه هدایت همین دین اسلام است) و (این امر که شما معاذالله پیرو مذهب‌شان باشید از این جهت محال است که مستلزم محال دیگری است زیراکه) اگر شما از آن خیالات اشتباه آنان پیروی کنید (که آنان آنها را مذهب خود می‌پندارند که پس از تحریف مقداری و منسوخ شدن بعضی دیگر فقط مجموعه از

چند نظریات اشتباه باقی مانده است و باز هم متابعت در چه صورتی) بعد از آمدن علم (قطعی ثابت با لوحی پس در اینصورت) هیچ یار و مددگاری برای نجات شما از (گرفت) خدا در نمی‌اید (بلکه گرفتاری در پنجه قهر لازم میاید و این لزوم محال است؛ زیرا به‌دلائل قطعی، تداوم رضای خدا برای شما ثابت است؛ لذا غضب محال است و از اتباع مذکور این لازم آمد. لذا این اتباع هم محال است و بدون از اتباع رضایت آنان هم غیر ممکن پس به چنین امری اصلاً مجال توقع نیست بنابراین از آن باید قطع توقع کرد.)

اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ یَتْلُوْنَه حَقَّ تِلاَوَتِه ط اُوْلٰٓئِکَ

کسانی که ما باآنان کتاب داده‌ایم تلاوت می کنند آنرا همانطور که حق تلاوت آنست و

یُؤْمِنُوْنَ بِه وَ مَنْ یَّکْفُرْ بِه فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ (۱۲۱)

پس بر آن یقین می آورند هرکس از آنها منکر باشد پس آنها زیانکار هستند.

خلاصه تفسیر

(در آیه ما قبل ذکری از اهل کتاب وعدم توقع ایمان مخالفین آمده بود، بعد از آن حسب عادت قرآن تذکره منصفان اهل کتاب است آنانکه پس از وضوح حق باآنحضرت ﷺ تصدیق کرده و از او اتباع نمودند. در حقشان می‌فرماید) کسانی که ماباآنها کتاب (تورات و انجیل) دادیم به شرطی که آنرا (چنان) تلاوت کردند که حق تلاوتش بود (که قوای علمی در فهم مضامین صرف کرده و قوای ارادی را در عزم اتباع حق بکار بردند) این قبیل مردم (البته) بر (دین حق و علم وحی شما) ایمان می‌آورند و آنکس که قبول نمی‌کند (به چه کسی خسارت می‌دهد) خود آنان در خسارت واقع می‌شوند (که از ثمراتی که بر ایمان اعطاء می‌گردد محروم می‌مانند)

يٰبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْٓ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ

ای بنی اسرائیل! یادکنیداحسان ماراکه برشماکرده‌ایم‌واین‌را هم‌که شمارا فضیلت دادیم‌براهل

عَلَى الْعٰلَمِيْنَ (۱۲۲) وَاتَّقُوْا يَوْمًا لَّا تَجْزِيْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَيْئًا

عالم. وبترسیدازآن‌روزی‌که‌بکارنمی‌ایدهیچ‌شخص‌ازطرف هیچکس بقدر ذره‌ای و پذیرفته

وَّ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَّ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَّ لَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ (۱۲۳)

نمی‌شوداز‌هیچکس معاوضه وکارگر نمیشود برای‌او هیچ سفارش و نه به آنان مدد میرسد.

خلاصه تفسیر

(مطالب خاص که بیان آنها متعلق به بنی اسرائیل مورد نظر بود در آیه بالا پایان یافتند، اکنون تمهید ابتدائی آن مطالبی راکه این همه مطالب تفصیلی اجمال آن بودند، مجدداً ذکر می‌کند که غرض از آن اینست که مطالب ویژه تمهید، یعنی تذکر انعام خاص و عام برای ترغیب و در نظر گرفتن قیامت برای ترهیب بسبب تکرار، کاملاً ذهن‌نشین گردد زیرا مقصد اعظم، کلیات‌اند که استحضار آنها بوجه اختصار آسان میباشد و بوجه جامعیت و انطباق حفظ جزئیات بوسیله آنها سهل میشود و در محاورات این طرز بلیغ اعلی‌ترین درجه بشمار میرود که پیش از صحبت مفصل و مطول با عنوان مجمل از آن بحثی بشود تا در تفهیم قدر مشترک تمام تفاصیل معین و مددگار قرار گیرد و در آخر بطور خلاصه و نتیجه‌گیری از آن تفصیل همان عنوان اجمالی مجدداً اعاده گردد، مثلاً چنین گفته شود که تکبر عادت خیلی زیان‌آوری است، این یکی یکی از ضررهایش واین دوم، این سوم، این ده الی بیست ضرر شمرده در آخر گفته شود که خلاصه، تکبر خصلت خیلی مضری است. بر همین منوال این آیه یا بنی اسرائیل اعاده گردیده است،) ای فرزندان یعقوب علیه السلام آن نعمتهای مرا بیاد آورید که بر شما (گاه گاه) انعام کرده‌ام و اینرا هم یاد کنید که من شما را بر بسیاری از مردم (در بسیاری امور) برتری دادم و

بترسید از چنین روزی (یعنی روز قیامت) که در آن هیچ شخص از طرف هیچ کسی نمیتواند مطالبه (و حق واجب) دریافت نماید و نه از طرف کسی معاوضه (بجای حق واجب) پذیرفته میشود و نه سفارش کس (هنگامی که ایمان نداشته باشد) مفید میگردد و نه کسی آنانرا (به نیروی) خود میتواند نجات دهد.

وَاِذِابْتَلٰٓى اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ ط قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

وقتی آزمایش گرفت ازابراهیم پروردگاراو در چندامر پس او آنهارا تکمیل کرد فرمود که من ترا

اِمَامًا ط قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِىْ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى الظّٰلِمِيْنَ (۱۲۴)

پیشوای همه مردم میکنم اوگفت ازاولاد من هم؛ فرمودنمیرسداین وعدهٔ من به ظالمان.

خلاصه تفسیر

وقتی که امتحان کرد ابراهیم را پروردگار او در چند امر (از احکام خویش) و او آنها را کاملاً بجای آورد (آنگاه) حق تعالی (باو) فرمود که من شما را (در پاداش این امتثال ،نبوت داده یا امتتان را اضافه کرده) مقتدای مردم قرار میدهم او عرض کرد که از اولاد من هم کسی را (نبی بگردان) فرمود که(خواسته شما قبول اما قانون آنرا گوش کنید که این) پست ومقام من(یعنی مقام نبوت) به مخالفان قانون نمیرسد(پس به چنین مردم این پاسخی صریح است،البته این مقام به بعضی ازمتبعین نبوت داده میشود).

معارف و مسائل

در این آیه ذکری از امتحان خدا از پیغمبر خود حضرت ابراهیم و باز پیروزی او در این امتحان و جایزه گرفتن او آمده است. و پس از اینکه حضرت خلیل الله از راه شفقت برای اولاد خود خواستار این جایزه شد،

ضابطه برای دریافت این جایزه را توسط آنان ذکر فرمود، و در آن تقاضای او بصورت مشروطه پذیرفته شد که این جایزه برای نسل وتبار شما هم میرسد اما کسانی که از ذریت شما نافرمان و ظالم باشند باین جایزه نایل نمیگردند.

در اینجا چند امر قابل ملاحظه و تامل است.

نخست اینکه: امتحان برای دریافت شایستگی کسی گرفته میشود و خدا علیم و خبیر است و حالت و کمال هیچ کس براو مخفی نیست پس مقصد از این امتحان چیست؟

دوم اینکه: امتحان بچه عنوان گرفته شد.

سوم اینکه: پیروزی بچه صورت و به چه نوعیت بود.

چهارم‌اینکه:باو چه جایزه‌ای داده شد وحیثیت آن چه بود.

پنجم اینکه: ضابطه که برای این جایزه مقرر شده توضیح و تفصیل آن چیست.

پاسخ باین سوالهای پنجگانه را با تفصیل ملاحظه فرمایید.

امر اول: که مقصد از امتحان چه بود، بایک لفظ «رَبُّهُ» قرآن آنرا حل فرموده در آن نشان داده شد که ممتحن این امتحان خود خدا است، جلّ شأنُهُ و از اسماء حسنی لفظ رب را آورده بشان ربوبیت اشاره فرمود و آن عبارت است از رسانیدن چیزی بتدریج بدرجه کمال.

مطلب اینکه این امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام در سزای جرمی یا برای دریافت لیاقت نامعلوم او نبود بلکه منشاء آن شان تربیت و ربوبیت است مقصد اینکه خلیل خود را بوسیله این آزمایشها تربیت کرده و به درجات و مقاماتی که برای او مورد نظر است، برساند. باز در این با تقدیم مفعول و تاخیر فاعل که فرمود «وَ اِذِابْتَلیٰ اِبْرَاهِیْمَ رَبُّـهُ» جلالت شان ابراهیم را بیشتر واضح کرد.

سوال دوم: که امتحان به چه عنوان گرفته شد، راجع به این در قرآن شریف تنها لفظ کلمات آمده است، درباره تفسیر و تشریح آن از

حضرات صحابه و تابعین اقوال مختلفی آمده بعضی از احکام الهی ده چیز را بشمار در آورده‌اند و بعض بیست و بعضی از اینها کمتر و بیشتر چیزهای دیگری ذکر کرده‌اند اما حقیقت اینست که در آنها اختلاف نیست همه آن اشیاء میتوانند مطالب امتحان حضرت ابراهیم باشند همین است رای ائمه تفسیر ابن جریر و ابن کثیر.

ثبات قدم در اخلاق و کردار بنزد خداوند ارزش والاتری دارد.

تفصیل مضامین امتحان در آینده میآید و مثال آن مانند امتحانات مدارس، مسائل فنی و تحقیقات آنها نیست بلکه آزمایش ارزشهای اخلاقی و استقامت عملی است، از این أمرمعلوم شد که در بارگاه عزوجلّ چیزی که ارزش دارد مو شکافیهای علمی نیست بلکه فوقیت عملی و اخلاقی است.

اکنون از آن مضامین امتحان چند چیز هم ملاحظه فرمائید. خداوند در نظر داشت که حضرت ابراهیم علیه‌السلام را با خلعت خاص «خُلَّت» خویش بنوازد بنابراین او در امتحانات با مشکلی مواجه گردانیده شد. زیرا تمام ملت حتی همه افراد خانواده او در بت پرستی مبتلا بودند بر خلاف عقاید و رسوم همه، به او یک دین حنیف اعطا شد، بار سنگین تبلیغ و دعوت قوم آن بر دوش او گذاشته شد؛لیکن آن جناب با جرأت و همت پیغمبرانه خود بی احساس هیچگونه خوف و خطر، ملت را بطرف خدای وحده لاشریک له دعوت داد. خرابیهای رسم شرم آور بت پرستی را بعناوین مختلف توضیح داد. عملاً بر خلاف بتها جهاد کرد، تمام قوم به جنگ و جدال آماده شدند، پادشاه وقت، نمرود و ملت او برآن شدند که آن جناب را زنده در آتش بسوزانند. خلیل الله علیه‌السلام برای ارضای مولای خود به همه این بلاها رضایت داده خود را برای انداختن در آتش تقدیم داشت، خداوند خلیل خود را در امتحان پیروز یافته، به آتش دستور داد.

«قُلْنَا يَا نَارُ كُوْنِي بَرْداًوَ سَلاَماً عَلَى اِبْرَاهِيْمَ»

ما دستور دادیم که ای آتش تو بر ابراهیم سرد و وسیله سلامتی او باش، وقتی که این حکم خداوندی متعلق به آتش نمرود آمد چون الفاظ حکم عام بود آتش بخصوص متعین نشده برآن حکم صادر نگشت بنابراین در هر کجای جهان که آتش موجود بود بصدور این فرمان الهی بر جای خود سرد شد؛ آتش نمرود هم فردی از این زمره قرار گرفته سرد گشت در قرآن با لفظ «برداً» از این جهت «سلاماً» افزوده شد که اگر سردی از حد اعتدال تجاوز کند، آن هم مانند برف مشقت آور بلکه مهلک قرار می‌گیرد. اگر لفظ سلاما را نمی‌فرمود، امکان داشت مانند برف طوری سرد میشد که بجای خود یک عذاب قرار میگرفت. چنانچه در جهنم یک عذاب هم زمهریراست. از این امتحان فارغ شده امتحان دیگری که از او گرفته شد، این بود که وطن اصلی خود را گذاشته بشام هجرت کند حضرت ابراهیم علیه السلام در شغف رضای خداوندی قوم و وطن را وداع گفته و با اهل و عیال هجرت فرموده در شام تشریف برد.

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند

به محض اینکه قوم و وطن را گذاشته در شام جایگزین شد دستور رسید که بی‌بی هاجر رضی‌الله عنها را با پسر شیرخوارش حضرت اسمعیل علیه السلام برداشته از آنجا کوچ کرده عازم حجاز شود. (ابن کثیر) جبرئیل امین آمد، و هر دو را با خود همراه کرده، براه افتاد و هر کجا جای سرسبزی می‌آمد، حضرت خلیل می‌پرسید که اگر دستور باشد در اینجا اقامت شود.

جبرئیل میگفت دستور به اینجا نیست؛ آن سرزمین مقرر جلوتر هست وقتی که به آن میدان صاف و ریگستان گرم می‌رسند جایی که در آینده تعمیر بیت الله و آبادی شهر مکه در آن مقرر بود، در آن ریگستان آن جناب فرود می‌آید خلیل خدا در محبت پروردگار خویش با سرور و

شغف در آن میدان صاف و صحرای بی آب و گیاه با زن و فرزند خویش اقامت می گزینند. اما این امتحان تا اینجا هم پایان نمی یابد بلکه بعد از این به حضرت ابراهیم علیه‌السلام دستور رسید که زن و بچه را آنجا گذاشته خود به ملک شام برگردد. خلیل خدا علیه‌السلام به مجرد دریافت امر، در اجرای حکم قیام می کند و عازم ملک شام میشود و در انجام آن اینقدر هم تاخیر را گوارا نمی کند که به همسر خویش اطلاع دهد که چون بمن دستور خدا رسیده من عازم سفر هستم حضرت هاجره وقتی او را می بیند که دارد میرود، اورا صدا می زند اما او پاسخی نمیدهد و باز صداکرده میگوید که ما را در این میدان بی آب و علف گذاشته کجا تشریف می بری، باز هم پاسخی نمیدهد. ولی او هم چون اهلیه خلیل الله بود، درک کرد که ماجرا چیست و گفت آیا بتو از طرف خدا دستوری رسیده تا تشریف ببری؟ او فرمود: بلی. حضرت هاجره وقتی که اطلاع یافت که دستور خدا است با اطمینان کامل گفت برو آن خدایی که تورا برای رفتن دستور داده، ما را هم ضایع نخواهد کرد. حضرت هاجره با پسر شیرخوار خویش در آن صحرای بی آب و گیاه تنها می ماند شدت تشنگی او را برجستجوی آب وامی دارد. کودک را در میدان وسیع گذاشته بر کوههای صفا و مروه باربار بالا میرود و پایین می آید که جای آثار آب بنظرش برسد یا کسی را ببیند که از او اطلاعاتی بدست بیاورد. بعد از هفت بار تگ و دو مایوس شده، به‌نزد کودک می آید.

سعی بین الصفا و المروة تا هفت بار بصورت یادگاری از او برای نسل آینده تا قیامت در احکام حج لازمی قرار داده شد. حضرت هاجره بعد از به پایان رسانیدن تگ ودو و مایوسی خویش وقتی بنزد بچه میآید رحمت خداوندی به کمکش میرسد جبرئیل امین تشریف آورده در آن زمین خشک وریگزار چشمه‌ای آب پدید میآورد که امروز بنام چاه «زمزم» معروف است. نخست با مشاهده آن آب، حیوانات گردهم می آیند. و سپس با مشاهده حیوانات وپرنده گان، مردم مراجعه می کنند

و برای آباد شدن مکه کمر همت می‌بندند وبلاخره تسهیلاتی در لوازم زندگی مهیا میگردد.

آن نوزاد که در جهان بنام حضرت اسمعیل معروف گشت، نشو و نمو می‌کند و برای کار و بار مستعد می‌شود. حضرت ابراهیم علیه‌السلام به اشارهٔ ربانی گاه گاهی تشریف میآورد و از حضرت هاجره و پسرش خبری می‌گیرد.

آنگاه خداوند متعال در مرحلهٔ سوم از خلیل خویش امتحان سخت‌تری می‌گیرند. این کودک با بی‌کسی و بی سرو سامانی پرورش می‌یابد و در اسباب ظاهر از تربیت و شفقت پدر محروم می‌ماند وبالآخره به پدر بزرگوارش دستور می‌رسد که او را بادست خودش ذبح کند. چنانکه در آیه ۱۰۲ سوره صافات، میفرماید:

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّيْ أَرىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّيْ أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِيْ إِنْشَآءَاللهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ»

وقتی که کودک بزرگتر شد که توانست با پدر در کار و بارهایش مقداری کمک کند، حضرت ابراهیم علیه‌السلام به او گفت: ای پسرک، من در خواب حکم خداوندی را چنین دیدم که ترا ذبح کنم، به من بگو رای تو چیست؛ فرزند سعید وصالح عرض کرد: پدر جان! آنچه به تو حکم شده به آن جامه عمل بپوشان، یقیناً مرا هم در انجام آن ثابت قدم خواهی یافت.

واقعه بعدی را هر مسلمان میداند که حضرت خلیل علیه‌السلام کودکش را برای ذبح در صحرای منا برد و از طرف خود دستور خدا را کلاً به اجراء گذاشت اما هدف در آنجا ذبح بچه نبود؛ بلکه هدف امتحان پدر مشفق بود اگر در الفاظ واقعه خواب تامل شود، در آن نمی‌بیند که او را ذبح کرد بلکه عمل ذبح را می‌بیند که آنرا حضرت ابراهیم علیه‌السلام انجام داد

بنابراین فرمود که «صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا» که آنچه در خواب دیده بودی، انجام دادی که درست انجام گرفت. پس خداوند فدیه او را از جنت نازل کرده و بقربانی آن فدیه امر فرمود و این سنت ابراهیم برای آینده گان تا قیام قیامت ،سنت دائمی قرار گرفت. اینها امتحاناتی خیلی سخت و دشوار بودند که حضرت ابراهیم خلیل الله بوسیله آنها در معرض آزمایش قرار گرفت و با این پای بندی، بسیاری اعمال و احکام دیگر هم بر او جاری گشت که از آنجمله ده مورد آنها بنام «خصائل فطرت» موسوم و متعلق به پاکیزگی و نظافت بدن می‌باشند و این خصائل فطرت برای امتهای آینده احکام مستقل قرار گرفتند. حضرت خاتم الانبیاﷺ نسبت به تمام این امور برای امت خود دستورات اکیدی صادر کرده‌اند.

در روایتی از حضرت عبدالله بن عباس رضي الله عنه منقول است که تمام اسلام در سی (۳۰) حصه دایر است؛ که ده موردآن در سورهٔ برائت و ده مورد دیگر در سوره احزاب و ده مورد در سوره مومنون، آمده‌اند.

حضرت ابراهیم علیه السلام حق همه آنها را به طورکامل ادا کردند و در تمام این امتحانها پیروز گشتند. در سوره برائت در ضمن بیان صفات مومنین ده صفات و علامات مخصوص مسلمانان چنین توضیح داده شده است.

«اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ السَّائِحُوْنَ الرّٰكِعُوْنَ السّٰجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ النَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ»

آنان چنین اندکه توبه کننده، عبادت کننده، حمد کننده، روزه گیرنده، رکوع و سجده کننده، کارهای نیک آموزنده و از کارهای بد منع کننده و حدود الهی را حفظ کننده‌اند؛ به چنین مومنین مژده بدهید. ده صفات سوره مومنون از این قراراند:

«قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ هُمْ فِي صَلٰوتِهِمْ خَاشِعُوْنَ وَالَّذِيْنَ هُمْ

عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُوْنَ وَالَّذِيْنَ هُمْ لِلزَّكوٰةِ فَاعِلُوْنَ؛ وَ الَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حَافِظُوْنَ؛ اِلاَّ عَلىٰ اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ فَمَنِ ابْتَغىٰ وَرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولئِكَ هُمُ الْعَادُوْنَ؛ وَالَّذِيْنَ هُمْ لِاَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُوْنَ؛ وَالَّذِيْنَ هُمْ عَلَى صَلَوٰتِهِمْ يُحَافِظُوْنَ اُولـٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُوْنَ الَّذِيْنَ يَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ»

یقیناً آن مسلمانان پیروز شدند که در نماز خود خشوع و خضوع کننده‌اند و آنانکه از سخنهای بیهوده بر کنار شونده‌اند و آنانکه خود را پاک کننده‌اند و آنانکه شرمگاههای خود را حفظ کننده‌اند مگر بر همسران و کنیزکان خود؛ زیرااین وقت بر آنان ملامتی نیست. البته کسی که غیر از این را خواستگار باشد این قبیل مردم از حد متجاوز هستند و آنانکه امانتها و معاهدات خود را مراعات می‌کنند و آنانیکه که بر نمازها پایبندی می‌کنند ایشان‌اند وارثانی که فردوس را بارث می‌برند و ایشان در آن برای همیشه می‌مانند.

صفات دهگانه سوره احزاب از این قرارند:

«اِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمٰتِ وَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ وَالْقَانِتِيْنَ وَ الْقٰنِتٰتِ و الصَّادِقِيْنَ وَ الصّٰدِقٰتِ وَ الصَّابِرِيْنَ وَ الصّٰبِرٰتِ وَ الْخَاشِعِيْنَ وَ الْخٰشِعٰتِ وَ الْمُتَصَدِّقِيْنَ وَ الْمُتَصَدِّقٰتِ وَ الصَّائِمِيْنَ وَ الصّٰئِمٰتِ وَ الْحٰفِظِيْنَ فُرُوْجَهُمْ وَ الْحٰفِظٰتِ وَالذّٰكِرِيْنَ اللّٰهَ كَثِيْراً وَّ الذّٰكِرٰتِ اَعَدَّاللّٰهُ لَهُمْ مَّغْفِرَةً وَ اَجْراً عَظِيْماً»

بی‌شک مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان ایماندار و زنان ایماندار، مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار، مردان راست باز و زنان راست باز، مردان صابر و زنان صابر، مردان خشوع کننده و زنان خشوع کننده، مردان صدقه دهنده وزنان صدقه دهنده، مردان روزه دار و زنان روزه‌دار، مردان حفاظت کننده شرمگاه و زنان حفاظت کننده شرمگاه،

مردان بسیار ذکر کننده و زنان بسیارذکر گوینده، برای همه آنها خداوند مغفرت و اجر عظیم مهیا کرده است.

از این قول مفسر القرآن حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما معلوم میشود که هر قدر صفات علمی و عملی و اخلاقی که برای انسان مطلوب باشد همه در این چند آیه از این سورها جمع شده است، و همین صفات آن کلماتی بودند که حضرت خلیل الله علیه السلام از آنها امتحان گردید و در آیه «وَاِذَاابْتَلٰی اِبْرَاهِیْمَ رَبُّهٗ» اشاره بهمین صفات است.

از سوالهای قابل توجه متعلق باین آیات تا اینجا به دو سوال پاسخ داده شده است، سوال سوم این بود که در این امتحان پیروزی حضرت ابراهیم علیه السلام تا چه حد و مقامی بود خود قرآن به انداز مخصوص خویش سند پیروزی را چنین اعلام میفرماید:

«وَاِبْرَاهِیْمَ الَّذِیْ وَفّٰیۤ» و ابراهیمی که وفا کرده نشان داد.

خلاصه اینکه پیروزی کامل (صد در صد) او را در هر امتحان اعلام فرمود.

سوال چهارم: این بود که در این امتحان به حضرت ابراهیم چه جایزه‌ای اعطا شد. جواب آن در خود همین آیه آمده است، یعنی: «قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا» (خدای عز وجل پس از امتحان) فرمود: که من ترا رهبر و امام مردم می‌گردانم.

از یک طرف از این أمر معلوم شد که در مقابل این پیروزی انعام امامت و پیشوائی خلق به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شد و از طرف دیگر این هم واضح گردید که امتحانی که برای پیشوائی و امامت و مقتدا بودن خلق لازم است، مانند آن امتحانات نیست که در مدارس و دانشگاهها با تحقیق فنی بررسی چند مسئلهٔ علمی بدست می‌آید. برای تحصیل این امامت و کامل شدن در آن سی صفات عملی و اخلاقی که ذکر آنها هم اکنون بحواله آیات، گذشت، شرط است. قرآن کریم در جای دیگر این مطلب را چنین ذکر فرموده است:

«وَ جَعَلْنَا هُمْ اَئِمَةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوْا وَ کَانُوْا بِاٰیٰتِنَا یُوْقِنُوْنَ»
یعنی، آنان را امام و پیشوا گردانیدیم که آنها مطابق دستور ما، مردم را هدایت کنند وقتی که آنان خود را از خلاف شرع باز داشته و برآیه های ما یقین کردند، در این آیه، آن سی (۳۰) صفات امامت و پیشوائی در دو لفظ خلاصه شده است؛ یعنی ۱- صبر. ۲- یقین: یقین کمال علمی و اعتقادی است و صبر کمال عملی و اخلاقی و آن سی صفات که اکنون دربالا مذکور گردیدند. در این دو صفت خلاصه شده‌اند.

سوال پنجم: این بود که مقصود ازآن ضابطه‌ای که نسبت با عطاء منصب امامت و پیشوائی نسل آینده مقرر شده که این منصب و مقام به فاسق و ظالم نمی‌رسد، چیست؟ توضیح آنکه امامت و پیشوائی از یک نظر خلافت خدا است و این بکسی که باغی و نافرمان باشد داده نمی‌شود. بنابراین بر مسلمانان لازم است که کسی را که باغی و نافرمان است امیر و نماینده خویش انتخاب نکنند.

وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اَمْناً وَ اتَّخِذُوْا مِنْ مَّقَامِ

وقتی که‌مقرر کردیم کعبه رامحل اجتماع برای مردم و جای امن و حکم کردیم

اِبْرٰاهِمَ مُصَلًّی ط وَ عَهِدْنَآ اِلٰی اِبْرٰهِمَ وَ اِسْمٰعِیْلَ اَنْ

که قراردهیدمقام‌ابراهیم‌رانمازگاه‌ودستور دادیم‌به‌ابراهیم‌واسمعیل‌که‌خانه‌مراپاک

طَهِّرَا بَیْتِیَ لِلطَّآئِفِیْنَ وَالْعٰکِفِیْنَ وَالرُّکَّعِ السُّجُوْدِ (۱۲۵)

نگهدارید؛ برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان.

حل لغات

مثابه از ثاب یثوب ثوبا و مثابا مأخوذ است که بمعنی برگشتن است بنابراین مثابه بمعنی مرجع میشود جایی که مردم بارباربرگشته‌به آنجا بروند.

خلاصه تفسیر

(و آن زمان هم قابل یادآوری است که)وقتی ما خانه کعبه را معبدو (مقام) امن (دائم) قرار داده و (در آخر به امت محمدی دستور دادیم که برای تحصیل برکت) مقام ابراهیم را (گاهگاهی) جای نماز قرار دهید و ما(بوقت بناء کعبه) به حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت اسمعیل علیه السلام دستور دادیم که (این) خانه مرا خوب پاک و (تمییز) نگاهدارید برای (عبادت) مردمان محلی و اجانب و رکوع و سجده کنندگان

معارف و مسائل

تفصیل واقعه هجرت حضرت خلیل الله علیه السلام به مکه و بناء بیت الله

در این آیه اشاره‌ای به تاریخ خانه خداکعبه است و نیز تعمیر جدید آن بدست حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و چندی خصوصیت بیت الله و مکه مکرمه و احکام متعلق به احترام بیت الله مذکور است، این مطلب در بسیاری آیه های قرآن در سوره های مختلف منتشر است که در اینجا بصورت اختصار بیان میگردد که از آن مطلب کامل آیات مذکور روشن میگردد،این مطلب در آیه ۲۶ سوره حج چنین مذکوراست.

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرٰهِيْمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِيْ شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِيْنَ وَالْقَائِمِيْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوْكَ رِجَالاً وَ عَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِيْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيْقٍ»

یعنی، آنوقت هم قابل ذکر است که به ابراهیم جای خانه کعبه را نشان دهی کردیم که با من چیزی را شریک مکن و خانه مرا برای طواف کنندگان و قیام و رکوع و سجده کنندگان پاک نگهدار و در میان مردم به حج اعلان کن مردم نزد شما خواهند آمد؛ پیاده هم و بر شتران لاغر از راههای دور و دراز.

در تفسیر ابن کثیر از ائمه تفسیر حضرت مجاهد و غیره منقول است، که حضرت ابراهیم علیه السلام ساکن ملک شام بود و حضرت اسمعیل علیه السلام بچه‌ای شیر خوار، وقتی که باو این حکم الهی رسید که

مکان بیت الله را بتو نشان میدهیم شما آنرا پاکیزه نگاهداشته بطواف و نماز، آباد بسازید، برای اجرای این حکم حضرت جبرئیل علیه‌السلام با براق حاضر شده ابراهیم علیه‌السلام و حضرت اسمعیل علیه‌السلام را با مادرش برداشته عازم سفر شد. در اثناء راه، وقتی نگاه حضرت ابرهیم علیه‌السلام بر دهی می‌افتاد از جبرئیل می‌پرسید آیا بما دستور اقامت اینجا رسیده، حضرت جبرئیل پاسخ میداد که خیر؛ محل اقامت شما جلوتر هست. تا اینکه جای مکه مکرمه بنظر آمد که در آن بجز از درخت مغیلان و درختهای خاردار چیز دیگری نبود و در دور واطراف این سرزمین گروهی مردم سکونت داشتند که بایشان «عمالقه» گفته می‌شد و بیت الله در آن زمان بصورت یک تپه بود و حضرت خلیل الله علیه‌السلام در آنجا رسیده، از حضرت جبرئیل سوال کرد، آیا محل اقامت ما اینجا است؛ فرمود: بلی؛ حضرت ابراهیم با پسر خویش و حضرت هاجره در آنجا فرود آمدند و بکنار بیت الله یک «کپر» کوچکی درست کرده، حضرت اسمعیل و هاجره را نشاندند. مقداری خرما ومشکی آب به نزد آنها گذاشت و رفت؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه‌السلام مجاز به ا قامت در آنجا نبودند. لذا ایشان پسر شیرخوارش را با مادراو بخدا سپرده برگشتند.

حضرت هاجره با مشاهده آمادگی برای برگشتن بایشان گفت که: شما ما را در این بیابان بی آب و گیاه گذاشته کجا تشریف می‌برید؟ در صورتیکه در اینجا نه مونس و مددگاری هست و نه لوازم زندگی؛ حضرت خلیل الله پاسخی ندادند و به راه افتادند. حضرت هاجره همراه با او بلند شد و این را مجدداً تکرار کرد. اما از طرف حضرت خلیل علیه‌السلام جوابی نشنید؛ تا اینکه در قلب او القاء شد و عرض کرد که آیا خدا بشما چنین حکمی داده که ما را در اینجا گذاشته خود تشریف ببرید؟ آنگاه حضرت خلیل الله علیه‌السلام فرمود: که بلی این دستور از طرف خدا است. با شنیدن این جواب حضرت هاجره فرمود که شما با آرامش خاطر تشریف ببرید آن ذاتی که به شما چنین حکمی داده ما را هم ضایع

نخواهند فرمود.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای انجام حکم خدا از آنجا بلند شده، عازم سفر شدند. اما به فکر بچه شیرخوار و مادرش بودند. وقتی که بر پشت تپه‌ای رسیدند، جایی که حضرت هاجره نمی‌دید، ایستادند و بدربار خدا دعا کردند که آن دعا در آیه ۳۶ و ۳۷ از سوره ابراهیم چنین مذکور است:

«رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ »

پروردگارااین شهر را دارای امنیت قرار داده مرا و فرزندانم را از عبادت بتها نجات ده. سپس در دعای خود عرض کردند:

«رَبِّ اِنِّي اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَتِيْ بِوَادٍ غَيْرِذِيْ زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيْمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِيْ اِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ»

یعنی، پروردگارا! من فرزندانم را نزدیک خانهٔ محرم و گرامی تو آنهم در میدانی که قابل کشت نیست؛ ساکن می‌گردانم تا که به نماز اهتمام کنند. پس شما دلهای بعض مردم را بسوی آنان مایل گردانید و آنهارا از میوه‌ها برخوردار سازید؛ باشد که شکر و سپاس تورا بجا آورند.

در حکم گذشته که پس از هجرت او از شام با حضرت اسمعیل علیه‌السلام ومادرش به حجاز آمد فرمود که خانهٔ مرا پاک نگهدارید؛ حضرت خلیل الله علیه الصلوة و السلام میدانست که پاک نگهداشتن آن اینست که هم از نجاسات و کثافات ظاهری پاک نگهداشته شود و هم از نجاسات باطنی کفر و شرک. بنابراین در اینجا توقف فرموده، دعا کردند؛ نخست نسبت به محفوظ و مامون بودن آبادی و جای امن قرارگرفتن آن دعا کردند؛ سپس اینگونه دعا کردند که: مرا و اولادم را از شرک و بت پرستی حفظ بفرما. زیرا که حضرت خلیل الله علیه‌السلام به مقامی از معرفت حق تعالی نایل شده که وجود خودش در نظر او نابود می نمود، لذا تمام افعال و اعمال وارادات او طوری محسوس او شدند که همه در قبضه

قدرت حق تعالی میباشند و همهٔ کارها مطابق اراده و مشیت او انجام میگیرند؛ بنابراین به پاک نگهداشتن بیت الله از کفر و شرک دستور رسید و در آن از خدا کمک خواست و در این دعاء و التجا، به محفوظ شدن آن از کفر و شرک سِرّی بخصوص نهفته بود.

که: وقتی به تعظیم و تکریم بیت‌الله امر رسید احتمال داشت در آینده شخص ناواقفی آنرا مورد تکریم قرار ندهد و باین شکل در شرک مبتلا گردد، لذا این دعاء را خواند که مرا و اولاد مرا از شرک محفوظ بدار.

و آنگاه از نظر شفقت برای بچهٔ شیرخوار و مادرش چنین دعاء فرمود که: من مطابق دستور شما به کنار خانه شما آنان را اسکان دادم اما اینجا قابل کاشت هم نیست که کسی در آنجا با کوشش وزحمت خود بتواند لوازم زندگی خود را فراهم کند پس خود شما بفضل خویش بآنان میوه جهت ارتزاق عنایت بفرما، حضرت خلیل الله این دعاء را خوانده عازم وطن خویش شام شد. در آنجا هاجره با توشه خرما و آبی که حضرت خلیل باو داده بود مدتی راگذرانید و پس از اختتام آب خودش هم از تشنگی مضطرب شد و پسر شیرخوارش هم. آنگاه بیرون رفتن او برای جستجوی آب و بالا رفتن او گاهی بر کوه صفا و گاهی بر مروه و طی نمودن مسافت میان دو کوه با دویدن، تا که حضرت اسمٰعیل از چشم پنهان نگردد در میان عموم مسلمانان معروف است وسعی بین صفا و مروه تا به امروز از یادگاری او است.

در آخر این قصه رسیدن حضرت جبرئیل با امر الهی و جریان چشمه زمزم و آمدن قبیله جرهم و سکونت‌شان در آنجا و جوانی حضرت اسمعیل و ازدواج او از آن قوم همه در صحیح بخاری با تفصیل روایت شده است. از مجموعه روایات حدیث روشن میگردد که در آیهٔ آغازین سورهٔ حج که به حضرت خلیل الله نسبت به آباد کردن بیت الله و پاکیزه نگهداشتن او حکم صادر شده بود تا آنزمان همین قدر عمل مقصود بود که آنجا بوسیله حضرت اسمعیل و مادرش آباد گردد و

مخاطب آن فقط حضرت ابرهیم بود، زیرا حضرت اسمعیل هنوز در عالم شیرخوارگی بود تا آنوقت برای تعمیل بیت الله حکم جدیدی نرسیده بود و در این آیه سوره بقره که الآن مورد نظر است:

«وَ عَهِدْنَا اِلیٰ اِبْرَاهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ اَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِیْنَ»

که به همراهی حضرت ابراهیم علیه السلام حضرت اسمعیل علیه السلام هم شریک گردانیده شد زمانی است که حضرت اسمعیل علیه السلام جوان شده متاهل شده بودند، و در آنوقت به هر دو دستور بناء بیت الله داده شد. در روایت صحیح بخاری آمده که روزی حضرت ابراهیم علیه السلام طبق عادت برای ملاقات حضرت اسمعیل علیه السلام بمکه مکرمه تشریف بردند و حضرت اسمعیل زیر سایه درختی نشسته تیر درست میکرد، با دیدن پدر بزرگوار بلند شد، حضرت ابراهیم علیه السلام پس از ملاقات با او فرمودند: که خداوند بمن دستور کاری راداده آیا تو در آن با من کمک میکنی؟ فرزند رشید و لایق عرض کرد که به سر و چشم کمک خواهم کرد. سپس حضرت ابراهیم علیه السلام به تپه‌ای اشاره کرد که آن تپه جای بیت الله بود و گفت که به من دستور داده شده که آن را تعمیرکنم، حدود چهارگانه بیت‌الله را حق تعالی به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان داده بودند. هر دو بزرگوار با این کار اقدام نموده بر اساس قدیمی بیت الله که پس از پی کنی ظاهر گشت به تعمیر بناء پرداختند که در آیه آینده بحث پیرامون آنست:

«وَ اِذْیَرْفَعُ اِبْرَاهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاِسْمٰعِیْلُ»

در این آیه ظاهراً اشاره به این است که بانی اصلی بیت الله، حضرت ابراهیم علیه السلام است و حضرت اسمعیل علیه السلام بصورت مددگار شریک وی اند،حال آنکه از تامل به تمام آیات این حقیقت روشن میگردد که بیت الله طبق روایات حدیث و تاریخ، از قبل در جهان موجود بوده است؛ زیرا در تمام آیات در جایی بحث از نشان دادن بیت الله آمده و در جایی پاک و تمیز نگهداشتن آن مذکور است ولی در هیچ جایی ذکر نشده که از اکنون تعمیر خانه جدیدی در نظر است که تو آنرا تعمیر کن، از این معلوم

میشود که بیت الله قبل از این واقعه وجود داشته و به وقت طوفان نوح علیه السلام ویران شده فقط اساس آن باقی مانده بود. حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل ۸ نخستین بانیان آن نیستند، بلکه بر اساس سابق بناء جدیدی بوسیله ایشان ساخته شد. اکنون این سؤال باقی است که نخستین عمارت آنرا چه کسی و در چه وقتی ساخته است؛ در این باره روایت حدیثی که صحیح و قوی باشد نقل نشده، فقط روایات اهل کتاب موجوداند و از آنها معلوم میشود که نخست از همه، قبل از فرود آمدن آدم به دنیا، فرشتگان آنرا تعمیر کرده بودند؛ سپس حضرت آدم علیه السلام آنرا تجدید بناء کردند. و این ساختمان تا زمان طوفان حضرت نوح علیه السلام باقی مانده بود و پس از انهدام آن در طوفان نوح تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام بشکل تپه‌ای باقی مانده بود که حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیه السلام آنرا از سر نو تعمیر کردند و بعد از این، در این عمارت شکست و تعمیر همیشه بر قرار ماند ولی انهدام بوقوع نپیوست، قریش مکه قبل از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا منهدم کرده از سر نو بناء کردند که در آن بناء آن حضرت صلی الله علیه وسلم بطور خصوصی شرکت فرمودند.

احکام و مسائل متعلق به حرم محترم

۱- از لفظ مثابه معلوم گردید که خداوند به بیت الله چنان فضیلت ویژه‌ای عطا فرموده که همیشه مرجع خلایق خواهدبود و مردم بارباربرای رفتن و برگشتن بسوی آن آرزومند میباشند، امام تفسیر حضرت مجاهد فرموده که «لایقضی احد منها وطرا»(قرطبی) یعنی هیچ کس هیچ گاه از زیارت آن سیر نخواهد شد بلکه هر بار بیشتر از اول شوق زیارت و طواف آنرا برداشته بر میگردد و بعضی از علما فرموده‌اند که یکی از علامتهای قبول شدن حج اینست که بعد از برگشت از آنجا شوق بازگشت بسوی آن در دل پدید آید؛ چنانکه عموماً این حقیقت مشاهده میشود که نخستین بار شوق زیارت بیت الله چقدر می‌باشد! برای بار دوم

در اشتیاق آن اضافه می‌گردد و هر قدر که کسی باربار زیارت بکند این اشتیاق بیشتر می‌گردد، این معجزه از خصوصیات بیت الله است، واگرنه از دیدن بهترین مناظر جهان یک دوبار مردم سیر می‌گردند و پس از مشاهده شش هفت بار فکر دیدنش هم در ذهن باقی نمیماند، در صورتیکه در آنجا نه منظره خوبی از سبزیها است و نه رسیدن بآنجا آسان و نه در آنجا نسبت بکار و بار دنیا انتظامی برقرار است؛ اما با وجود این، شوق زیارت آن همیشه در قلوب مردم موج میزند. مردم با هزینهٔ ده ها وصدها هزارتومان و تحمل صدها مشقت مشتاق رسیدن بآنجا میباشند.

۲- لفظ «اَمْنًا» بمعنی مأمن یعنی جای امن است و مراد از لفظ «بیت» تنها بیت الله یعنی خانه کعبه نیست؛ بلکه مراد از آن تمام حرم است. در قرآن کریم شواهد زیادی وجود دارد که لفظ «بیت‌الله» و «کعبه» اطلاق شده ولی از آن حرم مراد گرفته شده است. چنانکه میفرماید: «هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ» که در اینجا لفظ «کعبه» اطلاق شده و مراد از آن کل حرم است؛ زیرا در آن ذکری از قربانی است، و در داخل بیت کعبه قربانی ذبح نمیگردد، و نه در آنجا قربانی کردن جائز است. پس معنی آیه این می‌باشد که: ما حرم مکه را جای امن قرار دادیم و مراد از جای امن قرار دادن اینست که بمردم دستور دادیم که حرم محترم را از قتل و قتال و انتقام گیری بالاتر قرار دهند.(ابن عربی).

چنانکه از آثار آئین ابراهیمی که در عهد جاهلیت بدست مردم باقی مانده بود یکی این بود که اگر کسی با قاتل پدر خود در حرم ملاقات میکرد باو تعرض نمیکرد و از او انتقام نمی‌گرفت و عموم مردم جنگ و قتال را هم در حرم، حرام می‌پنداشتند.

در شرع اسلام این دستور چون عهد وزمان سابق برقرار مانده است. تنها بهنگام فتح مکه استثناء" چند ساعت برای آن حضرتﷺ بقتال در سرزمین حرم اجازه داده شد و پس از آن برای همیشه حرمتش به آن بازگشت، که آن حضرتﷺ آنرا در فتح مکه اعلام فرمود (صحیح

بخاری) اما این مسئله که اگر کسی در حرم چنان جرمی مرتکب بشود که از نظر شرع بر او حد یا قصاص واجب شود حرم او را امن نمیدهد بلکه با جماع امت بر او حدود و قصاص اجراء می‌گردد(احکام القرآن جصاص و قرطبی) زیرا قرآن کریم میفرماید: «فَإِنْ قَاتَلُوْكُمْ فَاقْتُلُوْهُمْ» یعنی اگر مردم در حرم بقتال با شما پرداختند شما هم آنها را در آنجا قتل کنید (البته یک مسئله در اینجا میان ائمه مجتهدین) مختلف فیه واقع شده است، و آن اینکه اگر کسی در خارج از حرم مرتکب جرمی شده و بحرم پناه بیاورد، بااو چگونه رفتار بشود، بعضی از ائمه در این صورت هم باجراء حدود و قصاص بر او دستور میدهند و بنزد امام‌اعظم ابوحنیفه با پناه آوردن بحرم سزاء جرم از او بر طرف نمیگردد چرا که در اینصورت راهی برای نجات از سزاء جرم باز می‌گردد و در جهان فساد گسترش پیدا می‌کند و حرم پناه گاه مجرمان قرار میگیرد ولی به پاس احترام حرم در داخل حرم بر او سزا اجرا نمیگردد بلکه او اجبار گردد تا از حرم بیرون رود و بعد از خروج از حرم بر او سزاء اجرا گردد.

۳- «وَاتَّخِذُوْا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيْمَ مُصَلًّى»، مراد از مقام ابراهیم در اینجا آن سنگی است که حضرت ابراهیم بهنگام بناء بیت الله بر آن میایستاد و نقش قدم او بر آن بصورت معجزه باقی مانده است (صحیح بخاری) حضرت انس فرموده که من در آن سنگ نقش قدم حضرت ابراهیم را دیده‌ام اما از کثرت بوسه گرفتن و دست زدن مردم، آن نقش قدری کاسته شده است،(قرطبی) و از حضرت عبدالله بن عباس رض در تفسیر مقام ابراهیم نقل شده که تمام حرم مقام ابراهیم است، امکان دارد که مطلب قول ابن عباس این باشد که حکمی که در این آیه بخواندن دو رکعت نماز بعد از طواف پشت سر مقام ابراهیم آمده آن حکم بخواندن دو رکعت در هر گوشه‌ای از حرم انجام میگیرد و اکثر فقهاء امت، بر این متفق‌اند.

۴- در آیه مذکور امر شده که مقام ابراهیم را مصلی قرار دهید و این

را خود آن حضرت ﷺ در حجة الوداع بقول و عمل خویش توضیح فرموده که آن جناب ﷺ بعد از طواف بنزد مقام ابراهیم که بفاصله کوتاهی در جلوی بیت الله قرار گرفته، این آیه را تلاوت فرمود که «وَاتَّخِذُوْا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيْمَ مُصَلًّى» و سپس در عقب مقام ابراهیم قرار گرفته دو رکعت نماز بگونه خواند که مقام ابراهیم در وسط قرار گرفته استقبال کعبه فرمود (صحیح مسلم). بنا بر این فقهاء امت فرموده‌اند که اگر کسی متصل بعقب مقام ابراهیم جایی گیر نیاورد او با هر اندازه فاصله ای که ممکن باشد بگونه‌ای بایستد که مقام ابراهیم و بیت الله هر دو در جلو او قرار گیرند و با این روش روی این حکم عمل شده است.

۵- از این آیه ثابت شد که خواندن دو رکعت پس ازطواف واجب است (جصاص و مناسک ملاعلی قاری) البته اداء آنها در خصوص عقب مقام ابراهیم سنت است و اگر در جای دیگر از حرم هم اداء گردند کافی است، زیرا خواندن آنها متصل به دروازهٔ بیت الله هم از آن حضرت ﷺ ثابت است و خواندن آنها در اینجا از حضرت عبدالله بن عباس هم منقول است (جصاص و ملاعلی قاری) در مناسک فرموده که این دو رکعت طواف واجب‌اند و سنت اینست که در عقب مقام ابراهیم اداء گردند اما اگر بسبب عذری کسی نتوانست آنها را در آنجا ادا کند، پس به‌ادای آنها در هر گوشه از مسجد الحرام یا خارج از آن این وجوب ساقط میگردد، برای حضرت ام سلمه با معیت آن حضرت ﷺ چنین اتفاق پیش آمد که او نتوانست آنها را در مسجد ادا کند؛ لذا آنها را در خارج از مکه اداء کرد و در اداء آنها بوقت ضرورت در خارج از حرم بنزد جمهور علماء دم واجب نمیگردد تنها امام مالک بوجوب دم قائل میباشند (مناسک ملا علی قاری)

۶- «طَهِّرَا بَيْتِيَ» در این جمله به پاکیزگی بیت الله دستور داده شده که آن شامل طهارت از نجاسات و کثافتهای ظاهری و نجاستهای باطنی مانند کفر و شرک و اخلاق رذیله بغض و حسد و حرص و هواء و تکبر و

غرور و ریاء و شهرت و نام ونمود هم میباشد و در لفظ «بَيْتِيَ» اشاره باین است که این حکم پاکیزگی شامل همه مساجد است زیرا همه مساجد بیوت الله هستند، چنانکه فرموده «فِيْ بُيُوْتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ»

حضرت فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه در مسجد صدای شخصی را شنید. به او فرمود شما اطلاع ندارید که کجا ایستاده‌اید (قرطبی) یعنی مناسب است که آداب و احترام مسجد را بجا بیاورید و نباید در آن صدای نامشروع بلند گردد حاصل اینکه هم چنانکه از این آیه ثابت شد که پاکیزه نگهداشتن بیت الله از همه نجاسات ظاهری و باطنی لازم است هم چنین پاکیزه نگهداشتن همه مساجد واجب است یعنی برواردین مسجد لازم است که بدن و لباس خود را از تمام نجاسات و اشیاء بد بو پاک و تمیز نگهدارند و دلهای خود را از نجاسات شرک و نفاق و تمام رذیله مانند تکبر، حسد، بغض، حرص و ریاء و غیره پاک کرده داخل شوند. رسول کریم صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود که هر کس که پیاز و سیر خورده است داخل مسجد مانشود و از داخل شدن بچه‌های کوچک و دیوانگان منع فرمود که از آنها خطرهٔ نجاست هست.

۷-«لِلطَّآئِفِيْنَ وَ الْعٰكِفِيْنَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُوْدِ» از کلمات این آیه چند احکام و فوائد استنباط گردیده که بشرح زیر می‌باشند:

نخست اینکه: مقصد از بناء بیت الله طواف و اعتکاف و نماز است.

دوم اینکه: طواف از نماز مقدم است. (چنانکه ازابن عباس روایت شده است)

سوم اینکه: برای کسانی که از مناطق دور و دست می‌آیند، طواف، نسبت به نماز نفل افضل است.

چهارم اینکه: در داخل بیت الله مطلقاً نماز چه فرض باشد و چه نفل جایز است (جصاص)

وَاِذْقَالَ اِبْرٰهِمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَداً اٰمِناً وَّ ارْزُقْ اَهْلَه مِنَ الثَّمَرٰتِ مَنْ
وقتی که گفت ابراهیم ای رب من بگردان این را شهری با امنیت وروزی بده به اهالی آن ازمیوه‌ها
اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ ط قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَاُمَتِّعُه قَلِيْلاً ثُمَّ اَضْطَرُّهٗ
کسی راکه‌ایمان بیاورداز آنهابخدا وروزقیامت.فرمودآنکس‌که کفرکند به‌اونفع میدهم کمی روز
اِلٰى عَذَابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِيْرُ (۱۲۶) وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ
سپس اورامضطرمی‌کنم‌بسوی عذاب‌دوزخ وبدجایی‌است‌آن.ویادکنیدوقتی‌که‌بالامی‌بردند ابراهیم
الْبَيْتِ وَ اِسْمٰعِيْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا ط اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ (۱۲۷)
و اسماعیل اساس بیت را و دعا می‌کردند که پروردگاراپبذیر از ما، بیشک تو هستی شنوا و دانا.
رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُّسْلِمَةً لَكَ وَ اَرِنَا مَنَاسِكَنَا
پروردگارابگردان‌مارافرمانبرداربرای خود وازفرزندان ماهم‌یک گروهی‌فرمانبرداربرای‌خودونشان‌ده
وَ تُبْ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ (۱۲۸)
بمادستورات‌حج‌کردن‌وببخشای‌مارابیشک‌توئی‌توبه‌پذیرومهربان.

خلاصه تفسیر

و (این أمر هم قابل یادآوری است که) وقتی که ابراهیم(علیه السلام در دعای خود) عرض کرد، ای پروردگار من این (جا) را یک شهر (آبادی) بساز و (آنهم چنان شهری‌که) دارای امن (و امان‌باشد) و به ساکنان آن از میوه‌ها رزق عنایت فرما(و من تمام ساکنان را نمی‌گویم بلکه مخصوصاً کسانی را (میگویم) که بر خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند(بقیه حواله بخدا است) حق تعالی فرمود: (که چون رزق ما مخصوص بکسی نیست بنابراین میوه به همه میدهیم (مومنان را هم) و آن کسانی را هم که کافر باشند چند روزی ،روزی میدهیم (یعنی در دنیا) تا خوب با آرامش

استفاده کنند (اما) باز (پس از مرگ) آنرا کشیده به عذاب دوزخ میرسانم و اینجا، جای بسیار بدی است(خدا نجات دهد) و (آن هم قابل یاد است،که) وقتی که بالا میبرد ابراهیم علیه‌السلام دیوارهای خانه کعبه را و همراه با او اسمعیل علیه‌السلام هم (و اینرا هم میگفتند) که پروردگارا(این خدمت را) از ما بپذیر بدون شک، شما کاملاً شنوا و دانا هستید(که دعاء ما را می‌شنوید و نیتهای ما را می‌دانید) ای پروردگار (ما هر دو این دعا را می‌کنیم که) ما را بیشتر مطیع خود قرار بده و از فرزندان ما هم چنان گروهی پدید آور که مطیع شما باشند و نیز به ما احکام حج (و غیره) نشان ده و بحال ما(بامهربانی) توجه بفرما و در حقیقت شما هستید توجه کننده و مهربانی کننده.

معارف و مسائل

حضرت خلیل الله علیه الصلوة و السلام در راه خدا فداکاری زیادی کرد و مال و منال و اهل و عیال و خواهشات نفس خود را نظر انداز کرده در اجرای احکام ربانی سبقت جسته کارنامه هایی ارائه داده که از شگفتی‌های روزگار بشمار می‌آیند. علاوه بر اینکه شفقت و محبت با اهل و عیال امری طبیعی و فطری است، یک حکم ربانی نیز هست که آیات ذکر شده بیانگر آنند.او برای آسایش دین و دنیای اهل و عیال خویش دعا کرد.

دعاهای حضرت ابراهیم علیه‌السلام

دعا را از لفظ رب شروع کرد که معنی آنست ای پروردگار من، در این الفاظ ترتیب دعا کردن را نشان داد که خود این الفاظ در جذب و متوجه ساختن رحمت و لطف و کرم حق تعالی موثرترین وسیله میباشند، پس نخست از همه این دعا را کرد که در این بیابان بی آب و گیاه که حسب دستور تو من اهل و عیالم را انداختم یک شهری بساز تا که در سکونت اینجا توحش نکنند و لوازم زندگی بآسانی مهیا گردد و همین

دعا در آیه ۳۵ سوره ابراهیم بلفظ «هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا» آمده و در آن «الْبَلَدَ» با الف و لام آمده که در اصطلاح زبان عرب بآن معرفة گفته میشود. غالباً وجه فرقش این است که دعای اول که در آیه سوره بقره بالفظ «بلد»اً آمده هنگامی است که این جا یک بیابانی بیش نبود و شهری در آن درست نشده بود؛ لذا در آنوقت «بلداً» بصورت نکره بدون الف و لام بکار رفت. دعای دوم بظاهر وقتی است که شهر مکه آباد شده به شهر معروف بود.بقرینه اینکه در آخرین آیه سوره ابراهیم آمده:

«اَلحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ وَهَبَ لِیْ عَلَی الْکِبَرِ اِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ»

و از آن چنین استنباط می‌گردد که این دعا پس از تولد حضرت اسحق است که او سیزده سال پس از تولد حضرت اسمعیل متولد شده است. (ابن کثیر) در دعای دوم آمده که این شهر را مامون بگردان که از قتل و غارتگری و تسلط کفار و آفات، مامون و محفوظ باشد.

واین دعای حضرت خلیل الله علیه السلام مقبول گشته مکه مکرمه شهر آبادی قرار گرفت که علاوه بر آبادی خودش مرجع تمام جهان شد. حتی جهانیان از گوشه و کنار رسیدن خود را بآنجا بزرگترین سعادت خود می شناسند .کذشته ازاین هااین شهر،شهری مامون و محفوظ هم شد که از مخالفین بیت الله هیچ قوم و پادشاهی بر آن تسلط نیافته است. داستان اصحاب فیل در خود قرآن مذکور است که آنها بقصد حمله بر بیت الله عازم مکه شدند أما با تمام قشون خود تباه و نابود گشتند. این شهر از قتل و غارتگری هم همیشه محفوظ مانده است.

پیش از اسلام اهل جاهلیت هم با وجودیکه به همه مفاسد و رسومات کفر و شرک مبتلا بودند ولی تعظیم و تکریم بیت‌الله و ما حول آنرا فریضه مذهبی خود قرار میدادند وهر نوع دشمنی که در آنجا ملاقات میکرد از او قصاص یا انتقام نمیگرفتند بلکه تعظیم و تکریم ساکنان حرم هم در تمام عرب عام بود بنابراین اهل مکه روابط صادراتی و وارداتی و تجاری با اهل شام و یمن داشتند و کسی در راه مزاحم آنان

نمیشد.

همانگونه که الله تعالی حیوانها را در حدود حرم در امن نگاهداشته شکار در آنجا جایز نیست. هم چنین در خود حیوانها هم احساس امن ایجاد فرموده که وقتی در حدود حرم می آیند خود را در امان می دانند، و از صیاد نمیترسند. این احکام مامونیت حرم که نتیجه دعای ابراهیمی است از زمان جاهلیت متداوم رواج یافته و برقرار مانده است، که اسلام و قرآن آنرا تصفیه و تقویت کرده است. قتل و قتالی که از بدکاریها و ظلم وستم حجاج ابن یوسف و سپس قرامطه در حرم بوقوع پیوست نخست اینها بدست کسانی واقع شدند که اسمی از اسلام می‌بردند وحد اقل اسماً مسلمان بودند،بناً قوم کافری برآن حمله آور نبود اگر کسی خانه خود را به آتش بکشد با امن بودن منافات ندارد؛ علاوه بر این اینها وقائع نادری هستند که از زمان حضرت ابراهیمعليه‌السلام گرفته تا اینوقت ظرف مدت هزارها سال انگشت شماراند. و بعد از قتل و قتال، انجام بد این مرتکبین در جلوی همه هم ظاهر شد.

خلاصه اینکه موافق به دعای ابراهیم خداوند این شهر را یک شهر مامون و برای تمام جهانیان جای امن فطری قرار داد که دجال هم نمیتواند در آن داخل بشود و از نظر شرع این احکام نافذ گشتند که عدم قتل و قتال با یکدیگر در حرم بجای خودمحفوظ بلکه صید حیوانهاهم حرام قرار داده شد.

دعای سوم را چنین کرد که به ساکنین این شهر رزق میوه عطا بفرما سرزمین مکه و ما حول آن نه آمادگی باغ و چمن را داشت و نه در دور و اطراف آن تا دور از آبادی نام و نشانی بود، اما خداوند متعال دعای حضرت ابراهیمعليه‌السلام را قبول فرموده بنزدیکی مکه، طائف را چنان منطقه‌ای قرار داد که در آن از همه انواع میوها بهترین میوه بکثرت بوجود میاید و بمکه مکرمه صادر میگردد.

در بعض روایات اسرائیلی آمده که طائف در اصل منطقه‌ای از شام

بوده که جبرئیل آنرا بدستور خدا به اینجا منتقل کرد.

حکمت ابراهیمی

حضرت ابراهیم علیه السلام در دعای خود نفرمود که مکه و دور اطراف آنرا گلزار یا زمین پر از میوه یا قابل کشت قرار بده بلکه چنین دعا فرمود که این چیزها جای دیگر بوجود بیایند، به مکه صادر گردند در این شاید این راز پوشیده باشد که حضرت خلیل علیه السلام نمی‌خواست اولاد او زارع یا در کارهای باغبانی مشغول باشند؛ زیرا منشاء آبادی اینجا را خود حضرت ابراهیم علیه السلام چنین فرموده که «رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ» و از این ظاهر میگردد که حضرت خلیل علیه السلام میخواست که شغل اصلی فرزندانش نگهداری بیت الله و اقامه نماز باشد و اگر نه چه مشکلی وجود داشت که خود مکه را چنان گلزار قرار میداد که بیروت و دمشق بر آن رشک می‌بردند.

استرزاق ثمرات، تمام لوازم زندگی را در بر میگیرد

لفظ ثمرات جمع ثمره است که بمعنی میوه میباشد و مراد از آن بظاهر میوه درختها است، اما در آیه شماره ۵۷ سوره قصص پذیرش دعا را باین الفاظ اظهار فرموده «يُجْبٰى اِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ» در این الفاظ یکی بر این تصریح شده که وعده نفرمود که این میوه‌ها در خود مکه بوجود می‌آیند بلکه از جایی دیگر باینجا وارد می‌شوند؛ زیرا مفهوم لفظ «یجبی» همین است. دوم اینکه ثمرات کل شجر نفرمود بلکه «ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيٍ» فرمود از این تغییر لفظی، ذهن به اینطرف منتقل میشود که مقصد در اینجا تعمیم ثمرات است؛ زیرا ثمره در عرف بر آن محصولی اطلاق میشود که از هر چیز بدست بیاید همانگونه که میوه درختها در آن داخل است هم چنین همه تولیدات موتورها هم ثمره آن موتورها است هم چنین مصنوعات صنایع دستی ثمره آن صنایع هستند باین شکل تمام لوازم زندگی در ثمرات کل شی داخل‌اند و مشاهده اوضاع و احوال هم این را ثابت می‌کند که حق تعالی اگر چه سرزمین حرم را نه زمین قابل

کاشت و زرع قرار داده و نه در آن کارخانه‌هایی وجـود دارد؛ امـا هـمه تولیدات صنعتی و کشاورزی عموماً در آنجا یـافت مـیشوند، و شـاید امروز هم این امر برای بزرگترین شهر صنعتی و تجاری میسر نباشد که مصنوعات همه جهان بفراوانی و آسانی در آن بدست بیایند.

احتیاط حضرت خلیل الله علیه‌السلام

وقتی که در این آیه برای امنیت، رفـاه و آسـایش اهـل مکـه دعـا خواسته شد. در آن مومن و کافر همه داخل بودند و پیش از این وقتی که حضرت خلیل الله در یک دعا تمام اولاد خود را بدون امتیاز کافر و مومن جمع فرموده بود، از طرف خدایتعالی دستور رسید که این دعا در حـق مومنین قبول است و در حق ظالمین و کفار قابل قبول نیست و آن دعای امامت و اقتدار بود. حضرت خلیل الله علیه‌السلام کـه بـمقام خُـلَّت نـایل و از خشیةالله لبریز بود در اینجا بیاد همان امر افتاد و دعای خود را مقید کرد که این خوشحالی زندگی و دعای امن و امان را فقط برای مومنان می‌کنم از جانب خدا باین خشیه و احتیاط قدردانی بعمل آمده فرمود «و من کفر» یعنی این خوشحالی دنیوی و وسعت اقتصادی را ما برای همه اهل مکه اعطا می‌کنیم اگر چه آنها ظالم و مشـرک و کـافر هـم بـاشند البـته ایـن خوشحالی هم چنانکه برای مومنان در ایـن جـهان اعـطا مـیگردد و در آخرت هم عـطا مـیشود، ولی‌بـرای‌کـفاردرآخـرت‌بجزاز عـذاب، چـیز دیگری نیست.

تعلیم عدم اتکاء و قناعت بر عمل خویش

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا»

حضرت خلیل الله علیه الصلوة و السلام در اجرای دستور ربانی منطقه خوش آب و هوا، منظرهٔ سر سبز و شاداب شام را گذاشته در میان کوههای خشک مکه مکرمه اهل و عیال خود را آورد و اسکان داد و در تعمیر بیت الله نیروی کامل خود را صرف نمود در چنین مـواقـع در دل اینگونه مجاهدان عجب پدید میآید و عمل خود را خیلی قـابل ارزش

می‌پندارند؛ اما در اینجا هم حضرت خلیل الله علیه الصلوة و السلام بارگاه عزت و جلال رب العزت را میشناسد که از هیچ انسانی چنین عبادت و اطاعت که سزاوار خداوند متعال باشد امکان پذیر نیست و هر شخصی بقدر قوت و همت خویش کار می‌کند؛ بنابراین ضروری است که اگر کسی بزرگترین عملی انجام دهد باز هم بر آن ننازد بلکه با الحاح و زاری دعا کند که این عمل من مورد قبول قرارگیرد. چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام درارتباط به بناء بیت الله این گونه دعا کرد که: پروردگارا! این عمل ما را بپذیر زیرا که تو شنوا و بینا هستی. دعای ما را می‌شنوی و نیتهای ما را می‌دانی،

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ» این دعا هم نتیجه همان معرفت و خشیتی است که حضرت خلیل دارای آنها بود که پس از بجا آوردن کار نامهٔ اطاعت و فرمانبرداری بی‌نظیری این دعا را میکرد که ما دو نفر را فرمانبردار خویش بگردان؛ علتش اینکه هر کس بیشتر به معرفت خدا نایل گردد، همانقدر به احساسش اضافه میشود که ما کاملاً نمیتوانیم حق وفاداری و فرمانبرداری را ادا کنیم، «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا» در این دعا هم فرزندان خود را شریک کرد.

از این معلوم می‌گردد که ربانیانی که از تقدیم فدیه جان و مال خود، در راه خدا دریغ نمی‌کنند، به اولاد خود چقدر محبت دارند! درحالیکه مقتضای صحیح آن محبت را تا همانجایی که در قدرت عوام نیست تکمیل می‌کنند. عوام تنهابه آسایش و راحت جسمانی بچه‌ها می‌اندیشند و تمام محبت و شفقت مجازی خود را به فرزندان خود منحصر می‌دارند. اما بندگان مقبول خدا از راحت جسمانی بیشتر به راحت روحانی و از لذت دنیوی به فیوضات اخروی می‌اندیشند.

بنابراین دعا فرمود که: از فرزندان من گروهی را کاملاً فرمانبردار خود بگردان. در دعاکردن برای ذریت خویش حکمتی دیگر هم هست، آن این‌است که به گواهی تجربه ،کسانی که در قبیله‌ای رهبر و پیشوا قرار

داده می‌شوند، اگر فرزندان‌شان برراه آنان قایم بمانند در میان عوام مقبولیت آنان فطری قرار میگیرد و اصلاح آنان وسیله اصلاح عوام میگردد،(بحر محیط)این دعای حضرت خلیل الله علیه السلام هم پذیرفته شد که در نسل او همیشه چنین افرادی موجود هستند که بر دین حق قایم و بنده فرمانبردار خدا میباشند در جاهلیت عرب وقتی که شرک و بت پرستی تمام جهان بویژه سرزمین عرب را فرا گرفته بود، آنوقت هم در اولاد ابراهیم چند نفر بعقیده توحید و آخرت معتقد و اطاعت شعار بودند چنانکه در عهد جاهلیت زیدبن عمر و بن نفیل و قس بن ساعده از این عده بشمار آمده‌اند و نسبت به پدر بزرگ آن حضرت صلی الله علیه وسلم عبدالمطلب هم همین روایت آمده که او از شرک و بت پرستی بیزار بود.(بحر محیط)

«اَرِنَا مَنَا سِكَنَا» مناسک جمع منسک است با عمال حج هم مناسک گفته میشود و به مقامات حج عرفه و منی و مزدلفه هم، در اینجا هر دو معنی میتوانند مراد باشند و حاصل دعا اینکه بما اعمال حج و مقامات حج را کاملاً روشن فرمائید(تفهیم کنید) بنابراین لفظ «ارنا» بکار برد که معنی آنست که نشان دهید و دیدن گاهی بچشم میشود، و گاهی به قلب؛ چنانکه جاهای حج بوسیله جبرئیل نشان داده تعیین شدند، و احکام حج را بصورت واضح تلقین و تعلیم فرمود:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيْهِمْ رَسُوْلاً مِّنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ اٰيٰتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ

پروردگارا! بفرست در ایشان رسولی ازخودشان که بخواند برآنان آیات تورا وبیاموزد

الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُزَ كِّيْهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۱۲۹)

آنان را کتاب و رازها و تزکیه کند آنها را بیشک توئی غالب و حکیم

خلاصه تفسیر

پروردگارا(این نیز دعای ماست) از بین این جماعت که پیدایش آنهارادر بین اولادم می خواستم) پیامبری بر گزین که آیات شما را برای

آنها بخواند و به آنهاکتاب (آسمانی و معرفت)و حکمت تعلیم داده و (بوسیله این تعلیم)آنها را (از اندیشه های جاهلانه) پاک بگرداند. همانا توئی صاحب عزت و حکمت .

حل لغات: «يَتْلُوْ عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ»، امام راغب اصفهانی فرموده که لفظ تلاوت تنها برای خواندن کلام الهی بکار برده میشود و خواندن کلام دیگر را تلاوت نمیگویند.

«وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ»، مراد از کتاب در اینجا کتاب الله هست و لفظ حکمة در لغت عربی به چند معنی می‌آید: رسیدن برای حق، عدل، انصاف، علم، حلم، و غیره (قاموس) امام راغب اصفهانی مینویسد که هرگاه این لفظ برای خدای تعالی گفته شود، پس معنی آن معرفت همه اشیاء و ایجاد مستحکم است و وقتی که برای غیرالله گفته شود پس مراد از آن معرفت صحیح موجودات و اعمال نیک است و لفظ حکمت در زبان عربی برای چند معنی می‌آید؛ علم صحیح، عدل و انصاف، قول صادق و غیره. (قاموس و راغب) بنابراین باید دید که مراد از لفظ حکمت در اینجا چیست؟ الفاظ مفسرین صحابه و تابعین که معنی قرآن را مستقیماً از آن حضرتﷺ یاد گرفته و تشریح می‌کنند، در اینجا در بیان معنی حکمت اختلاف نظر دارند، اما خلاصه همه آنها یکی است یعنی سنت رسول اللهﷺ ائمه تفسیر ابن کثیر و ابن جریر از قتاده همین را نقل کرده‌اند. بعضی دیگر آنرا به قرآن و بعضی دیگر به تفقه فی‌الدین تفسیر فرموده‌اند و بعضی علم احکام شرعی گفته و برخی علم به احکام الهی که

توسط پیغمبرﷺ معلوم گردد.

روشن است که همه اینها همان حدیث و سنت رسول خداﷺ اند. لفظ «یُزَکِّیْهِمْ» از زکوة مشتق است بمعنی طهارت و پاکی و این لفظ برای هر نوع پاکی ظاهری و باطنی بکار می رود.

معارف و مسائل

از تشریح مذکور نسبت به مفهوم آیه، واضح شد که حضرت ابراهیمعلیه‌السلام برای فلاح دنیوی و اخروی نسل آینده خود، به‌بارگاه الهی دعا کرد که از بین فرزندان من برای آنها رسولی بفرست که آیات تورا برای آنان بخواند و قرآن و سنت را به ایشان بیاموزاند و آنها را از نجاسات ظاهری و باطنی پاک گرداند.

در این آیه حضرت ابراهیمعلیه‌السلام برای آن رسول چنین دعا کرد که اواز اولاد وی باشد؛ زیرا اولا" این سعادت و اعزازی است برای اولاد وی ، وثانیاً برای عموم مردم این فائده را هم در بر دارد که وقتی رسول در آن قوم، و از خویشاوندان‌شان باشد، از روش و رفتار و سیرت و احوال آنان کاملاً با خبر میشود. ومبتلای مکر و فریب نمی‌شود. در حدیث است که به حضرت ابراهیمعلیه‌السلام از طرف خدا بر دعاء او چنین پاسخ داده شد که دعای شما پذیرفته شد و این رسول در آخر الزمان مبعوث می‌گردد.(ابن جریر و ابن کثیر).

در حدیثی از مسند امام احمد مروی است که آن حضرت ﷺ فرمود که: من نزد خدا آن وقتی خاتم النبین بودم که هنوز حضرت آدم آفریده نشده بود، بلکه تازه خاک او خمیر شده بود و من شما را از بد و کار خود اطلاع میدهم که مظهر دعای پدرم، ابراهیم علیه‌السلام و مژده برادرم عیسی علیه‌السلام و نتیجه خواب مادرم میباشم. مراد از مژده حضرت عیسی علیه‌السلام این قول او است
«مُبَشِّرًا بِرَسُوْلٍ یَاتِیْ مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ»، مادر بزرگوار او در زمان حاملگی چنین خواب دیده بود که از شکم وی نوری خارج شد که در اثر آن ساختمانهای کشور شام درخشیدند. باز ذکر بعثت آن حضرت ﷺ در دو جا از قرآن یکی در آیه شماره ۱۶۴ سوره آل عمران دوم سوره جمعه بااین الفاظ تکرار شده که در دعای حضرت ابراهیم علیه‌السلام آمده بود، در آنها اشاره باین شده که رسولی که حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای بعثت او دعا فرموده آن حضرت ﷺ میباشد. پس از تشریح الفاظ آیات و روشن شدن معانی آنها، اینک به آنها تامل بفرمائید.

اهداف سه گانه بعثت رسول

در این آیهٔ سوره بقره و آیاتی از سوره آل عمران و سوره جمعه مطلبی نسبت به آن حضرت ﷺ در یک نوع الفاظ آمده است که هدف از تشریف‌فرمایی او در این جهان یا فریضه منصبی مقام رسالت و نبوت ایشان سه چیز بیان شده است: یکی تلاوت آیات، دوم تعلیم کتاب، سوم تزکیه اخلاق مردم و غیره.

نخستین مقصد تلاوت آیات

آنچه در اینجا قابل تامل است اینست که تلاوت، متعلق به الفاظ است و تعلیم متعلق به معانی. پس از ذکر هر کدام ازتلاوت و تعلیم بصورت جداگانه، این نتیجه گیری بدست میآید که همانگونه که در قرآن کریم معانی مقصوداند الفاظ آنها هم جداگانه مقصوداند که تلاوت و حفظ آنها از اهم عبادات است و در اینجا این امر هم قابل ملاحظه است که شاگردان و مخاطبین خاص آن حضرت ﷺ کسانی بودند که نه تنها عربی میدانستند بلکه در زبان عرب فصیح و بلیغ و خطیب و شاعر هم بودند؛ بظاهر تلاوت قرآن برای تعلیم‌شان کافی بود، و نیازی به‌تفسیر و ترجمه جداگانه نداشتند. زیرا چه نیازی وجود داشت که تلاوت آیات مقصدی جداگانه و تعلیم را مقصد جداگانه‌ای از مقاصد رسالت قرار دهند، در صورتیکه از روی عمل هر دو تا یک هدف بشمار میروند.

اگر در این باره قدری بیندیشیم، دو نتیجه مهم بدست می‌آید نخست اینکه قرآن کریم مانند بقیه کتب نیست که تنها درآن معانی مورد نظر باشند و الفاظ آن در درجه ثانویه قرار گیرند. بلکه همانگونه که معانی آن مقصوداند الفاظ هم مقصوداند. زیرا احکام خاصی متعلق به الفاظ قرآن است، برای همین است که در اصول فقه قرآن را چنین تعریف کرده‌اند: «هوالنظم والمعنی جمیعاً» یعنی قرآن نام لفظ و معنی هر دو با هم است. از این أمر معلوم شد که اگر معانی قرآن بدون الفاظ آن یا در الفاظ دیگر و یا بزبان دیگر نوشته شوند،نمی‌شود به آنها قرآن گفت. اگر

چه مطالب کاملاً صحیح و درست هم باشند و اگر کسی این مضامین قرآنی را با الفاظ تبدیل شده، در نماز بخواند نمازش ادا نمی‌گردد. هم چنین است حکم تمام آن احکامی که متعلق بقرآن هستند؛ مثلاً ثواب تلاوت قرآن که در احادیث صحیح وارد شده، بازبان تبدیل یافته یا الفاظ تفسیر خورده تفاوت دارد بنابراین فقهای امت نوشتن و چاپ کردن قرآن را بدون متن (یعنی الفاظ قرآن) که در عرف بآنها قرآن اردو، فارسی، یا انگلیسی گفته میشود، ممنوع قرار داده‌اند؛ زیرا در حقیقت قرآنی که در اردو یا فارسی یا انگلیسی نقل شده، شایسته نیست که به آن قرآن گفته شود.

خلاصه اینکه در این آیه یکی از وظایف مهم مقام نبوت آن حضرتﷺ تلاوت آیات علاوه بر تعلیم کتاب، وظیفه‌ای جداگانه قرار داده‌شده است، پس همچنانکه معانی در قرآن مقصوداند الفاظ آن هم مقصوداند زیرا تلاوت با الفاظ محقق می‌شوند نه با معانی؛ لذا همانگونه که تعلیم معانی در وظائف رسول داخل است هم چنین تلاوت الفاظ و حفظ آنها هم فریضه‌ای مستقل از فرائض او می‌باشد. در این شکی نیست که هدف اصلی نزول قرآن بکار بستن نظام نشان داده آن و افهام و تفهیم تعالیم آنست و تنها اکتفا بر تکرار الفاظ در حقیقت ناآگاهی از حقیقت قرآن و نسبت بآن بی قدری است.

تلاوت الفاظ قرآن بدون فهم معانی نه تنها بی فایده نیست، بلکه موجب ثواب عظیم است

اما با این چنین گفتار بهیچ نحو درست نیست که تا وقتی کسی معانی قرآن را نفهمد خواندن الفاظش مانند طوطی بیفایده است اینرا باین خاطر میخواهم توضیح بدهم که بسیاری مردم در عصر حاضر قرآن را با کتابهای دیگر مقایسه نموده، چنین برداشت کرده‌اند که تا وقتی مطالب کتابی مفهوم نگردد، صرف وقت در تعلیم و تعلم آن بیهوده است اما چنین قیاس آرائی آنان در قرآن کریم صحیح نیست زیرا قرآن اسم الفاظ و معانی، هر دو است.

هم چنانکه فهم معانی و عمل بر احکام آن فرض و عالی‌ترین عبادت هست هم چنین تلاوت الفاظ آن عبادتی است مستقل و موجب ثواب عظیمی است.

هدف دوم تعلیم کتاب:

از اینجا است که رسول خدا و اصحاب کرام که از همه بیشتر معانی قرآن را درک می‌کردند می‌دانستند تنها فهم معانی و عمل بر آن را کافی قرار ندادند زیرا برای فهم و عمل یک بار خواندن بس بود اما آنان در تمام عمر تلاوت قرآن را حرز جان خویش قرار دادند بعضی از اصحاب روزانه یکبار قرآن را ختم می‌کردند، بعضی در دو روز و بیشتر آنان در سه روز قرآن را ختم می‌کردند و ختم قرآن یک بار در هفته دربین تمام امت

رایج بود و منازل هفتگانه قرآن علامت هفتگی آنها است، و این روش رسول خداﷺ و اصحاب کرام، نشان می‌دهد که هم چنانکه فهم معانی و عمل بر آن عبادت اصلی است، هم چنین تلاوت الفاظ بجای خود، عبادت اعلی و موجب انوار و برکات و سرمایه سعادت و نجات است. بنابراین در بیان وظایف رسالت به تلاوت آیات اهمیتی جداگانه اختصاص یافت، هدف این است که مسلمانانی که اکنون از معارف قرآن سر در نمی‌آورند به این بدنصیبی و محرومیت نباید مبتلا شوند که تلاوت الفاظ قرآن را امری بیهوده بینگارند و از فضایل عظیم تلاوت محروم گردند. لذا علاوه بر تلاوت الفاظ، لازم است بکوشند تا معانی آنهارا دریابند و انوار و برکات قرآن را مشاهده نمایند. و بالآخره هدف واقعی قرآن، به پایهٔ تکمیل برسد. و نباید قرآن مجید را (معاذالله) افسون و مکری برای دم و تعویذ به کار برند و به قول مرحوم «اقبال» سورهٔ «یاسین» را تنها برای راحتی مردن بکار برند.

خلاصه کلام اینکه در این آیه ضمن بیان وظائف رسول کریم(ص)، تلاوت آیات را وظیفه مستقل قرار داده، هشدار داد که تلاوت الفاظ قرآن و نگهداری آنها و خواندن آن به آن لب و لهجه که بر طبق آن نازل شده فریضه مستقلی است، همچنین همراه با فریضه تلاوت آیات از فریضه قرار دادن تعلیم کتاب این نتیجه جداگانه بر می‌آید که برای فهم قرآن تنها آشنائی به زبان عرب کافی نیست بلکه نیاز به فراگیری تعلیم رسول نیز هست؛ همچنانکه در تمام علوم و فنون این امر

معلوم و مشاهده شده است که برای فهمیدن کتابی از یک فن تنها آشنائی با زبان آن کتاب کافی نیست حتی مهارت در آن زبان نیز کافی نمی‌باشد بلکه لازم است که آن فن را پیش استادی ماهر بخواند و دریابد.

مثلاً امروز علم پزشکی با تمام انواع و اقسامش در زبان انگلیسی است ولی هر کس می‌داند که تنها با بدست آوردن مهارت در زبان انگلیسی و مطالعه نمودن کتب آن ،کسی نمی‌تواند دکتر و پزشک شود و با خواندن کتب هندسه کسی مهندس نمی‌شود، فنهای بزرگ بجای خود، حتی کارهای روزمره تنها با مطالعه کتاب بدون یاد گرفتن از استاد را نمیتوان بدست آورد. امروزه برای هر صنعت و حرفه هزاران کتاب نوشته شده است با نشان تصویر راههای یاد گرفتن تعیین شده‌اند ولی با مطالعه در این کتابها نه کسی می‌تواند خیاط باشد و نه آشپز و نه آهنگر اگر تنها یاد گرفتن زبان برای تحصیل فنی کافی می‌بود، پس کسی که با زبان این فنون آشنا است می‌توانست همه آنها را دریابد، الآن هر کس می‌تواند بیندیشد که وقتی که برای بدست آوردن فن سادهٔ تنها آشنائی به زبان آن کافی نیست و نیاز به یادگرفتن از استاد هست پس چگونه مضامین قرآن که مشتمل بر علوم دقیق الهی گرفته تا علوم طبیعی است، تنها با آشنائی به زبان عربی بدست می‌آیند و اگر اینطور می‌بود که تنها با آشنائی به زبان عربی کسی می‌توانست ماهر قرآن قرار گیرد، پس امروز هزاران یهود و نصرانی که در کشورهای عربی در لغت عربی، فصیح و بلیغ اند از همه بیشتر مفسر قرآن قرار می‌گرفتند.و در عهد رسالت،

ابو جهل و ابو لهب ماهر قرآن به حساب می آمدند.

الغرض، قرآن کریم از یک طرف تلاوت آیات را ضمن بیان فرایض رسول یک فریضه مستقل برشمرد و از طرف دیگر یاد دادن کتاب را فریضه جداگانه قرار داده نشان داد که تنها شنیدن آیات برای آشنایان به زبان عربی برای فهم قرآن کافی نیست، اندیشه فهم قرآن جدا از تعلیمات رسول بجز خود فریبی، چیز دیگری نیست و اگر نیازی برای یاد دادن مطالب قرآن وجود نمی‌داشت پس احتیاجی نداشت که رسول مبعوث گردد، بلکه قرآن خدا به شکل دیگری به انسانها رسانیده می‌شد؛ ولی خداوند علیم و حکیم است، او می‌داند که برای تعلیم و تفهیم مطالب قرآن بیش از علوم و فنون دیگر دنیا نیاز به تعلیم استاد هست و در اینجا استادهای عمومی هم کافی نیستند؛ بلکه کسی می‌تواند استاد این مطالب باشد. که بوسیله وحی به شرف هم کلامی با خدا نایل گردد که در اصطلاح اسلام به او نبی و رسول گفته می‌شود. بنابراین هدف از بعثت رسول در دنیا این أمر بیان گردید که او معانی و احکام قرآن را توضیح و تشریح فرماید چنانکه خود قرآن در آیه ۴۴ سوره نحل می‌فرماید: «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَانُزِّلَ اِلَيْهِمْ»، یعنی ما شما را به این خاطر مبعوث گردانیدیم تا مطالب آیات نازل شده خدا را برای مردم بیان کنید. همراه با تعلیم کتاب یکی از فرایض آن حضرت ﷺ تعلیم حکمت هم مقرر گردید و من در گذشته بیان کردم که اگر چه لفظ حکمت از نظر لغت عرب به چندین معنی می‌آید، اما صحابه و تابعین در این آیه و آیات دیگر هم

معنی این حکمت را به سنت رسول الله تفسیر کرده‌اند. که از آن روشن گردیده که هم چنانکه تفهیم معانی قرآن به عهده آن حضرتﷺ فرض تعیین گردیده هم چنین تعلیم اصول و آداب تربیت پیامبرانه که به آن سنت گفته می‌شود نیز در فرایض آن حضرتﷺ شامل می‌باشد و بنابراین آن حضرتﷺ فرمود: انما بعثت معلما- مرا معلم قرار داده به ادای این مهم مبعوث کرده‌اند و این واضح است که وقتی مقصد وجود او معلم بودن است، پس مقصد وجود امت او متعلم بودن است. لذا هر مرد و زن مسلمان باید طالب علم باشد و با تعلیم آن حضرتﷺ شوق و علاقه داشته باشد و اگر برای تحصیل کامل علوم قرآن و سنت و مهارت در آن همت و فرصت کافی نداشته باشد حداقل باید بقدر نیاز جهت تحصیل آن چاره جوئی بکند.

هدف سوم تزکیه

فریضه سوم از فرایض آن حضرتﷺ تزکیه می‌باشد که عبارت است از پاک کردن از نجاسات ظاهر و باطن؛ نجاسات ظاهر را عامه مسلمانان می‌دانند و نجاسات باطنی عبارت انداز: کفر و شرک، اعتماد کامل بر غیرالله، اعتقاد فاسد، هم چنین تکبر و حسد وبغض و حب دنیا و غیره اگر چه از نظر علم بیان همه اینها در تعلیم قرآن و سنت آمده است اما با فریضه مستقل قرار دادن تزکیه از وظائف آن حضرتﷺ اشاره بر این‌است که هم چنانکه تنها با الفاظ، فن بدست نمی‌آید هم چنین بابدست آوردن فن‌از نظر تئوری استعمال و کمال در آن بدست نمی‌آید مگر آنکه زیر نظر مربی برای آن مشق و تمرین صورت بگیرد ، پایه تربیت شیخ

کامل در تصوف و سلوک همین است که عمل بر احکامی که در قرآن و سنت از روی علم نشان داده شده عادی گردد.

دو رشته اصلاح و هدایت کتاب الله و رجال الله

اکنون دو امر دیگر از این رشته قابل توجه است: اول اینکه خداوند جهت هدایت و اصلاح بشر از بدو آفرینش تا خاتم الانبیاء همیشه در هر زمان دو رشته بر قرار نموده است؛ یکی کتابهای آسمانی، دوم رسولانی جهت تعلیم آنها هم، چنانکه نازل نمودن کتابها را بتنهائی کامل قرار نداده است تنها به ارسال رسولان نیز اکتفاء ننموده است، بلکه هر دو رشته را مرتباً با هم برقرار گذاشته است. این سنت الهی و شهادت قرآنی جهت اصلاح و فلاح ملتها این هر دو سلسله را یکنواخت جاری فرموده دروازه بسیار بزرگی از علم بر ما گشوده است که برای تعلیم و تربیت درست انسان نه تنها کتاب کافی است و نه تنها انسان مربی بلکه از یک طرف به هدایت آسمانی و قانون الهی نیاز وجود دارد که آن عبارت از کتاب یا قرآن است و از طرف دیگر به یک انسان مربی و معلم نیاز دارد که بوسیله تعلیم و تربیت خویش عموم مردم را به هدایات آسمانی آشنا گردانیده آنها را به آن عادی بگرداند. زیرا معلم اصلی انسان انسانی می‌تواند باشد. کتاب نمی‌تواند معلم یا مربی قرار گیرد، آری در تعلیم و تربیت می‌تواند کمک کند از اینجاست که همانگونه که آغاز اسلام با یک کتاب و یک رسول شروع شد و آمیزش آن دو تا یک معاشره درست و ایده‌آلی در جهان پدید آورد همچنان برای نسلهای آینده نیز از یک

طرف رشته شریعت مطهره و از طرف دیگر رشته رجال الله بر قرار ماند قرآن کریم در موارد متعددی به آن راهنمائی فرموده است: در آیه ۱۱۹ سوره توبه فرموده است:

«یَآ اَیُّهَاالَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ»

ای اهل ایمان از خدابترسید وهمراه باراستانباشید.

و در آیه ۱۱۷ سوره توبه راستان را چنین تعریف و توصیف می‌فرماید:

«اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ»

ایشانند راستان و ایشانند پرهیزگاران .

خلاصه کل قرآن سوره فاتحه هست و خلاصه سوره فاتحه هدایت صراط مستقیم است، در اینجا برای راهنمائی صراط مستقیم بجای صراط القرآن یا صراط الرسول و یا صراط السنة نشانی عده‌ای از بندگان خدا را بیان فرمود که صراط مستقیم بوسیله آنها بدست می‌آید، چنانکه می‌فرماید:

«صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّآلِّیْنَ،» صراط مستقیم راه کسانی است که خداوند بر آنها انعام فرموده نه کسانی که گمراه شده‌اند.

مزید تعیین و توضیح آن در آیه ۶۹ سوره نساء وارد شده است می‌فرماید:

«فَاُولٰئِکَ مَعَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّنَ وَالصِّدِّیْقِیْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِیْنَ»

و هم چنین رسول خدا ﷺ برای بعد از خویش نام عدهٔای را متعین فرموده است تا در امور دین از آنان اتباع شود.

در حدیث صحیح از ترمذی آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند:

«یاایهاالناس انی ترکت فیکم ماان خذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی» ای مردم من برای شما پس از خود دو چیز را رها کردم تا زمانی که شما آن دو تارامحکم بگیریدگمراه نخواهید شد یکی کتاب الله و دوم اولاد واهل بیت من. و در حدیثی از صحیح بخاری است: که «اقتدوا بالذین بعدی ابی‌بکر و عمر» که پس از من از ابوبکر و عمر پیروی کنید.

و در حدیثی دیگر فرموده: «علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین» روش من و روش خلفاء راشدین مرا اختیار کنید.

خلاصه کلام اینکه از راهنمائی قرآن و تعالیم رسول اکرم ﷺ این امر مانند خورشید روشن گردید که برای اصلاح و تربیت ملتها در هر قرن و زمان نیاز به دو چیز وجود دارد: یکی هدایات قرآن، دوم برای فهم و عمل بر هدایات قرآن تعلیم و تربیت بندگان خدا که در شرع مهارت داشته باشند و اگر بر روشهای تعلیم و تعلم علوم و فنون مختلف از نقد و تبصره نگاهی انداخته شود معلوم می‌گردد که این اصول تعلیم و تربیت

تنها مختص به امور دین نیست بلکه تحصیل درست همه علوم و فنون بر محور این دور می‌زند که از یک طرف در هر فنی بهترین کتاب باشد و از طرف دیگر تعلیم و تربیت زیر نظر ماهرین آن فن باشد و برای ترقی و تکمیل هر فن به این باز و، نیاز هست؛ اما در امور دین برای استفاده از این بازو بسیاری مردم در افراط و تفریط قرار گرفته‌اند و در نتیجه بجای استفاده خسارت و بجای صلاح فساد نصیب‌شان گشته است. بعضی از مردم از کتاب الله صرف نظر نموده فقط علماء و مشایخ را قبله مقصود خویش قرار می‌دهند و از اینکه آیا پیرو شرع هستند یا خیر تحقیقی نمی‌کنند و این مرض اصلی یهود و نصاری بود چنانکه قرآن در آیه ۳۱ سوره توبه فرموده:

«اِتَّخَذُوْا اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ»، یعنی آنها علماء و مشایخ را بجز خدا معبود و قبله مقصود قرار دادند بدیهی است که این أمر راهی بسوی کفر و شرک است، و صدها هزار مردم در این مسیر هلاک گردیده و دارند هلاک می‌گردند.

و در مقابل، بعضی از آنها هستند که در تحصیل علوم قرآن و حدیث خود را نیازمند معلم و مربی نمی‌دانند و میگویند که تنها کتاب خدا برای ما کافی است نه نیازی به علماء ماهر داریم و نه حاجت به مشایخ تربیت یافته؛ این گمراهی دیگری است که نتیجه‌اش بیرون رفتن از کیش و آئین و شکار شدن اغراض نفسانی است، زیرا بدون معاونت متخصصان بدست آوردن فن صحیح و درست خلاف فطرت انسانی

است و کسی که چنین بکند صد در صد شکار اشتباهات خود خواهد شد و اینگونه اشتباهات، او را بسا اوقات از دین و آئین کاملاً بیرون می‌راند. لذانیاز به این هست که این دو امر را بر پایه و درجه خودش گذاشته مورد استفاده قرار دهد و بداند که حکم اصل فقط از خداوند وحده لاشریک است، و اطاعت در واقع از او است و رسول برای عمل کردن و عامل گردانیدن وسیله‌ای است و اطاعت رسول فقط به این خاطر انجام می‌گیرد که آن عیناً اطاعت از خدا است.

آری همراه با این، در فهم قرآن و حدیث و عمل بر آنها مشکلات علمی و عملی که عارض می‌گردد لازم است که جهت حل آنها از قول و فعل متخصصین کمک گرفت و آنرا مایه سعادت و نجات خود قرار داد.

در آیه مذکور از داخل نمودن تعلیم کتاب در فرایض رسول خداﷺ، فائده دیگری که بدست می‌آید اینست که وقتی برای فهم کتاب، تعلیم رسول لازم است و بدون آن عمل صحیح به قرآن امکان پذیر نیست، پس هم چنانکه قرآن تا قیامت محفوظ است، حتی زیر و زبر آن بدون کوچکترین تغییری محفوظ مانده است، لازم است که تعلیمات رسول از حیث مجموع نیز تا قیامت باقی و محفوظ بمانند و اگر نه تنها با محفوظ ماندن الفاظ قرآن، هدف اصلی نزول قرآن بر آورده نخواهد شد،و این نیز روشن است که تعلیمات رسول عبارت انداز: سنت یا حدیث اگر چه وعده حفظ آنها به آن گونه نیست که به حفظ قرآن در آیه ۹ سوره حجر آمده است که:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» قرآن را ما نازل کردیم و ما نگهبان آن هستیم، که در نتیجه الفاظ حتی حرکات آن و تا قیامت محفوظ خواهند ماند؛ اگر چه الفاظ سنت رسول بدین شکل محفوظ نیستند اما به اعتبار نظر مجموعی، محفوظ ماندن تعلیمات آن حضرت ﷺ از روی آیه مذکور لازمی است و بحمدالله تا امروز محفوظ مانده است. هرگاه اگر از گوشه در آن رخنه اندازی و یا روایات اشتباهی آمیخته شده ماهرین آنها را مانند موی از آرد بیرون کشیده‌اند و تا قیامت این سلسله بدین ترتیب برقرار خواهد ماند که قرآن و حدیث را درست نگهداری خواهند کرد و هر نوع رخنه اندازی در آن را اصلاح خواهند نمود.

خلاصه اینکه وقتی برای عمل به قرآن، تعلیم رسول ضروری است و این نیز روشن است که عمل به قرآن تا قیامت فرض است پس لازم آمد که تعالیم رسول نیز تا قیامت محفوظ و باقی بمانند. بنابراین گوئی در آیه پیشین ،نسبت به باقی و محفوظ ماندن تعلیمات رسول موجود است که خداوند آنرا از عهد صحابه گرفته تا امروز توسط ماهرین علم حدیث و کتب مستند محفوظ نگهداشته است. بنابراین حقیقت آن دجل والحاد که بعضی مردم برای خودداری از عمل بر احکام اسلام بهانه تراشی می‌کنند که ذخیرهٔ احادیث موجود محفوظ و قابل اطمینان نیست منکشف گردید، و باید دانست که اگر از ذخیره احادیث اعتماد برداشته شود، پس راهی برای اعتماد به قرآن باقی نخواهد ماند.

در آیه مذکور فریضه سوم آن حضرت ﷺ تزکیه قرار داده شده

است، و تزکیه عبارت از پاک کردن از نجاسات باطنی کفر و شرک و عقاید فاسد و نیز از اخلاق بد مانند تکبر، حرص، بغض، حسد، حب مال و جاه و غیره می باشد.

برای اصلاح انسان تنهاتعلیم صحیح کافی نیست، تربیت اخلاقی نیز لازم است

با جدا نمودن تزکیه از تعلیم و مقصد مستقل قرار دادن آن برای رسالت و فریضه رسول اشاره به این حقیقت است که هر اندازه تعلیم صحیح و درست باشد اما تنها به تعلیم، اخلاق اصلاح نمیگردد مگر اینکه زیر نظر مربی تربیت یافته، تربیت حاصل گردد. زیرا کار تعلیم فقط نشان دادن راه راست و درست است ولی بدیهی است که برای رسیدن به مقصد تنها نشان دادن راه کافی نیست بلکه لازم است که طی مسیر و مسافت نیز انجام گیرد و نسخه همت بجز از صحبت اهل‌الله و اطاعت آنها بدست نمی‌آید و اگرنه پس از دانستن و فهمیدن همه چیز نمی‌بایستی وضع چنین می‌شد.

جانتاهون ثواب طاعت وزهد
پر طبیعت ادهر نهین آتی

یعنی ثواب طاعت و زهد را به خوبی می‌دانم ولی باز هم طبیعت حاضر به انجام آن نیست.

همت و توفیق بر انجام عمل از خواندن و فهمیدن کتابی حاصل

نمیشود، بلکه آن فقط یک راه دارد که در مجالس اهل‌الله زیر محک قرار گرفته و از همت آنان تربیت حاصل نماید و همین‌است تزکیه؛ قرآن کریم تزکیه را مقصد مستقلی از مقاصد رسالت قرار داده، خصوصیات نمایان تعالیم اسلام را نشان داد؛ زیرا تنها تعلیم و تهذیب ظاهری در هر قوم و ملتی تا حدی چه کامل و چه ناقص بنحوی لازم قرارگرفته در هر مذهب و آئین و هر محیطی و جامعه‌ای از ضروریات انسان تلقی می‌شود. اما ویژگی نمایان اسلام این‌است که اسلام تعلیمی درست و کامل به جامعه بشری عرضه نمود که‌شامل بهترین‌نظام زندگی انسان است؛ اعم از اینکه آن زندگی انفرادی باشد، یا اجتماعی و یا سیاسی و جهانداری که نظیر آن در اقوام و ملتهای دیگر یافت نمیشود و در ضمن تزکیه اخلاق و طهارت باطن چنان کاری است که عموم اجتماعات و محیطهای آنرا نادیده گرفته‌اند و معیار شایستگی و استعداد انسانی روی تصدیق تحصیلها قرار داده می‌شود وقعت انسان بستگی به وقعت تصدیقهای اواست، اسلام همراه با تعلیم تزکیه را ضمیمه قرار داده مقصد اصلی تعلیم را تکمیل نمود.

افراد خوش قسمتی که زیر نظر آن حضرت تعلیم می‌یافتند، در ضمن تعلیم باطن‌شان تزکیه می‌شدند، گروه صحابه که تحت تربیت آن حضرت ﷺ آماده گردید از یک طرف عمق عقل و دانش و علم و حکمت آنان تا حدی بود که فلسفه جهان در برابر آن به خاک یکسان شد و از طرف دیگر تزکیه باطن و تعلق مع الله و اعتماد علی الله آنها تا آن حد

بود که خود قرآن آنرا در آیه ۲۹ سوره فتح چنین بیان فرموده است:
«وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْوَانًا»

کسانی که با شما هستند بر کافران سخت و با همدیگر رحم دل می‌باشند شما آنها را رکوع کننده و سجده کننده می‌بینید آنها فضل و رضای خدا را می‌جویند.

از اینجا بود که آنها بهر طرف که رخ میکردند فتح و پیروزی قدم بوس آنها بود، تأیید ربانی با آنان بود، کارنامه های محیرالعقول آنها که امروز نیز اذهان هر قوم و ملت را مرغوب گردانیده است عالی ترین نتایج همان تعلیم و تزکیه بود، امروز برای بهتر در آوردن تعلیم در جهان همه مردم روی تغییر و تبدیلی برنامهای تعلیمی می‌اندیشند اما عموماً برای اصلاح روح تعلیم توجهی نمیشود در نتیجه پس از هزاران کوشش و مساعی تربیت چنان انسانهای کاملی که اخلاق عمده آنها دیگران را تحت تأثیر خویش قرار داده بتواند پدید نمی‌آیند.

این یک امر بدیهی است کهاساتید دارای هر علم و عمل و کردار و اخلاقی که باشند طلاب آنها حداکثر همانند آنها می‌باشند لذا بجای تغییر و تبدیل در برنامه ها باید بر اوضاع و احوال معلمان و مربیان ملاحظه نمود.

ـ اینجا توضیحی بود نسبت به سه مقاصد رسالت ،در پایان به این حقیقت نیز توجه داشته باشید که فرایض سه گانه‌ای که برای سردار دو

جهان رسول خداﷺ محول گردید، آن جنابﷺ آنهاراتا چه حد به‌پایهٔ تکمیل رسانیدند و در تکمیل آنها تا چه حد پیروز گشتند، نسبت به این‌أمر ، اینقدر باید دانست که قبل از تشریف بردن آن جنابﷺ از این جهان تلاوت آیات تا این حد گسترش یافته بود که در کل جزیرة العرب قرآن خوانده می‌شد. هزاران حافظ کل قرآن وجود داشت؛ صدها چنین حضرات بودند که روزانه و یا پس از سه روز کل قرآن را ختم می‌کردند و پایه تعلیم کتاب تا این حد بود که سعدی می‌فرماید:

یتیمی که نا کرده قرآن درست
کتب خانه چند ملت بشست

فیلسفوان کل جهان در برابر قرآن مبهوت ماندند، وفلسفه های آنان به زانو درآمد،صحائف تحریف شده تورات و انجیل افسانه قرار گرفتند؛ اصول قرآن؛ معیار شرف و عزت معرفی شد. و تزکیه بحدی رسیده بود که مرتکبین همه بداخلاقیها معلم تهذیب اخلاق قرار گرفتند؛ بیماران نه اینکه تنها سالم و تندرست شدند، بلکه پیروزترین معالج و مسیحانفس در آمدند، کسانی که راهزن بودند رهبر قرار گرفتند مردم‌بت‌پرست الگوی ایثار و همدردی شدند و بجای تندخوئی و جنگ جوئی، نرمش و صلح جوئی اختیار کردند. دزدان و راهزنان نگهبان اموال مردم قرار گرفتند. الغرض مقاصدسگانه که بخاطر آنها حضرت خلیل الله دعا فرموده بود و رسول خداﷺ جهت تکمیل آنها مبعوث گشته بود، آن هر سه هدف در عهد میمون و مبارک آن حضرتﷺ بطور واضح به

تحقق پیوستند. و پس از آن حضرتﷺ صحابه کرام آنها را از مشرق تا به مغرب و از شمال تا جنوب در کل جهان گسترش دادند، فصلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین وسلم تسلیما کثیرا بعدد من صلی و صام و قعد و قام

وَ مَنْ يَّرْغَبُ عَنْ مِّلَّةِ اِبْرٰهِمَ اِلاَّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنٰهُ فِي

و کیست که برگردد از دین ابراهیم مگر آنکه خود را احمق قرار داده است و بی شک ما او را در

الدُّنْيَاوَاِنَّه فِي الْاٰخِرَةِلَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ (۱۳۰)اِذْ قَالَ لَه رَبُّهٗ اَسْلِمْ قَالَ

این جهان انتخاب کردیم و او در آخرت از نیکان هست یادکن وقتی که به او گفت رب او که فرمانبردار باش

اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ (۱۳۱)وَوَصّٰى بِهَآ اِبْرٰهِمُ بَنِيْهِ وَ يَعْقُوْبُ يٰبَنِيَّ

گفت من فرمانبردار هستم برای پروردگار جهانیان و وصیت نمود به آن ابراهیم به پسرانش و یعقوب نیز

اِنَّ اللهَ اصْطَفٰى لَكُمُ الدِّيْنَ فَلاَ تَمُوْتُنَّ اِلاَّ وَ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ (۱۳۲)

که ای پسران من بی‌شک خداوند برگزید برای شما دین را پس هرگز نمیرید مگر مسلمان

حل لغات

«سَفِهَ نَفْسَهُ»: سفه بمعنی جهل و انتصاب نفسه علی انه تمییز علی قول الفراء او شبه بالمفعول علی قول بعض الکوفیین او مفعول به اما لکون سفه متعد یا بنفسه کسفه المضعف اولکونه ضمن معنی ما یتعدی ای جهل و هوقول الزجاج.

عبارت فوق مبین دو توجیه درمعنی «سفه» میباشد، ترجمه «شیخ الهند» مبتنی بر این است که «سفه» بخودی خود متعدی میباشد، بنابراین معنی سفه نفسه موافق بتوجیه نخست همان است که در خلاصه تفسیر آمده است که به اعتبار ذات خودش احمق باشد و با توجه بتوجیه ثانی معنی آن چنین است که کسی از آئین ابراهیمی اعراض و روگردانی

می‌کند که از نفس خود ناآگاه باشد؛ یعنی او از نفس خودش آگهی ندارد که من چه چیزی هستم.

خلاصه تفسیر

و از دین ابراهیمی کسی روگردانی می‌کند که به اعتبار ذات خودش احمق باشد و (تارک چنین دین که به برکت آن) ما او را(یعنی ابراهیم علیه‌السلام را) در دنیا (به مقام رسالت) برگزیدیم و (به برکت آن) او در آخرت در ردیف مردمان شایسته بشمار می‌آید(چگونه احمق گفته نشود حالانکه برای ابراهیم در آنجا همه چیز مهیااست و این انتخاب او برای مقام رسالت زمانی بود که) پروردگار او به او (بصورت الهام) فرمود که تو (از خداوند) اطاعت کن، او عرض نمود که من از رب العالمین اطاعت کردم (پس بر همین اطاعت شعاری او را بشرف نبوت برگزیدیم چه در عین آن زمان و چه پس از مدتی) و(بر پایداری برای دین) دستور داد ابراهیم به پسرانش و یعقوب نیز(به پسرانش دستور داد و مضمون آن دستور این بود که) ای پسران من! خداوند برای شما این دین(اسلام و اطاعت حق) را برگزید پس شما (تا دم مرگ آنرا از دست ندهید و) جز به اسلام بر وضع دیگر نمیرید.

معارف و مسائل

در آیات گذشته اصول اساسی دین ابراهیمی و تأکید بر اتباع وپیروی آن و فساد بر انحراف از آن بیان گردید؛ در آن آیات ادعای یهود و نصاری را که بر اتباع دین ابراهیمی داشتند، رد نمود و بیان داشت که فقط دین اسلام مطابق با دین ابراهیمی است و پس از ذکر حقیقت اسلام ذکر گردید که آن دین مشترک همهٔ انبیاء علیهم‌السلام است.

و در آیات مذکور توجه خاص و اهتمام انبیاء نسبت به تربیت دینی و روحانی فرزندانشان بیان شده است در نخستین آیه فضیلت و برتری دین ابراهیم و در اثر آن شرف و بزرگی حضرت ابراهیم در هر دو جهان بیان گردید و انحراف از آنرا کار احمقانه قرار داده فرمود:

«وَ مَنْ يَّرْغَبُ عَنْ مِّلَّةِ اِبْرٰهِمَ اِلاَّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»: یعنی فقط کسی می‌تواند از دین ابراهیمی روی‌بگرداند که ذره‌ای عقل نداشته باشد؛ زیرا دین او عین دین فطرت است، پس هیچ انسانی سلیم الطبع نمیتواند از آن انکار نماید سپس علت آنرا بیان فرمود که شرف و فضل این دین هویدا و آشکار است؛ زیرا خداوند در اثر همین ویژگیها، حضرت ابراهیم علیه السلام را در هر دو جهان عزت و برتری عطا فرمود عزت و بزرگی او را در این جهان همه مشاهده نموده‌اند که پادشاهی مقتدر مانند نمرود با تمام قومش بر علیه او قرار گرفت و تمام وسایل اقتدار خویش را بر خلاف او بکار بست و در پایان او را در خندق آتشین انداخت اما قدرتی که کل عناصر جهان و نیروهای آن تحت فرمان او هستند، تمام تدابیر نمرودی را بخاک یکسان کرد، آتش را بر خلیلش گلزار نمود و تمام ملل جهان در برابر او سر تسلیم فرود آوردند. بطوریکه حتی مشرکان ، وکافران حتی بت پرست از آن بت شکن احترام بجا آوردند، مشرکان عرب که از فرزندان ابراهیم بودند و با وجود اینکه بت پرست بودند بر عزت و احترام ابراهیم، جان می‌دادند و مدعی پیروی از دین او بودند و آثاری از دین محو شده حضرت ابراهیم در اعمال آنها وجود داشت؛ حج عمره و قربانی مهمان نوازی از باقیات صالحات او بودند. اگر چه جهالت، اینها را هم مسخ کرده بود، و این نتیجه آن انعام خداوندی است که در اثرآن خلیل الله امام الناس انتخاب گردید چنانکه خداوند در آیه ۱۲۴ سوره بقره می‌فرماید: «اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا» علاوه بر این، غلبه قهری حضرت ابراهیم و دین او و مقبولیت و مطابق به فطرت بودن دین او نیز در جلو جهان آشکار گشته بود و کسانی که عقل و فهمی داشتند دربرابر این دین سر تسلیم فرود آورده بودند این یادی از عزت و شرف دنیوی حضرت ابراهیم علیه السلام بود و معامله آخرت تا هنوز در جلو نیامده است؛ ولی مقام و پایه حضرت ابراهیم در آخرت را خداوند در این آیه چنین توضیح داده است که هم چنانکه خداوند او را در دنیا عزت و برتری عطا

فرموده در آخرت نیز برای او درجات عالیه مقرر فرموده است.

اصول اساسی دین حضرت ابراهیم علیه السلام که اطاعت از حق است در اسلام منحصر است

سپس در آیه دوم اصول اساسی دین ابراهیمی نشان داده شده است، «اِذْ قَالَ لَه رَبُّهٗ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ» یعنی وقتیکه به ابراهیم پروردگارش، گفت که اطاعت کن، او عرض نمود که من اطاعت رب العلمین را بجا آوردم، در این طرز بیان این امر قابل توجه است. که جواب به خطاب خداوندی «اسلم» بظاهر در پیرایه خطاب باید باشد که: «اَسْلِمْتُ لَکَ» یعنی من اطاعت تورا بجا آوردم ولی حضرت خلیل این طرز خطاب راگذاشته عرض نمود که: «اسلمت لرب العلمین»، یعنی من اطاعت پروردگار جهانیان را بجا آوردم اولا" در این ضمن مراعات ادب آن هم مشتمل بر حمد و ثنا، حق تعالی بود که مقامش همین بود، ثانیاً اینرا اظهار نمود که در این اطاعت که من بجای آوردم بر کسی منت و احسان ندارم بلکه آن وظیفه‌ام بود که از آن چاره‌ای نداشتم زیرا او رب العالمین پروردگار کل جهان است همهٔ جهان و اهل آن از اطاعت او چاره‌ای ندارند هر کس که اطاعت بجا آورده وظیفه خودش را ادا نموده و خود استفاده برده است، و این نیز معلوم گردید که اصول اساسی دین ابراهیمی و حقیقت کامل آن در همین یک اسلام یعنی اطاعت حق مضمر هست و همین است خلاصه مسلک و مذهب حضرت ابراهیم علیه السلام و اینست نتیجه امتحاناتی که حضرت خلیل علیه السلام از آنها عبور نموده به مقام عالی خویش رسید.

اسلام یعنی اطاعت حق آن امریست که بخاطر آن این کل کائنات آفریده شده و به خاطر آن انبیاء علیهم السلام مبعوث گشته وکتابهای آسمانی نازل گردیدند و نیز معلوم گردید که اسلام دین مشترک و نقطه وحدت تمام انبیاء علیهم السلام است از آدم گرفته تا خاتم هر رسول و نبی که آمده به آن دعوت نموده و امت خویش را بر آن عامل گردانیده است، قرآن کریم در

آیه ۱۹ سوره آل عمران بصراحت فرموده است که:
«اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَاللهِ الْاِسْلاَمُ وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَالْاِسْلاَمِ دِیْنًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ»، دین بنزد خدا اسلام است و هر کس که بجز اسلام دین و مذهب دیگری را اختیار کند آن مقبول نیست، و بدیهی است ادیان و مذاهب مختلفی که انبیاء علیهم‌السلام آورده‌اند همه در زمان خویش بنزد خداوند مقبول بودند لذا لازم است که همه آنها دین اسلام باشند اگر چه به نامهای دیگر نام گذاری شده‌اند چه به آنها دین موسی و عیسی علیه‌السلام گفته شود و چه یهودیت و نصرانیت و غیره اما حقیقت همه آنها اسلام یعنی اطاعت حق است اما در جمع آنها دین ابراهیمی ازیک ویژگی خاص برخوردار است که حضرت ابراهیم علیه‌السلام آن را به اسلام نام گذاری نمود و امت خویش را نیز مسلم نام نهاد چنانکه در دعای خویش در آیه ۱۲۸ سوره بقره میفرماید «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنَا اُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ» پروردگارا ما دو نفر (ابراهیم و اسماعیل) را مسلمان (یعنی فرمانبردار) و از اولاد ما نیز گروهی را فرمانبردار خویش قرار بده، و در حین وصیت بفرزندانش در آیه ۱۳۲ سوره بقره فرمود:
«فَلاَ تَمُوْتُنَّ اِلاَّوَ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ» : بجز بر مسلمانی بر مذهب دیگر جان ندهید، پس از حضرت ابراهیم این امتیاز خاص حسب تصویب خود او به امت محمدی (علی صاحبها الصلوة والسلام) رسید که به امت مسلمه نام گذاری شد و دین آنها نیز بنام دین اسلام معروف گردید قرآن در آیه ۷۸ سوره حج فرموده:
«مِلَّةَ اَبِیْكُمْ اِبْرَاهِیْمَ هُوَسَمّٰكُمُ الْمُسْلِمِیْنَ مِنْ قَبْلُ وَ فِیْ هٰذَا»: بر دین پدرتان ابراهیم پایبند باشید او شما را به مسلمان لقب داد در گذشته و در این(قرآن) نیز: یهود هم بزبان میگویند که ما بر ملت ابراهیم هستیم اما همه اینها سوء تفاهم یا ادعای دروغ بود، در حقیقت در این دور آخر دین محمدی موافق به دین ابراهیمی و دین فطری بود.

خلاصه کلام اینکه انبیاء که از طرف خداوند تشریف آوردند و

کتابها و شرایع که نازل گردیدند، روح همه آنها اسلام یعنی اطاعت حق است و نتیجه آن اینکه در برابر خواهشات نفسانی اطاعت از فرمان خدا باشد و اتباع هوی را گذاشته پایبند اتباع هدی باشد.

متاسفانه هزاران مسلمان مدعی اسلام از این حقیقت بیگانه شده بنام دین و مذهب دارند خواهشات خویش را دنبال می‌کنند و از قرآن و حدیث فقط به آن تفسیر و تعبیری بلد هستند که مطابق به خواهش آنها باشد و یا میکوشند که لباس شرع را کشیده و یا پاره نموده بر بتهای اغراض و خواهشات نفسانی بپوشانند و بظاهر اتباع از دین و مذهب و در حقیقت اتباع و پیروی از خواهشات می‌باشد.

سوده شد از سجده راه بتان پیشانیم
چند برخود تهمت دین مسلمانی نهم

انسان غافل متوجه نیست که این تدبیرها و تاویلها می‌توانند در جلوی مردم بکار گرفته شوند اما در جلوی خالق کائنات که علم او همه ذرات جهان را فرا گرفته و تمام اسرار و اراده‌های پنهان دلها را می‌بیند و می‌داند بجز اطاعت خالص چیز دیگری بکار نمی‌آید.

کارها با خلق آری جمله راست
با خدا تزویر و حیله‌کی رواست

اسلام حقیقی اینکه انسان از اغراض و خواهشات خود، خالی‌الذهن شده در تلاش این باشد که رضایت خداوند در کدام کار است و دستور او در حق من چیست و او مانند غلام فرمانبردار گوش بزنگ باشد که دستور چه کاری به او داده می‌شود و آن کار را به چه نحوانجام دهد تا مقبول شده موجب رضایت مولی قرار گیرد همین است عبادت و بندگی.

در راه عشق وسوسه اهرمن بس‌است
هشدار و گوش را به پیام سروش دار

کمال جذبه اطاعت و محبت آخرین‌مقام و پایه ترقی انسان است که به آن

مقام عبدیت گفته می‌شود این آن مقامی است که چون حضرت ابراهیم علیه‌السلام به آن رسیدند به خطاب خلیل الله نایل آمدند و سید الرسل خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وسلم بشرف خطاب «عبدنا» مورد نوازش قرار گرفتند و درجات اولیاء و اقطاب بر پله‌های پائین همین مقام عبدیت و اطاعت دایر می‌باشند و همین است توحید حقیقی که پس از نایل شدن بآن امید و بیم انسان فقط به خدا وابسته می‌شود، سعدی چه خوش گفته است:

موحد چه بر پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد زکس
همین است بنیاد توحید و بس

الغرض معنی اسلام و حقیقت آن اطاعت حق است و راه آن فقط در اتباع سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم منحصر می‌باشد و قرآن مجید آنرا در آیه ۶۵ سوره نساء بالفاظ صریح چنین فرموده است.

«فَلاَ وَ رَبِّكَ لاَيُؤْمِنُوْنَ حَتّٰى يُحَكِّمُوْكَ فِيْمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُوْا فِيْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا»

قسم به پروردگارت که آنان هرگز مؤمن نمیشوند تااینکه تورا در تمام معاملات مورد اختلاف خویش حکم تسلیم نکنند و سپس برداوری شما احساس دل تنگی ننمایند و داوری را با خونسردی تسلیم ننمایند.

مسئله

در آیه مذکوره حضرت ابراهیم علیه‌السلام بفرزندانش وصیت فرمود و از آنان تعهد گرفت که بجز بر اسلام بر حالت و دین دیگری نمیرند و مرادش این بودکه در زندگی خویش بر اسلام و تعالیم آن به پختگی عمل کنید تا خداوند خاتمه شما را بر اسلام قرار دهد، چنانکه در روایات آمده است که شما در زندگی خویش پایبند هر وضعیت و حالتی که باشید بر همان حالت خواهید مرد و در همان حال در محشر بلند می‌شوید، سنت الهی همین‌است که کسی به نیکی اراده بکند و تا حد توان

خویش برای آن تلاش نماید خداوند او را بر انجام آن نیکی موفق میگرداند و آن کار را برای او آسان میسازد.

در این باره نسبت به آن حدیث نباید شک و تردید نمود که بعضی کارهای جنتی و عمل اهل جنت را انجام می‌دهند تا اینکه بین آنها و جنت یک ذرع می‌ماند ولی تقدیر بر آنها غالب می‌آید و بکار دوزخ مشغول میشوند و سرانجام بدوزخ میروند و هم چنین بعضی بکار دوزخی مشغول میشوند تا اینکه فاصله بین آنها و دوزخ یک زرع میماند سپس تقدیر غالب میشود و در آخر عمر بکار اهل جنت می‌پردازند و بجنت وارد میشوند زیرا در بعضی الفاظ این حدیث این قید وجود دارد که «فیما یبدو للناس» یعنی کسیکه تمام عمر بکار جنت مشغول بود در حقیقت همه کارهای قبلی او هم دوزخی بودند مگر در نظر مردم کار هایش جنتی بودند هم چنین کسی که بکار دوزخ مشغول بود و در آخر بکار جنت اقدام کرد در اصل کارهای گذشته او هم جنتی بوده‌اند اما در نظر مردم کار دوزخی بودند،[1] خلاصه اینکه هر کس بکار نیک بپردازد او بر حسب سنت و وعده الهی باید امیدوار باشد که خاتمه‌اش برخیر و نیکی خواهد شد.

اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوْبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيْهِ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ

آیا بودید حاضر زمانی که فرارسید برای یعقوب مرگ وقتی که گفت به پسرانش چه کسی را عبادت می‌کنید

بَعْدِيْ ط قَالُوْا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَ اِلٰهَ اٰبَآئِكَ اِبْرٰهِمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ

پس از من گفتند عبادت می‌کنیم پروردگار تو و پروردگار آباء و اجداد ترا که ابراهیم و اسماعیل و اسحق

---

۱ – ابن کثیر

اِلٰهاً وَّاحِداً وَّ نَحْنُ لَه مُسْلِمُوْ نَ (۱۳۳) تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا

باشند و آن معبود یگانه‌است وهمه مافرمانبرداراو هستیم. آن گروهی بودند که گذشتند برای آنها

كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَّاكَسَبْتُمْ وَ لاَ تُسْئَلُوْ نَ عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْ نَ (۱۳۴)

است آنچه کسب کردندوبرای شمااست آنچه کسب کردیدو شمابازخواست نمیشویدبه کارهای آنان

خلاصه تفسیر

آیا (شما بنا بر نقل صحیح و معتبر چنین ادعا می‌کنید و یا) خود شما حاضر بودید وقتی که آخرین وقت یعقوب رسید(و) وقتیکه او از پسرانش (جهت تجدید عهد) پرسید که شما پس از (مرگ) من چه چیزی را می‌پرستید آنان(باتفاق) جواب دادند که ما آن (ذات پاکی) را می‌پرستیم که تو و بزرگان تو(حضرت) ابراهیم و اسماعیل و اسحق علیهم‌السلام، اورا می‌پرستیدند یعنی معبودیکه وحده لاشریک است و ما بر اطاعت او (پایبند) خواهیم ماند این گروهی (از آن بزرگواران) بودند که (در زمان خویش) گذشتند و کردارشان به‌درد خودشان خواهد خورد و کردار شما به‌درد شما می‌خورد و از شما نسبت به‌کردار آنها سؤالی نخواهد شد(حتی یادی از آن هم نخواهد شد چه برسد به اینکه بشما نفعی برسد)

معارف و مسائل

در آیات گذشته بحث از دین ابراهیم و حقیقت اسلام به میان آمد؛ اکنون در این آیات یک امر اساسی مورد توجه است که چه دین ابراهیم بگویند یا اسلام این برای کل جهان هدایت نامه‌ای می‌باشد، پس در آن فرزندان حضرت ابراهیم و یعقوب۸ چه خصوصیتی دارند که در آیات یاد شده، بطور ویژه از آنها یاد شده است و آن دو پیمبر بر گزیده پسران خود را به آن وصیت فرمودند، از آن اولا" معلوم گردید که محبت اولاد و اندیشه بهبود آنها به مقام رسالت و نبوت حتی بمقام خلت منافاتی ندارد،

خلیل‌الله که زمانی به اشاره پروردگارش برای ذبح جگر گوشه‌اش کمر بسته بنظر می‌رسید در وقت دیگر جهت آسایش و بهبودی دنیا و آخرت فرزندانش ببارگاه خدا دست به‌دعا می‌باشند و به هنگام وداع از این جهان می‌خواهند چیزی را به آنها بدهند که در نظر ایشان بزرگترین نعمت است یعنی اسلام را و همین است مطلب آیه یاد شده

«وَ وَصّٰى بِهَآ اِبْرٰهٖمُ بَنِيْهِ وَ يَعْقُوْبُ» و نیز همین است مطلب آیه «اِذْحَضَرَ يَعْقُوْبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيْهِ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ بَعْدِيْ»، فقط این فرق هست که در نظر عموم مردم اشیاء ذلیل و فانی جهان نعمت و ثروت بحساب می‌آیند و نظر او بالاتر از این است زیرا نعمت اصلی پیش او ایمان و عمل صالح و یااسلام است.

همچنانکه عموم مردم بوقت مرگ میخواهند که بالاترین ثروتی که به‌نزد آنها است به‌فرزندانشان برسد و امروز تجار ثروتمند میخواهند که فرزندانشان مالک کارخانه و کارگاه باشند، و بالاترین امتیاز صادرات و واردات را داشته باشند و میلیونها و میلیاردها پس‌انداز بانکی داشته باشند،و یک نفر کارمند میخواهد که فرزندانش به پست و مقام بالای برسند حقوق زیادی به آنها تعلق بگیرد یا صنعتگری میخواهد که فرزندان او در صنعت او به مهارتی دست یابند و راز کار خود را به آنها نشان بدهد.

هم چنین خواهش و آرزوی انبیاءعلیهم‌السلام و پیروانشان اولیاءالله۴ این می‌باشد که آنچه را آنان ثروت دائم لازوال می‌دانند آن کاملاً به فرزندانشان برسد و برای آن دعا می‌کنند و می‌کوشند و در پایان عمر به آن وصیت می‌نمایند همچنانکه از آیات یاد شده هویدا است.

هیچ ثروت با یاد دادن دین و اخلاق به فرزندان برابر نیست از این روش ویژه انبیاءعلیهم‌السلام برای عموم مردم راهنمائی است که هم چنانکه آنان در فکر پرورش و راحت رسانی و آرامش دنیوی فرزندان خود می‌باشند هم چنان بلکه بیش از آن باید بفکر تربیت عقیدتی و عملی و

اخلاقی آنها باشند، از راههای بد و کردار و اخلاق ناشایسته آنها را باید نجات بدهند، زیرا محبت واقعی و خیرخواهی حقیقی آنها همین است، این امر به هیچ وجه معقول نیست که یکی برای نجات پسرش از گرمای آفتاب تمام نیروی خود را صرف کند و برای نجات او از آتش و عذاب دائمی هیچ فکر و اندیشه نداشته باشد و برای بیرون آوردن خار از بدنش تمام وسایل ممکن را بکار ببرد ولی برای نجاتش از گلوله تفنگ، فکری بر ندارد و از این روش عملی انبیاءعلیهم‌السلام این امر اساسی معلوم گردید که وظیفه والدین و حق اولاد بر ذمه آنهااین است که نخست از همه به فکر صلاح و فلاح آنها باشند سپس به امور دیگر آنها بپردازند که در این دو حکمت مضمر است:

اولاً: اینکه اولاد بنابه روابط طبعی و جسمی بیشتر و زودتر تحت تأثیر نصیحت والدین قرار گرفته آنرا می‌پذیرند و سپس آنان در مساعی تحریکات اصلاحی والدین دست و بازو قرار گرفته و در اشاعت و گسترش آن به آنها کمک می‌نمایند.

ثانیاً: راهی آسانتر و مفیدتر از این برای اشاعت حق وجود ندارد که مسئول هر خانه برای یاد دادن امور حق و عامل گردانیدن اهل و عیال خویش بر آنها با دل و جان بکوشد و با این طرز عمل دایرهٔ تعلیم و تبلیغ و اصلاح و تربیت از هر طرف جمع شده بر دوش مسئول خانه قرار گرفته و تعلیم آنها مرادف به تعلیم کل طائفه می‌باشد قرآن کریم راجع به این اصول تنظیم در آیه ۶ سوره تحریم فرموده است: «يَا أَيُّهَاالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قُوْاأَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا» ای ایمان داران! خود را و زن و بچه‌های خود را از آتش جهنم نجات دهید و رسول الله که رسول کل جهان است و هدایت او تا قیامت شامل همه نسلها است به او در آیه ۲۱۴ سوره شعراء قبل از همه چنین دستور رسید که:

«اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَ قْرَبِيْنَ»، خویشاوندان نزدیکتر خود را از عذاب خدا بترسان و در آیه ۱۳۲ سوره طه فرموده: «وَأْمُرْ اَهْلَكَ

بِالصَّلٰوةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا» یعنی زن و بچه‌هایت را به نماز دستور بده و خود نیز به آن پایبند باش

ورسول خداﷺ برای همیشه بر این عمل کردند.

حکمت سوم این است که تا وقتی اهل و عیال و خویشان نزدیک کسی در نظریات و برنامهای عملی او با او شریک و هم رنگ نباشند تعلیم و تبلیغ او برای دیگران مؤثر قرار نمیگیرد، از اینجا است که در پاسخ به تبلیغ آن حضرتﷺ پاسخ مردم در بدو امر این بود که نخست شما افراد خانواده خویش، قریش را اصلاح کنید سپس به سراغ ما بیائید هنگامیکه اسلام در خاندان آنجنابﷺ گسترش یافت و بفتح مکه بپایه تکمیل رسید نتیجه آن بتعبیر قرآن این است: «يَدْخُلُوْنَ فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجاً»، یعنی مردم دسته دسته در دین خدا داخل می‌شوند.

امروزه بزرگترین علت گسترش بی‌سوادی و بیدینی در میان مسلمانان عصر حاضر این‌است که اگر خود والدین از دین آگاه و دیندار هم باشند اما در فکر این قرار نمیگیرند که فرزندان ایشان دیندار شده حقدار راحت دائمی باشند، عموماً توجه ما برای راحت چند روزه دنیوی فرزندان ما می‌باشند و برای آن تدابیری اتخاذ میگردد و به ثروت لازوال متوجه نمیشویم، خداوند هم ما را موفق بگرداند که در فکر آخرت قرار گیریم و برای خود و اولاد خویش ایمان و عمل صالح را بزرگترین سرمایه پنداشته به آن بکوشیم.

بعضی مسائل مربوط به مسئله توریث جد

در جوابی که از طرف اولاد یعقوبعليه‌السلام در این آیه نقل شده «اِلٰهَ اٰبَآئِكَ اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ»: فرموده به این اشاره شده است که به پدر بزرگ نیز پدر گفته میشود و او نیز در حکم پدر است بنابراین حضرت عبدالله‌بن عباس با استناد به این آیه فرموده که در ارث حکم پدر بزرگ همان حکم پدر است.

سزا و جزای اعمال آباء و اجداد بر فرزندان نیست

از آیه لَهَا مَا کَسَبَتْ معلوم گردید که خوبی کردار مادر و پدر برای فرزندان کافی نیست بلکه آنها باید اعمال خود را خود درست بکنند، هم چنین عذاب کردار بد آباء و اجداد بر اولاد عاید نمیگردد در صورتیکه آنها پایبند اعمال نیک باشند. از آن این نیز ثابت شد که فرزندان مشرکین وقتی که قبل از بلوغ بمیرند آنها به سبب کفر و شرک مادر و پدر معذب نخواهند شد و از این عقیده یهود نیز رد گردید که ما هر چه میخواهیم می‌کنیم اما در اثر اعمال آباء و اجداد آمرزیده خواهیم شد همچنین در عصر حاضر بعضی از افراد خاندان سادات فکر میکنند که ما فرزندان رسول خدا هستیم هر چه بخواهیم گناه انجام می‌دهیم، آمرزیده خواهیم شد.

قرآن کریم این مطلب را مکرراً بعناوین مختلف بیان فرموده است. چنانکه در آیه ۱۶۴ سوره انعام فرموده «وَلاَ تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ اِلاَّ عَلَیْهَا»

هر چه هر کس بکند مسئولش خود او است و در آیه ۱۶۴ سوره انعام فرموده است «وَلاَتَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی»: هیچ کس در قیامت بار دیگری را بر نمیدارد، رسول خداﷺ فرموده است: ای بنی هاشم نباید در روز قیامت وقتی که مردم با اعمال صالحه حاضر شوند شما از اعمال صالحه غفلت ورزیده تنها باعتماد نسب من حاضر شوید و من در آنروز به شما بگویم که من نمی‌توانم شما رااز عذاب خدانجات بدهم، و در حدیث دیگر آمده است، «مَنْ بَطَّاَءَلَهُ عَمَلُهُ لَمْ یُسْرِعْ بِهٖ نَسَبُهُ»: کسی راکه عملش عقب بیندازد نسبش نمیتواند او را جلو ببرد.

وَ قَالُوْا کُوْنُوْا هُوْداً اَوْ نَصٰرٰی تَهْتَدُوْا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰهٖمَ حَنِیْفاً

ومیگویندباشیدیهودی یانصرانی پس خواهیدیافت راه‌راست‌بگوهرگزنه‌بلکه مابرگزیدیم

وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ (۱۳۵) قُوْلُوْٓا اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَآ اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَ

راه ابراهیم راکه یک جانب بود و نبود از شرک کنندگان. بگوئید که ما ایمان آوردیم به خدا

مَآ اُنْزِلَ اِلٰٓى اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ الْاَسْبَاطِ

و آنچه نازل شد بر ما و آنچه نازل شد بر ابرهیم و براسماعیل و براسحق و بر یعقوب و

وَ مَآ اُوْتِيَ مُوْسٰى وَ عِيْسٰى وَ مَآ اُوْتِيَ النَّبِيُّوْنَ مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ

برفرزندان او و آنچه رسیده بموسی و عیسی و آنچه رسید به پیامبران دیگر از جانب پروردگارشان

بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ (۱۳۶)

فرق نمی‌کنیم در یکی از آنها و ما فرمانبردار او هستیم.

خلاصه تفسیر

و این مردمان (یهودی و یا نصرانی به مسلمانان) میگویند شما مردم یهودی باشید (اینرا یهودیها گفته بودند) یا نصرانی باشید (اینرا نصاری گفته بودند) شما بر راه (حق) قرار میگیرید (ای محمد ﷺ در پاسخ آنها) بگو که ما هرگز یهودی یا نصرانی نخواهیم شد بلکه بر دین ابراهیم (یعنی اسلام) خواهیم شد که در آن از کجی نام و نشانی نیست، (بر خلاف یهودیت و نصرانیت که علاوه از محرّف بودن آنها بنابر منسوخیت نیز در آنها کجی آمده است) و ابراهیم علیه السلام مشرکی نبود.

(ای مسلمانان آنچه شما در پاسخ به یهود و نصاری گفتید که ما بر دین ابراهیم میباشیم نسبت به تفصیل آن) بگوئید که (حاصل از بودن بر دین ابراهیم اینکه) ما ایمان داریم بخدا و بر آن (حکمی) که بنزد ما آمده (بتوسط رسول خدا) و بر آن (حکم) نیز که (بتوسط وحی) بر ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب (که پیامبر بوده‌اند) نازل شده است و بر آن (حکم و معجزه نیز) که به حضرت موسی و حضرت

عیسی علیه السلام داده شده است و بر آن نیز که به انبیاء علیهم السلام از طرف پروردگارشان داده شده است (پس ما بر همه اینها ایمان داریم و نیز بگونه‌ای که هیچ یکی را از دیگری تفریق نمیکنیم (که بر بعضی ایمان داشته باشیم و بر بعضی خیر) و ما فرمانبردار خدا هستیم (او بما این دین را نشان داده است و ما آن را اختیار نمودیم و این‌است حاصل آن دینی که ما بر آن استوار هستیم و برای کسی مجال سر تابی و انکار کسی وجود ندارد) نیست.

معارف و مسائل

فرزندان یعقوب علیه السلام را قرآن به لفظ اسباط یاد نمود که جمع سبط است و بمعنی قبیله و جماعت می آید، علت سبط گفتن آنها این بیان شده است که پسران صلبی حضرت یعقوب دوازده تا بودند سپس پسران هر پسری قبیله‌ای جداگانه تشکیل و خدا در نسل آنان چنان برکت نهاد که وقتی در مصر پیش حضرت یوسف رفتند دوازده برادر بودند و وقتیکه پس از مبارزه با فرعون همراه با حضرت موسی با فرزندان‌شان یعنی بنی اسرائیل بیرون آمدند آمار فرزندان هر برادری به هزاران رسیده بود.

برکت دوم که خداوند در فرزندان یعقوب نهاد این بود که بجز ده تا پیامبر بقیه همه انبیاء علیهم السلام از اولاد او مبعوث شدند.

علاوه از انبیاء بنی اسرائیل بقیه انبیاء علیهم السلام بعد از حضرت آدم عبارتند از: نوح، شعیب، هود، صالح، لوط، ابراهیم، اسحق، یعقوب، اسمعیل، و محمدمصطفی صلی الله علیه وسلم.

فَاِنْ اٰمَنُوْا بِمِثْلِ مَآ اٰمَنْتُمْ بِهٖ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا هُمْ

پس اگرآنان نیزایمان‌آوردند هم‌چنانکه شماایمان‌آورده‌اید هدایت یا فتند واگربرگردند

فِيْ شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللهُ وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ (۱۳۷) صِبْغَةَ

پس آنان برضد هستند پس بس است آنها را از طرف تو خدا و او است شنوا و دانا

اللهِ وَ مَنْ احْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَّ نَحْنُ لَه عٰبِدُوْنَ (۱۳۸)

ما پذیرفتیم رنگ خدا را رنگ چه کسی بهتراست از رنگ خداو ما بندگی او رابجامی آوریم.

اللغات و البلاغة:

«الشقاق»،قال البیضاوی هو المناواة و المخالفة فان کل واحد من المتخالفین فی شق غیر شق الاخرة. الصبغة بالکسر فعلة من صبغ و الحالة التی تقع علیها الصبغ

خلاصه تفسیر

(یعنی وقتیکه در بالا ثابت گردید که دین حق منحصر به اسلام است) پس اگر آنها (یهود و نصاری) نیز بدین طریق ایمان آوردند که شما(اهل اسلام) ایمان آوردهاید پس آنان نیز بر راه(حق) قرار میگیرند و اگر آنها(از آن) روگردانی بنمایند پس (شما از روگردانی آنها تعجب نکنید زیرا) آنها (همیشه) بر سر مخالفت هستند(و اگر از مخالفت آنان خطرهای هست) پس (بدانید که) بزودی از طرف شما به آنها خدا برخورد خواهد کرد و خداوند (نسبت به سخنان شما و آنان) شنوا (و نسبت به خود شما و آنان) دانا است (نیازی به فکر و اندیشه شما نیست)

(ای مسلمانان بگوئید که آنچه ما قبلاً در پاسخ بشما گفتیم که ما بر دین ابراهیم هستیم حقیقت این کلام این است که) ما بر آن وضع دین خواهیم ماند که خداوند (ما را به آن) رنگ داده است (و آنرا مانند رنگ در رگ و ریشه ما جایگزین نموده است) و کیست (دیگری که) وضع رنگ دادن او (از وضع رنگ دادن خدا) بهتر باشد (وقتی که کسی دیگر چنین نیست پس ما دین کسی را اختیار نخواهیم کرد و (بنابراین) ما بردگی او را اختیار نمودیم.

معارف و مسائل

تفسیر جامع و مختصر ایمان

«فَإِنْ اٰمَنُوْا بِمِثْلِ مَآ اٰمَنْتُمْ بِهٖ»: از ابتداء سوره بقره تا اینجا حقیقت ایمان جایی مجمل و جایی مفصل بیان گردید، در این آیه چنان اجمالی هست که شامل تمام تفاصیل و تشریحات می‌باشد، زیرا مخاطین «امنتم» رسول خدا و صحابه کرام هستند در این آیه ایمان آنها را نمونه مجسمی قرار داده دستور داد که بنزد خدا تنها ایمانی مقبول و معتبر خواهد بود که رسول الله و صحابه اختیار نموده‌اند و عقیده‌ای که بقدر سر موئی از آن مختلف باشد بنزد خداوند مقبول نیست. توضیح اینکه بر هر آنچه آنها ایمان آورده‌اند در آن اضافه و کم نباشد و هم چنانکه آنها با اخلاص ایمان آوردند در این فرقی نیاید که آن در نفاق داخل و نسبت به ذات و صفات خداوند فرشتگان و انبیاء و رسل و کتابهای آسمانی و تعالیم آنها ایمان و اعتقادی که رسول خداﷺ اختیار نموده است همان دربارگاه خداوند مقبول است و بر خلاف این، هر نوع تأویل و معنی دیگر بنزد خداوند مردود است و مقام و پایه‌ای که برای فرشتگان و انبیاء و رسل از قول و عمل آن حضرتﷺ واضح شده اضافه و کم نمودن آن منافی با ایمان است، از این توضیح خلل ایمان تمام فرق باطل که مدعی ایمان بودند ولی از حقیقت ایمان عاری بودند روشن گردید زیرا که به زبان بت پرستان و مشرکان نیز ادعای ایمان را داشتند و یهود و نصاری هم چنین و زندیق ملحد هر زمان نیز این ادعا را دارد ولی چون ایمان آنان بخدا و رسول و فرشتگان و قیامت و غیره مانند ایمان رسول خدا نیست لذا آن ایمان بنزد خداوند نا مقبول و مردود است.

در عظمت و محبت فرشتگان و رسول الله حد اعتدال مطلوب و غلو گمراهی است، بعضی از مشرکین از وجود فرشتگان انکار ورزیدند و

بعضی دیگر آنها را دختران خدا قرار دادند. ایده هر دو گروه به جمله «بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهٖ» رد گردید، بعضی از یهود و نصاری در مخالفت با پیمبران خویش تا حدی پیش رفتند که بعضی را کشتند و در بالا بردن عزت و عظمت بعضی دیگر بقدری غلو کردند که آنان را خدا و یا پسران خدا و یا مثل خدا قرار دادند، این هر دو نوع افراط و تفریط ضلالت و گمراهی قرار داده شد.

از نظر شرع اسلام عظمت و محبت رسول خدا فرض است که بدون آن ایمانی نمی‌ماند ولی رسول را در صفت علم یا قدرت و غیره برابر با خدا قرار دادن گمراهی و شرک است، قرآن کریم حقیقت شرک را چنین بیان فرموده است که غیرالله را در صفتی با خدا برابر قرار دهند چنانکه در آیه ۹۸ سوره شعراء آمده است، «إِذْ نُسَوِّيْكُمْ بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ»، امروز هم کسانی که رسول خدا ﷺ را عالم الغیب و مانند خدا در هر جا حاضر و ناظر می‌گویند و چنین می‌فهمند که ما با این رویه داریم حق عظمت و محبت آن حضرت ﷺ را ادا می‌کنیم در حالیکه دارند با حکم صریح و مساعی کل عمر آن حضرت ﷺ مخالفت می‌ورزند در این آیه نیز درسی است برای آنان که آن عظمت و محبت رسول خدا بنزد خداوند مطلوب است که در قلوب صحابه وجود داشت کاستن از آن جرم و اضافه نمودن در آن نیز غلو و گمراهی است.

اختراع انواع نبی و رسول از قبیل ظلی بروزی و لغوی همه گمراهی است فرقه‌هائی که ختم نبوت بر آن حضرت ﷺ را انکار ورزیده خواستند دروازه‌ای برای نبی جدید بگشایند چون تصریح واضح قرآن کریم به لفظ خاتم النبین را حائل برای مقصد خویش یافتند آنها انواع و اقسام نبی و رسول از طرف خود اختراع نمودند و آنها را بنام نبی ظلی و یا نبی بروزی نام گذاری کردند و کوشیدند تا برای آن مجالی پیدا کنند آیه فوق الذکر این دجل و گمراهی آنها را نیز آشکارا ساخت زیرا در ایمان بالرسول آن حضرت ﷺ و صحابه هیچ جا نام و نشانی از نبی ظلی

و بروزی وجود ندارد این زندقه والحادی واضح است.

تاویلات باطل ایمان بالآخرت مردودند

هم چنین کسانی که قلب و دماغشان در ماده و مادیات مستغرق هستند و اشیاء عالم غیب و عالم آخرت در نظر آنها مستبعد می‌باشند به انواع و اقسام تاویل دست میزنند و بفکر خود اینرا خدمتی برای دین حساب می‌کنند که ما دین را اقرب الی الفهم قرار دادیم اما چون آن تاویلها بر خلاف «بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهٖ» هستند همه مردود و باطل‌اند ایمان آوردن بر تمام احوال و وقایع بگونه‌ای که در قرآن و احادیث وارد شده است فی‌الواقع ایمان می‌باشد تاویل بکار بردن در حشر که بجا جسمانی روحانی است یا ثواب و عذاب جسمانی نیست و روحانی است یاد روزن اعمال همه مردود و باطل و گمراهی است.

مسئولیت حفظ رسول خدا را خود خداوند بعهده گرفته است:

«فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ»: در این آیه روشن‌ساخت که آنجناب ﷺ چندان در فکر مخالفان خویش قرار نگیرند و ما خود به آنها برخورد خواهیم نمود و این مانند آنست که در آیه ۶۷ سوره مائده «وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، بیش از این روشن‌ساخته است که شما بفکر مخالفان قرار نگیرید خداوند خود شما را از آنان در حفظ و امان خویش نگاه میدارد.

دین و ایمان چنان رنگ عمیقی است که در صورت انسان باید مشاهده گردد.

«صِبْغَةَ اللّٰهِ» پیش از این در آیه ما قبل دین اسلام به سوی حضرت ابراهیم علیه السلام منسوب گردید که «مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيْفًا» و در اینجا آن را مستقیماً بسوی خدا منسوب کرده نشان داد که دین در حقیقت از آن خدا است و نسبت آن بسوی یکی از پیامبران مجازی است و در اینجا ملت را به صبغة تعبیر نموده بدو چیز اشاره نموده یکی رسم نصاری را رد کرد زیرا آنان عادت داشتند که هر نوزادی را بروز هفتم به آب رنگین آب تنی می‌دادند و بجای ختنه غسل دادن نوزاد را برای او طهارت و رنگ ثابت

دین نصرانیت می پنداشتند این آیه نشان داد که رنگ با آب شسته و از بین میرود و اثری از آن باقی نخواهد ماند و نیز این غسل دادن انسان رااز پلیدی و نجاستی که در بدن به علت عدم ختنه باقی میماند نجات نمیدهد و رنگ اصیل رنگ دین و ایمان است که متکفل طهارت ظاهری و باطنی است و نیز باقی خواهد ماند.

دوم با تعبیر دین و ایمان به رنگ به این أمر اشاره کرد که همانگونه که رنگ محسوس میباشد علائم ایمان مؤمن در صورت و پوست او و در تمام حرکات و سکنات و معاملات و عادات او باید ظاهر گردند. والله‌اعلم

قُلْ اَتُحَآجُّوْنَنَا فِی اللهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّکُمْ وَ لَنَآ اَعْمَالُنَا وَ لَکُمْ

بگوآیا شمادرگیر میشوید باما درباره خدا و او رب ما ورب شمااست و برای مااست‌اعمال ما

اَعْمَالُکُمْ وَنَحْنُ لَه مُخْلِصُوْنَ (۱۳۹) اَمْ تَقُوْلُوْنَ اِنَّ اِبْرٰهِمَ وَاِسْمٰعِیْلَ

وبرای شمااست اعمال شما وماخالص از آن او هستیم.آیا می‌گوئید که ابراهیم و اسماعیل و

وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوْبَ وَ الْاَسْبَاطَ کَانُوْا هُوْداً اَوْ نَصٰرٰی قُلْ ءَ اَنْتُمْ

اسحق ویعقوب وفرزندان‌اویهودی‌بودندویانصرانی،بگوآیاشمابیشترخبرداریدیاخداوکیست

اَعْلَمُ اَمِ اللهُ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَه مِنَ اللهِ وَ مَا اللهُ بِغَافِلٍ

بزرگترین‌ظالم‌ازاوکه‌پنهان کردگواهی راکه ثابت بوده‌برای او از طرف خدا و نیست خدا بی‌خبر

عَمَّا تَعْمَلُوْنَ (۱۴۰) تِلْکَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا کَسَبَتْ وَ لَکُمْ مَّا

از کارهای شما.آن گروهی است که گذشتند برای آنها است آنچه عمل کردند و برای شما است

کَسَبْتُمْ، وَ لاَ تُسْئَلُوْنَ عَمَّا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ (۱۴۱)

آنچه شما کردید. واز شما سوالی نمیشود از کردار آنها.

خلاصه تفسیر

(به یهود و نصاری) بگو شما(هنوز هم) با ما حجت بازی می‌کنید درباره خداوند (که او ما را در قیامت نمیآمرزد) در حالیکه او پروردگار ما و شما (و همه جهان) است (پس در ربوبیت با شما خصوصیتی ندارد آنچنان که از بعضی ادعاها اختصاص مفهوم میگردد مثل «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللهِ» و به ما کردار ما میرسد و بشما کردار شما میرسد(تا اینجا پیش شما مسلم است) و(خدا را شکر که» ما فقط برای(رضای) حق تعالی(دین) خود را (از شرک و غیره) خالص کردیم (بخلاف روش فعلی شما که علاوه بر منسوخیت بخود شرک نیز آمیخته است هم چنانکه از گفتارشان، «عزیربن الله»، و «مسیح بن‌الله» روشن است و در این باره خداوند ما را ترجیح داده است پس عدم نجات مابه چه معنی است یاالآن هم برای بر حق بودن خویش چنین میگوئید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او کسانی که از آنها پیامبر گذشته‌اند همه آنها یهودی یا نصرانی بودند و بنابر موافقت با این طریق بر حق بودن خویش را ثابت می‌کنید پس در پاسخ به آنها ای محمدﷺ) بگو که (خیلی خوب) بگوئید که شما بهتر می‌دانید یا خدا (و بدیهی است که خدا بهتر آگاه است و او ثابت کرده است که انبیاءعلیهم‌السلام بر دین اسلام‌اند همچنانکه الآن در بالا گذشت و این کفار هم میدانند اما پنهان می‌کنند) پس کیست ظالم‌تر از کسی که چنین گواهی را کتمان کند که بنزد او از جانب خدا رسیده بود و(ای اهل کتاب) خداوند از کردار شما غافل نیست (پس وقتی که این حضرات یهود و نصاری نبودند، پس شما به اعتبار دین کجا به آنها موافق شدید لذا بر حق بودن شما به ثبوت نرسید این گروهی (از آن بزرگواران) بودند که(در زمان خویش) گذشتند، کردار آنان بدرد آنان میخورد و کردار شما بدرد شما میخورد و از شما نسبت بکردار آنها سوالی نخواهد شد، (و وقتی ازآنان تنها یادی هم نخواهد شد پس

رسیدن نفع از آنها بشما بعیداست.)

معارف و مسائل

حقیقت اخلاص: «وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُوْنَ»: در اینجا یکی از ویژگیهای امت مسلمه این أمر بیان گردید که آنان خالص برای خدا هستند، حضرت سعید بن جبیر معنی اخلاص را چنین بیان فرموده است که انسان در دین خود مخلص باشد که کسی را با خدا شریک نگرداند و کارهای خود را فقط برای خدا انجام دهد نگاهش به نشان دادن به مردم یا ستایش و تشکر آنها نباشد، بعضی از بزرگان فرموده‌اند که اخلاص چنان عملی است که نه فرشته میتواند آنرا بشناسد و نه شیطان و آن فقط سری است در بین خدا و بنده.

ختم شد جلد اول معارف القرآن و
الحمدلله‌اولا"و آخرا"

فهرست عناوین

عنوان **شماره صفحه**

عنوان	شماره صفحه

عنوان	شماره صفحه

عنوان شماره صفحه

عنوان	شماره صفحه

عنوان	شماره صفحه

عنوان	شماره صفحه

عنوان شماره صفحه

عنوان شماره صفحه

عنوان	شماره صفحه

عنوان | شماره صفحه

عنوان شماره صفحه

عنوان شماره صفحه

عنوان	شماره صفحه

عنوان — شماره صفحه

عنوان شماره صفحه